



اندیشه های اسلامی در پرتو کتاب و سنت

قیامت صغری و علایم قیامت کبری

تألیف:

دکتر عمر سلیمان اشقر

ترجمه:

گروه فرهنگی انتشارات حرمین

قیامت صغری و علایم قیامت کبری

عنوان کتاب:

الیوم الآخر

عنوان اصلی:

دکتر عمر سلیمان اشقر

تألیف:

گروه فرهنگی انتشارات حرمین

ترجمه:

عقاید کلام - مجموعه عقاید اسلامی - دیگر مسائل عقیدتی

موضوع:

اول (دیجیتال)

نوبت انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

تاریخ انتشار:

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

فهرست موضوعات

- پیشگفتار..... ۵
- باب یکم: رستاخیز کوچک..... ۹
- بخش اول تعریف و توضیح..... ۱۱
- گفتار نخست: تعریف رستاخیز کوچک..... ۱۱
- گفتار دوم: عالم برزخ..... ۱۲
- گفتار سوم: مرگ..... ۱۳
- بخش دوم سكرات مرگ..... ۱۹
- گفتار نخست: آمدن فرشتگان مرگ..... ۱۹
- گفتار دوم: سكرات مرگ..... ۲۵
- گفتار سوم: انسان به‌هنگام سكرات مرگ، آرزوی برگشتن می‌کند..... ۲۹
- گفتار چهارم: سرور و شادی مؤمن با دیدار پروردگارش..... ۳۰
- گفتار پنجم: حضور شیطان در هنگام مرگ..... ۳۲
- گفتار ششم: عوامل بد فرجامی..... ۳۴
- گفتار هفتم: حق انتخاب پیامبران در هنگام مرگ..... ۴۰
- بخش سوم بیرون آمدن روح و پرواز به‌سوی ملکوت اعلی..... ۴۲
- بخش چهارم قبر..... ۴۶
- گفتار اول: وحشت قبر..... ۴۶
- گفتار دوم: فشردن قبر..... ۴۷
- گفتار سوم: عذاب قبر..... ۴۸
- گفتار چهارم: عذاب و نعمت قبر..... ۵۳

- گفتار پنجم: پند گرفتن از مرگ ۸۴
- بخش پنجم روح و نفس ۹۸**
- گفتار اول: تعریف و بیان ۹۸
- گفتار دوم: آیا چگونگی روح قابل شناخت است؟ ۱۰۰
- گفتار سوم: استقلال روح از بدن ۱۰۰
- گفتار چهارم: محل استقرار روح در بدن ۱۰۳
- گفتار پنجم: روح مخلوق است ۱۰۴
- گفتار ششم: شبهه‌ی معتقدان به مخلوق نبودن روح ۱۰۷
- گفتار هفتم: انواع نفس ۱۱۰
- گفتار هشتم: آیا نفس می‌میرد؟ ۱۱۲
- گفتار نهم: جایگاه روح در عالم برزخ ۱۱۲
- گفتار دهم: اشکال و جواب ۱۱۵
- گفتار یازدهم: عذاب برزخ برای روح است یا بدن؟ ۱۱۷
- گفتار دوازدهم: آیا روح از دنیا باخبر است؟ ۱۱۸
- باب دوم: نشانه‌های رستاخیز ۱۲۱**
- بخش اول زمان رستاخیز ۱۲۳**
- گفتار اول: آمدن رستاخیز، قطعی است ۱۲۳
- گفتار دوم: رستاخیز نزدیک است ۱۲۵
- گفتار سوم: زمان رستاخیز مجهول است ۱۲۹
- گفتار چهارم: راز پنهان ماندن زمان رستاخیز ۱۳۰
- گفتار پنجم: پرداختن به تعیین زمان رستاخیز، جایز نیست ۱۳۱
- گفتار ششم: اشکالاتی پیرامون تعیین زمان رستاخیز ۱۳۴
- گفتار هفتم: معرفی اشراف و نشانه‌های رستاخیز ۱۳۷

- گفتار هشتم: فایده گفتگو درباره‌ی اشراط و امور غیبی مربوط به آینده ۱۳۷
- گفتار نهم: انواع نشانه‌های رستاخیز ۱۴۴
- بخش اول: نشانه‌هایی که روی داده‌اند..... ۱۴۷**
- گفتار اول: بعثت و وفات رسول الله ﷺ ۱۴۷
- گفتار دوم: دو نیم شدن ماه ۱۴۸
- گفتار سوم: آتش حجاز که نورش گردن شترهای بصره را روشن می‌کند..... ۱۴۹
- گفتار چهارم: متوقف شدن جزیه و خراج ۱۶۰
- بخش دوم: نشانه‌هایی که روی داده و ادامه دارند، یا ممکن است بار دیگر روی دهند..... ۱۶۲**
- گفتار اول: جنگ و پیروزی ۱۶۲
- گفتار دوم: ظاهر شدن دجال‌ها و مدعیان نبوت ۱۶۸
- گفتار سوم: فتنه‌ها ۱۷۰
- گفتار چهارم: سپردن مسئولیت به ناهلان ۱۸۴
- گفتار پنجم: فساد مسلمانان ۱۸۷
- گفتار ششم: برده کردن مادران، فخرفروشی فقیران و کاخ‌نشینی چوپان ۱۸۹
- گفتار هفتم: دشمنی همه‌ی ملت‌ها با امت اسلام ۱۹۰
- گفتار هشتم: رانش و پرتاب زمین و مسخ‌هایی که الله به وسیله‌ی آن، برخی از این امت را مجازات می‌کند..... ۱۹۲
- گفتار نهم: افزایش ثروت ۱۹۵
- گفتار دهم: سلام گفتن به آشنایان، گسترش تجارت و قطع صلح رحم ۱۹۶
- گفتار یازدهم: مختل شدن معیارها و ملاک‌ها ۱۹۷
- گفتار دوازدهم: پلیس‌هایی که در پایان کار دنیا، مردم را شلاق می‌زنند..... ۱۹۸

- بخش سوم نشانه‌هایی که هنوز ظاهر نشده‌اند ۱۹۹
- گفتار اول: جزیره العرب پُر از بستان و جویبار می‌شود ۱۹۹
- گفتار دوم: بزرگ شدن هلال ماه ۲۰۰
- گفتار سوم: حرف زدن درندگان و جمادات با انسان‌ها ۲۰۱
- گفتار چهارم: پرده برداشتن فرات از کوه طلا ۲۰۲
- گفتار پنجم: ظاهر شدن گنج‌های پنهان ۲۰۳
- گفتار ششم: محاصره شدن مسلمانان در مدینه ۲۰۴
- گفتار هفتم: رسیدن جهجه به پادشاهی ۲۰۴
- گفتار هشتم: فتنه احلاس، ده‌ماء و دهیماء ۲۰۶
- گفتار نهم: ظهور **مُؤَدَّبِی الْعَرَبِیَّةِ** ۲۰۷
- بخش چهارم بزرگ‌ترین نشانه‌ها** ۲۱۷
- ترتیب نشانه‌ها براساس وقوع ۲۱۷
- گفتار اول: دود ۲۲۰
- گفتار دوم: فتنه‌ی دجال ۲۲۴
- گفتار سوم: نزول **سُورَةِ الْحَجِّ** ۲۵۹
- گفتار چهارم: خروج یاجوج و ماجوج ۲۷۱
- گفتار پنجم: از بین رفتن اسلام و قرآن و نابود شدن بزرگان ۲۷۹
- گفتار ششم: بازگشت به جاهلیت و بت‌پرستی ۲۸۲
- گفتار هشتم: نابودی کعبه به دست ذوالسویقتین ۲۸۴
- گفتار هشتم: طلوع خورشید از مغرب ۲۸۶
- گفتار نهم: خروج دابة الارض ۲۸۶
- گفتار دهم: آتشی که مردم را جمع می‌کند ۲۸۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

الحمد لله واهب الحياة و سألها، المقيم الاجساد بالارواح و قابضها، الذي خلقنا من تراب و اليه يصيرنا، و من التراب عندما يشاء يقيمنا و يبعثنا.

دروود و رحمت بی پایان **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بر پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** و اهل پاک و اصحاب بزرگوار **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ** و پیروان نیکوی سلف صالح؛ آنان که با قلبی پر تپش از رستاخیز، زندگی می کردند و برای آن سرای ابدی در تلاش و تکاپو بودند و جهت دستیابی به درجات والای آن، همه چیز را فدا می کردند. تا واپسین هنگامه‌ی زندگی بر این حالت استوار و پابرجا ماندند. رحمت و رضوان **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بر آن‌ها باد.

ما با خواست بخشنده و آفریننده‌ی زندگی، به این جهان قدم گذاشته‌ایم؛ وقتی بخشنده‌ی زندگی، این امانت را از ما گرفت، رهسپار سرای ابدی می‌شویم؛ گروهی پا به عرصه می‌نهند و برخی بار سفر بر دوش می‌گذارند. همانند امواج دریا، هر موجی در پی موج دیگر می‌آید و مثل جریان رودخانه، که پیوسته در حرکت و تغییر است. آبی که در یک لحظه و در یک نقطه جریان دارد، آبی نیست که چند لحظه گذشته، در نقطه‌ای دیگر جاری بود.

اما روزی فرا می‌رسد، حرکت بشریت باز می‌ایستد. روزی که زندگی انسان به پایان خود می‌رسد و تمام جهان هستی نابود می‌شود. ستارگان خاموش می‌گردند، امواج دریاها متوقف می‌شوند، گیاهان و چشمه‌ها و جویبارها می‌خشکند.

اما این نابودی، پایان سرنوشت جهان و جهانیان نیست؛ بلکه مرحله‌ای است که باید سپری شود. روزی فرا می‌رسد که دوباره زنده می‌شویم و به عرصه‌ی زندگی قدم می‌نهییم و با کردار و پیش‌فرستاده‌ی خود محاسبه می‌گردیم.

ایمان به زندگی دوباره و ابدی، برای پایه‌ریزی زندگی انسان ضرورتی اساسی است. انسان به گونه‌ای آفریده شده که خواستار خلود و بقاست. از همین رهگذر بود که ابلیس، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را فریب داد تا درخت ممنوعه را مزه مزه نماید. آن‌گاه که بدو گفت: اگر آن را بچشی، همراه همسرت به زندگی همیشگی دست می‌یابی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌فرماید:

﴿ فَوْسُوسٌ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَتَّكِدُمْ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى ﴾

[طه: ۱۲۰]

«شیطان، وسوسه‌اش کرد و گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودانگی و پادشاهی پایدار و بی‌زوال راهنمایی نکنم؟»

باور نداشتن رستاخیز و زندگی دوباره، موجب گمراهی نفوس بشری از مسیر واقعی زندگی می‌گردد. افرادی که زندگی دوباره را نمی‌پذیرند، بر زندگی گذشته، که مدام در حال کاهش و نابودی است، اشک افسوس و اندوه می‌ریزند. چنین اندوهی، آن‌ها را تا هنگام مرگ به گوشه‌نشینی و ناراحتی همیشگی می‌کشاند. اگر در لباس شاعر یا نویسنده باشند، ناراحتی و اندوه خود را در نوشته‌ها و اشعارشان به تصویر می‌کشند تا به خود و هم‌مسلكشان تسلی داده باشند؛ اما در حقیقت چنین چیزی تسلی نیست؛ بلکه دردی است که بر دردهای دیگر می‌افزاید. بیماری را بیشتر و مزمن‌تر می‌کند و درمان را به تأخیر می‌اندازد.

گروهی دیگر از منکران زندگی دوباره، به شکار لذت‌ها و شهوت‌ها می‌روند. گویا با زمان و زندگی در جنگ و تکاپو هستند. هراس از آن دارند که زندگی به پایان برسد و به لذت‌ها و سرگرمی‌های زندگی دنیا دست پیدا نکرده باشند.

دوره‌ی کوتاه زندگی این دنیا، برای مسیر زندگی ابدی ارزش و اعتبار بسیاری دارد. راه رسیدن به سعادت همیشگی و زندگی ابدی در جهان دگر، در گرو تحقق مقام و ارزش حقیقی در وجود خود و دیگران است؛ مقام و ارزشی که روح را زلال و کردار را پا برجا می‌گرداند و اخلاق را پاک می‌سازد. روشی اصیل و روشن دارد که در کلام زندگی بخش الهی و سنن و سیره‌ی صحیح پیامبران بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نهفته است.

ارتباط عمیق و تنگاتنگی میان زندگی دنیا و آخرت وجود دارد؛ زیرا زندگی دنیا به مثابه

کشت است و زندگی واپسین در حکم درو و برداشت محصول. بنابر این پیوند، لازم است انسان به زندگی رستاخیز و وسایل ضروری برای آن، علم و آگاهی پیدا کند و به گونه‌ای زندگی دنیا را سر و سامان بخشد که در راستای تأمین نیکی و سعادت آخرت گام بردارد.

اما چون زندگی رستاخیز، سری است از اسرار غیب که صاحبان عقل تیزبین و روشن ضمیران عالم بدان علم پیدا نمی‌کنند و معرفت آن را حاصل نمی‌کنند، چه رسد به مردمان عادی و انسان‌های غافل علیه السلام بر اساس رحمت و حکمتش عهده‌دار بیان اخبار و احوال رستاخیز و سرنوشت محتوم انسان‌ها در آن روز شده است. اخبار رستاخیز و زندگی واپسین را به گونه‌ای به اخبار و احوال این دنیا گره زد که گویی یکی هستند و داستان به هم پیوسته‌ای بیش نیستند، تا در عالمی که آفریدگان بسیاری از جن و انس، در مسیر گمراه کردن بندگان و انحرافشان از راه راست قدم بر می‌دارند، اصلاح و پیرایش نفس انسانی تحقق یابد.

علمی علیه السلام با آن‌ها احوال و اخبار روز نهران را بیان می‌فرماید، زبان رمز و اشاره نیست؛ بلکه باید در اوج تفصیل و روشن‌گری باشد، انسان را به یقین برساند و مردم را از شک، وهم و گمان برهاند.

اگر خواننده با نگاهی عمیق و تفکری دقیق به این اثر بنگرد، نصوص صحیح بسیاری را از کتاب علیه السلام و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواهد دید که تصویر مفصل و دقیقی از همه‌ی لحظات و رخدادهای رستاخیز، از روز فرا رسیدن مرگ تا سرای ابدی بهشت و جهنم، را به نمایش خواهد گذاشت.

رستاخیز نهران است؛ اما نهانی حقیقی و واقعی. حقیقت و درستی رستاخیز، به راستی و درستی گفتار علیه السلام و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بستگی دارد. هر چه اخبار صحیح‌تر باشد، تصویر رستاخیز صادق‌تر است. بنابراین، من در این جستار سعی می‌کنم تنها احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را نقل کنم؛ هر چند روش منکران احتجاج به حدیث صحیح آحاد را رها کرده‌ام و از احادیث صحیح آحاد هم دلیل می‌آورده‌ام.

هم‌چنین، روش تأویل‌گران منحرف را هم نمی‌پذیرم و دنبال نمی‌کنم؛ زیرا آن‌ها از عقل خود داوری می‌سازند و با آن به محاکمه نصوص می‌پردازند، میزان‌ها را عوض می‌کنند، حاکم را محکوم و محکوم را حاکم قرار می‌دهند، هم خود گمراه می‌شوند و هم

دیگران را گمراه می‌کنند. پایان کار آن‌ها به جایی می‌انجامد که بسیاری از احادیث صحیح را دروغ می‌انگارند. اساس گمراهی آن‌ها در این است که از سنجش‌های عقلانی بهره می‌برند. که با نگاهی دقیق، خرابی و بی‌بنیانی آن روشن می‌شود. اگر با بصیرت به اخبار مربوط به رستاخیز بنگریم، متوجه می‌شویم که دنیا، رستاخیز نیست و میزان و سنجش این دو نیز متفاوت است.

چون بحث از این اصل مهم اعتقادی به درازا کشیده شد، مطالب آن را به سه بخش جداگانه‌ی ذیل تقسیم نموده‌ام:

بخش یکم: رستاخیز کوچک و نشانه‌های رستاخیز بزرگ.

بخش دوم: رستاخیز بزرگ.

بخش سوم: بهشت و جهنم.

کتاب نخست از دو باب تشکیل شده است: باب یکم، در مورد مرگ و احوال و سکرآت آن، قبر و نعمت و نعمت‌های درون آن و در نهایت روح و مسیرش در عالم برزخ بحث می‌کند.

باب دوم، نشانه‌های نزدیک شدن رستاخیز را به میان می‌آورد. برخی از آن‌ها نشانه‌های بزرگ و برخی دیگر نشانه‌های کوچک هستند. برخی از نشانه‌های کوچک رستاخیز رخ داده‌اند یا می‌دهند، اما نشانه‌های بزرگ رستاخیز، تا کنون رخ نداده‌اند. این باب تنها به بحث نشانه‌های بزرگ رستاخیز اختصاص گرفته است.

در پایان از بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌خواهم که این کتاب را برای رهروان راه حقیقت، چراغی فروزان قرار دهد و این تلاش را از هر شرک و ریایی پاک گرداند. رحمت و درود بسیار بر پیامبر خاتم، محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آل و یاران وفادار او.

دکتر عمر سلیمان اشقر

کویت ششم رمضان سال ۱۴۰۶

مصادف با ۱۴/۵/۱۹۸۶

باب یکم:
رستخیز کوچک

بخش اول تعریف و توضیح

نام‌هایی همچون رستاخیز کوچک، برزخ و مرگ، بر مرحله‌ای که انسان پس از زندگی دنیوی آنرا پشت سر می‌گذارد، اطلاق می‌گردد. در گفتارهای زیر، به تفصیل درباره‌ی این سه مقوله سخن به میان خواهد آمد.

گفتار نخست: تعریف رستاخیز کوچک

رستاخیز کوچک همان مرگ است. رستاخیز هر انسان با مرگ او آغاز می‌شود. در صحیح بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت شده که می‌فرماید:

«كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْأَعْرَابِ جُفَاءَ يَأْتُونَ النَّبِيَّ ﷺ فَيَسْأَلُونَهُ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَكَانَ يَنْظُرُ إِلَى أَصْغَرِهِمْ فَيَقُولُ: إِنْ يَعِشْ هَذَا لَا يُدْرِكُهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْكُمْ سَاعَتُكُمْ.»^۱

«تنی چند از اعراب بادیه‌نشین نزد رسول‌الله ﷺ آمدند و از ایشان پرسیدند: رستاخیز چه هنگام روی می‌دهد؟ رسول‌الله ﷺ به کوچکترین آن‌ها نگاهی انداخت و فرمود: اگر این فرد زنده بماند، پیش از رسیدن به دوران پیری، رستاخیز شما برپا می‌شود.»

ابن‌کثیر می‌فرماید: منظور مرگ و ورود آنان به جهان آخرت است؛ چون هر انسان با مرگ وارد جهان آخرت می‌گردد. برخی می‌گویند: مرگ هر انسان، رستاخیز اوست. هر چند برخی فلاسفه نیز این تعبیر را به کار می‌برند، اما منظور آنان چیز دیگری است؛ آنان معتقدند که مرگ، پایان زندگی است و پس از مرگ، رستاخیز و زندگی دیگری وجود ندارد.^۲

۱- صحیح بخاری (۶۵۱۱) صحیح مسلم (۲۹۵۲) این بیان بخاری است.

۲- البدایه و النهایه لابن‌کثیر (۲۴/۱).

ابن کثیر ادامه می‌دهد: برخی از کافران این تعبیر را برای هدفی باطل به کار می‌برند؛ در حالی که آگاهی نسبت به رستاخیز بزرگ، که تمام انسان‌ها در میدانی گسترده برای محاسبه جمع می‌شوند، تنها از آن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ است و فقط ایشان از این راز باخبر است.^۱ به رستاخیز کوچک، معاد نخست و برزخ نیز گفته می‌شود.

ابن قیم می‌فرماید: مرگ، بعث و معاد نخست است. چون الله وَجَلَّ جَلَلُهُ برای هر انسانی، دو بعث و معاد را مقرر فرموده است، تا پاداش نیکوکاران و بدکاران را بدهد. بعث نخست، جدایی روح از بدن است و به معاد نخست می‌انجامد.^۲

گفتار دوم: عالم برزخ

برزخ در زبان عربی، به معنای «مانع میان دو چیز» است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌فرماید:

﴿وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا﴾ [فرقان: ۵۳]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در میان آن دو مانعی قرار می‌دهد که آن‌ها را کاملاً از هم جدا ساخته است.»

﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ [مؤمنون: ۱۰۰]

«در پیش روی ایشان جهان برزخ است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.»

مجاهد می‌گوید: برزخ، جهان میان مرگ و زندگی دوباره است.

شخصی به شعبی گفت: فلانی مرده است. شعبی گفت: او نه در دنیاست و نه در آخرت.^۳

ابن قیم می‌فرماید: نعمت و نعمت قبر، همان نعمت و نعمت برزخ است و برزخ میان دنیا و آخرت قرار دارد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌فرماید:

﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ [مؤمنون: ۱۰۰]

۱- قبلی، همان صفحه

۲- الروح، ابن‌القیم، ص (۱۰۳)

۳- التذكرة، قرطبی ص (۱۷۷)

«در پیش روی ایشان جهان برزخ است تا روزی که برانگیخته می‌شوند»
برزخیان هم به دنیا نزدیکند و هم به آخرت، و بر هر دو اشراف دارند.

گفتار سوم: مرگ

مطلب اول: معنی لغوی و اصطلاحی مرگ

مرگ و زندگی مانند نور و تاریکی، سردی و گرمی، ضد همدیگر هستند. از این رو، در واژه‌نامه‌های زبان عربی، هر یک را با متضادش معرفی می‌کنند. مثلاً در تعریف واژه‌ی زندگی می‌گویند: زندگی، متضاد مرگ و زنده متضاد مرده است و جمع آن «أحیاء» می‌باشد.^۱

در تعریف مرگ گفته می‌شود: مرگ متضاد زندگی است. مرگ در اصل به معنای سکون است. می‌گویند: «كُلُّ مَا سَكَنَ فَقَدْ مَاتَ.» «هر چیز ساکنی مرده است.» برای نمونه، زمانی که آتش کاملاً خاموش و خاکستر آن سرد شود، می‌گویند: «مَاتَتِ النَّارُ مَوْتًا» یا هنگام اتمام سردی و گرمی می‌گویند: «مات الحر والبرد». یا می‌گویند: «مَاتَتِ الْخَمْرُ» یعنی جوشش شراب و غلیان آن فروکش کرد. پس مرگ بر چیزی اطلاق می‌گردد که روح نداشته باشد.^۲

اگر اصل مرگ سکون و بی‌حرکتی است، پس اساس زندگی باید حرکت و تکاپو باشد. این‌منظور در لسان العرب می‌گوید: واژه‌ی زنده، بر هر گوینده‌ی عاقلی اطلاق می‌گردد و گیاهی را زنده می‌گویند که تازه باشد و رشد کند.^۳

زندگی انسان با دمیدن روح معنوی در جسم فیزیکی در شکم مادر، و مرگ او با جدا شدن روح از جسم و قطع پیوند میان آن‌ها، روی می‌دهد؛ به گونه‌ای که با جدایی روح از

۱- لسان العرب (۱/ ۷۷۴)

۲- قبلی (۳/ ۵۴۷)

۳- قبلی (۱/ ۷۷۳)

جسم و رفتن به جهانی دگر، جسم دگرگون می‌شود.^۱

مطلب دوم: مرگ بزرگ و کوچک

خواب همانند مرگ است؛ به همین جهت، بزرگان علم و ادب، خواب را رستاخیز کوچک می‌نامند. بنابراین خواب، مرگ و برخاستن از آن، زندگی دوباره است. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الله عَلَّمَ می‌فرماید:

﴿ وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ ﴾ [أنعام: ۶۰]

«او کسی است که در شب شما را می‌میراند و در روز زنده می‌گرداند و می‌داند که در روز چه می‌کنید.»

در حالت خواب، روح انسان گرفته می‌شود؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بخواید روح کسی را در خواب بگیرد، روح را به جسم بر نمی‌گرداند؛ ولی اگر نخواهد کسی را بمیراند، روحش را دوباره به جسمش بر می‌گرداند و زندگی تازه‌ای در او می‌دهد. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌فرماید:

﴿ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمَسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ﴾ [زمر: ۴۲]

«الله، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد و نیز جانی را که نمرده، به‌هنگام خواب آن قبض می‌کند؛ آن‌گاه جانی را که به مرگش حکم کرده، نگه می‌دارد و جان دیگر را تا زمان معینی - به جسمش - باز می‌گرداند.»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در این آیه بیان می‌دارد که هر روحی، مرگی از نوع خواب یا مرگ کوچک را چشیده است؛ اما آن‌که با مرگ اصلی می‌میرد، همان است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در آیه‌ی ذیل بدان

اشاره می‌فرماید: ﴿ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ﴾ [زمر: ۴۲]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در این آیه دو گونه مرگ، یعنی مرگ واقعی و خواب، را بیان می‌فرماید و اولی را مرگ و گرفتن روح، و دومی را ارسال و فرستادن روح به جسم می‌نامد.

واضح است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ روح همه‌ی مرده‌ها را - آن‌هایی که در خواب می‌میرند یا در حالت بیداری وفات می‌کنند - نگاه می‌دارد؛ ولی روح کسی را که هنوز زمان مرگش فرا نرسیده است، پس از بیداری به جسمش باز می‌گرداند.

آیه‌ی ﴿ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ﴾ شامل هر دو گونه مرگ، در بیداری و خواب، می‌شود؛ ولی وقتی با بیان دو گونه مرگ، یادآور می‌شود که روح را در یکی از این دو نگاه می‌دارد، یعنی روح انسان محکوم به مرگ را به جسم برنمی‌گرداند، ولی روح انسان بیدار شده را دوباره برمی‌گرداند. این مفهوم به راحتی و روشنی از الفاظ آیه برداشت می‌شود.^۱

مطلب سوم: مرگ گریزناپذیر است

مرگ امری ضروری و گریزناپذیر است و هیچ موجود زنده‌ای از آن مستثنا نیست. همان گونه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در آیات ذیل می‌فرماید:

﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَئِنَّ الْحُكْمَ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾ [قصص: ۸۸]

«همه چیز جز ذات او نابود می‌شود. فرماندهی از آن او است و بس، و همگی شما به سوی او برگردانده می‌شوید.»

﴿ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٦٦﴾ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴾ [رحمن: ۲۷]

«هر آن‌چه که بر روی زمین است، نابود می‌گردد و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو می‌ماند و بس.»

﴿ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَمَتَعٌ الْعُرُورِ ﴾ [آل عمران: ۱۸۵]

«هر جاندار طعم مرگ را می‌چشد و روز رستاخیز پاداشتان را به طور کامل خواهید

گرفت. پس هر که از آتش جهنم دور گردد و وارد بهشت شود، رستگار است. زندگی دنیا تنها بهره‌ای فریبنده است.»

اگر قرار بود کسی از آن نجات یابد، آن شخص محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌بود؛ و بِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در مورد ایشان می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [زمر: ۳۰]

«تو می‌میری و آنان نیز می‌میرند.»

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِشَرِّهِ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾ [انبیاء: ۳۴]

«و به هیچ انسانی پیش از تو زندگی جاوید ندادیم؛ پس آیا اگر تو بمیری، آنها جاویدان خواهند ماند؟»

مرگ، پدیده‌ای واقعی برای انسان و جن است. در صحیح بخاری از عبدالله بن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا روایت شده است که رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ.»^۱

«به قدرت تو پناه می‌برم؛ تویی که سوای تو معبودی شایسته‌ی پرستش وجود ندارد و تویی که نمی‌میری، و انسان و جن می‌میرند.»

مطلب چهارم: مرگ زمان مشخصی دارد

مرگ در زمان مشخصی می‌آید اما کسی نمی‌تواند از زمان مشخص و مقرر شده‌ی پروردگار تجاوز کند؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اجل انسان را مقدر نموده و در لوح محفوظ ثبت کرده است و فرشتگان بزرگوار، آن را در حالی که انسان در شکم مادر قرار دارد، می‌نویسند؛ آن هنگام نه به تأخیر می‌افتد و نه لحظه‌ای پیشی می‌گیرد. اگر کسی به هر دلیلی بمیرد، با همان اجلی خواهد مرد که در آغاز برای او مقرر گشته است. آیات و نوشتارهای بسیاری از قرآن، این اصل را به اثبات می‌رسانند:

۱- صحیح بخاری، کتاب التوحید (۷۳۸۳)

﴿ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِنَبَأًا مُّوجَّلاً ﴾ [آل عمران: ۱۴۵]

«هیچ کس نمی‌میرد مگر به خواست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ با سرنوشتی در زمان معین.»

﴿ آيِنَمَا تَكُونُوا يَدْرِكْكُمْ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ ﴾ [نساء: ۷۸]

«هرکجا باشید، مرگ شما را در می‌یابد؛ اگرچه در برج‌های استوار باشید.»

﴿ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴾ [اعراف: ۳۴]

«هر امتی زمان مرگ مشخص دارد و هنگامی که زمان آنان به سر رسید، نه لحظه‌ای به تأخیر می‌افتند و نه لحظه‌ای پیشی می‌گیرند.»

﴿ قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ﴾ [جمعه: ۸۸]

«بگو: بی‌گمان مرگی که از آن می‌گریزید، سرانجام با شما دیدار می‌کند.»

﴿ نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوبِينَ ﴾ [واقعه: ۶۰]

«ما در میان شما مرگ را مقدر ساخته‌ایم و هرگز بر آن پیشی نمی‌گیریم.»

در صحیح مسلم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که: مادرمان ام‌حبیبه رضی الله عنها فرمود:

پروردگارا! تا من زنده‌ام، همسر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و پدرم ابوسفیان و برادرم معاویه را زنده نگاه دار تا از وجود آنان بهره ببرم.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«قَدْ سَأَلَتِ اللَّهُ لِأَجَالِ مَضْرُوبَةٍ وَأَيَّامٍ مَّعْدُودَةٍ وَأَرْزَاقٍ مَّقْسُومَةٍ لَنْ يُعَجَلَ شَيْئًا قَبْلَ حِلِّهِ أَوْ يُؤَخَّرَ شَيْئًا عَنْ حِلِّهِ وَلَوْ كُنْتَ سَأَلْتَ اللَّهَ أَنْ يُعِيدَكَ مِنْ عَذَابٍ فِي النَّارِ أَوْ عَذَابٍ فِي الْقَبْرِ كَانَ خَيْرًا وَأَفْضَلَ»^۱

«زمان مرگ تعیین شده و روزهای شمرده شده و روزی تقسیم گشته را بپایان رساند»
 خواستی. هرگز چیزی پیش و پس از فرارسیدن زمانش، روی نمی دهد. اگر از سوی خدا رحمت
 می خواستی که تو را از عذاب قبر و آتش دوزخ نجات دهد، خیلی بهتر بود.»

مطلب پنجم: زمان مرگ برای ما مشخص نیست

بندگان هیچ اطلاعی از فرا رسیدن زمان مرگ خود ندارند. کسی جز الله یگانه، زمان
 مردن را نمی داند. زمان مرگ از جمله کلیدهای پنهانی است که علم آن ویژه ی پروردگار
 است. الله متعال می فرماید:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [أنعام: ۵۹]

«گنجینه های غیب نزد اوست و کسی جز او از آن ها آگاه نیست.»

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا
 تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴]

«آگاهی از فرا رسیدن رستاخیز ویژه ی الله است و او است که باران را فرو می ریزد و
 از آن چه در رحم ها قرار دارد، آگاه است و هیچ کسی نمی داند فردا چه دستاوردی دارد و
 هیچ کس نمی داند در کدامین سرزمین می میرد. به راستی که الله، دانای آگاه است.»

امام بخاری در صحیح خود از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه چنین روایت می کند که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

﴿مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ:﴾ [لقمان: ۳۴] «...
 وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ
 عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴]»^۱

«کلیدهای غیب پنج مورد است که تنها الله متعال از آن ها آگاه است. سپس این آیه را

تلاوت فرمود:

آگاهی از فرا رسیدن رستاخیز ویژه‌ی الله است و او است که باران را فرو می‌ریزد و از آن‌چه در رحم‌ها قرار دارد، آگاه است و هیچ‌کسی نمی‌داند فردا چه دستاوردی دارد و هیچ‌کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد. به‌راستی که الله، دانای آگاه است.»

امام احمد، ترمذی و برخی دیگر، از بسیاری از صحابه رضی الله عنهم روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إِذَا أَرَادَ قَبْضُ رُوحِ عَبْدٍ بِأَرْضٍ، جَعَلَ لَهُ فِيهَا أَوْ قَالَ بِهَا حَاجَةً.»^۱

«هرگاه الله بخواهد روح بنده‌ای را در سرزمینی بگیرد، نیازش را در آن سرزمین قرار می‌دهد. - تا برای تأمین نیازش به آن‌جا برود و مرگ به سراغش بیاید.»

بخش دوم

سکرات مرگ

گفتار نخست: آمدن فرشتگان مرگ

هرگاه زمان مرگ فردی فرا برسد و زندگی‌اش رو به اتمام باشد، الله متعال، فرشته‌ی مأمور را برای گرفتن روحی که مدبر و محرک جسم است، می‌فرستد:

﴿ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ ﴾ [أنعام: ۶۱]

«و او بر بندگانش چیره است و برای شما فرشتگان نگهبان را می‌فرستد و چون مرگ هر یک از شما فرا رسد، فرستادگان ما جان‌ش را می‌گیرند و کوتاهی نمی‌کنند.»

امام مسلم از براء بن عازب رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد مرگ مؤمن و

کافر چنین فرمود:

«إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ إِذَا كَانَ فِي انْقِطَاعٍ مِنَ الدُّنْيَا وَإِقْبَالٍ مِنَ الْآخِرَةِ نَزَلَ إِلَيْهِ مَلَائِكَةٌ مِنَ السَّمَاءِ بِيضُ الْوُجُوهِ كَأَنَّ وُجُوهُهُمْ الشَّمْسُ مَعَهُمْ كَفَنٌ مِنْ أَكْفَانِ الْجَنَّةِ وَحَنُوطٌ مِنْ حَنُوطِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَجْلِسُوا مِنْهُ مَدَّ الْبَصَرِ ثُمَّ يَجِيءُ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَجْلِسَ عِنْدَ رَأْسِهِ فَيَقُولُ أَيَّتْهَا النَّفْسُ الطَّيِّبَةُ أَخْرَجِي إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ قَالَ فَتَخْرُجُ تَسِيلٌ كَمَا تَسِيلُ الْقَطْرَةُ مِنْ فِي السَّقَاءِ فَيَأْخُذُهَا.»

وَإِنَّ الْعَبْدَ الْكَافِرَ إِذَا كَانَ فِي انْقِطَاعٍ مِنَ الدُّنْيَا وَإِقْبَالٍ مِنَ الْآخِرَةِ نَزَلَ إِلَيْهِ مِنَ السَّمَاءِ مَلَائِكَةٌ سُودُ الْوُجُوهِ مَعَهُمُ الْمُسُوحُ فَيَجْلِسُونَ مِنْهُ مَدَّ الْبَصَرِ ثُمَّ يَجِيءُ مَلَكُ الْمَوْتِ حَتَّى يَجْلِسَ عِنْدَ رَأْسِهِ فَيَقُولُ أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْخَبِيثَةُ أَخْرَجِي إِلَى سَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَغَضَبٍ قَالَ فَتَفْرُقُ فِي جَسَدِهِ فَيَنْتَرِعُهَا كَمَا يُنْتَرَعُ السَّفُودُ مِنَ الصُّوفِ الْمُبْلُولِ»^۱

«به هنگام مرگ بنده‌ی مومن، فرشتگانی با چهره‌های درخشان مانند خورشید، از آسمان نزد وی می‌آیند. آن‌ها کفنی از کفن‌های بهشت و عطری از عطرها‌ی بهشت را با خود می‌آورند و در انتهای دید او می‌نشینند. سپس فرشته‌ی مرگ بر بالین آن بنده می‌نشیند و به او که در حال سكرات است، می‌گوید: ای صاحب نفس پاکیزه - و در روایتی مطمئنه - به سوی آمرزش و خشنودی الله بیرون بیا. پس آن روح مانند روان شدن قطره از دهانه‌ی مشک، از بدن بنده‌ی مؤمن بیرون می‌آید و فرشته آن را می‌گیرد.

و به هنگام مرگ انسان کافر، فرشتگانی تندخو و خشن با چهره‌هایی سیاه و ترس‌ناک، با لباس‌های سیاه رنگ و درشت نزد وی می‌آیند و در انتهای دید او می‌نشینند. سپس فرشته‌ی مرگ می‌آید و بر بالین او می‌نشیند و می‌گوید: ای نفس ناپاک، به سوی ناخشنودی و خشم الله بیرون بیا. آن روح در جسم کافر پراکنده می‌شود. فرشته‌ی مرگ

۱- آلبانی همه‌ی سندها را جمع‌آوری کرده است. ابن‌قیم در کتاب (احکام الجنائز) ص ۵۹، همه‌ی سندها را در یک ردیف قرار داده و به ابوداود (۲۸۱/۲)، حاکم (۲۷/۱-۴۰)، طیالسی (شماره ۷۵۳)، أحمد (۲۸۸، ۲۹۵، ۲۹۶) و آجری (الشریعة ۳۶۷-۳۷۰) نسبت می‌دهد. حاکم آنرا با شرط شیخین به صحت می‌رساند و ذهبی آنرا تأیید می‌کند. ابن‌قیم در اعلام الموقعین (۲۱۴/۱) و تهذیب السنن (۳۳۷/۴)، به نقل از ابونعیم و برخی دیگر، آن را صحیح می‌داند.

مانند بیرون کشیدن شاخه‌ی خاردار از پشم خیس، روح را از جسم او بیرون می‌کشد و با این کار رگ‌ها و روده‌هایش پاره‌پاره می‌شود.»

انسان به هنگام خارج شدن روح از بدنش و سكرات مرگ، چه حالی دارد؟ هر چند ما نمی‌توانیم آن حالت را ببینیم، ولی آثارش را مشاهده می‌کنیم. الله متعال جَلَّ جَلَالُهُ این حالت را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

﴿ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿۸۳﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ نَنْظُرُونَ ﴿۸۴﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا بُصِيرُونَ ﴿۸۵﴾ ﴾ [واقعه: ۸۳-۸۵]

«پس آن‌گاه که جان به حلقوم می‌رسد و شما در آن‌هنگام نظاره‌گر هستید و ما از شما به او نزدیک‌تریم؛ ولی شما نمی‌بینید.»

این آیه، حال کسی را به تصویر می‌کشد که روح تا حلقومش رسیده است و اطرافیان سكرات مرگش را می‌بینند؛ ولی نمی‌توانند فرشتگان مرگ را ببینند:

﴿ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا بُصِيرُونَ ﴾ [واقعه: ۸۵]

«و ما، از شما به او نزدیک‌تریم؛ ولی شما نمی‌بینید.»

﴿ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ ﴾ [أنعام: ۶۱]

«و او بر بندگانش چیره است و برای شما فرشتگان نگهبان را می‌فرستد و چون مرگ هر یک از شما فرا رسد، فرستادگان ما جان‌ش را می‌گیرند و کوتاهی نمی‌کنند.»

در آیه‌ی دیگری می‌فرماید:

﴿ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ الرَّاقِيَ ﴿۳۱﴾ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿۳۲﴾ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ﴿۳۳﴾ وَاللَّفْتِ السَّاقِ بِالسَّاقِ ﴿۳۴﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿۳۵﴾ ﴾ [قیامت: ۲۶×۳۰]

«چنین نیست - که می‌پندارید-؛ هنگامی که جان به گلوگاه برسد و گفته شود: چه کسی او را نجات خواهد داد؟ و یقین می‌کند که هنگام جدایی است و -از سختی جان

کندن- ساق‌ها به هم می‌پیچند، در آن روز، بازگشت به سوی پروردگار توست.»
آن‌چه که به تراقی می‌رسد روح است و تراقی بر ترقوه، یعنی استخوان میان سینه و گلو اطلاق می‌گردد.

در احادیث به صراحت بیان شده است که فرشته‌ی مرگ، آمرزش و خشنودی از جانب الله را به مؤمن مژده می‌دهد و کافر را از ناخشنودی و خشم الله باخبر می‌کند. آیات بسیاری از قرآن نیز این مطلب را به اثبات می‌رسانند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا نَتَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ ﴿٣١﴾ نَزَّلْنَا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ﴾
[فصلت: ۳۰×۳۲]

«همانا کسانی که گفتند: پروردگارمان، الله است و سپس -بر توحید- استقامت ورزیدند، فرشتگان، -هنگام مرگ- بر آنان نازل می‌شوند -و می‌گویند:- نترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی مژده باد که وعده داده می‌شدید. ما در دنیا دوستان شما بودیم و در آخرت نیز یاران شما هستیم؛ و در آن‌جا هر چه بخواهید، دارید و هر چه درخواست کنید، برایتان فراهم است. این پذیرایی و پیش‌کشی از سوی پروردگار آمرزنده و مهرورز است.»

بنا بر دیدگاه بسیاری از مفسران، مانند مجاهد و سدی، این فرود آمدن فرشتگان و گفتگو با انسان‌های مومن، هنگام سكرات مرگ روی می‌دهد.^۱

بی‌گمان، انسان در حالت احتضار با شرایط بسیار سختی روبرو می‌شود. بیمناک آینده است و نگران بازمانده‌ی خویش. در این حالت، فرشتگان به نزد او می‌آیند تا که او را از ترس و نگرانی و اندوه برهانند و آرام کنند. می‌گویند: در مورد آینده‌ی خویش در برزخ و رستاخیز هراسی به دل راه مده و بر بازماندگان خویش نگران مشو؛ بهشت و

خوشنودی و دیدار الله گوارای تو باد:

﴿وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾ [فصلت: ۳۰]

﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَا نَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ﴾ [فصلت: ۳۱]

تا زمانی که بنده، الله را دوست بدارد و از او فرمانبرداری کند، الله نیز همواره او را دوست می‌دارد و یاور اوست؛ به ویژه در شرایط سخت و دشوار، و از سخت‌ترین شرایط و دشوارترین مراحل زندگی، مرحله‌ی احتضار و سكرات مرگ است.

﴿نَحْنُ أَوْلِيَاكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [فصلت: ۳۱]

اما فرشتگان، با انسان کافر در شرایطی بسیار دشوار و حالتی مغایر با حالت مؤمن دیدار می‌کنند؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسَعَةً فَهَارِجُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَا وَهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [نساء: ۹۷]

«بی‌گمان، فرشتگان هنگام قبض روح کسانی که -با ترک هجرت- به خویشتن ستم کردند، می‌گویند: در چه وضعی بودید؟ پاسخ می‌دهند: ما در زمین، مستضعف بودیم. می‌گویند: آیا زمین پروردگار پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟ جایگاه‌شان دوزخ است و چه بد جایگاهی است!»

براساس روایت امام بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما، آیه‌ی یادشده درباره‌ی مسلمانانی است که هجرت نکردند. هنگام مرگ این گروه، فرشتگان به سراغ‌شان می‌آمدند و آنان را تهدید و توبیخ می‌کردند و بشارت دوزخ بدیشان می‌دادند.^۱

الله متعال، قبض روح مشرکان غزوه‌ی بدر را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ

الْحَرِيقِ ﴿٥٠﴾ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلْمٍ لِلْعَبِيدِ ﴿﴾ [أنفال: ۵۰ × ۵۱]

«و اگر می دیدی آن زمان که فرشتگان جان کافران را می گیرند، -مشاهده می کردی- که بر پشت و رویشان می زنند و می گویند: عذاب سوزان آتش را بچشید. این به سبب اعمال و دستاوردهای پیشین شماست و بی گمان الله نسبت به بندگان شما ستمکار نیست.»
 علامه ابن کثیر در تفسیر آیه ی یادشده می فرماید: ای محمد ﷺ! اگر وضعیت قبض ارواح کفار را می دیدی، صحنه ای بسیار وحشتناک و سهمگینی را مشاهده می کردی؛ چون فرشتگان صورت و پشت کفار را می زدند و به آن ها می گفتند: عذاب دوزخ را بچشید.^۱

وی در ادامه می فرماید: هر چند این آیه ها در مورد غزوه ی بدر نازل شدند، اما در مورد همه ی کفار در تمام زمان ها و مکان ها می باشد؛ به همین دلیل، خطاب آیه ویژه ی مشرکان بدر نیست؛ بلکه همه ی کافران را خطاب قرار می دهد: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [أنفال: ۵۰].^۲

آیات بی شمار دیگری از قرآن، دیدگاه ابن کثیر را تأیید می کند:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۗ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمُ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكُفْرِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا إِنَّا مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَيْنَا أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾ [أعراف: ۳۷]

«کیست ستمکارتر از کسی که بر الله دروغ ببندد یا آیاتش را انکار کند؟ آن چه برایشان مقرر شده است، به آنان می رسد و چون فرستادگانمان برای گرفتن جان شان می آیند، از آنان می پرسند: «معبودانی که جز الله به فریاد می خواندید، کجایند؟» پاسخ می دهند: از -دید- ما ناپدید شدند؛ و به زیان خود اعتراف می کنند که کافر بوده اند.»

۱- قبلی، (۳۳۵/۳)

۲- قبلی، همان صفحه

﴿ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾ [نحل: ۲۸]

«آنان که به خود ستم کرده‌اند، در آن هنگام که فرشتگان جان‌شان را می‌گیرند، تسلیم می‌شوند و می‌گویند: ما کار بدی انجام نداده‌ایم. آری! به راستی الله از کردارتان آگاه است.»

﴿ إِنَّ الَّذِينَ أُرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبُرِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ۗ ﴿٢٦﴾ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبُرَهُمْ ۗ ﴾ [محمد: ۲۵×۲۷]

«کسانی که پس از آشکار شدن هدایت برای آنان به آیین باطل خویش بازگشتند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان آراست و آنان را به آرزوهای دور و دراز فریفت؛ زیرا آنان به کسانی که وحی نازل شده از سوی الله را نپسندیدند، گفتند: «در برخی از امور از شما پیروی خواهیم کرد». و الله، پنهان‌کاری ایشان را می‌داند. پس حال و وضع اینها در آن هنگام که فرشتگان، جانشان را در حالی می‌گیرند که بر چهره‌ها و پشتشان می‌زنند، چگونه خواهد بود؟»

گفتار دوم: سكرات مرگ

مرگ، شرایط و حالات ویژه‌ای دارد که هر انسان با آن روبرو می‌شود. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌فرماید:

﴿ وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ۗ ﴾ [ق: ۱۹]

«و سختی مرگ به راستی فرا می‌رسد. -ای انسان!- این همان چیزی است که از آن می‌گریختی.»

منظور از سكرات مرگ، دشواری و سختی‌های آن هنگام است. امام راغب در مفردات القرآن می‌فرماید:

«سُکَر حَالَتِي اسْتِ كِهْ اِنْسَانِ دَرِ اَنْ عَقْلَشْ رَا اَز دَسْتِ مِي دَهْد.» واژه‌ی «سُکَر» بیشتر برای شراب به کار می‌رود؛ ولی بر خشم، عشق، درد، خواب، چُرْت و بی‌هوشی ناشی از درد و ناراحتی نیز اطلاق می‌گردد و منظور از سكرات مرگ، بی‌هوشی ناشی از درد و رنج بیرون آمدن روح از بدن است.^۱

رسول الله ﷺ نیز با این حالت روبرو شد و درد آن را تحمل فرمود. در روایات آمده است که در بیماری مرگ، ظرف آبی را در جلوی رسول الله ﷺ قرار داده بودند و رسول الله ﷺ دست مبارکش را در آن داخل می‌نمود و بر پیشانی می‌کشید و می‌فرمود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكْرَاتٍ»^۲

«هیچ معبودی شایسته‌ی پرستش جز الله العزیز الرحیم نیست. بی‌تردید مرگ سختی‌هایی دارد.»

مادرمان عایشه رضی الله عنها درباره‌ی بیماری مرگ رسول الله ﷺ می‌فرماید: هیچ ناراحتی‌ای را شدیدتر از ناراحتی رسول الله ﷺ در بیماری مرگش ندیده‌ام.^۳

عایشه رضی الله عنها هنگام مرگ پدرش ابو بکر رضی الله عنهما، به دیدارش آمد. هنگامی که بیماری و سكرات مرگ شدت گرفت، این بیت را خواند:

لَعْمَرِكَ مَا يُغْنِي الثَّرَاءُ عَنِ الْفَتَى *** إِذَا حَشَرَ جَتَ يَوْمًا وَصَاقَ بِهَا الصَّدْرُ

«به جان تو قسم، زمانی که روح به حلقوم انسان برسد و سینه تنگ شود، ثروت برای جوان‌مرد سودی ندارد.»

ابو بکر رضی الله عنهما روانداز را از چهره‌اش برداشت و فرمود: چنین نیست؛ بلکه کلام زندگی بخش الهی را زمزمه کن که می‌فرماید:

۱- فتح الباری (۳۶۲/۱۱)

۲- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب سكرات الموت. فتح الباری: (۳۶۱/۱۱) شماره: (۶۵۱۰).

۳- بخاری، مسلم و ترمذی آن‌را روایت کرده‌اند. ن.ک: جامع الأصول: (۶۹/۱۱).

﴿ وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ﴾ [ق: ۱۹].^۱

«و سختی مرگ، به راستی فرا می رسد. -ای انسان!- این، همان چیزی است که از آن می گریختی.»

بی گمان، سكرات مرگ کافر، دشوارتر و بیشتر از مؤمن است. در سطرهای گذشته، گوشه‌ای از حدیث براء بن عازب رضی الله عنه را که به این اصل اشاره داشت، بازگو کردیم: به هنگام مرگ انسان کافر، فرشته‌ی مرگ می آید و بر بالین او می نشیند و می گوید: ای نفس ناپاک، به سوی ناخشنودی و خشم الله بیرون بیا. آن روح در جسم کافر پراکنده می شود. فرشته‌ی مرگ مانند بیرون کشیدن شاخه‌ی خاردار از پشم خیس، روح را از جسم او بیرون می کشد و با این کار رگ‌ها و روده‌هایش پاره پاره می شود.

قرآن کریم شدت ناراحتی کافران به هنگام مرگ را این گونه به تصویر می کشد:

﴿ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْرُونَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴾ [أنعام: ۹۳]

«کیست ستمکارتر از کسی که بر الله دروغ ببندد یا بی آنکه بر او وحی شده باشد، ادعا کند بر من وحی شده است و کسی که بگوید: من نیز همانند آیات الهی نازل خواهم کرد. و چون ستمکاران را در سختی‌های مرگ ببینی و فرشتگان، دستانشان را -به سوی آنان- گشوده، -می گویند:- جان بکنید؛ امروز به سبب سخنان نادرستی که به الله می گفتید و بدان سبب که از تصدیق آیات سرکشی می کردید، با عذاب خوارکننده‌ای مجازات می شوید.»

مصدق آیه - همانگونه که ابن کثیر می فرماید- و آن هنگامی است که فرشتگان عذاب، کافر را به ناخشنودی، عقاب، طوق، دوزخ، آب داغ و سوزان و خشم عند الله مژده

۱- ابن ابی الدنيا آن را روایت کرده است. تفسیر ابن کثیر: (۴۰۱/۶).

می‌دهند. روح کافر در جسمش پراکنده می‌شود و از بیرون آمدن سر باز می‌زند؛ فرشتگان، آن‌قدر به صورت و پشت کافر می‌زنند تا این‌که روح از بدنش بیرون می‌آید. فرشتگان به کفار می‌گویند:

﴿ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ﴾

ابن‌کثیر، آیهی ﴿ وَالْمَلَكُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ ﴾، را به زدن فرشتگان تفسیر می‌کند. همان‌گونه که در دو آیهی ﴿ لَنْ أَبْسُطَ إِلَيْكَ يَدَكَ لِتَقْنُنِي ﴾ [مائده: ۲۸] « اگر دستت را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی ... » و ﴿ وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَهُمْ بِالسُّوءِ ﴾ [ممتحنه: ۲] « و دستان و زبان‌های خویش را به بدی به سوی شما می‌کشایند. » نیز با همین مفهوم به کار رفته است.

برخی از کسانی که در حال مرگ قرار داشته‌اند، در مورد سکرات آن چیزهایی گفته‌اند؛ از آن جمله، عمرو بن العاص رضی الله عنه است. وی در بستر بیماری مرگ قرار داشت، در آن‌هنگام، فرزندش گفت: پدرجان، تو می‌گفتی: ای کاش انسان عاقل و خردمندی را در حال سکرات می‌دیدم تا حالش را برایم تعریف می‌کرد، آن انسان عاقل تو هستی، پس حالت را برایم بیان کن. عمرو بن العاص گفت:

لَيْتَنِي كُنْتُ قَبْلَ مَا قَدَّ بَدَأَ لِي *** فِي تَلَالِ الْجِبَالِ أَرَعِيَ الْوَعُولَا^۱

«ای کاش پیش از آشکار شدن این حالت، در بلندی کوه‌ها گوسفند می‌چراندم - تا آن تنگ نفسی که اکنون می‌چشم، احساس می‌کردم-».

شهادت، از سکرات مرگ می‌کاهد

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا يَجِدُ الشَّهِيدُ مِنَ الْقَتْلِ إِلَّا كَمَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ مِنَ الْقَرْصَةِ.»^۱

«شهادت، درد کشته شدن را تنها مانند گزیدن مورچه احساس می‌کند.»

گفتار سوم: انسان به هنگام سكرات مرگ، آرزوی برگشتن می‌کند

وقتی مرگ انسان فرا می‌رسد، آرزو می‌کند که به دنیا برگردد؛ کافر برای مسلمان شدن و گناه‌کار برای توبه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌فرماید:

﴿ حَقًّا إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾ ﴾ [مؤمنون: ۹۹ × ۱۰۰]

«و چون مرگ هر یک از ایشان فرا رسد، می‌گوید: ای پروردگار! مرا بازگردان. تا در سرایی که -کارهای نیک را- رها کردم، به انجام اعمال شایسته بپردازم. هرگز؛ این، فقط سخنی است که او بر زبان می‌آورد و تا روزی که برانگیخته می‌شوند، برزخی فرارویشان است.»

ایمان آوردن به هنگام فرا رسیدن مرگ، پذیرفته نمی‌شود و وقتی روح به حلقوم برسد، توبه سودی ندارد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧﴾ وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي بُتُّتُ أَنْ كُنَّ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَرَاءُ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴾ [نساء: ۱۷ × ۱۸]

«پذیرش توبه از سوی الله تنها برای کسانی است که از روی نادانی کار بدی انجام می‌دهند و خیلی زود توبه می‌کنند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، توبه‌ی چنین کسانی را می‌پذیرد. و الله، دانای حکیم است و پذیرش توبه برای کسانی نیست که کارهای بد مرتکب می‌شوند و چون

۱- مشکاة المصابیح (۳۸۳/۲) شماره: (۳۸۳۶) محقق مشکاة می‌گوید: سندش حسن است. ترمذی، نسائی و دارمی آن را روایت کرده‌اند. ترمذی می‌گوید: این حدیث، حسن غریب می‌باشد.

مرگ یکی از ایشان فرا می‌رسد، می‌گوید: اینک توبه کردم. و توبه‌ی کسانی که در حال کفر بمیرند، پذیرفته نمی‌شود؛ برای چنین کسانی عذاب دردناکی آماده کرده‌ایم.»
حافظ ابن‌کثیر، روایاتی را در مورد پذیرش توبه پیش از رسیدن روح به حلقوم، نقل کرده است:

«إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يُغْرَغِرْ»^۱

«الله تا پیش از رسیدن روح به حلقوم، توبه‌ی بنده را می‌پذیرد.»

هر کس پیش از مرگ توبه کند، زود توبه کرده است؛ اما آن توبه، باید همراه با اخلاص و راستی باشد. بنابراین انسان باید پیش از فرا رسیدن اجل توبه کند، چون در هنگام سكرات و دشواری‌های مرگ، امکان توبه وجود ندارد.
شاعر^۲ می‌گوید:

قَدَّمْ لِنَفْسِكَ تَوْبَةً مَّرْجُوءَةً قَبْلَ الْمَمَاتِ وَ قَبْلَ حَبْسِ الْأَلْسِنِ

بَادِرْ بِهَا غَلَقَ النَّفُوسِ فَاتِّهَا ذَخِرْ وَ غَنِمِ لِلْمُنِيبِ الْمُحْسَنِ

* پیش از مرگ و بند آمدن زبان، در انجام توبه‌ی پذیرفته شده‌ای شتاب کن.
* برای انجام آن شتاب کن، که توبه برای انسان نیکوکار و رجوع کننده بسوی پروردگار، ذخیره و غنیمتی است.

گفتار چهارم: سرور و شادی مؤمن با دیدار پروردگارش

وقتی فرشتگان از طرف بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مژده‌رسان به سوی بنده‌ی مؤمن می‌شتابند، بر چهره‌ی مؤمن شادمانی و سرور نمایان می‌شود؛ و بر چهره‌ی کافر، اندوه، ترس و ناراحتی نمایان می‌شود. بنابراین، بنده‌ی مؤمن در حالت احتضار و سكرات مرگ، دیدار بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را آرزو

۱- تفسیر ابن‌کثیر (۲/۲۲۴). ابن‌ماجه و ترمذی روایت را نقل کرده‌اند.

۲- محمود الوراق.

می‌کند؛ ولی انسان کافر، به خاطر سرکشی و نافرمانی بسم الله الرحمن الرحیم از دیدار او هراسان و نگران است.

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ لِقَاءَهُ وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ لِقَاءَهُ قَالَتْ عَائِشَةُ أَوْ بَعْضُ أَرْوَاجِهِ إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ. قَالَ: لَيْسَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ وَأَحَبَّ لِقَاءَهُ وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا حُضِرَ بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَعُقُوبَتِهِ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ لِقَاءَهُ»^۱

«هر کس دوست داشته باشد که با الله دیدار کند، الله نیز دیدار با وی را دوست می‌دارد و هرکس که ملاقات خدا را دوست نداشته باشد، خداوند هم ملاقات با او را دوست ندارد.»

عایشه رضی الله عنها یا یکی دیگر از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: ای رسول خدا! ما مردن را دوست نداریم. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هدف، این نیست. بلکه وقتی مرگ به سراغ مؤمن بیاید، او را به خشنودی و بخشش الهی بشارت می‌دهند. در این هنگام، هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش هست، محبوبتر نیست. پس او دیدار با الله را دوست دارد و الله هم دیدار با او را. اما وقتی مرگ کافر فرا رسد، او را به عذاب الهی بشارت می‌دهند. لذا هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش می‌باشد، ناگوارتر نیست. این جاست که او دیدار با الله را دوست ندارد و الله هم دیدار با او را دوست ندارد.»

به همین خاطر است که انسان مؤمن از کسانی که او را تشییع می‌کنند، می‌خواهد که خیلی زود او را دفن کنند تا هر چه زودتر، از نعمت بسم الله الرحمن الرحیم بهره‌مند شود؛ ولی انسان کافر و گناهکار، از رفتن به سوی گورستان هراس دارد و بر سر و روی خود می‌زند. در صحیح بخاری و سنن نسائی، ابوسعید خدری رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: إِذَا وُضِعَتِ الْجِنَازَةُ وَاحْتَمَلَهَا الرَّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ فَإِنْ كَانَتْ

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب من أحب لقاء الله أحب لقاءه، شماره: (۶۵۰۷).

صَالِحَةٌ قَالَتْ قَدَّمُونِي وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ قَالَتْ يَا وَيْلَهَا أَيْنَ يَذْهَبُونَ بِهَا؟ يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الْإِنْسَانَ وَلَوْ سَمِعَهُ صَعِقَ^۱

«رسول الله ﷺ فرمود: هرگاه جنازه گذاشته شود و مردان آنرا بر دوش خود ببرند، اگر نیکوکار باشد، می گوید: مرا زودتر ببرید و اگر گنه کار باشد، می گوید: وای بر من، مرا کجا می برید، جز انسان، تمام موجودات این صدا را می شنوند و اگر انسانها آن را بشنوند، بی هوش می شوند.»

گفتار پنجم: حضور شیطان در هنگام مرگ

وقتی انسان به مرگ نزدیک می شود، شیطان بسیار آرزو دارد که خود را نزد او برساند، تا نجات نیابد و از دام گمراهیش نرهد. در صحیح مسلم از جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ يَحْضُرُ أَحَدَكُمْ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ شَأْنِهِ حَتَّى يَحْضُرَهُ عِنْدَ طَعَامِهِ فَإِذَا سَقَطَتْ مِنْ أَحَدِكُمْ اللَّقْمَةُ فَلْيُمِطْ مَا كَانَ بِهَا مِنْ أَدَى ثُمَّ لِيَأْكُلْهَا وَلَا يَدْعُهَا لِلشَّيْطَانِ فَإِذَا فَرَّغَ فَلْيَلْعَقْ أَصَابِعَهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّ طَعَامِهِ تَكُونُ الْبَرَكَةُ.»^۲

«شیطان

به بی‌راهه می‌کشاند. در قرآن نیز به این معنا اشاره شده است؛ آن‌جا که می‌فرماید:

﴿[آل عمران: ۸]



«فرزندگان می‌گویند: - پروردگارا! پس از آن‌که هدایت‌مان نمودی، دل‌هایمان را منحرف مگردان و از جانب خویش رحمتی به ما عطا کن؛ تو بسیار بخشاینده‌ای.»

عبدالله بن امام احمد بن حنبل می‌گوید: هنگام درگذشت پدرم حاضر بودم. تکه پارچه‌ای در دستم بود و می‌خواستم چانه‌اش را ببندم. گاهی بی‌هوش می‌شد و گاهی به‌هوش می‌آمد و با اشاره‌ی دست می‌گفت: خیر، دور باش، خیر دور باش. وی چند بار این کار را کرد؛ سپس از او پرسیدم: پدر جان چه می‌کنی؟ فرمود: شیطان در جلو من ایستاده است و سر انگشت‌هایش را دندان می‌گیرد و می‌گوید: ای احمد، از من رها شدی و من می‌گویم: دور شو، دور شو.^۱

قرطبی می‌گوید: از شیخ امام ابو‌عباس احمد بن عمرو قرطبی شنیدم که می‌فرمود: در قرطبه نزد ابو جعفر احمد بن قرطبی رفتم؛ او در حالت احتضار به سر می‌برد. اطرافیان به او می‌گفتند: بگو: لا اله الا الله و او همواره می‌گفت: نه نه، وقتی به‌هوش آمد، این جریان را برایش تعریف کردیم و او فرمود: دو شیطان، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ من قرار داشتند؛ یکی می‌گفت: بر آیین یهود با جهان وداع کن، زیرا از بهترین ادیان است و دیگری می‌گفت: به سوی آیین نصارا بشتاب؛ چون بهترین دین است و من در پاسخ آن‌ها می‌گفتم: نه نه.^۲

همان‌طور که ابن تیمیه می‌فرماید، چنین حالتی برای همه روی نمی‌دهد. این‌ها از فتنه‌های هنگام زندگی و مرگ است که باید همواره از آن‌ها به‌الله تعالی پناه ببریم.^۳ شیطان در هنگام مرگ انسان و احتضار، بیش از هر زمان دیگری در گمراه کردن انسان طمع و تلاش می‌کند؛ چون هنگام حاجت و نیاز است. وی برای اثبات این مطلب، به حدیث

۱- تذكرة القرطبي: (۳۳).

۲- قبلی، (۳۴).

۳- مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: (۳۵۵/۴).

«الاعمال بالخواتم» استدلال می‌کند. رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّىٰ مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ؛ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّىٰ مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ؛ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا»

«انسان همواره مانند بهشتیان عمل می‌کند؛ آن‌گونه که میان او و بهشت، تنها یک ذراع فاصله است. آن‌گاه تقدیرش بر او پیشی می‌گیرد و مانند دوزخیان عمل می‌کند و وارد دوزخ می‌شود و بسا اوقات انسان همواره مانند دوزخیان عمل می‌کند آن‌گونه که میان او و دوزخ، تنها یک ذراع فاصله است. ناگاه تقدیرش بر وی پیشی می‌گیرد و مانند بهشتیان عمل می‌کند و وارد بهشت می‌شود.»

از این رو روایت شده است: شیطان، در هنگام مرگ انسان، بیش از هر زمان دیگری در پی گمراه کردن اوست. به یارانش می‌گوید: این -کسی که در حالت مردن و سكرات است- را رها نکنید؛ چون اگر از دست شما برود، دیگر هرگز شما بر وی پیروز نخواهید شد.^۱

گفتار ششم: عوامل بد فرجامی

برخی افراد مسلمان‌نما، که بنا به شرایط، به قوانین اسلامی عمل می‌کنند، پناه بر الله که چه سرانجام خطرناکی دارند. این سرنوشت بد، برای برخی در هنگام سكرات مرگ نمایان می‌گردد.

نواب صدیق حسن خان درباره‌ی فرجام بد چنین می‌فرماید: سرنوشت بد، عواملی دارد که مؤمن باید از آن‌ها دور شود. وی در ادامه برخی از آن عوامل را به شرح ذیل بیان می‌کند:^۲

۱- فساد در اعتقاد: فساد در عقیده، هر چند که با نهایت زهد و شایستگی همراه باشد،

۱- قبلی: (۲۵۶/۴)

۲- یقظه اولی الاعتبار: (۲۱۱).

باز هم به فرجام بد می‌انجامد. اگر یک شخص، عقیده‌ای فاسد داشته باشد و آن را درست بداند و در آن شک نکند، به هنگام مرگ و سکرات آن، فساد و بطلان عقیده‌اش، بر او روشن می‌گردد و یقین می‌کند که اعتقادش باطل بوده است و هیچ پایه و اساسی ندارد. بنابراین، آشکار شدن نادرستی برخی از اعتقاداتش، موجب از بین رفتن دیگر معتقدات او نیز می‌گردد. و پیش از آن‌که به اصل ایمان برگردد و عقیده‌اش را درست کند، فرصت را از دست می‌دهد و با رفتن از این دنیا و وارد شدن به جهان آخرت، به سرنوشتی بد دچار می‌شود و مصداق این آیه قرار می‌گیرد.

﴿وَبَدَأْتُمْ مِّنَ اللَّهِ مَالَهُمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾ [زمر: ۴۷]

«و از جانب الله چیزی برای ایشان پدیدار می‌شود که گمانش را نمی‌بردند.»



[کهف: ۱۰۳ × ۱۰۴]

«بگو: آیا شما را از زیان‌کارترین مردم آگاه سازم؟ آنان کسانی هستند که تلاش و تکاپویشان - به سبب نادرستی عقیده - در زندگی دنیا هدر می‌رود و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند.»

حتماً هم چنین است؛ هر کس اعتقادی نادرست دارد، این اعتقاد یا برگرفته از اندیشه‌ی نادرست خود اوست و یا از اندیشه‌ی نادرست کسی دیگر؛ در هر صورت، آن شخص هر چند که زهد و تقوای زیادی هم داشته باشد، با چنین اعتقادی، ارزشی ندارد و سرنوشت بدش را عوض نمی‌کند. چراکه زهد و تقوی زمانی برای انسان سودمند است، که براساس قرآن و سنت درست باشد؛ زیرا اساس عقاید دینی، تنها از این دو سرچشمه‌ی پاک و زلال جاری می‌گردد.

۲- اصرار بر گناه: کسی که یک گناه را بارها و بارها انجام دهد، محبت آن گناه در دلش جای می‌گیرد. از طرفی، هر چیزی در زندگی پیوسته همراه انسان باشد و انسان بدان انس و الفت گرفته باشد، به‌هنگام مرگ و سکرات، انسان آن‌را در ذهنش تداعی می‌کند و به یاد می‌آورد. حال اگر انسان زندگی را با فرمانبری بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و محبت او

سپری کرده و با آن مانوس شده باشد، به هنگام مرگ نیز فرمانبردار است و یاد الله بر زبان او جاری می‌باشد و اگر عمری را با سرکشی از فرمان الله سپری کرده باشد، هنگام مرگ به یاد آن گناهان و سرکشی می‌افتد و سختی‌اش دوچندان می‌شود.

گاهی به هنگام مرگ، شهوت و گناهی بر انسان و قلبش چیره می‌شود و بین او و پروردگارش مانعی ایجاد می‌کند و باعث می‌شود که در آخرین لحظات عمر هم به گناه آلوده شود و بر بدبختی خود بیفزاید. همانگونه که رسول الله ﷺ در حدیثی می‌فرماید: گناه در آخرین لحظه‌ی زندگی موجب گمراهی و بدبختی می‌شود:

«المعاصي بريد الكفر». «گناهان پلی به سوی کفر هستند».

کسی که از الله سرکشی نکند و یا پس از انجام گناه توبه کند، از چنین خطری به دور و در امان است؛ اما کسی که به کثرت مرتکب گناه می‌شود، آن‌گونه که گناهانش بیشتر از کارهای خوبش باشد، و با تکرار گناه، توبه را تأخیر اندازد، به شدت در معرض خطر بدبختی و افتادن در دوزخ قرار می‌گیرد، چون محبت و گرایش به گناه، موجب می‌شود که گناه در ذهن جای گرفته و بدان گرایش پیدا کند و هنگام مرگ و سكرات هم بر چنین حالتی باقی بماند و در نهایت به بدترین سرنوشت بیانجامد.

مطالب گذشته را می‌توان با یک مثال توضیح داد. بی‌تردید، انسان در عالم خواب و رویا، چیزهایی می‌بیند که پیوسته با آن‌ها سروکار دارد. مثلاً اگر کسی عمرش را در دانش و مطالعه سپری نموده است، در خواب چیزهایی مربوط به دانش و دانشمندان مشاهده می‌کند و اگر کسی عمرش را با خیاطی سپری کرده باشد، در عالم خواب نیز چیزهایی در همان مورد می‌بیند.

گرچه مرگ چیزی بالاتر از خواب است، اما آغاز و سكرات آن، تشابه زیادی با خواب دارد. بنابراین، محبت و دل‌بستگی به گناه موجب یادآوری آن گناه به هنگام مرگ و گرایش قلب و نفس بدان می‌شود و اگر در چنین حالتی روح از بدن جدا شود، به پایانی بس خطرناک و بد می‌انجامد.

ذهبی در «الکبائر» می‌گوید: مجاهد گفته است: کسی که می‌میرد، کسان و چیزهایی که عمری را با آنان سپری کرده است، مانند اطرافیان خویش تصور می‌کند. مردی که در

زندگی شطرنج بازی می‌کرد، به هنگام سكرات مرگ، اطرافیانش به او می‌گفتند: بگو لا إله إلا الله؛ اما او می‌گفت: شاه. سپس با همین حالت جان داد. چون در زندگی با شطرنج انس و الفت گرفته بود، در سكرات مرگ هم به جای کلمه‌ی توحید، الفاظ بازی را بر زبان جاری می‌کرد.

شخص دیگری در زندگی پیوسته شراب می‌نوشید و آن شراب هم‌نشین و دوست همیشگی او بود، وقتی دچار سكرات مرگ شد، یکی از بستگانش نزد او آمد و شهادتین را به وی تلقین می‌کرد؛ اما او به جای کلمه‌ی توحید گفت: بنوش و به من نیز بنوشان. سپس جان سپرد. لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.^۱

۳- انحراف از راه راست: چون کس که در آغاز، در مسیری درست و مستقیم گام برمی‌دارد و پس از مدتی از آن مسیر منحرف شود، خاتمه‌اش به بدی می‌انجامد. مانند ابلیس که در آغاز بزرگ و پیشوای فرشتگان و در عبادت از همه کوشاتر و بهتر بود؛ ولی وقتی از دستور الله به سجده و تعظیم آدم، سر باز زد و از راه راست و مستقیم منحرف شد. یا مانند بلعام بن باعور که رضی الله عنه برخی از نشانه‌هایش را به او نشان داد؛ اما او به جای پیروی از الله، با دنیاگرایی از جمله‌ی گمراهان و بدبختان قرار گرفت. برصیصا نیز از عابدان بنی اسرائیل بود. شیطان او را به کفر دعوت کرد و او نیز پذیرفت. او تا جایی در منجلاّب و تاریکی کفر فرو رفت، که شیطان به او گفت: من از تو فراری و بیزارم و از الله می‌ترسم. حتی شیطان از او بیزاری جست و فرار کرد؛ چون می‌ترسید که در عذاب گمراهی او شریک باشد. ولی این بیزاری و فرار برای شیطان سودی ندارد؛ چون رضی الله عنه می‌فرماید:

﴿[حشر: ۱۷]﴾



«سرانجام شیطان و برصیصا- این شد که هر دو جاودانه در آتش دوزخ بمانند و این سزای ستم‌گران است.»

۱- الکبائر، ذهبی: ص (۹۱).

۲- یقطة اولی الاعتبار، ص (۲۱۲)

۴- ضعف ایمان: اگر ایمان ضعیف و سست باشد، انسان در دوستی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ضعیف می‌گردد و دوستی با دنیا نیرومند. دنیاگرایی آن‌چنان بر انسان چیره می‌شود، که دیگر جایی برای محبت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ باقی نمی‌گذارد. محبت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چنان ضعیف می‌گردد، که نمی‌تواند در برابر نفس بایستد، او را از گناه باز دارد و به پیروی و بندگی الله مشتاق کند. در نتیجه، صاحب این ایمان غرق در شهوات و سرکشی می‌شود و رفته رفته تاریکی گناهان در قلب نفوذ می‌کند و همواره نور ایمان به خاموشی می‌گراید.

سکرات مرگ فرا می‌رسد. چون بسیار به دنیا گرایش دارد و از الله گریزان است، وقتی خود را در حال جدا شدن از محبوب می‌بیند، از این جدایی بسیار ناراحت است تا حدی که به الله بغض می‌ورزد. اگر در چنین حالت خطرناکی روح از بدن جدا شود، خاتمه‌اش بسیار بد و هلاکتی همیشگی خواهد بود.

آن‌چه که به چنین سرنوشتی منجر می‌شود، محبت و گرایش دنیا و ضعف ایمان که توأم با ضعف محبت به الله است، می‌باشد. این دردی است که بسیاری به آن دچار می‌شوند. اگر به هنگام مرگ محبت دنیا بر قلب چیره شود، در دل نقش می‌بندد و شخص را به خود مشغول می‌سازد؛ به گونه‌ای که به چیزی دیگر نمی‌اندیشد و برای چیز دیگری جایی باقی نمی‌ماند و اگر روح در چنین حالتی قبض شود، قلبش متوجه دنیا می‌گردد و بدان رو می‌کند و میان او و پروردگارش مانعی ایجاد می‌شود.

روایت شده است که وقتی سلیمان بن عبدالملک برای رفتن به حج، وارد مدینه شد، پرسید: آیا در مدینه کسی هست که گروهی از صحابه رضی الله عنهم را دیده باشد؟ گفتند: آری، ابو حازم دیده است. قاصدی به سوی او فرستاد. وقتی ابو حازم آمد، سلیمان پرسید: ای ابو حازم، چرا مرگ را ناپسند می‌دانیم؟

أبو حازم گفت: شما دنیا را آباد و آخرت را ویران کرده‌اید و بی‌گمان، رفتن از جایی آباد به مکان ویران، ناپسند می‌باشد.

سلیمان گفت: حرف بسیار درست و به‌جایی است. پس سلیمان گفت: ای کاش می‌دانستم که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چه جایگاهی دارم؟

أبو حازم گفت: اعمال خود را با قرآن میزان کن.

سلیمان گفت: آن میزان را در کجای قرآن بیابم؟

ابوحازم گفت: در این آیه:

﴿ [انفطار: ۱۳×۱۴]



«بی گمان نیکان در میان نعمت بسیار بهشت به سر می‌برند و بی گمان بدکاران در میان آتش سوزان دوزخ خواهند برد.»

سلیمان گفت: پس رحمت الله کجاست؟

ابوحازم گفت: رحمت الله همراه نیکوکاران است.

سلیمان گفت: ای کاش می‌دانستم که چگونه در پیشگاه الله حاضر می‌شوم؟

ابوحازم گفت: نیکوکار مانند کسی است که به مسافرت رفته و به خانه‌اش بر می‌گردد و بدکار مانند کسی است که از خدمت آقاایش فرار کرده و او را به زور به سوی آقاایش بر می‌گردانند.

سلیمان با صدای بلند گریست و سپس گفت: مرا نصیحتی کن.

ابوحازم گفت: برحذر باش از این که الله تو را در جایی یا چیزی ببیند که از آن منع کرده است و برحذر باش از این که تو را در جایی یا چیزی که بدان دستور داده است، نبیند. -از آن چه که الله تو را از آن بازداشته است دوری کن و به آن چه که تو را به آن امر فرموده است، پرداز.-

صدیق حسن خان به نقل از احیاء العلوم امام غزالی می‌گوید: بدبختی دو گونه است و یکی از دیگری بزرگ‌تر می‌باشد؛ اما بزرگ‌تر آنست که هنگام سكرات و نمایان شدن مرگ، شك یا انكار بر شخص چیره شود. اگر روح در همین حالت قبض شود، این حالت برای همیشه میان او و الله مانع ایجاد می‌کند و سبب می‌شود که برای همیشه از رحمت‌های الله دور بماند و در عذاب جاودان باشد.

گونه‌ی دیگر آنست که به هنگام مرگ، محبت دنیا یا شهوت، بر قلب چیره شود. آن‌گاه دنیا یا شهوت، در قلب نقش می‌بندد و انسان را به گونه‌ای به خود مشغول می‌دارد،

که چیزی دیگر در دل او جای نمی‌گیرد. هرگاه قبض روح در این حالت روی دهد، بسیار خطرناک است؛ چون انسان در همان حالتی که بدان زیسته است، می‌میرد.

اگر ایمان و محبت الله در دل جای گیرد و با اعمال شایسته نیرومند شود، حتی اگر ایمان شخص یک مثقال باشد، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به زودی او را از دوزخ بیرون می‌آورد و اگر کمتر از یک مثقال باشد، بیشتر در دوزخ می‌ماند.

به هر حال اگر ایمان به اندازه‌ی یک مثقال باشد، حتماً از دوزخ بیرون می‌آید، هر چند برای هزاران سال در آن باقی بماند و هر کس درباره‌ی ذات، صفات و افعال بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عقیده‌ای خلاف واقع داشته باشد، و این اعتقاد خواه برگرفته‌ی تقلید باشد خواه اجتهاد خودش، به این حالت دچار می‌شود و پرهیزگاری و تقوا، هر مقدار هم که باشد، برای دفع این خطر سودی ندارد. تنها چیزی که انسان را از این خطر نجات می‌دهد، اعتقاد درست و برگرفته از قرآن و سنت می‌باشد. انسان بی‌خبر و نادان، از این خطر هراسی ندارد؛ چون بدان فکر نمی‌کند و در پی اصلاح عقیده‌ی خویش نیست.^۱

گفتار هفتم: حق انتخاب پیامبران در هنگام مرگ

الله اجر و پاداش اخروی پیامبران را هنگام فرا رسیدن مرگ بدان‌ها نشان می‌دهد. سپس آن‌ها را میان ماندن در جهان و رهسپار شدن به سرای ابدی، مخیر می‌سازد. بی‌گمان، هر پیامبری نعمت‌های جاودان بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را ترجیح می‌دهد.

پیامبر بزرگ اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این قانون استثنا نبود؛ بلکه همانند پیامبران پیش از خود، حق انتخاب داشت و دیدار با حیّ منان را اختیار فرمود. در صحیح بخاری از عایشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روایت شده است که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ثُمَّ يُحْيَا أَوْ يُخَيَّرَ فَلَمَّا اشْتَكَى وَحَضَرَهُ الْقَبْضُ وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِ عَائِشَةَ غُثِي عَلَيْهِ فَلَمَّا أَفَاقَ شَخَّصَ بَصْرَهُ نَحْوَ سَقْفِ الْبَيْتِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ فِي

الرَّفِیقِ الْأَعْلَى فَقُلْتُ: إِذَا لَا يُجَاوِرُنَا فَعَرَفْتُ أَنَّهُ حَدِيثُهُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا^۱

«روح هیچ پیامبری قبض نمی‌شود، مگر این‌که جایگاه او در بهشت به او نشان داده و به او اختیار داده می‌شود. عایشه رضی الله عنها در ادامه می‌فرماید: وقتی فرشته‌ی مرگ نزد رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و سر مبارک رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم روی زانوی من بود، رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم چند لحظه بی‌هوش شد و سپس در حالی به هوش آمد که به سقف خانه چشم دوخته بود و می‌فرمود: «اللَّهُمَّ فِي الرَّفِیقِ الْأَعْلَى». پروردگارا! به‌سوی رفیقِ اعلیٰ^۲. آن‌گاه با خود گفتم که ما را انتخاب نکرد و دانستم که این همان حدیثی است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی حق انتخاب پیامبران به‌هنگام مرگ، برای ما بیان فرمود. عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: این آخرین سخنی بود که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود.»

و در روایتی دیگر چنین آمده است: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بیماری وفاتش این آیه را تلاوت فرمود:



[نساء: ۶۹]

«هم‌نشین پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحانی که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند.»

عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: با شنیدن این آیه، یقین کردم که به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم حق انتخاب داده شده است.

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب من احب لقاء الله. شماره: (۶۵۰۹). در صحیح مسلم، شماره: (۲۴۴۴)، مؤطا مالک،

سنن ترمذی و جامع الأصول، ابن‌اثیر: (۶۷/۱۱)، نیز روایت شده است

۲- رفیق، بر یک یا چند نفر اطلاق می‌شود. منظور حدیث این است که: پروردگارا! مرا در گروهی که در درجات بالای بهشت قرار دارند، قرار بده.

بخش سوم

بیرون آمدن روح و پرواز به سوی ملکوت اعلی

امام مسلم از ابوهریره رضی الله عنه چنین نقل می‌کند: هرگاه روح مؤمن بیرون آید، دو فرشته به استقبالش می‌آیند و آن را به سوی آسمان‌ها بالا می‌برند.

حماد می‌گوید: ابوهریره رضی الله عنه درباره‌ی بوی خوش روح مؤمن سخن گفت و صحبت از مسک به میان آمد و فرمود: ساکنان آسمان درباره‌ی روح مؤمن می‌گویند: روح پاکیزه‌ای است که از طرف زمین آمده است؛ درود الله بر تو و بر جسمی که در آن بودی. آن‌گاه او را نزد پروردگار می‌برند و پروردگار می‌فرماید: این روح را به بهشت ببرید و آنرا برای همیشه زنده بگذارید.

فرمود: هرگاه روح کافر بیرون رود - حماد می‌گوید: ابوهریره رضی الله عنه در مورد بوی بد و ملعون بودن روح کافر سخن گفت - اهل آسمان می‌گویند: روح ناپاکی از طرف زمین آمده است. راوی می‌گوید: الله می‌فرماید: آن را برای همیشه به دوزخ ببرید.^۱

رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیث براء درباره‌ی حرمت و کرامت روح مؤمن پس از بیرون آمدن آن از جسم، می‌فرماید:

فرشتگان پاک صلوات الله علیهم، بر این روح پاکیزه درود می‌فرستند. دروازه‌های آسمان را برایش می‌گشایند و او را در کفن‌های خوشبوی بهشت کفن می‌کنند و بوی خوش‌بوتر از مسک، از آن به مشام می‌رسد. سپس فرشتگان با احترام ویژه‌ای آن را به آسمان‌ها می‌برند. اما روح ناپاک به هنگام بیرون آمدن از جسم، مورد لعن و نفرین فرشتگان قرار می‌گیرد و دروازه‌های آسمان‌ها بر روی آن بسته می‌شود. هر گروه از فرشتگان الله، بر دری از درهای آسمان ایستاده است و از ورود آن روح ناپاک جلوگیری می‌کنند. سپس آن را در کفنی از کفن‌های دوزخ می‌گذارند و بوی بسیار بدی که فرشتگان را آزار می‌دهد، از آن روح برمی‌خیزد. وقتی به سوی آسمان‌ها بالا می‌رود، دروازه‌ها بر روی آن بسته شده و آن

۱- صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب عرض مقعد المیت، (۲۲۰۲/۴) شماره: (۲۸۷۲)

روح به سوی زمین پرتاب می‌شود.

رسول الله ﷺ در ضمن حدیثی در مورد رفتن انسان به سوی برزخ، که براء بن عازب از آن را روایت کرده است، فرمود: وقتی روح مؤمن از جسم بیرون می‌آید، فرشتگان میان زمین و آسمان و فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند، بر او درود می‌فرستند و درهای آسمان را برای آن می‌گشایند. نگهبان هر یک از دروازه‌های آسمان، از الله می‌خواهد که این روح از دروازه‌ی او عبور کند. وقتی فرشته‌ی مرگ آن را قبض می‌کند، حتی برای یک لحظه هم آن را وانمی‌گذارد. فرشتگان بی‌درنگ آن را می‌گیرند و در کفن و عطرهای بهشت می‌گذارند. این است مفهوم آیه‌ی شریفه:

﴿تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾ [أنعام: ۶۱]

«فرستادگان ما جان او را می‌گیرند و آنان کوتاهی نمی‌کنند.»

بهترین عطری که در زمین یافت شود، از آن روح به مشام می‌رسد. فرشتگان آن را به سوی آسمان‌ها بالا می‌برند و از کنار هر گروهی از فرشتگان که بگذرد، می‌گویند: این روح پاکیزه از آن چه کسی است؟ فرشتگان در پاسخ می‌گویند: فلانی فرزند فلانی است - با بهترین نامی که در دنیا داشته است از او یاد می‌کنند - وقتی به نزدیک‌ترین آسمان می‌رسند، دروازه را می‌زنند. دروازه باز می‌شود و گروه مخصوصی از فرشتگان از هر آسمان تا آسمان دیگر آن را تشییع می‌کنند تا به آسمان هفتم می‌رسد. الله متعال می‌فرماید: نام بنده‌ی مرا در ردیف علیون بنویسید:

﴿مطففین: ۱۹×۲۱﴾

«و تو چه می‌دانی که «علیین» چیست؟ کتابی - که در «علیین» است، کتابی - نوشته شده - در مورد سرنوشت نیکان - می‌باشد و فرشتگان مقرب، شاهد آن هستند.»

نامش در ردیف علیون نوشته می‌شود و سپس می‌فرماید: این روح را به زمین برگردانید؛ چون من انسان‌ها را از زمین آفریده‌ام و به آن‌جا بر می‌گردانم و بار دیگر آن‌ها را از زمین بیرون خواهم آورد.

رسول الله ﷺ درباره‌ی روح ناپاکی که از جسم کافر بیرون می‌آید، چنین فرمود:

یکایک فرشتگان زمین و آسمان، آن را لعنت می‌کنند. دروازه‌های آسمان بر روی آن بسته می‌شود، نگهبانان هر دروازه، از الله می‌خواهند که این روح را از دروازه‌ی آنها عبور ندهد. فرشته‌ی مرگ وقتی آن را قبض می‌کند، حتی برای یک لحظه هم آن را وا نمی‌گذارد. فرشتگان آن را می‌گیرند و در پارچه‌ی آتشین کفن می‌کنند. بدترین بوی روی زمین از آن به مشام می‌رسد. فرشتگان آن را به سوی آسمان‌ها می‌برند. از کنار هر گروهی از فرشتگان که بگذرد، می‌پرسند: این روح ناپاک از آن کیست؟ فرشتگان می‌گویند: فلانی فرزند فلانی است - با بدترین نامی که در دنیا داشته است از او یاد می‌کنند - و وقتی به آسمان دنیا × نزدیک‌ترین آسمان - برسند، برای آن روح کافر در را می‌زنند، اما درهای آسمان بر روی آن گشوده نمی‌شود. در این هنگام رسول‌الله ﷺ این آیه را تلاوت فرمود:

﴿[أعراف: ۴۰]



«دروازه‌های آسمان برای آن‌ها گشوده نمی‌شود و وارد بهشت نمی‌شوند مگر این که شتر از سوراخ سوزن بگذرد × و این محال است.»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌فرماید: نام او را در پایین‌ترین مکان اهل دوزخ بنویسید. سپس می‌فرماید: بنده‌ی مرا به زمین برگردانید؛ چون من مقرر کرده‌ام که انسان را در روی زمین بیافرینم و آنان را به زمین برگردانم و بار دیگر ایشان را از زمین بیرون بیاورم. آن‌گاه روح کافر را از آسمان هفتم به شدت پرتاب می‌کنند تا این‌که در جسمش قرار می‌گیرد. سپس رسول‌الله ﷺ این آیه‌ی مبارکه را تلاوت فرمود:



﴿[حج: ۳۱]

«و هر کس به الله شرک بورزد، گویا از آسمان می‌افتد و پرندگان او را - به منقار و چنگال - می‌ربایند یا تندبادی او را به مکانی دور می‌اندازد.»

ابن ماجه از ابوهریره رضی الله عنه نقل می‌کند، که رسول‌الله ﷺ فرمود:

«الْمَيِّتُ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ فَإِذَا كَانَ الرَّجُلُ صَالِحًا قَالُوا اخْرِجِي أَيَّتَهَا النَّفْسُ الطَّيِّبَةُ كَانَتْ فِي

الجَسَدِ الطَّيِّبِ اخْرُجِي حَمِيدَةً وَأَبْشِرِي بِرَوْحٍ وَرِيحَانٍ وَرَبِّ غَيْرِ غَضْبَانَ فَلَا يَزَالُ يُقَالُ لَهَا ذَلِكَ حَتَّى تَخْرُجَ ثُمَّ يُعْرَجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَيُفْتَحُ لَهَا فَيُقَالُ مَنْ هَذَا فَيَقُولُونَ فُلَانٌ فَيُقَالُ مَرَحَبًا بِالنَّفْسِ الطَّيِّبَةِ كَانَتْ فِي الْجَسَدِ الطَّيِّبِ ادْخُلِي حَمِيدَةً وَأَبْشِرِي بِرَوْحٍ وَرِيحَانٍ وَرَبِّ غَيْرِ غَضْبَانَ فَلَا يَزَالُ يُقَالُ لَهَا ذَلِكَ حَتَّى يُنْتَهَى بِهَا إِلَى السَّمَاءِ الَّتِي فِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا كَانَ الرَّجُلُ السُّوءِ قَالَ اخْرُجِي أَيُّهَا النَّفْسُ الْخَبِيثَةُ كَانَتْ فِي الْجَسَدِ الْخَبِيثِ اخْرُجِي ذَمِيمَةً وَأَبْشِرِي بِحَمِيمٍ وَعَسَاقٍ وَآخَرَ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ فَلَا يَزَالُ يُقَالُ لَهَا ذَلِكَ حَتَّى تَخْرُجَ ثُمَّ يُعْرَجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَلَا يُفْتَحُ لَهَا فَيُقَالُ مَنْ هَذَا فَيُقَالُ فُلَانٌ لَا مَرَحَبًا بِالنَّفْسِ الْخَبِيثَةِ كَانَتْ فِي الْجَسَدِ الْخَبِيثِ ارْجِعِي ذَمِيمَةً فَإِنَّهَا لَا تَفْتَحُ لِكَ أَبْوَابِ السَّمَاءِ فَيُرْسَلُ بِهَا مِنَ السَّمَاءِ ثُمَّ تُصِيرُ إِلَى الْقَبْرِ»^۱

«فرشتگان نزد مرده می آیند؛ اگر شخص در حال سكرات، انسان صالحی باشد، به او می گویند: ای روح پاکیزه که در جسد پاکیزه هستی، بیرون بیا؛ روح و ریحان بهشت و خشنودی پروردگار را به تو تبریک می گویم. فرشتگان تا بیرون آمدن روح، این کلمات را زمزمه می کنند. روح پس از بیرون آمدن، به آسمانها برده می شود. دروازه‌ی آسمان را می گویند؛ سوال می شود: چه کسی دروازه را می زند؟ می گویند: فلانی است. در پاسخ می گویند: خوش آمدی ای روح پاکیزه‌ای که در جسم پاکیزه‌ای بودی، وارد شو در حالی که مورد ستایش هستی و بشارت روح و ریحان و خشنودی پروردگار بر تو باد. این کلمات همواره برایش گفته می شوند تا به آسمانی می رسند که الله منان در آن قرار دارد.^۲ ولی اگر شخص در حال سكرات، انسان بدی باشد، فرشته‌ی مرگ به او می گوید: ای روح ناپاک که در جسم ناپاک قرار داری، بیرون بیا، بیرون بیا در حالی که شایسته‌ی سرزنش هستی، آب جوشان و بدبو و چیزهایی هم چون آن، در انتظار توست تا تو را

۱- ابن ماجه در سنن و البانی در صحیح جامع الصغیر (۱۶۹/۲) حدیث را روایت کرده‌اند.

۲- منظور این نیست که آسمانها را در بر گرفته است. الله از چنین چیزی به دور و پاک می باشد. بلکه **الروح** بر بالای آسمانها قرار دارد و از آفریدگان خود جداست. **بسم الله الرحمن الرحیم** درباره‌ی کرسی خود می فرماید: (بقره: ۲۵۵) [کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته است].

رسول الله ﷺ می فرماید: آسمانها در برابر عظمت کرسی، مانند یک حلقه است که در یک دشت بسیار پهناور افتاده باشد. و عظمت کرسی در برابر عظمت عرش مانند حلقه‌ای است که در یک دشت بسیار پهناور افتاده باشد.

شکنجه دهند. این کلمات همواره گفته می‌شوند تا این‌که آن روح ناپاک از جسم بیرون می‌آید. سپس آن را به آسمان‌ها می‌برند و برای آن درخواست باز شدن دروازه می‌کنند؛ سوال می‌شود: این روح چه کسی است؟ گفته می‌شود: فلانی است. گفته می‌شود: بسیار نامیمون است، این روح ناپاک که در جسم ناپاکی بود. در حالی که مورد سرزنش قرار گرفته است، باید به همان‌جا برگردد که از آن آمده است. هیچ دروازه‌ای برای او گشوده نمی‌شود. از آسمان برگردانده و به قبر فرستاده می‌شود.»

بخش چهارم

قبر

گفتار اول: وحشت قبر

هانئ، غلام عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت می‌کند که هرگاه عثمان رضی الله عنه در کنار قبری توقف می‌کرد، به قدری می‌گریست که رخسار مبارکش خیس می‌شد. از وی پرسیدند: وقتی از بهشت و دوزخ صحبت می‌کنی، اشک نمی‌ریزی و به گریه نمی‌افتی، ولی چرا هنگام یاد قبر گریه می‌کنی؟ فرمود: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

«إِنَّ الْقَبْرَ أَوَّلَ مَنْزِلٍ مِنَ مَنَازِلِ الْآخِرَةِ فَإِنْ نَجَا مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ أَيْسَرُ مِنْهُ وَإِنْ لَمْ يَنْجُ مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ أَشَدُّ مِنْهُ قَالَ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا رَأَيْتُ مَنْظَرًا قَطُّ إِلَّا الْقَبْرَ أَفْظَعُ مِنْهُ»^۱

«قبر نخستین منزل از منازل آخرت است. هر کس از عذاب- آن نجات پیدا کند، مراحل بعدی نسبت به آن آسان‌تر هستند و اگر از آن نجات پیدا نکند، مراحل بعدی برایش مشکل‌تر خواهد بود. و می‌فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ صحنه‌ای را سهمناک‌تر از صحنه‌ی قبر ندیده‌ام.»

چون مراحل بعدی قبر برای بنده‌ی مؤمن بسیار آسان‌تر و لذت‌بخش‌تر است،

۱- ترمذی (۲۳۰۸) و ابن‌ماجه و ترمذی آن را حدیث حسن غریب می‌دانند. ن.ک: مشکاة المصابیح: (۸/۱) و جامع الأصول:

(۱۶۴/۱۱). شیخ ناصر فی حاشیه‌ی خود بر المشکاة: می‌گوید: سند آن حسن است. و صحیح الجامع الصغیر: (۸۵/۲)

می‌گوید: پروردگارا! رستاخیز را زودتر برپا کن تا من به اهل و مال خود برگردم. ولی بنده‌ی کافر با دیدن عذاب و ناراحتی قبر، هر چند خیلی سخت و دشوار است می‌گوید: پروردگارا! رستاخیز را برپا نکن؛ چون عذاب آینده را بسیار دشوارتر و دردناک‌تر از این عذاب می‌بیند و می‌داند.

تاریکی قبر

در زمان رسول الله ﷺ، زنی که خادم مسجد بود وفات کرد. رسول الله ﷺ خوابیده بود و اصحاب ﷺ آن زن را دفن کردند. وقتی رسول الله ﷺ به مسجد آمد، او را در مسجد ندید و درباره‌ی او سوال کرد؟ یاران خبر وفاتش را به اطلاع ایشان رساندند. رسول الله ﷺ خواست تا قبرش را به او نشان دهند. رسول الله ﷺ بر سر قبر آن زن آمد و بر وی نماز خواند و سپس فرمود:

«إِنَّ هَذِهِ الْقُبُورَ مَمْلُوءَةٌ ظُلْمَةً عَلَىٰ أَهْلِهَا وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُنَوِّرُهَا لَهُمْ بِصَلَاتِي عَلَيْهِمْ»^۱

«این قبرها بسیار تاریک هستند و الله به وسیله نماز و دعای من، آن‌ها را منور و روشن می‌سازد.»

گفتار دوم: فشردن قبر

وقتی مرده را در قبر می‌گذارند، قبر او را می‌فشارد و کسی از فشردن قبر نجات پیدا نمی‌کند، نیک یا بد، صالح یا ناصالح، کوچک یا بزرگ. در روایات آمده است که قبر، سعد بن معاذ رضی الله عنه را نیز فشرد؛ در حالی که عرش عظیم عظیم الله جل جلاله، در اثر مرگ او به لرزه در آمد و دروازه‌های آسمان برایش باز شدند و هفتاد هزار فرشته در تشییع جنازه‌ی او شرکت کردند.

در سنن نسائی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که رسول الله ﷺ درباره‌ی او فرمود:

۱- أحكام الجنائز : ص(۸۷) صحیح بخاری شماره: (۴۶۰، ۱۳۳۷). صحیح مسلم: (۹۵۶) این بیان مسلم است. ابوداود، ابن‌ماجه و بیهقی نیز آن‌را روایت کرده‌اند.

«هَذَا الَّذِي تَحْرَكُ لَهُ الْعَرْشُ وَفُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَشَهِدَهُ سَبْعُونَ أَلْفًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَقَدْ ضُمَّ ضَمَّةً ثُمَّ فُرِّجَ عَنْهُ»^۱

«کسی که عرش برایش به لرزه در آمد و دروازه‌های آسمان برایش گشوده شدند و هفتاد هزار فرشته در تشییع جنازه‌ی او شرکت کردند، دچار فشار قبر شد و سپس رها گشت.»

در معجم کبیر و اوسط طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما چنین روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَوْ نَجَا أَحَدٌ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ لَنَجَا سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ، وَلَقَدْ ضُمَّ ضَمَّةً ثُمَّ رُخِيَ عَنْهُ»^۲

«اگر قرار بود کسی از فشردن قبر نجات پیدا کند، سعدبن معاذ رضی الله عنه نجات می‌یافت، ولی قبر او را به شدت فشرد و سپس رها ساخت.»

از جمله دلایلی که بر صحت فشردن قبر برای هر کسی دلالت دارد و حتی کودکان نیز از آن مستثنی نمی‌شوند، حدیثی است که در مسند اوسط از ابوایوب و در کامل ابن عدی از انس بن مالک رضی الله عنهما، به این شرح روایت شده است: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَوْ أَفَلَّتْ أَحَدٌ مِنْ ضَمَّةِ الْقَبْرِ لَأَفَلَّتْ هَذَا الصَّبِيُّ»^۳

«اگر قرار بود کسی از فشار قبر نجات پیدا کند، این کودک نجات می‌یافت.»

گفتار سوم: عذاب قبر

مطلب اول: چگونگی عذاب قبر

وقتی انسان در قبر گذاشته می‌شود، فرشتگانی در شکل و صورت ناشناخته‌ای نزد او

۱- نسائی کتاب الجنائز، باب ضمة القبر و ضغطته، (۱۰۰/۴). شیخ آلبنی در مشکاة المصابیح، (۴۹/۱) می‌گوید: سند آن بنا بر شرط مسلم، صحیح است.

۲- شیخ آلبنی در صحیح الجامع، (۲۳۶/۲)، اسناد آن را صحیح قرار داده است.

۳- صحیح الجامع: (۶۵/۵).

می آیند. در سنن ترمذی چنین آمده است:

«إِذَا فُبرِ الْمَيْتُ - أَوْ قَالَ أَحَدُكُمْ - أَتَاهُ مَلَكَانِ أَسْوَدَانِ أَرْزَقَانِ. يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا الْمُنْكَرُ وَالْآخَرُ النَّكِيرُ. فَيَقُولَانِ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ؟ فَيَقُولُ: مَا كَانَ يَقُولُ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ... وَإِنْ كَانَ مُتَنَفِّحًا قَالَ: سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ فَقُلْتُ مِثْلَهُ لَا أَذْرِي»^۱

«هرگاه مرده -یا: یکی از شما- دفن شود، دو فرشته‌ی سیاه‌رنگ سرخ‌چشم نزد او می آیند. یکی را منکر و دیگری را نکیر می‌گویند. آن دو می‌گویند: درباره‌ی این مرد - رسول الله ﷺ - چه می‌گفتی؟ پاسخ می‌دهد: او می‌گفت که بنده و فرستاده‌ی الله است و من شهادت دادم که هیچ معبود شایسته‌ی پرستشی جز الله نیست و محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی اوست،

اگر مرده منافق باشد، می‌گوید: از مردم شنیدم که درباره‌ی او چیزهایی می‌گفتند، من نیز همان را گفتم و بیش از این چیزی نمی‌دانم.»

در حدیث براء بن عازب رضی الله عنه از رسول الله ﷺ چنین آمده است که: دو فرشته‌ی بسیار خشم‌ناک نزد او می‌آیند؛ او را می‌نشانند و از وی می‌پرسند: پروردگار تو کیست؟ دینت چیست؟ و پیامبرت کیست؟ این پرس‌وجو آخرین آزمایشی است که از انسان مؤمن به عمل می‌آید. در ارتباط با همین مطلب قرآن می‌فرماید:

﴿ابراهيم: ۲۷﴾



«الله، مومنان را در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار، ثابت و پایدار می‌گرداند.»

او در پاسخ می‌گوید: پروردگار من الله، دین من اسلام و پیامبر من محمد ﷺ است. ندایی از آسمان می‌آید و می‌گوید: بنده‌ی من راست می‌گوید.

۱- ترمذی، کتاب جنازه باب ماجاء فی عذاب القبر، (۳/۳۸۳). ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن غریب است. شیخ احمد شاکر می‌گوید: از میان ضاحیان کتاب‌های شش‌گانه، تنها ترمذی آن را روایت کرده است. شیخ آل‌بانی در کتاب صحیح الجامع الصغیر: (۲۵۹/۱) به آن اشاره کرده است و در سلسله‌الاحادیث الصحیحة، شماره: (۱۳۹۱)، آن را آورده است.

درباره‌ی بنده‌ی کافر فرمود: دو فرشته‌ی بسیار خشمناک می‌آیند. بر وی خشم می‌گیرند و او را می‌نشانند و می‌پرسند: پروردگار تو کیست؟ می‌گوید: ای وای، نمی‌دانم. می‌پرسند: دین تو چیست؟ می‌گوید: ای وای، نمی‌دانم. می‌پرسند: درباره‌ی این مردی که به طرف شما فرستاده شده است، چه می‌گویی؟ اما او نمی‌تواند نام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بر زبان بیاورد. به او گفته می‌شود: محمد. آن‌گاه می‌گوید: وای، وای نمی‌دانم. از مردم شنیدم که چنین می‌گفتند. آن‌گاه دو فرشته به او می‌گویند: نه می‌دانستی و نه از مردم پیروی کردی. ندا می‌آید که: بنده‌ی من دروغ گفت.

از عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ روایت شده است که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«الْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتُوِيَ وَذَهَبَ أَصْحَابُهُ حَتَّىٰ إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَاهِمُ أَنَّهُ مَلَكَانَ فَأَقْعَدَاهُ فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ فَيَقَالُ أَنْظِرْ إِلَىٰ مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ أَبَدَ لَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا وَأَمَّا الْكَافِرُ أَوْ الْمُنَافِقُ فَيَقُولُ لَا أَذْرِي كُنْتُ أَقُولُ مَا يَقُولُ النَّاسُ فَيَقَالُ لَا دَرَيْتَ وَلَا تَلَيْتَ»^۱

«هرگاه انسان در قبر گذاشته شود و دوستانش برگردند، آن مرده صدای کفش‌هایشان را می‌شنود. در این هنگام، دو فرشته نزد او می‌آیند؛ او را می‌نشانند و می‌پرسند: درباره‌ی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه می‌گویی؟ انسان مؤمن می‌گوید: گواهی می‌دهم که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده و فرستاده‌ی الله است. اما کافر و منافق می‌گوید: نمی‌دانم؛ مردم سخنانی می‌گفتند و من هم تکرار می‌کردم. به او گفته می‌شود: نه، خودت چیزی فهمیدی و نه از دیگران پیروی کردی.»

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آغاز نمی‌دانست که این امت در قبر نیز آزمایش می‌شود؛ پس از مدتی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ایشان را از این مطلب آگاه ساخت. عروه بن زبیر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از خاله‌اش عایشه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا چنین روایت می‌کند:

۱- جامع الأصول: (۱۱/۱۷۳)، بخاری، مسلم، أبوداود و نسائی آن‌را روایت کرده‌اند.

«دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدِي امْرَأَةٌ مِنَ الْيَهُودِ وَهِيَ تَقُولُ: هَلْ شَعَرْتِ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ؟ قَالَتْ: فَارْتَاعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: إِنَّمَا تُفْتَنُ يَهُودُ. قَالَتْ عَائِشَةُ: فَلَبِثْنَا لَيَالِي ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَلْ شَعَرْتِ أَنَّهُ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ؟ قَالَتْ عَائِشَةُ: فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ يَسْتَعِيدُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»^۱

«رسول الله ﷺ نزد من آمد و زنی یهودی در خانه‌ام بود. آن زن به من گفت: آیا می‌دانی که شما در قبر آزمایش می‌شوید؟ عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ از سخن زن یهودی تعجب کرد و گفت: فقط یهود در قبر آزمایش می‌شود. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پس از چند روز رسول الله ﷺ فرمود: ای عایشه! بر من وحی شده است که مسلمانان در قبر آزمایش می‌شوند. عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: پس از این جریان، من همواره از رسول الله ﷺ شنیدم که از عذاب قبر به الله پناه می‌خواست.»

مطلب دوم: آیا کافر در قبر عذاب داده می‌شود؟

احادیثی که بیان گردید، حکایت از آن دارند که کفار در قبر عذاب داده می‌شوند؛ ولی حکیم ترمذی، ابن عبدالبر و سیوطی، با این موضوع مخالفت کرده‌اند.^۲ حکیم ترمذی این‌گونه استدلال می‌کند که: امت‌های گذشته، اگر به دعوت پیامبران لیبک نمی‌گفتند، در دنیا دچار عذاب می‌شدند؛ اما درباره‌ی امت اسلام چنین نیست؛ یعنی اگر کسی دعوت را نمی‌پذیرفت، عذاب داده نمی‌شد؛ چون جهاد برای رسول الله ﷺ مشروع بود و اگر کسی از ترس جان خود، اسلام را بپذیرد و نفاق را پیشه کند، دچار عذاب قبر می‌شود.

البته دیدگاه حکیم ترمذی دارای اشکال است؛ زیرا رحمهم پس از نزول تورات، عذاب دنیوی و فوری را بر منکران دعوت پیامبران نازل نفرموده است.^۳

ابن عبدالبر نیز درباره‌ی عذاب نشدن کفار در قبر، به حدیث صحیح پیامبر ﷺ

۱- صحیح مسلم، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب استحباب التعوذ من عذاب القبر، شماره: (۵۸۴)، (۴۱۰/۱)

۲- لوامع الانوار البهیه، سفارینی: (۱۰/۲)

۳- قبلی: (۱۰/۲).

استدلال می‌کند. رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ لَا تُبْتَلَىٰ فِي قُبُورِهَا.» «این امت در قبر عذاب داده نمی‌شود.»^۱

اما احادیث صحیح، این استدلال را نفی می‌کنند و حکایت از آن دارند که عذاب قبر ویژه مؤمن و امت اسلام نیست.

عبدالحق اشبیلی، ابن قیم، قرطبی، سفارینی و دیگران، بر این باورند که عذاب قبر شامل همه‌ی انسان‌ها می‌شود.^۲

مطلب سوم: آیا انسان‌های غیر مکلف عذاب می‌بینند؟

عذاب قبر، به جز پیامبران، شهیدان و پاسبانان مرزهای اسلام، دامن‌گیر هر انسان دیگری می‌شود. مستثنی شدن این چند دسته از عذاب قبر، در نوشتارهای صریحی روایت شده است.

البته در مورد عذاب کودکان و دیوانگان که مکلف نیستند، اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای از دانشمندان مانند قاضی ابویعلی و ابن عقیل بر این عقیده‌اند که کودکان و دیوانگان در قبر دچار عذاب نمی‌شوند.

این گروه می‌گویند: عذاب و آزمایش برای کسانی است که مکلف باشند؛ اما کسانی که کردار آن‌ها ثبت و ضبط نمی‌شود، مورد عذاب قبر واقع نمی‌شوند؛ چون محاسبه برای چنین افرادی معنا ندارد.

گروهی دیگری مانند ابو حکیم همدانی، ابوالحسن بن عبدوس و برخی از شافعیان، بر این عقیده‌اند که کودکان و دیوانگان نیز در قبر با عذاب و امتحان روبه‌رو می‌شوند.

امام مالک و برخی دیگر، از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده‌اند که رسول الله ﷺ بر کودکی نماز جنازه خواند و فرمود:

۱- لوامع الأنوار البهية، سفارینی: (۱۰/۲) و تذکرة، قرطبی: (۱۴۷)

۲- قبلی، همان صفحه.

«اللَّهُمَّ قِهِ عَذَابَ الْقَبْرِ وَفِتْنَةَ الْقَبْرِ» «پروردگارا! او را از عذاب و فتنه‌ی قبر نجات بده.»

این حدیث، دیدگاه کسانی را تایید می‌کند که معتقد به امتحان کودکان و دیوانگان در آخرت هستند و آن‌ها را در رستاخیز مکلف می‌دانند. دیدگاه بیشتر محدثین و متکلمین اهل سنت همین است. امام ابوالحسن اشعری از اهل سنت همین را نقل کرده و برگزیده است و از کلام امام احمد نیز همین دیدگاه برداشت می‌شود.^۱

گفتار چهارم: عذاب و نعمت قبر

مطلب اول: احادیث مربوط به عذاب و نعمت قبر متواتر است

شارح طحاویه می‌گوید: احادیث مربوط به عذاب و نعمت قبر منکر و نکیر، متواتر است؛ بنابراین اعتقاد و ایمان به درستی آن‌ها واجب و لازم است. البته درباره‌ی چگونگی عذاب قبر چیزی نمی‌دانیم و حق اظهار نظر نداریم؛ چون عقل این صلاحیت را ندارد و از حوزه‌ی کاری آن خارج است؛ احکام اسلام، محال عقلی نیستند بلکه عقل را متحیر می‌کنند. یعنی عقل بشری تاب و توان درک آن‌ها را ندارد. بازگشت روح به جسد و احکام دیگر قبر و رستاخیز، در حوزه‌ی قوانین معمولی دنیا نیستند؛ بلکه فوق طبیعی بوده و عقل از درک آن ناتوان است.^۲

در جایی دیگر می‌گوید: باید بدانیم که عذاب قبر همان عذاب برزخ است. هر شخص مستحق عذابی که از دنیا کوچ کند، دفن شود یا نه، درندگان او را بخورند یا آتش گیرد و خاکستر شود، به دار آویخته و یا در دریا غرق شود، به هر حال، سهم خود را از عذاب خواهد چشید؛ یعنی همان‌طور که جسم مدفون عذاب قبر را می‌بیند، روح یا جسم او نیز عذاب دیده و دچار فشار و خُرد شدن استخوان هم می‌شود. بر ما لازم است که احادیث صحیح پیامبر ﷺ را بدون افزودن و کاستن از آن، بپذیریم و بدان ایمان داشته باشیم.^۳

۱- مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: (۲۵۷/۴ و ۲۷۷).

۲- شرح العقیده الطحاویه: (۴۵۰).

۳- قبلی (۴۵۱).

کافران و بسیاری از اندیشمندان مسلمان که به مذهب فلاسفه گرویده‌اند، منکر عذاب قبر هستند. آن‌ها می‌گویند: عذاب قبر هیچ‌گونه وجود خارجی ندارد و برای اثبات ادعای خود به این مطلب استناد می‌کنند که: وقتی قبر را باز کنیم، هیچ نشانه‌ای از عذاب یا نعمت وارد شده در حدیث را در آن مشاهده نمی‌کنیم.^۱

هم‌چنین خوارج و برخی از معتزله مانند: ضرار بن عمر و بشر المریسی نیز منکر عذاب قبر هستند. البته بیشتر اهل سنت و معتزله، با این گروه اختلاف نظر و به عذاب قبر ایمان دارند.^۲

منکران، چیزی را انکار می‌کنند که در دایره‌ی علم آنان نبوده و بدان احاطه ندارند. آنان گمان می‌کنند که چشم‌شان همه چیز را می‌بینند و گوش‌شان همه‌ی صداها را می‌شنود؛ ولی ما امروزه اسرار و رموزی را از جهان هستی می‌دانیم، که پیشتر چشم و گوش‌هایمان از پی بردن به آن‌ها ناتوان بودند. هر کس به الله ایمان داشته باشد، کلامش را با جان و دل می‌پذیرد و تأیید می‌کند.

در قرآن کریم اشاراتی در مورد حقانیت عذاب قبر وجود دارد و امام بخاری در صحیح خود بابی را تحت عنوان «باب ما جاء فی عذاب القبر» مطرح نموده و در ادامه‌ی عنوان باب، آیات زیر را برای اثبات آن یادآور شده است.

﴿إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطَوْنَ أَيْدِيَهُمْ أَخْرَجُوا أَنفُسَكُمْ يَُوْمَ تَجْرُونَ عَذَابَ الْهُونِ﴾ [أنعام: ۹۳]

«هنگامی که ستمکاران در سختی‌های مرگ‌اند و فرشتگان، دست‌ان‌شان را -به سوی آنان- گشوده، -می‌گویند:- جان بکنید؛ امروز با عذاب خوارکننده‌ای مجازات می‌شوید.»

﴿ [توبه: ۱۰۱]

«آنان را دو بار عذاب خواهیم کرد و آن‌گاه به‌سوی عذاب بزرگی بازگردانده

۱- التذکره، قرطبی: (۱۲۵).

۲- فتح الباری: (۲۳۳/۳).

می شوند.»



﴿غافر: ۴۵﴾

«و عذاب سخت، فرعونیان را فرو گرفت. عذابشان - آتش دوزخ است که صبح و شام بر آن عرضه می شوند و روزی که رستاخیز برپا گردد، - فرمان می رسد: - فرعونیان را وارد سخت ترین عذاب بگردانید.»

آیهی نخست که امام بخاری آن را بیان فرمود، در مورد عذاب کفار توسط فرشتگان و در حال سكرات مرگ است. آیهی دوم، حکایت از آن دارد که منافقان پیش از عذاب روز رستاخیز، به دو عذاب دیگر گرفتار می شوند؛ عذاب نخست عذاب دنیا است که توسط مومنان یا مستقیم از طرف الله به منافقان چشانده می شود و عذاب دوم، عذاب دردناک قبر است. امام حسن بصری در تفسیر دو عذاب می فرماید: منظور از مرتین، عذاب دنیا و قبر است.^۱

طبری می گوید: بیشتر بدین معناست که از دو عذاب، یکی عذاب قبر و دیگری عذاب گرسنگی، قحطی، اسارت، قتل و خواری و شکست می باشد که پیش از این آیه بیان شده است.^۲

آیهی سوم، دلیل روشنی برای اهل سنت، مبنی بر اثبات عذاب قبر می باشد. چون الله بسم الله الرحمن الرحیم تاکید می فرماید که آل فرعون را صبح و شام به کنار آتش می آورند و این کار پیش از روز رستاخیز صورت می گیرد؛ زیرا پس از این بسم الله الرحمن الرحیم می فرماید:

﴿غافر: ۴۶﴾



امام قرطبی و جمهور مفسرین بر این عقیده اند که آوردن آل فرعون به کنار آتش، در

۱- قبلی، همان صفحه.

۲- قبلی، همان صفحه.

عالم برزخ صورت می‌گیرد.^۱

آیهی زیر، به روشنی بر عذاب قبر دلالت می‌کند:



[ابراهیم: ۲۷]

«الله، مومنان را در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار، ثابت و پایدار می‌گرداند.»

در حدیث براء بن عازب رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وقتی مؤمن در قبر گذاشته می‌شود، در پاسخ فرشتگان می‌گوید: به الوهیت سورة الواقعة الله رحم و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شهادت می‌دهم. این پایداری بر ایمان، همان پایداری یادشده در آیهی می‌باشد.»

درباره‌ی

در حدیثی دیگر آمده است: «آیهی

عذاب قبر نازل شده است.»^۲

از مادرمان عایشه رضی الله عنها روایت شده است که یک زن یهودی به خانهای ایشان رفت و چیزهایی در مورد عذاب قبر بیان کرد و به عایشه رضی الله عنها گفت: الله تو را از عذاب قبر نجات دهد. عایشه رضی الله عنها از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی عذاب قبر سوال کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، عذاب قبر حق است. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پس از آن جریان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس از هر نماز، از عذاب قبر به الله پناه می‌برد.^۳

در صحیح مسلم، از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که دو پیرزن از یهودیان مدینه پیش من آمدند و گفتند: بی‌گمان انسان‌ها در قبر عذاب داده می‌شوند. عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: من سخنان آن دو پیرزن را دروغ تلقی نمودم و دوست نداشتم که سخنان آن‌ها را بپذیریم. آن‌ها از خانه من بیرون رفتند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به منزل آمد. من هم جریان را برای ایشان

۱- قبلی: (۲۳۳/۱۱).

۲- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب ما جاء فی عذاب القبر، فتح الباری: (۲۳۱/۳).

۳- قبلی، همان صفحه..

تعریف کردم، پیامبر ﷺ فرمود:

«صَدَقْنَا إِنَّهُمْ يُعَذَّبُونَ عَذَابًا تَسْمَعُهُ الْبَهَائِمُ قَالَتْ فَمَا رَأَيْتُهُ بِسِوَى صَلَاةٍ إِلَّا يَتَعَوَّذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ.»

«راست گفتند؛ اهل قبور در قبر چنان عذاب داده می‌شوند که صدای آه و فغان آن‌ها به گوش همه‌ی حیوانات می‌رسد»

عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: پس از آن، رسول‌الله ﷺ پس از هر نماز، از عذاب قبر به بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ پناه می‌برد.^۱

رسول‌الله ﷺ به دلیل حساس بودن و اهمیت عذاب قبر، د

رسول الله ﷺ صدای عذاب شدگان را می شنید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به پیامبر گرامی خود ﷺ این توانایی را عنایت فرمود که صدای عذاب شدگان قبر را بشنود. در حدیثی که صحیح مسلم آن را از زیدبن ثابت رضی الله عنه روایت کرده است، چنین می آید: روزی که رسول الله ﷺ در باغی از بنی نجار سوار بر قاطر بود و ما نیز ایشان را همراهی می کردیم، ناگهان مرکب رسول الله ﷺ از مسیر منحرف شد و چنان تاختن گرفت که نزدیک بود رسول الله ﷺ را بر زمین بیندازد. - بی درنگ نگاه ما به شش یا پنج یا چهار قبر اطراف در مسیر افتاد - رسول الله ﷺ فرمود:

«مَنْ يَعْرِفُ أَصْحَابَ هَذِهِ الْأَقْبُرِ؟ فَقَالَ: رَجُلٌ أَنَا. قَالَ: فَمَتَى مَاتَ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: مَا تَوَاتَرُ فِي الْإِشْرَاكِ. فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ تُبْتَلَى فِي قُبُورِهَا فَلَوْلَا أَنْ لَا تَدَافِنُوا لَدَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُسْمِعَكُمْ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ الَّذِي أَسْمَعُ مِنْهُ»^۱

«چه کسی صاحبان این قبور را می شناسد؟ یکی از حاضران گفت: من می شناسم ای رسول خدا. رسول الله ﷺ فرمود: این ها کی مرده اند؟ پاسخ داد: در زمان کفر و در حالت شرک مردند. رسول الله ﷺ فرمود: بی گمان این امت در قبرها عذاب می شوند. اگر از این هراس نمی داشتیم که مردگان را دفن نکنید، بسا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ می خواستم که شما صدای عذاب اهل قبور را بشنوید.»

حدیثی که بخاری و مسلم آن را از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند، حکایت از آن دارد که رسول الله ﷺ صدای عذاب شدگان قبر را می شنید. در این حدیث چنین آمده است: رسول الله ﷺ از کنار دو قبر عبور کرد و فرمود: اهل این قبور در حال عذاب هستید و عذاب آن ها به خاطر گناه بزرگی نیست.^۲

شنیدن دیگران

برخی ادعا می کنند که صدای عذاب شدگان قبر را می شنوند. برخی از آن ها

۱- صحیح مسلم، کتاب الجنه.

۲- ادامه حدیث را در آینده ذکر خواهیم کرد.

شخصیت‌هایی هستند که دروغ‌گو نبوده و نمی‌توان به آن‌ها شک کرد. علامه ابن تیمیه در این باره می‌فرماید: گاهی برای مردم زمان ما در خواب و بیداری چیزهایی کشف می‌شود که بدان علم دارند و به اثبات هم رسانیده‌اند. چنین مواردی در نزد ما کم نیستند.^۱

در جایی دیگر، در نفی دیدگاه منکران عذاب قبر، می‌گوید: وقتی شخصی خواب است، روحش بلند می‌شود و راه می‌رود و حرف می‌زند و همراه با باطن بدنش، کارهایی انجام می‌دهد. بدن و روح، از انجام آن کارها احساس لذت یا عذاب می‌کنند. در حالی که جسمش خوابیده و چشمانش و دهانش بسته و اعضای بدنش ساکن است. اما گاهی بر اثر نیروی حرکت داخلی، بلند می‌شود، راه می‌رود و صحبت می‌کند. همه‌ی این حرکت‌ها در اثر نیروی درونی انجام می‌گیرند. وضعیت مرده در قبر نیز این‌گونه است؛ روحش می‌نشیند، از او سؤال می‌شود و او پاسخ می‌دهد، نعمت یا عذاب می‌بیند و این در حالی است که روحش متصل به بدنش بوده و در قبر تنگ و تاریک دراز کشیده است. گاهی شدت آن به گونه‌ای است که بر بدنش تأثیر گذاشته و او را در قبر به جنب و جوش وای می‌دارد و افراد بی‌شماری صدای ناله و فغان آن‌را از بیرون می‌شنوند و حتی دیده شده است که از شدت عذاب، از قبر بیرون می‌آید. البته شاید این حالت برای هر مرده‌ای روی ندهد؛ همان‌طور که هر انسان خوابیده‌ای، دچار خواب‌زدگی نمی‌شود. این حالات، به شدت و ضعف آن‌ها بستگی دارد.^۲

مطلب دوم: ویژگی نعمت و عذاب قبر

در حدیث براء بن عازب رضی الله عنه آمده بود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فرشتگان از بنده‌ی مؤمن در قبر سوال می‌کنند و او نیز جواب درست می‌دهد. آن‌گاه منادی از آسمان ندا می‌دهد و می‌گوید: بنده‌ی من راست‌گو است. پس، از فرش‌های بهشت برایش بیاورید و او را در لباس بهشت بپوشانید و از طرف بهشت دروازه‌ای برایش بگشایید. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

۱- مجموع الفتاوی: (۳۷۶/۲۴).

۲- فتاوی ابن تیمیه (۵۲۵/۵).

«فَيَأْتِيهِ مِنْ رَوْحِهَا وَطِيْبِهَا وَيُنْفَسِحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ قَالَ: وَيَأْتِيهِ رَجُلٌ حَسَنُ الْوَجْهِ حَسَنُ الثِّيَابِ طَيِّبُ الرَّيْحِ فَيَقُولُ: أَبَشِّرُ بِالَّذِي يَسُرُّكَ - أَبَشِّرُ بِرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ، وَجَنَاتٍ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ - هَذَا يَوْمُكَ الَّذِي كُنْتَ تُوعَدُ فَيَقُولُ لَهُ: - وَأَنْتَ فَبَشِّرْكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ - مَنْ أَنْتَ فَوَجْهُكَ الْوَجْهُ يُجِيءُ بِالْخَيْرِ؟ فَيَقُولُ: أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ - فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُكَ إِلَّا كُنْتَ سَرِيعًا فِي طَاعَةِ اللَّهِ، بَطِينًا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا - ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُ بَابَ مِنَ الْجَنَّةِ وَبَابَ مِنَ النَّارِ، فَيَقَالُ: هَذَا مَنَزْلُكَ لَوْ عَصَيْتَ اللَّهَ، أَبَدَلَكُ اللَّهُ بِهِ هَذَا، فَإِذَا رَأَى مَا فِي الْجَنَّةِ، قَالَ: رَبِّ عَجَّلْ قِيَامَ السَّاعَةِ، كَيْمَا أَرْجِعَ إِلَى أَهْلِي وَمَالِي. - فَيَقَالُ لَهُ: أَسْكُنْ -»

«نسیم و بوی خوش بهشت به مؤمن می‌رسد و قبرش به وسعت دیدش گسترده می‌شود و فرمود: مردی زیبارو، خوش‌پوش و خوش‌بو نزد وی می‌آید و می‌گوید: تو را به آنچه خوشحالت می‌کند مژده باد. تو را خشنودی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و باغ‌های پر نعمت مژده باد - این همان روزی است که به تو وعده داده شده بود. بنده‌ی مؤمن می‌گوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تو را نیز مژده‌ی خیر دهد - تو کیستی؟ از چهره‌ی تو آرامش می‌بارد. آن مرد می‌گوید: من عمل صالح تو هستم. من در دنیا تو را چنین دیدم که در عبادت و اطاعت الله می‌شتافتی و به سوی نافرمانی بسیار کند و کم می‌رفتی. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تو را پاداش نیکو داده است. سپس دروازه‌ای از بهشت و دروازه‌ای از دوزخ برایش باز می‌شود. با اشاره به سوی دوزخ به او گفته می‌شود: اگر الله را معصیت می‌کردی، این‌جا جای تو بود. اما بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به جای این بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - را به تو داده است. وقتی آن بنده‌ی مؤمن به بهشت نگاه می‌کند و نعمت‌های آن را می‌بیند، می‌گوید: پروردگارا! رستاخیز را هر چه زودتر برپا دار تا من نزد اهل و مال خود برگردم. به او گفته می‌شود: تا رستاخیز برپا نشده، همین‌جا زندگی کن.

رسول الله ﷺ بیان فرمود که وقتی بنده‌ی کافر سوال منکر و نکیر را اشتباه پاسخ می‌دهد:

«فَيَنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَنْ كَذَبَ فَأَفْرُشُوا لَهُ مِنَ النَّارِ وَافْتَحُوا لَهُ بَابًا إِلَى النَّارِ فَيَأْتِيهِ مِنْ حَرِّهَا وَسَمُومِهَا وَيُضَبِّقُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ حَتَّى تَخْتَلِفَ فِيهِ أَضْلَاعُهُ وَيَأْتِيهِ رَجُلٌ قَبِيحُ الْوَجْهِ قَبِيحُ الثِّيَابِ مُتْنِنُ الرَّيْحِ. فَيَقُولُ؟ أَبَشِّرُ بِالَّذِي يَسُوءُكَ هَذَا يَوْمُكَ الَّذِي كُنْتَ تُوعَدُ. فَيَقُولُ: وَأَنْتَ

فَبَشِّرْكَ اللَّهُ بِالشَّرِّ. مَنْ أَنْتَ؟ فَوَجَّهَكَ الْوَجْهَ يَجِيءُ بِالشَّرِّ. فَيَقُولُ: أَنَا عَمَلُكَ الْخَبِيثُ. فَوَ اللَّهُ مَا عَلِمْتِكَ إِلَّا كُنْتَ بَطِينًا عَنِ طَاعَةِ اللَّهِ سَرِيعًا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ. فَجَزَاكَ اللَّهُ شَرًّا. ثُمَّ يَقْبِضُ لَهُ أَعْمَى أَصْمٌ أَبْكَمٌ فِي يَدِهِ مِرْزَبَةٌ لَوْ ضَرَبَ بِهَا جَبَلٌ كَانَ تُرَابًا فَيَضْرِبُهُ ضَرْبَةً حَتَّى يَصِيرَ تُرَابًا ثُمَّ يَعِيدُهُ اللَّهُ كَمَا كَانَ فَيَضْرِبُهُ ضَرْبَةً أُخْرَى فَيَصِيحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الثَّقَلَيْنِ، ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ النَّارِ وَيَمَهِّدُ مِنْ فُرْشِ النَّارِ. فَيَقُولُ: رَبِّ لَا تُقِمِّ السَّاعَةَ»

منادی از آسمان ندا می‌دهد که: او دروغ می‌گوید. پس فرشی از آتش دوزخ را برایش بگسترانید و دروازه‌ای از دوزخ را برایش بگشایید تا حرارت و تندی آتش دوزخ به او برسد و قبرش را چنان تنگ گردانید که پهلوهایش در همدیگر فرو رود. آن‌گاه مردی زشت‌رو، با لباسی زشت و بویی بد، نزد وی می‌آید و می‌گوید: تو را به آن‌چه ناراحت می‌کند، مژده باد؛ این همان روزی است که در دنیا به تو وعده داده شد. بنده‌ی کافر می‌گوید: تو کیستی که چهره‌ات بدی را به همراه دارد؟ آن مرد می‌گوید: من عمل ناپاک تو هستم؛ به الله سوگند که من در دنیا تو را دیدم که در اطاعت و بندگی الله بسیار کند و کسل بودی، و در نافرمانی او می‌شتافتی. پس بسم الله الرحمن الرحیم تو را سزای بد داده است. سپس الله متعال مامور کر، گنگ و کوری را که تازیانه‌ای در دست دارد، بر وی می‌گمارد و ضربه‌اش چنان محکم است که اگر بر کوه وارد شود، آن کوه خاک می‌گردد. این مامور او را چنان می‌کوبد که آن کافر خاک می‌شود بسم الله الرحمن الرحیم دوباره او را به حالت نخست بر می‌گرداند و بار دیگر او را می‌زند، چنان فریادی می‌زند که به جز جن و انس، همه‌ی موجودات صدای او را می‌شنوند. پس دروازه‌ای از دوزخ برایش گشوده می‌شود و فرش آتشین برایش پهن می‌گردد. چون آینده‌اش را بدتر می‌بیند، می‌گوید: پروردگارا! رستاخیز را برپا نکن.»

در حدیث انوشیروانی چنین آمده است: وقتی بنده‌ی مؤمن پاسخ نکیر و منکر را درست می‌دهد، به او گفته می‌شود: به جایگاهت در دوزخ نگاه کن بسم الله الرحمن الرحیم به جای آن، مکانی را در بهشت به تو عطا نمود. رسول الله ﷺ فرمود: مؤمن هر دو جایگاه را می‌بیند. قتاده می‌گوید: رسول الله ﷺ برای ما چنین نیز فرمود که: قبر مؤمن پس از این سوال و جواب، گشاده می‌شود و کافر پس از پاسخ دروغی که به فرشته‌ها می‌دهد، به او گفته می‌شود: نه

خودت فهمیدی و نه از دیگران پیروی کردی. پس میان دو گوش هایش با چکش ضربه می‌زنند و او فریاد می‌کشد و به جز جن و انسان، همه‌ی موجودات فریاد او را می‌شنوند.^۱

آن‌چه در حدیث، در مورد دیدن جایگاه در بهشت و دوزخ بدان اشاره شد، محدود به چند ساعت یا چند روز نیست؛ بلکه بنا به تصریح پیامبر ﷺ، در تمام مدت اقامت در قبر چنین چیزی به او نشان داده می‌شود. در حدیثی از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عَرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيَقَالُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲

«هر گاه یکی از شما بمیرد، صبح و شام جایگاهش را به او نشان می‌دهند. اگر بهشتی باشد، جایگاه بهشت و اگر دوزخی باشد جایگاه دوزخش را می‌بیند و به او گفته می‌شود: این جایگاه توست و در روز رستاخیز صلی الله علیه و آله تو را از قبر برانگیزد، به آن‌جا می‌روی.»
امام ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه حدیثی را چنین نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود:

«قَدْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُولُ هَذَا. ثُمَّ يُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي سَبْعِينَ ثُمَّ يُنَوَّرُ لَهُ فِيهِ ثُمَّ يُقَالُ لَهُ نَمْ فَيَقُولُ: أَرْجِعْ إِلَى أَهْلِي فَأَخْبِرْهُمْ. فَيَقُولَانِ: نَمْ كَنَوْمَةِ الْعُرُوسِ الَّذِي لَا يُوقِظُهُ إِلَّا أَحَبُّ أَهْلِهِ إِلَيْهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ مَضْجَعٍ»

«نکیر و منکر پس از پاسخ درست بنده‌ی مؤمن به او می‌گویند: می‌دانستیم که تو همین پاسخ را خواهی داد. سپس طول و عرض قبرش به اندازه‌ی هفتاد ذراع گشاده شده و روشن می‌گردد. سپس به او گفته می‌شود: بخواب و استراحت کن. او می‌گوید: می‌خواهم نزد اهل خود بروم و آنان را نیز باخبر کنم. به او گفته می‌شود: مانند عروسی

۱- بخاری و مسلم.

۲- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب المیت يعرض عليه مقعده في الغداة والعشي، فتح الباری: (۲/۲۴۳) و صحیح مسلم،

کتاب الجنة، باب عرض مقعد المیت من الجنة أو النار، (۲/۲۱۹۹/۴) شماره: (۲۸۶۶)

که تنها نزدیک‌ترین و محبوب‌ترین فرد می‌تواند او را بیدار کند، بخواب بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تو را از خواب بیدار کند.»

ولی آن دو فرشته به منافق می‌گویند:

«قَدْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُولُ ذَلِكَ. فَيَقَالُ لِلْأَرْضِ: التَّيْمِي عَلَيْهِ فَتَلْتِيْمُ عَلَيْهِ فَتُخْتَلِفُ فِيهَا أَضْلَاعُهُ فَلَا يَزَالُ فِيهَا مُعَذَّبًا حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ مَضْجَعِهِ ذَلِكَ»^۱

«ما می‌دانستیم که تو همین پاسخ دروغ را می‌گویی. آن‌گاه به زمین دستور داده می‌شود: او را فشار بده و زمین هم او را چنان می‌فشارد که پهلوهایش در هم فرو می‌رود. او همواره در عذاب می‌ماند تا روز رستاخیز که الله او را از قبر برانگیزد.»

مطلب سوم: آیا مسلمانان در قبر عذاب داده می‌شوند؟

قرطبی به نقل از ابومحمد عبدالحق می‌گوید: عذاب قبر ویژه‌ی کافران و منافقان نیست؛ بلکه برخی مسلمانان نیز به اندازه‌ی کردار و گناه‌شان بدان دچار می‌شوند.^۲ دلایل بسیاری در این مورد روایت شده است که در مطلب بعدی به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

مطلب چهارم: اسباب عذاب قبر

عذاب قبر دو گونه اسباب مفصل و مجمل دارد. اسباب مجمل، جهل به الله، سرپیچی از دستورات او و گناه می‌باشد.^۳ ولی در مورد اسباب مفصل نوشتارهای بسیاری روایت شده‌اند و ما بیان به برخی از آنها بسنده می‌کنیم.

۱-۲- پنهان نکردن ادرار و سخن چینی

بخاری و مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که از کنار

۱- سنن ترمذی، کتاب الجنائز، باب ما جاء فی عذاب القبر: (۳۸۳/۳) شماره: (۱۰۷۱). حدیث حسن است

۲- التذكرة، قرطبی: (۱۴۶)

۳- لوامع الانوار البهية، سفارینی. (۱۷/۲).

دو قبر می گذشت فرمود:

«أَمَّا إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ لَا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ. قَالَ: فَدَعَا بَعْضِي رَطْبٍ فَشَقَّهُ بِإِثْنَيْنِ ثُمَّ عَرَسَ عَلَى هَذَا وَاحِدًا وَعَلَى هَذَا وَاحِدًا ثُمَّ قَالَ: لَعَلَّهُ أَنْ يُخَفَّفَ عَنْهُمَا مَا لَمْ يُبَيِّسَا»^۱

«صاحبان این دو قبر در حال عذاب هستند. هر چند علت عذاب آن‌ها گناه بزرگی نیست. یکی سخن چین بود و دیگری ادرارش را رعایت نمی کرد. رسول الله ﷺ بر شاخه‌ی تازهای دعا خواند و آن را دو نیم کرد و هر تکه را روی قبر یکی از آن‌ها گذاشت و فرمود: شاید تا وقتی که این دو شاخه خشک نشده است، از عذاب آن‌ها کاسته شود.»

امام نسائی از عایشه رضی الله عنها چنین نقل می کند که: یک زن نزد من آمد و گفت: عذاب قبر به خاطر ادرار است. گفتم: دروغ می گویی. او گفت: چرا، ما یهودیان بدن و لباس نجس شده به ادرار را قطع می کنیم. در این هنگام که صدای ما بلند شد و پیامبر صلی الله علیه و آله که برای نماز می رفت، فرمود: چه شده است؟ ماجرا را برایش گفتم؛ پس فرمود:

«صَدَقْتُ فَمَا صَلَّيْ بِسِوَمِنْدِ صَلَاةٍ إِلَّا قَالَ فِي دُبْرِ الصَّلَاةِ رَبِّ جَبْرِيْلَ وَمِيكَائِيْلَ وَإِسْرَافِيْلَ أَعْذِنِي مِنَ حَرِّ النَّارِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ»^۲

«او راست می گوید. عایشه رضی الله عنها می فرماید: پس از این جریان، پیامبر صلی الله علیه و آله را می دیدم که پس از هر نماز می فرمود: پروردگار جبریل و میکائیل و اسرافیل! از آتش جهنم و عذاب قبر مرا پناه بده.»

از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده است که عذاب قبر بیشتر به خاطر ادرار است. انصاری رحمته الله از رسول الله صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند:

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب عذاب القبر من الغيبة والبول، فتح الباری: (۲۴۲/۳)، صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب

الدلیل علی نجاسة البول، (۲۴۰/۱)، شماره: (۲۹۲)، نسائی: (۱۰۶/۴). این بیان بخاری است.

۲- جامع الاصول (۱۱/۱۶۷). نسائی در سننش حدیث را نقل کرده است

«تَنْزَهُوا مِنَ الْبَوْلِ فَإِنَّ عَذَابَ الْقَبْرِ مِنْهُ»^۱

«از آلودگی ادرار بپرهیزید؛ چون عذاب قبر بیشتر به خاطر ادرار است.»

۳- دزدی از مال غنیمت

از جمله گناہانی که موجب عذاب قبر می‌شود، دزدی از بیت المال یا غنیمت مسلمان است. احادیث بسیاری در این مورد روایت شده است. ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند:

«فَأَهْدَى رَجُلٌ غُلَامًا يُقَالُ لَهُ مِدْعَمٌ، بَيْنَمَا مِدْعَمٌ يَحِطُّ رَحَلًا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذَا سَهْمٌ عَائِرٌ فَفَتَلَهُ فَقَالَ النَّاسُ: هَنِيئًا لَهُ الْجَنَّةُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا يَوْمَ خَيْبَرَ مِنَ الْمَغَانِمِ لَمْ تُصَبِّهَا الْمَقَاسِمُ لَتَشْتَعِلَ عَلَيْهِ نَارًا. فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ النَّاسُ جَاءَ رَجُلٌ بِشِرَاكٍ أَوْ شِرَاكَيْنِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: شِرَاكٌ مِنْ نَارٍ أَوْ شِرَاكَيْنِ مِنْ نَارٍ»^۲

«مردی، یک غلام به نام «مدعم» را به رسول الله ﷺ هدیه کرد. روزی مدعم در حال پایین کردن بار سواری پیامبر ﷺ بود که تیری سرگردان به او خورد و کشته شد. مردم گفتند: بهشت گوارای او باد. رسول الله ﷺ فرمود: هرگز! سوگند به ذاتی که جان من در قبضه‌ی اوست، آتش جهنم را برای خود شعله‌ور ساخت؛ چون در جنگ خیبر پیش از تقسیم غنایم، پارچه‌ای را دزدید. وقتی مردم این وعید سخت را شنیدند، مردی با یک یا دو بند کفش نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: این هم موجب شعله‌ور شدن آتش جهنم می‌شود.»

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده که فرمود: فردی به نام کرکره، مأمور محافظت از اموال پیامبر ﷺ بود. وقتی کرکره وفات کرد رسول الله ﷺ فرمود: او در آتش است. مردم در مورد اموال او تحقیق کردند و دیدند که عبایی را از غنیمت به سرقت برده

۱- البانی در کتاب (ارواء الغلیل) حدیث را نقل کرده و روایت را به دار قطنی نسبت داده است. ارواء الغلیل (۳۱۱/۱)،

شماره: (۲۸۰)

۲- مشکاة المصابیح: (۴۰۱/۲). متفق علیه،

است.^۱

٤-٧- دروغ‌گویی، رها کردن قرآن، زنا و رباخواری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عوامل متعددی را که موجب عذاب می‌شوند، به پیامبر ﷺ معرفی فرمود. در صحیح بخاری از سمره بن جندب رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ پس از نماز به ما رو نمود و فرمود:

«مَنْ رَأَى مِنْكُمْ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا قَالَ فَإِنْ رَأَى أَحَدًا فَصَهَّهَا فَيَقُولُ مَا شَاءَ اللَّهُ

فَسَأَلْنَا يَوْمًا فَقَالَ: هَلْ رَأَى أَحَدٌ مِنْكُمْ رُؤْيَا فَلْنَا لَا قَالَ لَكِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيْانِي فَأَخَذَا بِيَدِي فَأَخْرَجَانِي إِلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ فَإِذَا رَجُلٌ جَالِسٌ وَرَجُلٌ قَائِمٌ بِيَدِهِ كَلُوبٌ مِنْ حَدِيدٍ قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُوسَى إِنَّهُ يُدْخِلُ ذَلِكَ الْكَلُوبَ فِي شِدْقِهِ حَتَّى يَبْلُغَ قَفَاهُ ثُمَّ يَفْعَلُ بِشِدْقِهِ الْأَخْرَ مِثْلَ ذَلِكَ وَيَلْتَمِسُ شِدْقَهُ هَذَا فَيَعُودُ فَيَصْنَعُ مِثْلَهُ. قُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالَا: انْطَلِقْ.

فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ عَلَى قَفَاهُ وَرَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِهِ بِفَهْرٍ أَوْ صَخْرَةٍ فَيَشْدُخُ بِهِ رَأْسَهُ فَإِذَا ضَرَبَهُ تَدَهَدَهَ الْحَجَرُ فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ لِيَأْخُذَهُ فَلَا يَرْجِعُ إِلَى هَذَا حَتَّى يَلْتَمِسَ رَأْسَهُ وَعَادَ رَأْسَهُ كَمَا هُوَ فَعَادَ إِلَيْهِ فَضَرَبَهُ. قُلْتُ مَنْ هَذَا؟ قَالَا: انْطَلِقْ.

فَانْطَلَقْنَا إِلَى ثَقَبٍ مِثْلِ التَّنُّورِ أَعْلَاهُ ضَبُّقٌ وَأَسْفَلُهُ وَاسِعٌ يَتَوَقَّدُ مَحْتَهُ نَارًا فَإِذَا اقْتَرَبَ ارْتَفَعُوا حَتَّى كَادَ أَنْ يُخْرَجُوا فَإِذَا خَمَدَتْ رَجَعُوا فِيهَا وَفِيهَا رِجَالٌ وَنِسَاءٌ عُرَاةٌ فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا قَالَا: انْطَلِقْ.

فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى نَهْرٍ مِنْ دَمٍ فِيهِ رَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى وَسَطِ النَّهْرِ بَيْنَ يَدَيْهِ حِجَارَةٌ - قَالَ يَرِيدُ وَوَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ عَنْ جَرِيرِ بْنِ حَازِمٍ: وَعَلَى شَطِّ النَّهْرِ رَجُلٌ - فَأَقْبَلَ الرَّجُلَ الَّذِي فِي النَّهْرِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُخْرَجَ رَمَى الرَّجُلَ بِحَجَرٍ فِي فِيهِ فَرَدَّهُ حَيْثُ كَانَ فَجَعَلَ كُلُّمَا جَاءَ لِيُخْرَجَ رَمَى فِي فِيهِ بِحَجَرٍ فَيَرْجِعُ كَمَا كَانَ فَقُلْتُ مَا هَذَا؟ قَالَا: انْطَلِقْ.

فَانْطَلَقْنَا حَتَّىٰ اَنْتَهَيْنَا اِلَى رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ فِيهَا شَجَرَةٌ عَظِيمَةٌ وَفِي اَصْلِهَا شَيْخٌ وَصَبِيَانٌ وَاِذَا رَجُلٌ قَرِيبٌ مِّنَ الشَّجَرَةِ بَيْنَ يَدَيْهِ نَارٌ يُوقِدُهَا فَصَعِدَا بِي فِي الشَّجَرَةِ وَاَدْخَلَانِي دَارًا لَمْ اَرَ قَطُّ اَحْسَنَ مِنْهَا فِيهَا رِجَالٌ شُبُوخٌ وَشَبَابٌ.

قُلْتُ: طَوَّفْتَنِي اللَّيْلَةَ فَأَخْبَرَانِي عَمَّا رَأَيْتُ. قَالَا: نَعَمْ اَمَّا الَّذِي رَأَيْتُهُ يُشَقُّ شِدْقُهُ فَكَذَّابٌ يُحَدِّثُ بِالْكَذْبَةِ فَنُحْمَلُ عَنْهُ حَتَّى تَبْلُغَ الْاَفَاقَ فَيُصْنَعُ بِهِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالَّذِي رَأَيْتُهُ يُشَدِّخُ رَأْسَهُ فَرَجُلٌ عَلَّمَهُ اللهُ الْقُرْآنَ فَنَامَ عَنْهُ بِاللَّيْلِ وَلَمْ يَعْمَلْ فِيهِ بِالنَّهَارِ يُفْعَلُ بِهِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالَّذِي رَأَيْتُهُ فِي النَّقْبِ فَهُمْ الزُّنَاةُ وَالَّذِي رَأَيْتُهُ فِي النَّهْرِ اَكَلُوا الرَّبَا وَالشَّيْخُ فِي اَصْلِ الشَّجَرَةِ اِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالصَّبِيَانُ حَوَلَهُ فَاَوْلَادُ النَّاسِ وَالَّذِي يُوقِدُ النَّارَ مَالِكُ خَازِنُ النَّارِ وَالِدَّارُ الْاُولَى الَّتِي دَخَلْتَ دَارَ عَامَّةِ الْمُؤْمِنِينَ وَاَمَّا هَذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَدَاءِ وَاَنَا جِرِيْلٌ وَهَذَا مِيكَائِيْلُ فَاَرْفَعُ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَاِذَا فَوْقِي مِثْلُ السَّحَابِ قَالَا ذَاكَ مَنْزِلُكَ قُلْتُ دَعَانِي اَدْخُلْ مَنْزِلِي قَالَا اِنَّهُ بَقِيَ لَكَ عُمْرٌ لَمْ تَسْتَكْمِلْهُ فَلَوْ اسْتَكْمَلْتَ اَتَيْتَ مَنْزِلَكَ»^۱

«چه کسی از شما شب گذشته خواب دیده است؟ آن گاه هر کس خوابی دیده بود، آن را برای رسول الله ﷺ بیان می کرد.

روزی طبق معمول از ما سوال کرد و فرمود: آیا کسی از شما خواب دیده است؟ عرض شد: خیر.

رسول الله ﷺ فرمود: ولی من دیشب دو مرد را در خواب دیدم. آن دو نزد من آمدند و دست مرا گرفته و به سرزمین مقدس بردند. در آن جا مردی نشسته و مرد دیگری با چنگی آهنین در دست ایستاده بود. آن مرد، چنگ را در فک مرد نشسته فرو می برد تا به پشت سر او می رسد و همین کار را با فک دیگری می کرد. این کار را همواره انجام می داد. اگر یکی از دو فکش درست می شد، بار دیگر چنگ را از آن عبور می داد و از پشت گردن بیرون می آورد. فک پاره شده دوباره به حالت نخست باز می گشت و او این کار را دوباره انجام می داد.

گفتم: این چیست؟ گفتند: پیش برو. جلوتر رفتیم. به شخصی رسیدیم که بر پشت خوابیده بود و مرد دیگری بر بالای سر او ایستاده و سنگی در دست داشت و سر مرد خوابیده را با آن سنگ می‌کوبید. هرگاه سنگ به سر او می‌خورد، سر مرد را خرد می‌کرد و دور می‌افتاد. وقتی مرد زنده می‌رفت تا سنگ را بردارد، هنوز برنگشته بود که سر خردشده به حالت نخست باز می‌گشت. آن مرد بار دیگر با همان سنگ سر او را می‌کوبید.. گفتم: این چیست. گفتند: به پیش برو.

رفتیم و به گودالی مانند تنور رسیدیم. گودالی با دهانه‌ی تنگ و درونی ژرف و گسترده. از ژرفای آن آتش شعله می‌کشید. وقتی آتش بالا می‌آمد، مردان و زنان برهنه‌ای که در آن می‌سوختند، نیز بالا می‌آمدند و نزدیک بود که از گودال بیرون بریزند و هرگاه شعله به خاموشی می‌گرایید، آنان نیز به عمق گودال بر می‌گشتند. گفتم: این چیست؟ گفتند: به پیش برو.

رفتیم تا این‌که به رودی از خون رسیدیم که در میان آن دو مرد که یکی سنگی در دست داشت، ایستاده بودند ×یزید و وهب بن جریر از جریر بن حازم روایت کرده‌اند: در کنار رود مردی ایستاده بود. هرگاه می‌خواست از رود بیرون بیاید، آن دیگری با سنگ به دهانش می‌زد و او را دوباره باز می‌گرداند. این کار همواره تکرار می‌شد. گفتم: این چیست؟ آن دو گفتند: به پیش برو.

رفتیم تا این‌که به باغی بسیار سرسبز رسیدیم. در آن باغ، درخت بزرگی وجود داشت. زیر آن درخت، پیرمرد و کودکی را دیدم در نزدیک درخت مردی را دیدم که آتشی روشن داشت. آن دو مرد مرا از بالای درخت به منزلی بردند که زیباتر از آن را هرگز ندیده بودم. در آن منزل، پیران، جوانان، زنان و کودکانی نشسته بودند. از آن منزل بیرون آمده، از درخت بالا رفتیم و وارد منزلی بهتر و نیکوتر شدیم. در آن منزل، پیرمردان و جوانانی نشسته بودند.

گفتم: تمام شب مرا به گشت و گذار بردید، اکنون از آن‌چه که دیدم مرا آگاه سازید. پاسخ گفتند: آری، مردی که فکش را با آهن سوراخ می‌کردند، انسان دروغ‌گو است. او دروغ می‌گفت و شنوندگان دروغ‌های او را بازگو می‌کردند و به همه‌جا می‌رساندند. پس

تا روز رستاخیز با وی این گونه رفتار می‌شود.

کسی که سرش را با سنگ می‌کوبیدند، مردی بود عَلَيْهِ السَّلَام قرآن و احکام دینی را به او آموخته بود؛ ولی او شب‌ها به جای قرآن خواندن می‌خوابید و روزها بدان عمل نمی‌کرد و تا روز رستاخیز به همان عذاب که دیدی گرفتار است. کسانی را که در چاه آتش دیدی، زنا کاران بودند و شخص میان رود خون، رباخوار بود. پیرمرد زیر درخت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و کودکان پیرامونش، فرزندان مردم بودند و روشن‌کننده‌ی آتش، نگهبان جهنم بود.

منزل نخست، جایگاه مؤمنان و منزل دوم از آن شهیدان بود و من جبرئیل و این میکائیل است. حال سرت را بلند کن. وقتی سرم را بلند کردم، بالای خود را مانند ابر دیدم. گفتند: این جایگاه توست. گفتم: پس بگذارید تا وارد جایگاه شوم. گفتند: هنوز عمر تو باقی است و جایگاهت را به اتمام نرسانده‌ای؛ هر گاه آن را به پایان برسانی، وارد آن خواهی شد.»

بدهکاری که از دنیا می‌رود

بدهکاری، موجب سختی و زیان در قبر می‌شود. از سعد بن عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است که برادرش در حالی فوت کرد، که سیصد درهم ارث گذاشت و خانواده‌ی او نیز فقیر بودند. سعد می‌گوید: خواستم ارث را برای خانواده‌ی برادرم خرج کنم؛ رسول الله عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

«إِنَّ أَخَاكَ مَحْبُوسٌ بِدَيْنِهِ فَادْهَبْ فَأَقْضِ عَنْهُ.»

«برادرت به خاطر بدهی در قبر زندانی است. برو بدهی‌های او را پرداز.»

سعد می‌گوید: رفتم بدهی‌های برادرم را پرداخت نمودم و برگشتم. عرض کردم: ای رسول خدا! تمام بدهی‌هایش را پرداختم فقط دو دینار باقی مانده است که زنی مدعی است آن‌ها را به ودیعه به برادرم داده است، ولی دلیلی ندارد. رسول الله عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

«أَعْطَاهَا فَإِنَّهَا صَادِقَةٌ - مُحِقَّةٌ -»

«به او بده؛ چون زنی راست گو است.»^۱

رسول الله ﷺ در این حدیث خبر می‌دهد که آن صحابی به خاطر بدهی‌هایش، در قبر زندانی است. در حدیثی دیگر، که ممکن است تفسیر زندانی بودن در قبر باشد، چنین آمده است:

«إِنَّهُ مَا سُورَ بِدَيْنِهِ عَنِ الْجَنَّةِ»

«او به خاطر بدهی‌اش، از وارد شدن به بهشت منع شده است.»

در روایت سمره بن جندب رضی الله عنه چنین آمده است: رسول الله ﷺ بر جنازه‌ای نماز خواند. وقتی سلام داد، فرمود: آیا از قبیله‌ی فلان کسی میان شما هست؟ همه سکوت کردند. -هرگاه رسول الله ﷺ از اصحاب رضی الله عنهم سوالی می‌کرد، نخست آن‌ها ساکت می‌شدند- رسول الله ﷺ سوال را سه بار تکرار فرمود، ولی باز هم کسی پاسخ نداد. بالاخره یکی گفت: آری، فلانی حاضر است. راوی می‌گوید: مردی که ازارش را بر زمین می‌کشید، از پایین مسجد بلند شد و نزد رسول الله ﷺ آمد. رسول الله ﷺ فرمود: چرا در دوبار نخست پاسخ ندادی؟ من جز خیر هیچ هدف دیگری نداشتم. رسول الله ﷺ فرمود: خواستم به اطلاع برسانم که مردی از قبیله‌ی شما به خاطر بدهی، از رفتن به بهشت منع شده است؛ اگر می‌خواهی او را نجات دهی، بدهی او را بپرداز و گرنه، او را به عذاب الله بسپار. خانواده او را آگاه کن تا بدهی او را بپردازند تا این که هیچ‌کس از او طلب‌کار نباشد.^۲

۱- شیخ البانی می‌گوید: این حدیث را ابن‌ماجه آورده است. کتاب الجنائز، ص (۱۵).

۲- البانی در (احکام الجنائز) ص ۱۵ می‌فرماید: أبوداود (۸۴/۲) و نسائی (۲۳۳/۲) و حاکم (۲۵/۲، ۲۶) و بیهقی (۷۶/۴/۶) و طیالسی در مسندش شماره (۹۸۱ و ۹۸۲) و امام احمد (۱۱/۵، ۱۳، ۲۰) حدیث را نقل کرده‌اند. برخی از آن‌ها حدیث را از شعبی از سمره و گروه دیگر سمعان بن مشنج را هم در سند داخل نموده‌اند. همانگونه که حاکم و ذهبی گفته‌اند: بنا به سند نخست بر اساس شرط شیخین صحیح است و بنا به سند دوم تنها صحیح است نه بر اساس شرط شیخین، البانی در آن کتاب کسانی که روایات و زیادات را ذکر کرده‌اند بیان فرموده است

گریهی بازماندگان موجب عذاب مرده می شود

وقتی عنه مورد اصابت خنجر مجوسی قرار گرفت، صهیب به عیادت او رفت و شروع به گریه کرد و گفت: وای برادر، وای رفیق و همراه. عنه فرمود: ای صهیب تو بر من گریه می کنی و حال آن که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ الْمَيِّتَ لَيُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ»^۱

«بی گمان مرده به خاطر گریهی خویشاوندانش عذاب می شود.»

عایشه رضی الله عنها منکر این است که رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده باشد. در صحیح بخاری آمده است که ابن عباس رضی الله عنهما پس از وفات عنه، گفته ی او را با عایشه رضی الله عنها در میان گذاشت. عایشه رضی الله عنها فرمود: الله بر عمر رحم کند. به الله سوگند رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که مؤمن به خاطر گریهی خویشاوندانش در قبر عذاب می بیند؛ بلکه فرمود: الله به خاطر گریهی بازماندگان، سزای کافر را بیشتر می کند. در این مورد کافی است به قرآن مراجعه کنیم، آن جا که می فرماید:

﴿ فاطر: ۱۸ ﴾

«هیچ گناه کاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد.»

چند تاویل از عایشه رضی الله عنها پیرامون این حدیث نقل شده است؛ البته دانشمندان در کتب صحاح و سنن، این تاویلات را رد کرده اند.^۲

ولی دو نکته شایان ذکر است: یکی این که آیا رسول الله صلی الله علیه و آله این حدیث را بیان فرمود یا خیر؟ امام قرطبی می فرماید: منکر شدن عایشه رضی الله عنها و حکم وی بر اشتباه راوی یا شنیدن بخشی از حدیث و فراموش کردن بخش دیگر، پذیرفتنی نیست. چون راویان حدیث جمع بسیاری از اصحاب رضی الله عنهم هستند و همه آنها با قاطعیت، لفظ را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهند. بنابراین اگر امکان تاویل صحیح و درستی برای حدیث باشد، نمی توان آن را رد

۱- بخاری کتاب جنائز، فتح الباری (۱۵۱/۳). مسلم هم حدیث را نقل کرده است، به جامع الاصول (۹۲/۱۱) نگاه کنید.

۲- بمنظور آگاهی از این تاویلات به فتح الباری (۱۵۲/۳) مراجعه شود.

کرد.^۱

دوم این که: مرده چگونه به خاطر گریه کردن خویشاوندانش عذاب می بیند؟ دیگران گریه کنند و مرده عذاب بیند ببینوا عذاب الله الحی می فرماید:

﴿[فاطر: ۱۸]

دانشمندان برای این پرسش، پاسخ های بسیاری بیان کردند که بهترین آن ها را امام بخاری با عنوان « قول النبی ﷺ: یعذب المیت ببعض ما ینح علیه اذا کان النوح من سنته» آورده است. امام بخاری می گوید: مرده وقتی با نوحه و گریه ی خویشاوندانش دچار عذاب می شود، که این کار در خانواده ی او مرسوم بوده و خودش مروج آن باشد؛ چون الله می فرماید:

﴿[تحریم: ۶]

«خود و خانواده ی خویش را از آتش دوزخ دور کنید»

پیامبر ﷺ نیز می فرماید: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»

«همه ی شما نگهبانید و در برابر آن پاسخ گو هستید.»

همان گونه که عائشه رضی الله عنها به آیه استدلال می کند، هر کس پاسخ گوی کردار و گفتار خودش می باشد.

امام ترمذی نیز تاویل امام بخاری را پذیرفته است و حدیث عنه را با این الفاظ «المیت یعذب بیکاء اهله علیه» روایت کرده است و آن را حسن و صحیح می داند. سپس می گوید: برخی از دانشمندان، گریه بر مرده را مکروه می دانند و بر این باورند که مرده به خاطر گریه ی خویشاوندان و زندگان، عذاب می بیند. آنان در این مورد حدیث عنه را ترجیح داده اند. ابن مبارک می گوید: به نظر من اگر مرده در زندگی خود، خویشاوندانش را از گریه کردن و نوحه خواندن باز دارد، به خاطر گریه کردن آنان عذاب نمی بیند؛ هر

چند بازماندگان بر او گریه کنند.^۱

این برداشت، همان دیدگاه امام قرطبی از حدیث یادشده است؛ چون وی می‌گوید: برخی یا بیشتر دانشمندان، بر این باورند که مرده در صورتی به‌خاطر گریه‌ی اهلس عذاب می‌بیند که این کار در خانواده‌ی او رسم باشد و یا مرده برای گریه کردن وصیت کند. مثلاً وصیت کند: هنگام مرگم به بهترین وجه نوحه‌سرایی کرده و گریبان را پاره کنید و ...^۲

بی‌تردید نوحه خواندن، زدن بر سر و صورت و پاره کردن گریبان، از رسوم و عادات مردم دوران جاهلیت بوده است؛ حتی مردم دوران جاهلیت همواره سفارش می‌کردند که پس از مردنشان، برای آن‌ها نوحه‌خوانی شود و خبر مرگش میان مردم پخش گردد.

چنین رسومی در مذاهب و اشعار دوران جاهلیت به کثرت دیده می‌شود. بنابراین در چنین مواردی است که گریه کردن زندگان سبب عذاب مرده می‌شود؛ چون سفارش و عادت او را به جا آورده‌اند و راه و روش زندگی او را ادامه داده‌اند.^۳

بهتر آن است که در بیان امام بخاری دقت شود؛ آن‌جا که می‌فرماید: «مرده با گریه‌ی برخی از بازماندگانش عذاب می‌شود.» هر گریه‌ای موجب عذاب نیست. گریه‌ای که تنها اشک ریختن باشد و با بی‌تابی، سر و صدا و بر سر و صورت زدن همراه نشود، سبب عذاب مرده نمی‌گردد. در سنت رسول‌الله ﷺ نصوص بسیاری وجود دارد که این مطلب را تأیید می‌نماید.

علامه ابن تیمیه نیز پیرامون این مسأله سخن گفته و دیدگاه امام بخاری، قرطبی، ابن‌عبدالبر و هم‌همی پیروان‌شان در مورد فهم حدیث یادشده، را نقد و تضعیف کرده است. ایشان پس از یادآوری متن حدیث، می‌فرماید: گروهی از متقدمین و متأخرین «سلف و خلف» این احادیث را رد کرده‌اند و بر این باورند که این‌گونه روایات، به معنای

۱- سنن ترمذی: (۳۳۶/۳).

۲- التذکره، قرطبی: (۱۰۲).

۳- جامع الاصول، ابن‌الاثیر: (۱۰۲).

مجازات انسان با جرم دیگران است. اما این گونه روایات معارض با آیهی ذیل می‌باشد:

﴿[فاطر: ۱۸]



این تیمیه می‌فرماید: بزرگان دین برای جلوگیری از بروز این تعارض، راه‌های گوناگونی را پیموده‌اند؛ برخی مانند عائشه رضی الله عنها و شافعی و دیگران، آن را از اشتباه راویان احادیث می‌دانند؛ گروه دیگری مانند مزنی، با استفاده از مقوله‌ی وصیت و سفارش مرده به بازماندگان، سعی در رفع این مشکل دارند. برخی دیگر از علما، مانند ابوبرکات، مفهوم حدیث را به عادت و رسم بازماندگان برمی‌گردانند و گناه مرده را ترک نهی از منکر و عادت ناشایست بازماندگان می‌پندارند.

ولی تمام این دیدگاه‌ها ضعیفند و نمی‌توانند مشکل را بر طرف سازند. امام در رد دیدگاه اهل تأویل می‌گوید: احادیث صحیح و واضح با راویانی چون عمر بن خطاب، فرزندش عبدالله و ابوموسی اشعری رضی الله عنه را نمی‌توان با چنین تاویلات ضعیفی رد نمود. عایشه رضی الله عنها در بسیاری موارد دیگر چنین دیدگاه‌هایی را بیان و با اجتهاد و حکم بر باطل بودن معنی احادیث، آن‌ها را رد کرده است؛ ولی روش ایشان علمی نیست؛ زیرا با تفکر و تدبر در موضوع، روشن می‌شود که نوشتارهای صریح و صحیح روایت شده از راویان ثقه را نمی‌توان با فراموشی یا اشتباه رد کرد.^۱

شیخ الاسلام ابن تیمیه در ادامه می‌فرماید: عایشه رضی الله عنها با رد کردن حدیث، مشکلی را حل نکرده است؛ چون حدیثی را که خود او نقل می‌کند و آنرا صحیح و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌داند، همان مشکل حدیث عن عائشة را دارد. زیرا از یک طرف، تأویل عایشه رضی الله عنها این است که مرده‌ی کافر بر اثر گریه‌ی بازماندگان دچار عذاب می‌شود؛ از طرف دیگر، حدیث عن عائشة است که می‌فرماید: مرده با گریه‌ی بازماندگان دچار عذاب می‌شود. حال اگر بپذیریم که عذاب مرده زیاد می‌شود «چه کافر و چه مسلمان»، جای سؤال است که چرا مرده با گریه‌ی بازماندگان عذاب ببیند؟ به همین دلیل است که شافعی در «مختلف الحدیث»، در تأویل این حدیث می‌گوید: بهترین لفظ حدیث این روایت است که

می‌فرماید: آن‌ها بر او گریه می‌کنند، در حالی که او در قبر عذاب می‌بیند.

گروهی می‌پندارند که انسان به‌خاطر گناه دیگران مجازات می‌شود؛ امام ابن‌تیمیه دیدگاه این گروه را نیز رد می‌کند و می‌فرماید: آنان که حدیث یادشده را بر معنای ظاهر حمل کرده و گمان می‌کنند که این حدیث به معنای مجازات انسان به گناه دیگران است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هر چه اراده کند انجام می‌دهد. آنان معتقدند که فرزندان خانواده‌های کافر، به‌دلیل کافر بودن پدرشان، جهنمی هستند. امام این مسأله را توضیح می‌دهد و ثابت می‌کند که چنین چیزی در مورد فرزندان کافران درست نیست؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تنها سرکشان را سزا می‌دهد و بچه‌ها را در روز رستاخیز امتحان می‌کند. وی می‌گوید: تعذیب با عقاب تفاوت دارد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نفرمود که مرده عقاب می‌شود؛ بلکه فرمود: عذاب می‌شود. چون عذاب از عقاب عام‌تر است. عذاب درد است و هر دردی عقاب نیست. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ». «سفر گونه‌ای از عذاب است.»

یعنی سفر درد است نه عقاب و سزا؛ چون عقاب و سزا در برابر کارهاست. انسان برخی مواقع با شنیدن برخی صداها و کشیدن بوها و خوردن غذاها، معذب و دردمند می‌شود. چنین عذابی در برابر اعمال نیست. بنابراین مرده با گریه‌ی آن‌ها عذاب می‌بیند نه عقاب.

برخی سخنان، مرده را در قبر عذاب می‌دهد. همان‌گونه که دیدن و شنیدن برخی چیزها موجب رنج و عذابش است. بدین سبب است که قاضی أبویعلی می‌فرماید: با گناه کردن در گورستان، مردگان عذاب می‌بینند. همان‌گونه که احادیث بسیاری در این مورد روایت شده‌اند. پس معنای حدیث این است: گریه موجب عذاب و رنج مرده می‌شود و او را ناراحت می‌کند؛ نه این‌که موجب عقاب و سزای او می‌گردد.^۱

این برداشت که شیخ ابن‌تیمیه آن را انتخاب نموده است و برخی روایات نیز در تایید آن وارد شده‌اند، در نهایت دقت و ظرافت است.

نعمان بی بشیر روایت می‌کند: عبدالله بن‌رواحه از هوش رفت و خواهرش عمره بر

وی گریه و ناله می‌کرد و صفاتی برای برادرش بر می‌شمرد «ای کوه...» وقتی عبدالله به هوش آمد، گفت: چیزی در مورد من نگفتی، مگر این‌که به من گفته می‌شد: راست می‌گویی، تو چنین و چنان هستی؟!^۱ وقتی عبدالله وفات کرد، خواهرش بر وی گریه نکرد.^۲

حتی چنین مطلبی به صراحت در حدیث ابوموسی اشعری رضی الله عنه وارد شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا مِنْ مَيِّتٍ يَمُوتُ بِأَكْبِيهِ فَيَقُولُ: وَآ جَبَلَاهُ وَآ سَيِّدَاهُ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ إِلَّا وَكَّلَ بِهِ مَلَكَانِ يَلْهَزَانِهِ أَهْكَذَا كُنْتَ؟»

«هر کس بمیرد و دیگری بر وی گریه کند و بگوید: ای کوه، ای سرور، ای چنین و ای چنان، دو فرشته بر وی گماشته می‌شوند و او را تکان می‌دهند و می‌گویند: آیا تو همین‌طور بودی؟»

ترمذی حدیث را روایت کرده و می‌گوید: حدیث حسن و غریب است^۳ و حاکم آنرا صحیح و حدیث نعمان بن بشیر را شاهد آن می‌داند.^۴

شایان ذکر است که عذاب هر مرده، تنها به خاطر گریه‌ی بازماندگان نیست؛ چون گاهی حکم سبب به خاطر وجود معارض برداشته می‌شود. همان‌گونه که ابن تیمیه فرمود: بعضی از انسان‌ها توان دفع زیان صداهای ترسناک و ارواح و صورت‌های ناپاک را دارند. شیخ در ادامه‌ی سخنان خود و در تایید مطلب فوق می‌فرماید: سبب و علت عذاب در احادیث وعید، ذکر می‌شود. اما گاهی موجب آن به خاطر وجود موانع تحقق پیدا نمی‌کند. این‌گونه موانع می‌تواند توبه پذیرفته شده، نیکی‌های محو‌کننده، گناهان عفو شده توسط شفاعت مقبول و یا فضل و رحمت الهی باشد. امام در پایان می‌فرماید: عذاب قبر توسط

۱- (آیا تو کوهی هستی که به تو پناه می‌آورند). این گفتار به معنای توبیخ و تهدید است.

۲- بخاری کتاب المغازی.

۳- ترمذی کتاب (جنائز) (۳۲۶/۳) شماره (۸۰۶)

۴- تلخیص الحبیر ابن حجر (۱۴۰/۲)، شماره (۸۰۶)

گریه بازماندگان، موجب کفاره‌ی گناهان می‌شود.^۱

مطلب پنجم: ناجیان از عذاب قبر

آن‌چه انسان را از عذاب قبر نجات می‌دهد، آمادگی برای مرگ تا آخرین لحظات زندگی و شتافتن به دیدن رسول الله ﷺ است. باید این آمادگی به گونه‌ای باشد که اگر انسان ناگهان با مرگ روبرو شد، انگشت افسوس و پشیمانی نگزد.

زود توبه کردن، دادن حقوق دیگران و انجام کارهای نیکوی بسیار، آمادگی برای مرگ است. چون ایمان، نماز، روزه، زکات، حج، جهاد، نیکی به پدر و مادر، صله‌ی رحم، یاد رسول الله ﷺ و دیگر کردارهای نیکو، انسان مؤمن را از عذاب قبر مصون می‌دارد و موجب رهایی او از هر گونه رنج و ناراحتی می‌شود.

رسول الله ﷺ برای ما بیان فرموده است که کردار نیکو و شایسته، انسان را در برابر سختی‌های قبر پاسداری می‌کند. محمد بن عمرو از ابوسلمه از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ الْمَيِّتَ لَيَسْمَعُ حَقْفَ نِعَالِهِمْ حِينَ يُؤْتُونَ عَنْهُ. فَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَانَتْ الصَّلَاةُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَكَانَ الصِّيَامُ عَنْ يَمِينِهِ وَكَانَتْ الزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَكَانَ فِعْلُ الْخَيْرَاتِ مِنَ الصَّدَقَةِ وَالصَّلَاةِ وَالْمَعْرُوفِ وَالْإِحْسَانِ إِلَى النَّاسِ عِنْدَ رِجْلَيْهِ. فَيُوتَى مِنْ عِنْدِ رَأْسِهِ فَتَقُولُ الصَّلَاةُ: مَا قَبِلِي مَدْخَلٌ ثُمَّ يُوتَى عَنْ يَمِينِهِ فَيَقُولُ الصِّيَامُ: مَا قَبِلِي مَدْخَلٌ ثُمَّ يُوتَى مِنْ قَبْلِ رِجْلَيْهِ فَيَقُولُ فِعْلُ الْخَيْرَاتِ مِنَ الصَّدَقَةِ وَالصَّلَاةِ وَالْمَعْرُوفِ وَالْإِحْسَانِ إِلَى النَّاسِ: مَا قَبِلِي مَدْخَلٌ. فَيُقَالُ لَهُ: اجْلِسْ فَيَجْلِسُ قَدْ مُثِّلَتْ لَهُ الشَّمْسُ وَقَدْ دَنَتْ لِلْعُرُوبِ فَيُقَالُ لَهُ: مَا هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ فِيكُمْ مَا تَقُولُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: دَعُونِي حَتَّى أُصَلِّيَ؛ فَيَقُولُونَ: إِنَّكَ سَتَفْعَلُ أَخْبَرْنَا عَمَّا نَسَأَلُكَ عَنْهُ. فَقَالَ: عَمَّ تَسْأَلُونِي؟ فَيَقُولُونَ: مَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي كَانَ فِيكُمْ؛ مَا تَشْهَدُ عَلَيْهِ بِهِ؟ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؛ فَيُقَالُ:

عَلَى ذَلِكَ حَيِّتْ وَعَلَى ذَلِكَ مُتَّ وَعَلَى ذَلِكَ تُبْعَثُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ أَبَابُ مِنَ الْجَنَّةِ فَيَقَالُ لَهُ: ذَلِكَ مَقْعَدُكَ مِنْهَا وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ فِيهَا؛ فَيَزِدَادُ غِبْطَةً وَسُرُورًا ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ فَيَقَالُ لَهُ ذَلِكَ مَقْعَدُكَ مِنْهَا وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ فِيهَا [لَوْ عَصَيْتَ رَبَّكَ] فَيَزِدَادُ غِبْطَةً وَسُرُورًا؛ ثُمَّ يُنْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعُونَ ذِرَاعًا وَيُنَوَّرُ لَهُ فِيهِ. وَيُعَادُ جَسَدُهُ كَمَا بُدِيَ وَتُجْعَلُ نَسَمَتُهُ فِي نَسَمِ الطَّيِّبِ وَهِيَ طَيْرٌ تَعْلُقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ»

«بی گمان، مرده صدای پاهای تشییع کنندگان که از او دور می شوند، را می شنود. اگر آن مرده مؤمن باشد، نماز در بالای سر، روزه در سمت راست، زکات در سمت چپ و کارهای نیکو مانند: راست گویی، صله‌ی رحم، نیکی در حق مردم، در قسمت پاهایش قرار می گیرند. اگر عذاب از طرف سرش بیاید، نماز می گوید: از طرف من راهی نیست. اگر از طرف راست بیاید، روزه می گوید: از طرف من راهی نیست. اگر از طرف چپ بیاید، زکات می گوید: از طرف من راهی نیست. اگر از طرف پاها قصد کند، کار خیر می گوید: از طرف من راهی نیست. آن گاه به او گفته می شود: بنشین و او هم می نشیند. سپس خورشید در حال غروب برایش نمایان می شود. از وی می پرسند: درباره‌ی این شخص -محمد ﷺ- که میان شما بود چه می گویی؟ او می گوید: بگذارید تا نماز بخوانم. گفته می شود: خواهی خواند، به پرسش‌ها پاسخ بگو.

می گوید: در مورد چه چیزی از من سوال می کنید؟ می گویند: درباره شخصی که به میان شما مبعوث شده است، چه می گویی و چه گواهی می دهی؟

می گوید: گواهی می دهم که او فرستاده‌ی ﷺ است و از جانب الله حق را به سوی انسان‌ها آورده است.

گفته می شود: تو بر همین عقیده زنده بودی، بر همین عقیده وفات کردی و اگر الله بخواهد، بر همین عقیده زنده خواهی شد. سپس دروازه‌ای از بهشت برایش گشوده می شود و به او می گویند: این جایگاه تو در بهشت است.

بسیار خوشحال می شود. سپس دروازه‌ای از دوزخ گشوده می شود و می گویند: اگر از

بسم الله الرحمن الرحیم نافرمانی می کردی، چنین جایگاهی داشتی. از این که از چنین جایگاهی نجات

یافته است، بر خوشحالی او افزوده می شود.

سپس قبرش نورانی و هفتاد ذراع گسترده می شود، به جسمش بر گردانده می شود، در کنار روح های پاک که پرندگان در درختان بهشتی هستند، جای می گیرد.»

در روایت دیگر آمده:

«وَهُوَ طَيْرٌ يَعْلُقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ»

(به پرده ای در درختان بهشت تبدیل می شود.)

ابوهریره می فرماید: آیه ی ذیل در این مورد اشاره می کند:



[ابراهیم: ۲۷]

«الله، مؤمنان را در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار، ثابت و پایدار می گرداند.»

در روایتی دیگر آمده است: سپس جسمش به حالت نخست بر می گردد.

پناه خواستن از عذاب قبر

چون فتنه و عذاب قبر از جمله حالت های خطرناک و دشوار است، رسول الله ﷺ همواره در نمازهای خود، از عذاب قبر به ﷺ پناه می برد و به یاران نیز سفارش می کرد تا چنین کنند. در حدیث عایشه رضی الله عنها و زن یهودی چنین نقل شده است:

زن یهودی نزد من آمد و گفت: الله تو را از عذاب قبر حفظ کند. من هم در مورد عذاب قبر از پیامبر ﷺ سؤال کردم، پیامبر ﷺ فرمود:

«صَدَقْتُ، فَمَا صَلَّى بِسِوَى يَوْمِئِذٍ صَلَاةٍ إِلَّا قَالَ فِي دُبْرِ الصَّلَاةِ: رَبِّ جَبْرِيلَ وَمِيكَائيلَ وَإِسْرَافيلَ
أَعْدِنِي مِنَ حَرِّ النَّارِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ»^۱

۱- نسائی در سننش حدیث را نقل کرده است، جامع الاصول (۱۶۷/۱۱).

«او راست می گوید. عایشه رضی الله عنها می فرماید: پس از این جریان، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می دیدم که پس از هر نماز می فرمود: ای پروردگار جبریل و میکائیل و اسرافیل! از آتش جهنم و عذاب قبر به تو پناه می برم.»

غندر در این روایت افزوده است: عذاب قبر حق است.^۱

ان رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همواره این دعا را زمزمه می فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ وَالْجُبْنِ وَالْهَرَمِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»^۲

«پروردگارا من از ناتوانی، تنبلی، بزدلی، بخیلی، پیری، فتنه‌ی زندگی و مرگ به تو پناه می برم.»

از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین دعا می فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَالْمَأْتَمِ وَالْمُغْرَمِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ»^۳

«بارالها! از تنبلی، پیری، گناه و بدهکاری، فتنه و عذاب قبر به تو پناه می برم.»

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب رضی الله عنهم می فرمود:

«تَعُوذُوا مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ فَيَقُولُونَ: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ.»^۴

«از عذاب قبر به الله پناه ببرید، اصحاب هم می گفتند: از عذاب قبر به الله پناه می بریم.»

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب سفارش فرمود که از چهار چیز به الله پناه ببرید:

«اسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَاسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ اسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَةِ»

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب عذاب القبر. فتح الباری (۲۳۲/۱۳) و صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب استحباب من عذاب القبر (۴۱۰/۱)

۲- آلبانی می گوید: بخاری و مسلم و نسائی حدیث را روایت کرده‌اند. (صحیح الجامع/۴۰۶)

۳- صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب عرض مقعد المیت من الجنة او النار علیه (۲۱۹۹/۴).

۴- قبلی، همان.

المسيح الدجال واستعیدوا بالله من فتنة المحيا والمات»^۱

«از عذاب قبر، از دوزخ، از فتنه‌ی مسیح دجال و از فتنه‌ی مرگ و زندگی به پناه الله

ببرید.»

و نیز سفارش فرمود که پس از نماز، به بسم الله الرحمن الرحيم پناه ببرند. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إِذَا تَشَهَّدَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ أَرْبَعٍ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ»^۲

«هر گاه یکی از شما تشهد خواند، از چهار چیز به الله پناه بجوید؛ از عذاب جهنم و

سزای قبر و فتنه‌ی مرگ و زندگی و از شر مسیح دجال.»

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این دعا را هنگام آموزش قرآن به صحابه رضی الله عنهم می‌آموخت:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ»^۳

«بارالها! از عذاب قبر، از شر مسیح دجال و فتنه‌ی مرگ و زندگی به تو پناه می‌برم»

مطلب ششم: کسانی که از عذاب قبر در امان هستند

برخی از مسلمانان که اعمال شایان توجه‌ای انجام داده یا به مصیبت بزرگی گرفتار

شده‌اند، از عذاب قبر در امان خواهند بود و آنان عبارت‌اند از:

* شهید

۱- در جامع الصحیح به ترمذی و نسائی نسبت داده شده است. (۳۲۰/۱)

۲- صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب ما يستعاذ منه فی الصلاة (۴۱۲/۱) شماره (۵۸۸)

۳- قبلی، شماره (۵۹۰)

از مقدم بن معدی رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لِلشَّهِيدِ عِنْدَ اللَّهِ سِتُّ خِصَالٍ يُعْفَرُ لَهُ فِي أَوَّلِ دَفْعَةٍ وَيَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُجَارُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَيَأْمَنُ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ وَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْوَقَارِ، الْيَاقُوتَةُ مِنْهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَيُرْوَجُ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ رُوحَةً مِنَ الْحُورِ الْعِينِ وَيُشْفَعُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَقَارِبِهِ»^۱

«شهید در نزد الله عز وجل شش ویژگی و امتیاز دارد: به محض این که بر زمین بیفتد و جان را به جان آفرین تسلیم کند، آمرزیده می شود و جایگاهش را در بهشت می بیند، از عذاب قبر نجات می یابد، از وحشت بزرگ روز رستاخیز در امان می ماند، تاج وقار بر سر او گذاشته می شود، تاجی که هر یاقوتش از دنیا و آنچه در آن است، با ارزش تر می باشد، هفتاد و دو حور با او ازدواج می کنند و هفتاد نفر از نزدیکانش را شفاعت می کند.»

نسائی در سنن خود از راشد بن سعد از یکی از اصحاب رضی الله عنه چنین نقل می کند:

«أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا بَالُ الْمُؤْمِنِينَ يُفْتَنُونَ فِي قُبُورِهِمْ إِلَّا الشَّهِيدَ قَالَ كَفَى بِبَارِقَةِ السُّيُوفِ عَلَى رَأْسِهِ فِتْنَةً»^۲

«مردی از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: ای رسول خدا! چرا تمام مؤمنان غیر از شهید در قبر عذاب می بینند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: برای شهید همین عذاب کافی است که در برابر اصابت شمشیرها قرار می گیرد.»

* مرزبان

کسانی که در پاسداری از مرزهای اسلامی جانشان را از دست می دهند، از عذاب قبر در امان اند. فضاله بن عبید رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«كُلُّ مَيِّتٍ يُحْتَمُ عَلَى عَمَلِهِ إِلَّا الَّذِي مَاتَ مُرَابِطًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يُنْمَى لَهُ عَمَلُهُ إِلَى يَوْمِ»

۱- ترمذی و ابن ماجه. مشکاة المصابيح: (۳۵۸/۲).

۲- احکام الجنائز، ناصر الدین آلبانی و سندش نیز صحیح است.

الْقِيَامَةِ وَيَأْمَنُ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ»^۱

«کار هر انسان با مرگش پایان می‌پذیرد، مگر نگهبان در بوم الله الحرام؛ کار این شخص تا روز رستاخیز افزایش می‌یابد و از عذاب قبر در امان می‌ماند.»

* کسی که روز جمعه می‌میرد

در حدیثی از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَمُوتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوْ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ إِلَّا وَقَاهُ اللَّهُ فِتْنَةَ الْقَبْرِ»^۲

«هر مسلمانی که روز یا شب جمعه بمیرد، الله او را از عذاب قبر نجات می‌دهد.»

* کسی که از بیماری شکم^۳ جان دهد

در حدیثی که عبدالله ابن یساف رضی الله عنه آن را روایت می‌کند، چنین آمده است: من و سلیمان بن سرد و خالد بن عرفطه نشسته بودیم. صحبت از شخصی به میان آوردند که از شکم درد مرده بود و آن دو می‌خواستند در تشییع جنازه‌ی او شرکت کنند. یکی از آن دو به دیگری گفت: مگر نشنیده‌ای که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ يَقْتُلُهُ بَطْنُهُ فَلَنْ يُعَذَّبَ فِي قَبْرِهِ.»^۴

«کسی که شکمش او را بکشد، دچار عذاب قبر نمی‌گردد.»

دیگری گفت: آری، راست می‌گویی.

۱- ترمذی و ابوداود.

۲- احمد و ترمذی، تمام طرق صحیح یا حسن هستند. أحكام الجنائز، آلبانی (۳۵)

۳- در مورد بیماری، میان علما اختلاف است؛ اما بیشتر آنان بر این عقیده‌اند که منظور اسهال و استسقاء می‌باشد. هم‌چنین حدیث در مورد کسی است که هوشیار بوده و به یاد الله صلی الله علیه و آله باشد. (شرح السیوطی لسنن النسائی، ۹۸/۴)، به نقل از امام قرطبی).

۴- آلبانی می‌گوید: نسائی و ترمذی آن را روایت کرده‌اند و ترمذی آن را صحیح قرار داده است.

گفتار پنجم: پند گرفتن از مرگ

مطلب اول: مرگ بزرگ‌ترین پند است

نوشتارهای بسیاری را در مورد مرگ، سکرانش و قبر و رویدادهای آن بیان کردیم. عاقل کسی است که پند پذیرد؛ چون مرگ بزرگ‌ترین پندآموز است. از زاهدی پرسیدند: بهترین پندآموز کدام است؟ پاسخ داد: تأمل کردن درباره‌ی مرگ.^۱

امام قرطبی رحمته الله در بیان مرگ این‌گونه می‌فرماید: بدان که مرگ سهمناک‌ترین رویداد است، جامی که طعم آن بسیار تلخ و ناگوار و نابودگر لذات آرامش و باعث ناخوشی است. اگر چیزی بتواند بند بند بدن را بگسلد و هیكلی تنومند را بلرزاند و نابود سازد، آن مرگ است و روز مرگ، بزرگ‌ترین روز می‌باشد.^۲

مطلب دوم: اندیشیدن پیرامون مرگ

مرگ همانند زندگی، نشانه‌های قدر بسم الله الرحمن الرحیم است. اما در شگفتی‌های آن، سخن بسیار است.



[بقره: ۲۸]

«چگونه به الله کفر می‌ورزید؟ در صورتی که شما مردگانی بودید و الله به شما زندگی بخشید و پس از آن شما را می‌میراند و بار دیگر شما را زنده می‌کند و سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید.»

اندیشیدن پیرامون این نشانه، در واقع اندیشیدن در آفریده‌ای از آفریدگان بسم الله الرحمن الرحیم است. شگفتی‌های اوست؛ شگفتی‌هایی که حکایت از توانایی و دانایی عظیم او دارند. می‌گویند: مردی سوار بر شتر در بیابان حرکت می‌کرد که ناگهان بر زمین افتاد و جان سپرد. آن مرد

۱- التذکره، قرطبی (۹۹).

۲- قبلی (۲۴).

پیرامون جسد بی جان شتر می گشت و می اندیشید و با خود گفت: چه شد؟ چرا بلند نمی شوی؟ مگر بدنت سالم نیست؟ چه کسی تو را به حرکت در می آورد و بلند می کند؟ چه چیزی تو را بر زمین انداخت؟ چه کسی تو را از حرکت باز داشت؟ سپس در حال اندیشه و شگفتی آن را رها می کند.

شاعر در مورد فردی دلاور که بر اثر سکتی قلبی می میرد، می سراید:

جَاءَتْهُ مِنْ قَبْلِ الْمُنُونِ إِشَارَةٌ *** فَهَوَى صَرِيْعًا لِلْيَدَيْنِ وَلِلْفَمِ
وَرَمَى بِمُحَكِّمِ دُرْعِهِ وَبِرُحْمِهِ *** وَامْتَدَّ مُلْقَى كَالْبَعِيرِ الْأَعْظَمِ
لَا يَسْتَجِيبُ لِصَارِحٍ إِنْ يَدْعُهُ *** أَبَدًا وَلَا يُرْجَى لِخَطْبٍ مُعْظَمِ
ذَهَبَتْ بِسَالَتِهِ وَمَرَّ غَرَامُهُ *** لَمَّا رَأَى خَيْلَ الْمَيْتَةِ تَرْتَمِي
يَا وَيْحَهُ مِنْ فَارِسٍ مَا بَالُهُ *** ذَهَبَتْ فُرُوسَتُهُ وَلَمَّا يُكَلِّمِ
هَذَا يَدَاهُ وَهَذِهِ أَعْضَاؤُهُ *** مَا مِنْهُ مِنْ عَضْوٍ غَدَا بِمَثَلِمْ
هَيْهَاتَ مَا خَيْلُ الرَّدِيِّ مُحْتَاجَةٌ *** لِلْمَشْرِفِيِّ وَلَا السَّنَانِ اللَّهُدَمِ
هِيَ وَيُحْكُمُ أَمْرُ الْإِلَهِ وَحُكْمُهُ *** وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْقَضَاءِ الْمُحْكَمِ

* پیش از مرگ اشاره ای به او رسید؛ از ترس بر دست و دهان افتاد.

* با شمشیر و نیزه شروع کرد به کشتن و بدن ها را با شکافی بزرگ رها می ساخت.

* نه به فریادی پاسخ می دهد و نه پندی را می شنود.

* وقتی که فرو ریختن کوه مرگ را می دید، به هر جا فرار می کرد و هر شبی را

می پیمود.

* ای وای، چه سوارانی که جنگ و پیکار کردند ولی زخمی نشدند.

- * اما با مرگ هلاک شده‌اند و اعضای بدنش را از دست داده‌اند.
- * کسی که در آستانه‌ی مرگ است، به اسب تیزرو و نیزه‌ی برنده نیاز ندارد.
- * بلکه دستور الله را اجرا می‌کند و الله با قضای محکم قضاوت می‌نماید و به کارها پایان می‌دهد.

مطلب سوم: نمونه‌ای از پندهای پندآموزان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ پیامبرش را این‌گونه به وسیله‌ی مرگ پند می‌دهد:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [زمر: ۳۰]

«ای محمد!- شک مکن که تو نیز می‌میری و همه‌ی آنان می‌میرند.»

در حدیثی که طبرانی آن‌را در «اوسط» و ابونعیم در «حلیه» و حاکم در «مستدرک» از عنه نقل کردند، چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«جَاءَ جِبْرِيلُ الرَّحْمَنُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ، وَ أَحِبِّ مَنْ أَحْبَبْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ، وَ إِعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُجْزِي بِهِ» ثُمَّ قَالَ: «يَا مُحَمَّدُ شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُ اللَّيْلِ وَ عِزُّهُ إِسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ»^۱

«جبرئیل عنه نزد پیامبر آمد ﷺ و گفت: ای محمد! هر چند که تو زنده بمانی، بالاخره می‌میری. به هر که دوست داری محبت کن که روزی از وی جدا می‌شوی، هر چه می‌خواهی انجام بده، که با آن پاداش می‌گیری. بدان که شرافت مؤمن در شب زنده‌داری و عزت او در بی‌نیازی از دیگران است.»

گفتارها و نوشتارهای پندآموز فراونی از ﷺ و رسول الله ﷺ را بیان کردیم، روش بندگان صالح چنین بوده است که خود و دیگران را به اندیشیدن پیرامون مرگ ملزم می‌دانستند.

۱- سلسله الاحادیث الصحیحه: (۵۰۵/۲). بخاری باب الامل و طوله.

علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: دنیا به پایان خود نزدیک می شود و واپسین روز جهان فرا می رسد. هر کدام از این دو فرزندان دارند. شما فرزندان آخرت باشید نه فرزندان دنیا؛ چون امروز زمان کار است نه پاداش و فردا زمان پاداش است نه کار.^۱

از جمله اندرزهای بزرگان، گفتار قرطبی است آن جا که می گوید: ای فریب خورده ای دنیا، در مرگ و سختی و تلخی آن بیندیش. مرگ برای ترس دلها، گریه ی چشمها، جدایی گروهها، نابودی لذتها و پایان دادن به آرزوها کافی است.

پس ای انسان، آیا هرگز درباره ی روزی که بر زمین می افتی و از جای خود به جایی دیگری می روی اندیشیده ای؟ روزی که از گستردگی زمین به تنگی قبر منتقل می شوی، دوستان و همراهان به تو پشت می کنند، برادر و دوست از تو جدا می شوند، از تختخواب به گور می روی و بجای لحاف نرم، تو را با خاک و گل می پوشانند. پس ای انسانی که در جمع اموال و استواری عمارت می کوشی، سوگند به الله العظیم که جز کفن چیزی از اموال بهره ی تو نمی شود، بی گمان اموال اندوخته ی تو، رو به نابودی و بدنت غذای خاک است. پس کجاست آن مالی که اندوخته ای؟ آیا این اموال تو را از هلاکت نجات داد؟ هرگز! بلکه اموالت را برای کسی گذاشته ای که تو را سپاس نمی گوید و با بار گناهان نزد کسی آمدی که عذر تو را نخواهد پذیرفت.^۲

قرطبی از یزید رقاشی که این گونه با خودش به سخن می آید، نقل می کند: نابود شو ای یزید، پس از مرگ، چه کسی برای تو نماز می خواند؟ پس از مردن، چه کسی برای تو روزه می گیرد؟ پس از مردن، چه کسی پروردگار را از تو خشنود می سازد؟

پس می گوید: ای مردم، چرا بر چند لحظه ی باقی مانده از زندگی، بر خود نمی گریید؟ چه قبری تو را فرا می خواند؟ چه قبری خانه و چه خاکی رختخواب تو می گردد؟ چه کرم هایی هم نشین تو می شود؟ با این حال، در انتظار روز حشر به سر میبری، چه حالی

۱- مشکاة المصابیح: (۲/۲۵۹).

۲- التذکره، قرطبی: (۹).

داری؟^۱

قرطبی در جایی دیگر می‌گوید: ای انسان! آن صحنه را به خاطر بیاور که سختی‌های مرگ به تو روی می‌آورند، ناله‌ها و بیهوشی‌ها بر تو فرود می‌آیند. کسی می‌گوید: فلانی وصیت کرد و مالش تقسیم گشت. دیگری فریاد می‌زند: فلانی زبانش بند آمده و دگر حرف نمی‌زند و همسایه و دوست را نمی‌شناسد و با برادرانش سخن نمی‌گوید. گویا به تو نگاه می‌کنم که توان پاسخ گفتن نداری. پس ای فرزند آدم، بیندیش برای روزی که از رختخواب به سوی تخته‌ی غسل می‌روی، تو را غسل می‌دهند و کفن را بر تو می‌پوشانند و دوستان از تو وحشت دارند و برادران بر تو زار زار گریه می‌کنند و غاسل می‌گوید: کجاست همسر فلانی تا وی را حلال کند؛ فرزندان یتیمش کجا هستند؟ دیگر هرگز نمی‌توانند او را ببینند. سپس این ابیات را می‌سرایند:

أَلَا أَيُّهَا الْمَغْرُورُ مَالِكَ تَلَعَبٌ *** تُوْمَلُ أَمْالًا وَ مَوْتِكَ أَقْرَبُ
 وَ تَعْلَمُ أَنَّ الْحِرْصَ بَحْرٌ مُبْعَدٌ *** سَفِيئَةُ الدُّنْيَا فَإِيَّاكَ تَعْطُبُ
 وَ تَعْلَمُ أَنَّ الْمَوْتَ يَنْقُضُ مُسْرِعًا *** عَلَيْكَ يَقِينًا طَعْمُهُ لَيْسَ يَعْذُبُ
 كَأَنَّكَ تُوصِي وَ الْيَتَامَى تَرَاهُمْ *** وَ أُمَّهُمُ الشُّكْلَى تَنْوُحُ وَ تَنْدُبُ
 تَغْصُ بِحُزْنٍ ثُمَّ تَلْطَمُ وَجْهَهَا *** يَرَاهَا رِجَالٌ بَعْدَ مَا هِيَ تَحْجُبُ
 وَ أَقْبَلَ بِالْأَكْفَانِ نَحْوَكَ قَاصِدٌ *** وَ يَحْيِي عَلَيْكَ التُّرْبَ وَ الْعَيْنُ تَسْكُبُ

* ای فریب‌خورده، تو را چه شده که مرگت نزدیک است و تو آرزوهای درازی داری.

* بدان که از دریای گسترده‌ای است. کشتی آن دنیا می‌باشد. مراقب باش که نابود می‌گردد.

* و بدان که مرگ خیلی زود پیمان می‌شکند. مطمئن باش که طعم آن گوارا نیست.

* تو وصیت می‌کنی و یتیمان و مادر مصیبت‌زده‌ی آن‌ها را می‌بینی که سوگواری می‌کند.

* بسیار اندوهگین می شود و بر صورتش می زند. بیشتر باحجاب بود ولی اکنون مردان نامحرم او را می بینند.

* و کسی با کفن به سوی تو می آید. بر تو خاک می ریزند و چشمان بسته می شوند از پندهای صحابی بزرگوار ابوالدرداء رضی الله عنه این است که می فرماید: سه چیز مرا به گریه و سه چیز دیگر مرا به خنده در آورده اند: کسی که آرزوی دور و دراز دنیا را در سر می پروراند و مرگ در تعقیب او است، انسان بی خبری که بسم الله الرحمن الرحیم از وی غافل نیست، انسانی که با تمام وجود می خندد در حالی که به خشنودی یا ناخشنودی بسم الله الرحمن الرحیم آگاهی ندارد. این ها مرا به خنده وامی دارد.

دوری از دوستان محمد صلی الله علیه و آله و راهروانش، سختی های مرگ و حضور در دادگاه عدل الهی، در روزی که رازها آشکار می شوند و مشخص نبودن مسیر نهایی به سوی جهنم یا بهشت، مرا به گریه وامی دارد.

از ابودرداء رضی الله عنه یا ابوالدرداء رضی الله عنه چنین روایت شده است که: برای مردن به دنیا می آید و برای خراب کردن آباد می سازید، برای بدست آوردن چیزهای ناپایدار و فانی، آزمندید؛ ولی چیزهای پایدار و ثابت را رها می کنید.^۱

قرطبی در کتاب «التذکره» این گونه اندرز می دهد: ای انسان ضعیف، دارایی اندوخته ای تو کجاست؟ آنچه که برای روزهای سخت اندوختی؟ بی گمان هنگام مرگ از آن ها محروم می شوی. ثروت را به فقر و بزرگواری را به خواری مبدل ساختی. ای کسی که در گرو گناهان به سر میبری و از اهل و دیارت جدا شده ای، چگونه شب را به روز می رسانی؟

راه هدایت بر تو پوشیده نبود؛ ولی برای این سفر طولانی و خطرناک کمترین زاد و توشه را ذخیره کرده ای. مگر نمی دانستی که باید به جهان آخرت کوچ کنی. در آن جا تنها حرف زدن به کارت نمی آید؛ بلکه تو در برابر آنچه که با دست هایت گرفتی و با پاهایت به سوی آن رفتی و با زبان بدن سخن گفتی و با اعضای بدن عمل کردی، محاسبه و بازخواست می شوی. اگر مشمول الطاف الهی گردی، به بهشت می روی و اگر از آن

محروم شوی، راهی جز آتش نداری.

ای بی‌خبر، غفلت از این خطرها تا به کی؟ گمان می‌کنی معامله ساده است و مصیبت آسان؟ می‌پنداری که وقت فرا رسیدن سفر آخرت، پُست و مقام به فریادت می‌رسد؟ یا ثروت و سامان به دادت می‌آید؟ یا پشیمانی سودی دارد؟ یا دوستان هنگام دفن کردن با تو مهربانی می‌کنند؟ هرگز! به الله سوگند که این توهمی بیش نیست. روزی خواهی دانست که تو به روزیت قانع نیستی، به حرام سیر نمی‌شوی و پند و اندرز نمی‌پذیری و از وعیدها هراسی نداری، پیروی از هوس و حرکت کورکورانه عادت و منش همیشگی تو شده است، به داراییت شادمانی و آینده‌ات را فراموش کرده‌ای. ای کسی که در خواب غفلت به سر می‌بری و در بیداری به بی‌راهه می‌روی، این غفلت و سستی تا به کی؟ آیا فکر می‌کنی که آزادانه رها می‌شوی و فردا بازخواست نمی‌گردد؟ آیا فکر می‌کنی که با دادن رشوه و فدا کردن مال و اهل، از مرگ نجات می‌یابی؟

هرگز! هرگز! مال و فرزندان نمی‌توانند مرگ را از تو دور کنند. تنها کردار نیک به انسان سود و بهره می‌رساند. خوشا به حال آن‌که بشنود و به خاطر سپارد و بر آرزوها جامه‌ی عمل بپوشاند. نفسش را از هوس‌ها باز دارد و یقین پیدا کند که پرهیزگاران نجات‌یافتگانند و انسان تنها به تلاش خود دسترسی دارد و نتیجه‌ی زحمت خودش را خواهد دید. پس ای غافل! از این خواب بیدار شو و با کردار نیک خود را مسلح کن و در حالی که در گرو گناهان هستی و کردار ناشایست از تو سر می‌زند، به منازل و مقام ابرار امیدوار نباش و در تنهایی الله را مراقب خود بدان و آرزوها تو را فریب ندهند، زهد و تقوا پیشه نما و این شعر را زمزمه کن:

تزود من معاشک للمعاد	و قم لله و اعمل خیر زاد
و لا تجمع من الدنيا كثيراً	فان المال یجمع للنفاد
اترضی ان تكون رفیق قوم	لهم زاد و انت بغیر زاد

* از زندگی خود برای معاد توشه بگیر و برای الله به‌پا خیز و بهترین توشه را به‌دست آر.

* زیاد در پی جمع کردن دنیا نباش؛ چون ثروت برای نابودی جمع می‌شود.
* آیا می‌پسندی که در سفر همراه کسانی باشی که توشه‌ی سفر دارند ولی تو هیچ توشه‌ای به همراه نداشته باشی؟

دیگری می‌گوید:

إذا انت لم ترحل بزاد من التقى و لاقیت بعد الموت من قد تزودا
ندمت علی ان لا تکون مثله و انک لم ترصد کما کان ارصداً
* اگر بدون زاد جهان را وداع نگفتی و پس از مرگ افرادی را دیدی که زاد فراوان و توشه‌ی زیاد ذخیره کرده‌اند.

* پشیمان می‌شوی که چرا همانند او نیستی و به شکار و صید اعمال صالحه در دنیا نپرداختی؟

مطلب چهارم: نمونه‌ای از پند شاعران

لَا شَيْءَ مِمَّا تَرَى تَبَقَى بِشَاشْتِهِ *** يَبْقَى إِلَهُهُ وَيُودِي الْمَالُ وَالْوَلَدُ
لَمْ تُغْنِ عَنْهُمُ مِزْيُومًا خَزَائِنُهُ *** وَالْحُلْدُ قَدْ حَاوَلَتْ عَادًا فَمَا خَلَدُوا
وَلَا سُلَيْمَانُ إِذْ تَجْرِي الرِّيَّاحُ بِهِ *** وَالْإِنْسُ وَالْجِنُّ فِيمَا بَيْنَهُمَا مَرَدُ
أَيُّنَ الْمُلُوكِ الَّتِي كَانَتْ لِعِزَّتِهَا *** مِنْ كُلِّ أَوْبٍ إِلَيْهَا وَافِدٌ يَفِدُ
حَوْضُ هُنَالِكَ مَوْرُودٌ بِلَا كَذِبٍ *** لَا بُدَّ مِنْ وَرْدِهِ يَوْمًا كَمَا وَرَدُوا

* رونق چیزهایی که می‌بینی، باقی نمی‌ماند. تنها الله باقی است و مال و فرزند با انسان وداع می‌گویند.

* گنجینه‌های هرمز او را از دیگران بی‌نیاز نساخت و قوم عاد تلاش کرد که ماندگار بماند، ولی نابود شد.

* سلیمانی که باد را در اختیار داشت، باقی نماند و انسان و جن همه از این میان می‌روند.

* پادشاهانی که از هر دیار سواران به سوی آن‌ها می‌آمدند، کجا هستند؟

* بی‌گمان هر کسی که وارد این حوض می‌شود، باید که روزی از این حوض بیرون رود.

دیگری می‌گوید:

مشیناها خطأ کتبت علینا*** و من کتبت علیه خطأ مشاها

و من کانت منته بأرض*** فلیس یموت فی أرض سواها

* مسیری که برای ما نوشته شده بود، پیمودیم و هر کس باید همان مسیر نوشته شده را بپیماید.

* اگر مرگ کسی در سرزمینی نوشته شود، در سرزمین دیگری نمی‌میرد.

شاعر دیگری می‌گوید:

اذا ولیت قوماً لیلۃ*** فاعلم بانک بعدها مسؤل

و اذا حملت الی القبور جنازة*** فاعلم بانک بعدها محمول

* اگر تنها شبی بر قومی امیر باشی، بدان که پس از آن پاسخ‌گو هستی.

* و اگر جنازه‌ای را به سوی قبرستان بر دوش می‌کشی، بدان که روزی تو هم بر دوش دیگران کشیده می‌شوی.

یکی دیگر می‌گوید:

تزود من الدنيا فإنك لا تدري *** إذا جن ليل هل تعيش إلى الفجر
فكم من عروس زينوها لزوجها *** وقد أخذت أرواحهم ليلة القدر
ومن كم صغار يُرجى طول عمرهم *** وقد أدخلت أرواحهم ظلمة القبر
وكم من سليم مات لا من علة *** وكم من سقيم عاش حيناً من الدهر
وكم من فتى يمسي ويصبح لاهياً *** وقد نسجت أكفانه وهو لا يدري
وكم من ساكن عند الصباح بقصره *** وعند المساء قد كان من ساكني القبر
فكن مخلصاً واعمل الخير دائماً *** لعلك تحظى بالثوبة والأجر
وداوم على تقوى الإله فإنها *** أمان من الأهوال في موقف الحشر

* از دنیا توشه برگیر؛ چون با فرا رسیدن شب نمی دانی که آیا صبح زندگی می کنی.

* چه بسیار عروس هایی را که برای شوهرانی آراسته کردند، ولی در شب زفاف جان شان گرفته شد.

* چه بسیار کودکانی که امید می رفت عمر طولانی داشته باشند، ولی به تاریکی قبر وارد شدند.

* چه بسیار افراد سالمی که بی درد مردند و چه بسیار بیمارانی که مدت زیادی زنده ماندند.

* چه بسیار جوانانی که شب و روز در لهو و لعب به سر می برند، ولی نمی دانند که تار و پود کفن آنها دوخته می شود.

* چه بسیار کسانی که صبحگاهان قصرنشین بودند، ولی هنگام شب در تاریکی قبر سُکنا گزیدند.

* پس اخلاص پیشه کن و همیشه کردار نیکو انجام بده؛ تا پاداش و ثواب به دست آوری.

* پیوسته پرهیزگار باش؛ چون موجب امان از سختی‌های سرای رستاخیز می‌شود.

شاعر دیگری می‌گوید:

هـب الدنیا تقاد إلیک عفواً***الیس مصیر ذاک إلی الزوال

و ما دنیاک الا مثل فیء***اظلک ثم آذن بالزوال

* گمان کن که دنیا گذشت را به تو تقدیم می‌کند، مگر پایان آن نابودی نیست.

* دنیای تو همانند نعمتی است که بر تو سایه انداخته و در نهایت بانگ نابودی سر

می‌دهد.

دیگری می‌گوید:

یا مقیماً قد حان منه رحیل*** بعد ذاک الرحیل یوم عصیب

ان للموت سکره فاتقبها*** لا یداویک ان اتک طیب

کم توانی حتی تصیر رهیناً*** ثم تاتیک دعوة فتجیب

و تذکر یوماً تحاسب فیـه*** ان من یذکر الممات ینـب

لیس من ساعه من الدهر الا*** للمنایا علیک رقیب

کل یوم ترمیک بسهم*** ان تخطی یوماً فسوف تصیب

* ای خانه‌نشین! هنگام سفر است. پس از سفر روزگار سختی است.

* مرگ سختی‌هایی دارد. پس منتظر آن باش و بدان که اگر طیب هم بر بالینت بیاید،

نمی‌تواند تو را مداوا کند.

* چه بسیار سستی کردی تا این که گروگان کردار شدی. سپس دعوت مرگ برای تو می آید و تو آن را می پذیری.

* روزی را به یاد آور که محاسبه می شوی. کسی که به یاد مرگ باشد، به سوی حق بر می گردد.

* در هر لحظه ای از زندگی، مرگ در پی توست.

* مرگ هر روز تیری به سوی تو پرتاب می کند؛ اگر روزی تیر به خطا رفت، روزی دیگر می رسد که تیر به هدف بخورد.

شاعر دیگر می گوید:

الموت فی کل یوم ینشر الکنفا*** و نحن فی غفلة عما یراد بنا

لا تطمنن الی الدنیا و بهجتها*** و ان توشحت من اثوبها الحسنی

این الاحبة و الجیران ما فعلوا*** این الذین همو کانوا لنا سکناً

سقاہم الموت کأساً غیر صافیة*** فصیرتم لاطباق الثری رهیناً

* مرگ هر روز کفن ها را می پراکند و ما از مرادش در حق مان غافلیم.

* به دنیا و لذت هایش اطمینان نکن؛ هر چند لباس های زیبایی بر تن کند.

* دوستان و همسایگان کجایند. آنان که با ما زندگی می کردند، اینک کجایند.

* مرگ جامی ناگوار بدیشان نوشانید و آنان را به آغوش زمین سپرد.

قدم لنفسک توبه مرجوة*** قبل المات و قبل حبس الألسن

بادر بها غلق النفوس فإنها*** ذخیر للمنیب المحسن

* پیش از مرگ و بند آمدن زبان، توبه می مقبولی را به جا آور.

* پیش از بند آمدن نفس برای انجام آن شتاب کن؛ زیرا که آن، توشه ی رستاخیز و

نعمت انسان توبه‌گذار نیکوکار است.

مطلب پنجم: تأثیر یاد مرگ در اصلاح نفس

بی‌گمان، یاد مرگ در پیرایش و اصلاح نفس نقش ارزنده و قابل توجهی دارد؛ چون نفس تحت تأثیر دنیا و لذت‌های آن قرار می‌گیرد و دوست دارد برای مدتی طولانی در دنیا بماند؛ گاهی نیز به سوی گناهان متمایل می‌شود و در طاعت و بندگی کوتاهی می‌کند. اما زمانی که انسان همواره به یاد مرگ باشد، دنیا در نگاه او بی‌ارزش می‌شود و این یادآوری انسان را وادار به تلاش در اصلاح کژی‌ها و انحرافات می‌نماید.

بیهقی در شعب الایمان، ابن‌حبان در صحیح خود و بزار در مسندش با سند صحیح از عنه چنین نقل می‌کنند که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَكْثَرُوا ذَكَرَ هَازِمِ اللَّذَاتِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَذْكُرْهُ أَحَدٌ فِي ضَيْقٍ إِلَّا مِنَ الْعَيْشِ وَسَعَةِ عَلَيْهِ، وَلَا ذِكْرُهُ فِي سَعَةٍ إِلَّا ضَيَّقَهَا عَلَيْهِ»^۱

«نابودگر لذت‌ها -مرگ- را بسیار یاد کنید؛ چون هر کس آنرا در تنگنای زندگی یاد کند، زندگی بر او گسترده و راحت می‌شود و اگر در زمان آسایش آنرا یاد کند، زندگی بر او تنگ و سخت می‌گردد.»

از ابن‌مبارک روایت شده است که صالح مرّی می‌گفت: اگر یاد مرگ برای یک لحظه‌ای از من جدا شود، قلبم فاسد و رنجور می‌گردد.

دقاق می‌گوید: کسی که مرگ را بسیار یاد کند، به سه نعمت دست می‌یابد: شتاب در توبه، قناعت قلب و نشاط در عبادت. و اگر کسی مرگ را فراموش کند، دچار تأخیر در توبه، طمع و تنبلی در عبادت می‌شود.^۲

قرطبی می‌گوید: بدان که یاد مرگ احساس جدا شدن و دوری از دنیای فانی و توجه

۱- صحیح الجامع الصغیر: (۳۸۸/۱) شماره: (۱۲۲۲)

۲- التذکره، قرطبی، ص (۹).

به سرای باقی را به وجود می آورد.^۱

می گویند: زنی از سنگ دلی خود نزد مادرمان عایشه رضی الله عنها شکایت کرد. عایشه رضی الله عنها فرمود: مرگ را بسیار یاد کن تا سنگ دلی تو بر طرف شود. آن زن سخن ام المؤمنین را به جا آورد و نرم دل و آسوده خاطر شد.^۲

قرطبی می گوید: دانشمندان می گویند که یاد مرگ انسان را از ارتکاب گناه باز می دارد، دل های سخت را نرم می کند و دل خوش شدن به دنیا را از بین می برد و تحمل سختی ها را آسان می نماید.^۳

قرطبی به نقل از علما می گوید: هیچ چیزی برای دل ها سودمندتر از زیارت قبور نیست. اگر قلبی سخت و سیاه باشد، باید با سه روش ذیل مداوا گردد:

۱- دل کندن از دلبستگی ها با حضور در مجالس علم، اندرز، یاد الله، ترس از عذاب و اشتیاق به نعمت او و سرگذشت انسان های پاک و وارسته. چون همه ی این ها باعث نرم شدن دل می شود.

۲- یاد مرگ؛ چون لذات را نابود و گروه ها را پراکنده و فرزندان را یتیم می کند.

۳- دیدن آنان که در حال سكرات مرگ هستند؛ چون دیدن سكرات مرگ و درنگ در چهره ی مرده، صحنه هایی هستند که لذت نفس را از بین می برند، سرور دل ها را می زدایند، چشم ها را از خواب بیدار می کنند، تن پروری را پس می زنند، انسان را به انجام کارهای نیک و می دارند و موجب تلاش و زحمت بیشتر برای رستخیز می شوند.^۴

نقل شده است که حسن بصری برای عیادت بیماری رفت. بیمار را در حال سكرات مرگ دید. به سختی های او نگاه کرد و در آن تأمل نمود. رنگش دگرگون شد و به خانه بازگشت. زنش گفت: عذا حاضر است. امام در پاسخ گفت: شما غذا بخورید، من امروز

۱- الزهد و الرقائق، ابن المبارک: ص (۸۸).

۲- التذكرة، قرطبی، ص (۹)

۳- قبلی: ص (۱۲)

۴- قبلی: ص (۱۲)

صحنه‌ای را دیدم که تا رسیدن بدان صحنه هرگز آرام نمی‌گیرم و پیوسته تلاش می‌کنم.^۱
 أبوالدرداء رضی الله عنه می‌فرماید: هر کس مرگ را بسیار یاد کند، از شادی و حسدش کاسته می‌شود.^۲

بخش پنجم روح و نفس

گفتار اول: تعریف و بیان

کسی که در مورد انسان پس از مرگ پژوهش می‌کند، در مورد روح نیز باید بیندیشد؛ که این روحی که پس از مرگ خوشحال می‌شود یا عذاب می‌بیند، چیست؟ آیا چگونگی آن قابل شناخت است؟ آیا روح بخشی از بدن است یا چیزی جدای از آن؟ اگر چیزی غیر از بدن است، در کجای بدن جای می‌گیرد؟ آیا روح مخلوق و حادث است؟ آیا در هر انسان، یک روح است یا چند روح؟ آیا ارواح می‌میرند و اگر می‌میرند، مرگ آن‌ها چگونه است؟ جایگاه روح در برزخ کجاست؟ آیا روحی که در برزخ قرار دارد، از دنیا و رویدادهای آن آگاه است؟

ابن تیمیه می‌فرماید: روحی که کارهای بدن را تدبیر می‌کند و با مرگ از آن جدا می‌شود، همان روحی است که هنگام زندگی در وی دمیده و همان نفسی است که هنگام مرگ از بدن جدا می‌شود.^۳

بی‌گمان آنان که روح و نفس را دو موجود جدا می‌دانند، دچار اشتباه شده‌اند. با اندکی درنگ در نوشتارهای پیشین، متوجه می‌شویم که نفس همان چیزی است که فرشتگان آن را به هنگام مرگ می‌گیرند، به آسمان‌ها می‌برند، دوباره آن را به جسم بر می‌گردانند و از

۱- قبلی، همان صفحه.

۲- الزهد و الرقائق، ابن‌المبارک، ضمیمه‌ی کتب، روایت نعیم‌بن‌حماد: ص (۳۷)

۳- رساله‌ی العقل و الروح. مجموعة الرسائل المنيرية: (۳۶/۲). ن.ک: شرح العقيدة الطحاوية: (۴۴۵)

آن چیزهایی می‌پرسند و هم اوست که نعمت یا عذاب می‌بیند. بنا به گفتارهای رسول‌الله ﷺ، نفس همان روحی است که هنگام بیرون رفتن از جسم، موجب فرو بستن چشم می‌شود.

این آفریده‌ای که زندگی بدان بستگی دارد و با نبود آن زندگی نیز نابود است، همان روح یا نفس است؛ البته به کارگیری روح، نفس یا اسم‌های دیگر برای این موجود مانعی ندارد.

ابن تیمیه می‌فرماید: روح و نفس معانی بسیاری دارند. روح معانی زیر را در بردارد: هوایی که وارد بدن یا از آن خارج می‌شود، بخاری که از طریق سیاه‌رگ‌ها وارد قلب و از آنجا خارج می‌شود پزشکان آن را روح می‌گویند و به روح حیوانی شهرت دارد. این دو مفهوم، با مفهومی از روح که هنگام مرگ از بدن بیرون می‌رود و آنرا نفس هم می‌نامند، متفاوت است. منظور از نفس یک چیز، ذات و خود آن چیز است و گاهی به معنای خون در درون حیوانات است. مثلاً فقها می‌گویند: فلان حیوان نفس جاری ندارد و فلان حیوان نفس جاری دارد. این دو مفهوم از نفس، با معنای روح متفاوت است.^۱

علاوه بر این، کلمه‌ی روح به **جبرئیل** نیز گفته می‌شود:

﴿ [شعراء: ۱۹۳] «جبرئیل آن را فرو آورده است.» ﴾

و بر قرآن نیز اطلاق می‌گردد:

﴿ [شوری: ۵۲] ﴾

«و همان‌گونه به تو نیز به فرمان خود قرآن را وحی کردیم.»

شارح عقیده طحاویه می‌گوید: روح و نفس گرچه به یک چیز لطیف ربانی اطلاق می‌گردد، اما نفس بیشتر وقتی به کار می‌رود که روح متصل به بدن باشد و وقتی از بدن جدا شود، بیشتر بدان روح گفته می‌شود.^۲

۱- قبلی، (۳۹/۲).

۲- شرح العقیده الطحاویه (۴۴).

ابن تیمیه می‌فرماید: روح چون بدن را اداره می‌کند، نفس گفته می‌شود و چون لطیف است، روح نامیده می‌شود. به همین خاطر است که باد را روح می‌نامند و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الرَّيْحُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ»

«باد، از روح الله است.» یعنی از روحی که الله آن را آفریده است.^۱

گفتار دوم: آیا چگونگی روح قابل شناخت است؟

چون روح در عالم هستی بی‌نظیر است، ما نمی‌توانیم ویژگی‌های آن را بشناسیم. الله سبحانه و تعالی برای ما بیان فرموده است که روح بالا می‌رود و پایین می‌آید، می‌بیند و می‌شنود و سخن می‌گوید. این ویژگی‌ها، چیزی غیر از ویژگی اجسام پیرامون ماست. چگونگی بالا رفتن، پایین آمدن، شنیدن، گفتن، نشستن و برخاستن روح بر ما معلوم نیست پیامبر صلی الله علیه و آله به ما خبر می‌دهد که روح به سوی آسمان‌ها صعود می‌کند و سپس به طرف قبر برمی‌گردد، نعمت یا عذاب می‌بیند. بی‌گمان، چگونگی این نعمت یا عذاب نیز برای ما مشخص نیست.

گفتار سوم: استقلال روح از بدن

گروهی از متکلمین بدعت‌گذار جدید، مانند جهمیه و معتزله، بر این باورند که روح بخشی از بدن یا از ویژگی‌های آن است. برخی می‌گویند: روح همان نفس یا بادی است که در بدن جریان دارد. برخی دیگر می‌گویند: روح همان زندگی، مزاج یا خود بدن است.^۲

فلاسفه مشائی^۳ بر این باورند که نفس پس از جدا شدن از بدن، باقی می‌ماند. این دسته، برای نفس ویژگی‌های دروغین و باطلی بر می‌شمارند و می‌گویند: روح با جدا شدن از بدن، به عقل تبدیل می‌شود. عقل در نزد آن‌ها جدای از ماده و پیوندهای مادی

۱- رساله العقل و الروح. مجموعة الرسائل المنبرية: (۳۷/۶).

۲- مجموع الفتاوی، ابن تیمیه، (۳۱/۳). ن.ک: مجموعة الرسائل المنبرية (۲۱/۲)

۳- پیروان ارسطو

است و ماده هم جسم است و عقل وجودی مستقل و جدا از بدن دارد و متصف به حرکت و سکون و احوال آن دگرگون نمی‌شود.

هر دو گروه متکلمان و فلاسفه‌ی مشائی - در مورد روح راه اشتباهی را پیموده‌اند. بسیاری از متکلمین بدعت‌گذار که روح را زندگی، مزاج و بدن می‌دانند، منکر عذاب شده و می‌گویند: در عالم برزخ روحی وجود ندارد تا عذاب ببیند یا از نعمت بهره ببرد. آنان در نهایت، نصوص واردشده در این مورد را رد می‌کنند.

فلاسفه‌ای که گمان می‌کنند روح پس از جدا شدن از بدن به عقل تبدیل می‌شود، می‌گویند: روح وقتی از بدن جدا شد، هیچ حالت جدیدی ندارد. یعنی کارهایی مانند دیدن، شنیدن، دانستن، شادی یا ناراحتی از آن سر نمی‌زند. بلکه برای همیشه بر یک حالت باقی می‌ماند. در نزد آن‌ها عقل و نفس نیز چنین حالتی دارند.

گروهی دیگر از فلاسفه، ویژگی‌های واجب الوجود^۱ را برای روح بیان می‌کنند در حالی که این ویژگی‌ها، غیر از واجب الوجود، از آن ممتنع الوجود^۲ است. آن‌ها می‌گویند: روح نه درون بدن است نه بیرون آن، نه مغایر با بدن است و نه مطابق با آن، نه متحرک است و نه ساکن، نه بالا می‌رود و نه پایین می‌آید و جسم و عرض^۳ نیست.^۴

علت اساسی اشتباه این دو گروه، تکیه بر عقل و بهره‌گیری از مقیاس‌های دنیوی در شناخت مسایل غیبی و اخروی می‌باشد. در حالی که آخرت و امور آن با چنین چیزهای قابل سنجش و تفکر نیست. گروه نخست منکر وجود روح مستقل از بدن است و این در واقع تکذیب و نفی نصوص متواتر و انکار مسائل ضروری و بدیهی دین می‌باشد. گروه دوم - فلاسفه مشائی - هر چند به استقلال روح از بدن ایمان دارند، اما چون روح را

۱- یعنی موجودی که حتماً وجود دارد و در نزد فلاسفه همان الله است.

۲- موجودی که محال است وجود داشته باشد. مثلاً تصور این که کسی یا چیزی غیر از الله آفریدگار این جهان باشد، محال است.

۳- حالت‌هایی هم‌چون شادی، غم، شاعر یا نویسنده بودن، سیاه یا سفید بودن و ... را که برای انسان روی می‌دهد و وجود انسان متکی بر آن‌ها نیست، عرض و جمع آن را أعراض می‌گویند.

۴- مجموع الفتاوی، ابن تیمیه، (۳/۳۱)

از جنس بدن نمی‌دانند و آنرا مخالف همه‌ی موجودات ظاهری دیگر می‌پندارند، به چنین حالات و حرکاتی که در نصوص نقل شده است، اعتقاد ندارند.^۱

بنابر اصول تدوین شده‌ی آنها، تعریف و تصویر روح بسیار دشوار و حتی ناممکن است. تعبیرات و مقیاس‌های آنان قادر به شناساندن روح نیست و بی‌گمان سَلَامٌ عَلَى رُوحِ الْكَافِرِينَ کسانی را که از الله و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمانبرداری کردند و ایمان آوردند، هدایت نموده است. آنان بر این عقیده‌اند که روح جسم است؛ اما ماهیت آن غیر از ماهیت جسم مادی و محسوس است. روح، جسمی است نورانی، علوی، سبک و متحرک و مانند آب در جویبار یا روغن در زیتون و یا آتش در زغال، جریان دارد. پس تا زمانی که این بدن توان تحمل روح را داشته باشد، روح در آن زندگی می‌کند و بدن دارای حس و حرکت و تدبیر است. ولی اگر بدن رو به زوال گرایید و توان تحمل روح را نداشت و از قبول چنین آثار و حرکتی سر باز زد، روح به پرواز در می‌آید و به سوی عالم برزخ پر می‌کشد.^۲

در مباحث گذشته دلایل زیادی از قرآن در مورد مستقل بودن روح از بدن بیان کردیم:

﴿وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ﴾ [أنعام: ۹۳]

«و فرشتگان، دستانشان را -به سوی آنان- گشوده، -می‌گویند: -جان بکنید.»

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبُرَهُمْ﴾ [أنفال: ۵۰]

«و اگر می‌دیدید آن زمان که فرشتگان جان کافران را می‌گیرند، -مشاهده می‌کردی-

که بر پشت و رویشان می‌زنند»

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمِمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا

۱- قبلی، (۳۲/۳)

۲- این تعریف ابن‌قیم جوزی بود که در کتاب (الروح) آنرا بیان کرده است و امام سفارینی در کتاب (الانوار البهیه) (۲۹/۲) این مطلب را نقل کرده و به ابن‌قیم نسبت داده است، و طحاوی با همین عبارت آنرا نقل کرده است (شرح طحاویة ۴۳۳). ابن‌قیم بعد از بیان تعریف می‌فرماید: این سخن درستی است و هر سخن دیگری به جز این، نادرست است، نصوص فراوانی از قرآن و سنت و اجماع اصحاب رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ و دلایل عقلی و فطری آنرا تأیید می‌کنند. سپس (۱۱۵) دلیل را ذکر می‌کند و به رد دیدگاه ابن‌سینا و ابن‌حزم و دیگران می‌پردازد.

المَوْتُ ﴿[زمر: ۴۲]

«الله، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد و نیز جانی را که نمرده، به هنگام خواب آن قبض می‌کند؛ آن‌گاه جانی را که به مرگش حکم کرده، نگه می‌دارد.»

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿۸۳﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ نُنظُرُونَ ﴿۸۴﴾﴾ [واقعه: ۸۳×۸۴]

«پس آن‌گاه که جان به حلقوم می‌رسد و شما در آن‌هنگام نظاره‌گر هستید.»

﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿۲۶﴾ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿۲۷﴾ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ﴿۲۸﴾ وَالنَّفْسُ السَّاقِ بِالسَّاقِ ﴿۲۹﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ

السَّاقِ ﴿۳۰﴾﴾ [قیامه: ۲۶×۳۰]

«چنین نیست - که می‌پندارید-؛ هنگامی که جان به گلوگاه برسد و گفته شود: چه کسی او را نجات خواهد داد؟ و یقین می‌کند که هنگام جدایی است و -از سختی جان کندن- ساق‌ها در هم می‌پیچند. بازگشت \Xانسان- در آن روز به سوی پروردگار توست.»

چیزی که به حلقوم می‌رسد و فرشتگان آن‌را می‌گیرند، باید حقیقت داشته و از بدن مستقل باشد. روایاتی از رسول‌الله ﷺ ارائه گردید و در آن‌ها بیان شد که فرشته‌ی مرگ روح را می‌گیرد، فرشتگان آن را در کفنی بهشتی یا دوزخی می‌گذارند و به سوی آسمان‌ها بالا می‌برند؛ اگر نیکوکار و صالح باشد، دروازه‌های آسمان برای او باز می‌شوند و اگر بدکار باشد، دروازه‌ها بسته می‌شود. سپس روح را به جسم بر می‌گردانند و چیزهایی از او می‌پرسند. یا شاد می‌شود و نعمت می‌یابد و یا می‌هراسد و عذاب می‌بیند. روح شهید راه حق در چینه‌دان مرغ سبز قرار می‌گیرد و روح مؤمن پرنده‌ای شده و بر درختان بهشت آویزان می‌شود و هنگامی که روح از بدن بیرون می‌رود، چشم‌ها آن‌را می‌بینند و دنبال می‌کنند، این‌ها و نوشتارهای بسیار دیگری وجود دارد که در مجموع بر این مطلب دلالت می‌کنند که روح موجودی مستقل و جدا از جسم است و پس از جدایی از بدن، برای همیشه ماندگار می‌باشد.

گفتار چهارم: محل استقرار روح در بدن

روح در سرتاسر بدن انسان جریان دارد. ابن تیمیه می‌فرماید: روح به هیچ جای بدن

اختصاص ندارد؛ بلکه مانند زندگی در تمام بدن جریان دارد؛ چون زندگی وابسته به روح است و تا زمانی که روح در بدن باشد، بدن زنده است و هرگاه از آن جدا شد، زندگی نیز بدن را رها می

همه‌ی مردم اتفاق دارند که الله آفریدگار بهشت و روح است.

از ابواسحاق بن شاقلا پرسیدند: آیا روح مخلوق است؟ پاسخ گفت: بله کسی که به راه راست هدایت یافته باشد، در این مورد شکی ندارد که روح مخلوق است. سپس در ادامه فرمود: روح از آفریدگار عَلَّمَ اللَّهُ حَمْدَهُ است. گروه‌های بسیاری از علما و مشایخ در این باره سخن گفته‌اند و دیدگاه مخالف را رد کرده و باطل دانسته‌اند.

حافظ ابو عبدالله بن منده در این باره کتاب قطوری به نام «الروح و النفس» به رشته‌ی تحریر در آورد و احادیث و آثار بسیاری در این مساله را بیان کرد. علاوه بر ایشان، تعداد زیادی از بزرگان مانند: امام محمد بن مروزی، شیخ ابویعقوب الخزار، ابویعقوب النهرجوری و قاضی ابویعلی در این باره کتاب نوشته‌اند. این بزرگان درباره‌ی مخلوق بودن روح و جدا بودن آن از بدن قلم‌سرابی کرده‌اند و به شدت بر مخالفان این عقیده تازیده‌اند؛ پیشوایان بر حق امت اسلام، نوک قلم خود را به ویژه به سوی کسانی که درباره‌ی عَلَّمَ اللَّهُ حَمْدَهُ معتقد به وحدت روح و جسم بوده‌اند، نشانه رفته‌اند.

۲- کتاب و سنت:

دلایل بسیاری از کتاب الله و سنت نبوی، در مورد مخلوق بودن روح ذکر شده‌اند؛ از آن جمله:

﴿ [رعد: ۱۶] ﴾

«الله آفریننده‌ی همه چیز است.»

شارح عقیده‌ی طحاویه با استناد به این آیه می‌فرماید: این آیه عام است و همه چیز را در بر می‌گیرد.

﴿ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ﴾ [انسان: ۱]

«به‌راستی مدت‌زمانی بر انسان گذشت که چیزی شایان ذکری نبود.»

﴿ [مریم: ۹] ﴾

«فرشته» گفت: چنین است؛ پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است و پیشتر

در حالی که هیچ نبودی، تو را آفریدم.»

انسان روح و بدن است و در آیه ۹ سوره‌ی مریم، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مجموع روح و بدن رُحُوْنًا وَجَسَدًا را مورد خطاب قرار داد. ابن تیمیه می‌فرماید: انسان عبارت است از روح و بدن. حتی اختصاص انسان بیشتر به روح است تا جسم؛ چون روح مَرکَب بدن است. همان‌گونه که ابوالدرداء رضی الله عنه می‌گوید: روح مَرکَب بدن من است؛ اگر با آن به نرمی رفتار کنم، مرا به مقصدی می‌رساند و اگر با آن تند می‌کنم، مرا به مقصد نمی‌رساند.

ابن منده و دیگران از ابن عباس رضی الله عنه چنین روایت کرده‌اند که: تا میان روح و بدن اختلاف باشد، دشمنی نیز تا روز رستاخیز ادامه خواهد داشت. روح به جسم می‌گوید: تو بودی که کارهای بد را انجام دادی و بدن هم در پاسخ به روح می‌گوید: تو مرا به انجام کارهای بد دستور دادی. آن کَلِمَاتُ اللَّهِ فرشته‌ای را برای حل اختلاف میان روح و بدن می‌فرستد. فرشته چنین داوری می‌کند: مثال شما -روح و بدن- مانند دو انسان است که یکی از آن‌ها زمین‌گیر است و دیگری نابینا. این دو وارد باغی می‌شوند. آن‌که فلج است، میوه‌ای بر بالای درختی می‌بیند و به دیگری می‌گوید: من میوه‌ای را می‌بینم اما توان بلند شدن و چیدن را ندارم. نابینا می‌گوید: من می‌توانم بلند شوم و از درخت بالا بروم، اما میوه را نمی‌بینم. شخص زمین‌گیر می‌گوید: مرا بر پشت خود سوار کن تا آن میوه را بچینم. نابینا او را بر پشت خود سوار می‌کند و زمین‌گیر، میوه را می‌چیند. آن‌گاه فرشته می‌گوید: کدام یک از این دو مجرم هستند؟ روح و بدن می‌گویند: هر دو مجرم هستند. فرشته می‌گوید: پس هر دوی شما نیز همین حالت را دارید و مجرم هستید.^۱

۳- در این بحث، روایات زیادی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بازگو شده‌اند. در این روایات اشاره شده است به این که روح از بدن بیرون می‌آید، در کفن و عطر بهشتی گذاشته می‌شود یا در لباس خشن جهنمی، آن‌را به سوی آسمان‌ها می‌برند و در نهایت یا عذاب داده می‌شود یا از نعمت بهره‌مند. همه‌ی این رویدادها برای موجودات مخلوق و حادث رخ می‌دهد نه قدیم و ازلی.

۴- اگر روح، مخلوق نباشد، هرگز به ربوبیت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اعتراف نمی‌کرد؛ اما هنگام پیمان گرفتن از الله از روح، الله متعال فرمود:



[أعراف: ۱۷۲]

«و زمانی -را یاد کن- که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، نسلشان را در آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت -و فرمود:- آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری.»
بنابراین، چون الله پروردگار ارواح است، باید ارواح پرورده و مخلوق باشند.

۵- اگر ارواح مخلوق نمی‌بودند، نصارا به خاطر عبادت غَيْرِ اللَّهِ و خدا پنداشتن او سرزنش نمی‌شدند.

۶- اگر روح حادث و مخلوق نمی‌بود، وارد دوزخ نمی‌شد، عذاب نمی‌دید، از الله محجوب نمی‌شد، در بدن پنهان نمی‌گشت، در اختیار فرشته‌ی مرگ قرار نمی‌گرفت، توصیف نمی‌شد، مورد محاسبه قرار نمی‌گرفت، عبادت نمی‌کرد و نمی‌ترسید؛ حال آن‌که ارواح مؤمنان می‌درخشند و ارواح کافران مانند زغال سیاه می‌شوند.^۱

گفتار ششم: شبهه‌ی معتقدان به مخلوق نبودن روح

معتقدان به غیر مخلوق بودن روح، اشکالات زیر را مطرح می‌کنند:

اشکال نخست:

[إسراء: ۸۵]



«ای محمد!- و از تو درباره‌ی روح می‌پرسند؛ بگو: -آگاهی از- روح ویژه‌ی پروردگار من است.»

این شبهه با چند دلیل رد می‌شود:

نخست: منظور از روح در این آیه، روح انسان نیست؛ بلکه نام فرشته‌ای است؛ زیرا
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌فرماید:

﴿ [نبا: ۳۸] ﴾

«در آن روزی که جبرئیل و فرشتگان به صف می‌ایستند.»

﴿ [معارج: ۴] ﴾

«فرشتگان و جبرئیل به سوی او بالا می‌روند.»

﴿ [قدر: ۴] ﴾

«فرشتگان و جبرئیل در این شب به فرمان پروردگارشان برای هر کاری - که الله حکم کرده، - فرود می‌آیند.»

این تفسیر در نزد علمای سلف امت اسلامی معروف و مشهور بوده است.

دوم: اگر روح را همان روح آدمی بدانیم، همان‌طور که جمعی از علمای سلف به آن معتقدند - باز هم در این آیه دلیلی بر مخلوق بودن روح و این‌که بخشی از ذات الله است، وجود ندارد؛ همان‌طور که می‌گویند: این تن‌پوش از جنس آن لباس است. منظور آیه این است که روح بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ منتسب است؛ چون به دستور بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ شکل گرفت یا با سخن او ایجاد شد. «امر» نیز در برخی از آیات قرآن، معنای مصدر و در برخی دیگر به معنای مفعول به کار می‌رود و در هر دو صورت به مفهوم چیزی می‌باشد که بدان دستور داده شده است:

﴿ [نحل: ۱] ﴾

«به‌طور قطع فرمان الهی فرا می‌رسد؛ پس در آن شتاب نکنید.»

ممکن است واژه‌ی «مِنْ» در عبارت «مِنْ أَمْرٍ رَبِّي»، برای «آغاز» کاری باشد. البته در معنای بیان جنس نیز به کار می‌رود؛ مثلاً جمله‌ی «بَابٌ مِنَ الْحَدِيدِ»، برای بیان جنس و جمله‌ی «خَرَجْتُ مِنَ الْمَكَّةِ» برای آغاز سفر به کار رفته است. بنابراین جمله «مِنْ أَمْرٍ

رَبِّي» به معنای جنس امر یا بخشی از آن نیست؛ بلکه مفهوم آغاز کاری را بیان می‌کند؛ یعنی روح از **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** شکل گرفته و از او صادر شده است. امام احمد نیز در تفسیر «وَرُوحٌ مُّنْتَه» که در مورد **عِشْرَةَ الْحَجَّاتِ** است، به این مفهوم اشاره دارد.

آیات ۱۳ سوره‌ی جاثیه و ۵۳ سوره‌ی نحل، این مطلب را برای معانی «مِنْ» تأیید می‌کنند: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** می‌فرماید:

﴿ [جاثیه: ۱۳] ﴾

«و آنچه که در آسمان‌ها و آنچه که در زمین است، همه را از جانب خود، برای شما مسخر نمود.»

﴿ [نحل: ۵۳] ﴾

«نعمت‌های نزد شما، همه از سوی الله است.»

تمام چیزهای مسخر شده و نعمت‌ها از جانب **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** هستند، نه این که بخشی از آن ذات پاک و مقدس باشند. پس می‌توان با صراحت بیان کرد که **عِشْرَةَ الْحَجَّاتِ** هر چند روح **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** است، ولی بخشی از ذات الله نبوده و نیست.^۱

اشکال دوم:

﴿ [حجر: ۲۹] ﴾

«و از روح خود در او دمیدم.»

﴿ [انبیاء: ۹۱] ﴾

«و ما از روح خود در وی دمیدیم.»

می‌گوییم **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** در این دو آیه روح را به خودش نسبت داده است؛ پس روح از الله **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** و بخشی از ذات او می‌باشد.

شارح طحاویه در مورد این اشکال می‌فرماید: باید بدانیم که آنچه به واژه‌ی «الله» اضافه می‌شود، دو گونه هستند:

گونه‌ی نخست: صفاتی که قایم به ذات خود نیستند و جدا از ذات الله، وجود ندارند؛ مانند: علم، قدرت، کلام، سمع، و بصر. اضافه کردن چنین صفاتی، اضافه‌ی صفت به موصوف است؛ مثلاً علم الله یا قدرت الله.

گونه‌ی دوم: چیزهایی که جدا از ذات الله هستند؛ مانند: خانه، شتر، بنده و رسول، در آیات ذیل:

﴿شمس: ۱۳﴾

«کاری به شتر الله نداشته باشید و او را از نوبت آبش باز ندارید.»

﴿فرقان: ۱﴾

«والا مقام و جاوید است کسی که فرقان، جدا کننده‌ی حق از باطل - را بر بنده‌ی خود نازل کرد.»

﴿حج: ۲۶﴾

«و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان پاکیزه گردان.»

این اضافه کردن، اضافه‌ی آفریده به آفریننده است و هدف، بزرگداشت آن آفریده و مشخص کردن آن در میان سایر آفریدگان است.

گفتار هفتم: انواع نفس

الله به ما خبر داده است که نفس سه گونه است:

۱- نفس اماره.

۲- نفس لوامه.

۳- نفس مطمئنه.

﴿ یوسف: ۵۳ ﴾

به راستی نفس انسان، پیوسته به کارهای بد و ناپسند فرمان می‌دهد مگر آن‌که پروردگارش رحم نماید.»

﴿ قیامه: ۲ ﴾

«و به نفس سرزنش‌گر سوگند!»



﴿ فجر: ۲۷×۳۰ ﴾

«ای نفس آرام‌گرفته! در حالی به سوی پروردگارت بازگرد که از او خشنودی و او نیز از تو خشنود است. پس در زمره‌ی بندگانم درآی و در بهشتم وارد شو.»

منظور این نیست که هر انسان سه نفس دارد؛ بلکه منظور این است که این سه، صفات و حالاتی هستند که بنا به شرایطی، برای یک ذات روی می‌دهند. هرگاه هوس نفس چیره گشته و مرتکب گناه شود، نفس اماره است. نفس لوامه آنست که انسان گناه کند و سپس توبه نماید و پشیمان شود؛ چون انسان را به خاطر انجام گناه سرزنش می‌کند و در میان گناه کردن و انجام کار خوب است. نفس مطمئنه آنست که به کارهای خوب محبت و اشتیاق دارد و از بدی‌ها دوری می‌کند و این رفتار، خُلق، عادت و ملکه‌ی او می‌شود.^۱

شارح طحاویه پس از بیان گونه‌های نفس، می‌فرماید: حقیقت این است که انسان یک نفس داشته و این نفس، ویژگی‌هایی دارد. یعنی نفس انسانی دارای سه حالت می‌باشد: انسان را به انجام گناه دستور می‌دهد، سپس اگر ایمان بیاید، نفس لوامه می‌شود و انسان را سرزنش می‌کند و اگر ایمان نیرو بگیرد، به نفس مطمئنه تبدیل می‌گردد.^۲

۱- شرح الطحاویة (۴۴۵)

۲- قبلی: (۴۴۶)

گفتار هشتم: آیا نفس می‌میرد؟

ابن تیمیه می‌فرماید: بی‌تردید، روح مخلوق است و از بین نمی‌رود. ولی مرگ روح، همان جدایی از بدن است و هنگام دمیدن دوم، به بدن باز می‌گردد.^۱

شارح طحاویه این مساله را مطرح نموده و می‌گوید: مردم درباره‌ی این که آیا روح می‌میرد یا خیر؟ اختلاف نظر دارند؛ گروهی بر این عقیده‌اند که ارواح می‌میرند؛ زیرا آن‌ها نفس هستند و هر نفسی می‌میرد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ». همان‌طور که فرشتگان می‌میرند، پس روح هم می‌میرد. گروه دیگری هم بر این باورند که ارواح نمی‌میرند؛ چون روح برای دوام آفریده شده است و بدن برای مرگ. بنا بر این اصل می‌گویند: حادثی که بر نعمت یا عذاب دیدن روح دلالت می‌کند، بدین معناست که روح نمی‌میرد.

دیدگاه صحیح این است که: مرگ نفس، یعنی جدایی آن از بدن؛ اگر منظور از مرگ نفس همین باشد، پس آن‌ها طعم مرگ را می‌چشند و «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»، در حق آن‌ها نیز جاری است. ولی اگر منظور از مردن نفس، نابودی کامل آن باشد، درست نیست؛ زیرا روح در بهشت و جهنم ماندگار است و از نعمت و یا عذاب بهره‌مند می‌شود. همان‌گونه که سورة النازع در قرآن می‌فرماید:

﴿ [دخان: ۵۶] ﴾



«آنان در آن جا مرگی جز همان مرگ نخستین - که در دنیا داشتند و پس از آن زنده شدند - نخواهند چشید.»

و منظور از این مرگ، همان جدایی روح از بدن است.^۲

گفتار نهم: جایگاه روح در عالم برزخ

جایگاه ارواح بندگان در عالم برزخ، گوناگون است. با توجه به نوشتارهای آمده در قرآن کریم و سنت نبوی، پی می‌بریم که جایگاه هر انسان، بنا به تقسیم ذیل است:

۱- مجموع فتاوی (۲۷۹/۴).

۲- شرح الطحاویه: (۴۴۶)

۱- ارواح پیامبران:

ارواح پیامبران در بهترین جایگاه، در اعلیٰ علیون و نزد پروردگار سکنی می‌گزینند. مادرمان عایشه رضی الله عنها در پایان عمر رسول الله صلی الله علیه و آله از ایشان شنید که فرمود:

«اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الْأَعْلَى»^۱

«پروردگارا! نزد رفیق اعلیٰ می‌روم.»

۲- ارواح شهیدان:

شهیدان زنده هستند و در نزد پروردگار روزی می‌خورند. الله می‌فرماید:

﴿[آل عمران: ۱۶۹]



«و کسانی را که در راه الله کشته می‌شوند، مرده میندارد؛ بلکه آنان زنده‌اند و بدیشان نزد پروردگارشان روزی داده می‌شود.»

مسروق از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه درباره‌ی این آیه سوال کرد و ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: ارواح شهیدان در شکم پرنندگان سبز رنگی هستند و آویزه‌هایی در عرش برای آن پرنندگان وجود دارد. پرنندگان به هر جای بهشت پرواز می‌کنند و به این آویزه‌ها بر می‌گردند.^۲

البته ارواح برخی از شهیدان این‌گونه است؛ چون ارواح برخی از شهیدان به‌خاطر بدهی، در قبر از رفتن به بهشت منع می‌شوند. در مسند از عبدالله بن حسن رضی الله عنه روایت شده که مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: اگر من در راه الله کشته شوم، چه پاداشی به من خواهد رسید؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقاق.

۲- مشکاة المصابیح (۳۵۱/۲).

«الْجَنَّةُ. فَلَمَّا وَلَّى قَالَ: إِلَّا الدِّينُ سَارَّيْنِي بِهِ جِرْيَلٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْفًا»^۱

«بهشت. وقتی آن مرد برگشت، رسول الله ﷺ فرمود: البته بدهی مانع رفتن به بهشت است. اکنون جناب علی (ع) این مطلب را با من در میان گذاشت.»

۳- ارواح بندگان مؤمن و صالح:

این ارواح، به شکل پرندگانی در می آیند و بر درختان بهشت آویزان می شوند. از عبدالرحمن بن کعب بن مالک روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّمَا نَسَمَةُ الْمُسْلِمِ طَيْرٌ تَعْلُقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ حَتَّى يُرْجِعَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى جَسَدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

۲

«روح بنده‌ی مسلمان، پرنده‌ای می شود که بر درختان بهشت آویزان است؛ تا این که بسم الله الرحمن الرحیم در روز رستاخیز آن را به بدنش بر می گرداند.»

تفاوت میان روح شهیدان و روح مؤمن در این است که روح شهید در چینه‌دان پرنده است، در باغ‌های بهشت آزادانه به پرواز در می آید و به در آویزه‌های عرش قرار دارد. ولی روح مؤمن در شکم پرنده قرار می گیرد و از میوه‌ی درختان آویزان است و نمی تواند در گوشه‌های بهشت به گشت و گذار بپردازد.

این که روح مؤمن به پرنده‌ی بهشت تبدیل می شود، با حدیث ابوهریره منافات ندارد که در آن حدیث نقل شده:

«مَا أَطْيَبَ هَذِهِ الرِّيحَ الَّتِي جَاءَتْكُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَيَأْتُونَ بِهَ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَهُمْ أَشَدُّ فَرَحًا بِه مِنْ أَحَدِكُمْ بِعَابِيهِ يَتَقَدَّمُ عَلَيْهِ فَيَسْأَلُونَهُ مَاذَا فَعَلَ فَلَانَ مَاذَا فَعَلَ فَلَانَ فَيَقُولُونَ دَعُوهُ فَإِنَّه كَانَ فِي عَمِّ الدُّنْيَا فَإِذَا قَالَ أَمَا أَنَا كُمْ قَالُوا ذُهِبَ بِه إِلَى أُمَّهَ الْهَٰوِيَةِ»^۳

۱- البانی در تعلیقی بر شرح طحاویة در مورد این حدیث می فرماید: حدیث صحیح است و چندین حدیث در این معنی روایت شده اند.

۲- شیخ ناصر الدین آلبنی این حدیث را در ردیف احادیث صحیح آورده است.

۳- نسائی کتاب (جنائز) باب (ما یلقى المؤمن من الکرامه عند خروج نفسه) (۸/۴).

«چه روح پاک و خوشبویی از زمین به سوی تان می‌آید، سپس روح را نزد ارواح مؤمنان می‌برند و آن‌ها هم از آمدنش بسیار خرسند و خوشحال هستند. به فرشتگان می‌گویند: این فرد چه کار نیکویی را انجام داده است؟ ...»

چون روح مؤمن در بهشت با ارواح مؤمنان دیگر ملاقات می‌کند.

۴- ارواح گناهکاران:

پیشتر نوشتارهایی در مورد عذاب دیدن گناهکاران، بیان شد. از آن جمله اشاره گردید که هر کس دروغ‌پراکنی کند، چنگی آهنین در فکش فرو می‌کنند تا این‌که به پشت سرش می‌رسد. کسی که نماز واجب را ترک کند، سرش با سنگی کوفته می‌شود. مردان و زنان زناکار، در حفره‌ای مانند تنور که دهانه‌اش تنگ و ژرفای آن گسترده است و آتشی درون آن روشن و شعله‌ور می‌شوند، عذاب می‌بینند. انسان رباخوار در رودی از خون غوطه می‌خورد و همین‌که می‌خواهد از آن بیرون رود، شخص دیگری در ساحل، بر دهان او سنگی می‌زند و او را به درون رودخانه باز می‌گرداند. روایات دیگری نیز در مورد عذاب دیدن کسانی که ادرار خود را نمی‌پوشانند و یا سخن‌چینی می‌کنند و از اموال غنیمت و بیت‌المال دزدی می‌کنند، بیان گردید.

۵- ارواح کافران:

در حدیث ابوهریره رضی الله عنه پس از بیان حال مومن، توضیحاتی پیرامون احوال کفار، عذابی که هنگام بیرون رفتن روح از بدن و پس از بیرون رفتن روح با آن روبرو می‌شوند، بیان شد و در همان بحث بیان کردیم که بوی بسیار بدی از روح‌شان به مشام می‌رسد. تا این‌که به دروازه‌ی زمین می‌رسند؛ نگهبانان زمین به فرشتگان می‌گویند: این بوی بد از آن چه کسی است؟ ...^۱

گفتار دهم: اشکال و جواب

اشکال: پیشتر بیان شد که روح را به جسم برمی‌گردانند و سپس نکیر و منکر از او

۱- نسائی کتاب (جنائز) باب (ما یلقى المؤمن من الکراهیه عند خروج النفس) (۸/۴).

سؤالاتی می‌پرسند. پس از آن، روح مؤمن نعمت و روح کافر عذاب می‌بیند؛ با این گفتار، چگونه است که برای همیشه روح مؤمن در بهشت و روح کافر در دوزخ به سر می‌برند؟

ابن حزم برای پاسخ به این اشکال، احادیث مربوط به برگرداندن روح به بدن در قبر را ضعیف دانسته است. اما چنین نیست؛ زیرا تنها حدیث زاذان از بُورِهِ ضعیف است؛ در حالی که احادیث بسیار دیگری وجود دارند که صحیح هستند و همان گونه که ابن تیمیه می‌فرماید: حتی در مورد بازگشت روح به بدن، به حد تواتر رسیده‌اند.

علامه ابن تیمیه درباره‌ی تطبیق این احادیث می‌فرماید: ارواح مومنان در بهشت هستند؛ ولی برخی مواقع به بدن بر می‌گردند. همان طور که به هنگام خواب، روح از بدن جدا شده و به آسمان عروج می‌کند. امام احمد و دیگر بزرگان حدیث می‌گویند: احادیث بسیاری در مورد زندگی روح در بهشت هستند. آن‌ها برای اثبات دیدگاه خود، به احادیث خاصی در مورد خواب استناد می‌کنند.^۱

سپس امام احادیثی را بیان می‌فرماید که پیشتر آن‌ها را نقل کردیم. ایشان به حدیث ابوهریرة رضی الله عنه که ابن حبان آن را روایت کرده است، استناد می‌کند. در آن حدیث بیان شد که مؤمن و کافر جایگاه خود را در بهشت و جهنم می‌بینند. سپس در ادامه می‌فرماید:

«ثُمَّ يُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعُونَ ذِرَاعًا وَيُنَوَّرُ لَهُ فِيهِ وَيُعَادُ الْجَسَدُ لِمَا بُدِيَ مِنْهُ وَتُجْعَلُ رُوحُهُ نَسَمَ طَيْرٍ يَعْلُقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ»

«سپس هفتاد ذراع قبرش گسترده می‌شود و روشن می‌گردد و جسمش به حالت نخست برمی‌گردد و روحش پرنده‌ای می‌شود که بر درختان بهشت آویزان است.»

براساس احادیث یادشده، روح پس از رفتن به آسمان‌ها، به بدن برمی‌گردد. سپس مورد سوال قرار می‌گیرد و پس از آن پرنده‌ای می‌شود که بر درختان بهشت آویزان است و تا روز رستاخیز در همین حالت باقی می‌ماند. ارواح گرچه در بهشت هستند، ولی با جسم ارتباط دارند. مانند زمان خواب که روح در ملکوت آسمان به پرواز در می‌آید و با جسم هم ارتباط دارد. برای فهم این مطلب باید بدانیم که روح، با اجساد و با موجودات

شناخته شده‌ی دنیا تفاوت دارد. ابن تیمیه پس از بیان این مطلب، که ارواح مومنان در بهشت خواهند بود، می‌فرماید: با این وجود، هرگاه **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بخواید، روح با بدن رابطه برقرار می‌کند. این حالت، مانند فرود آمدن فرشته، نمایان شدن نور در زمین و یا بیدار شدن از خواب است.^۱

گفتار یازدهم: عذاب برزخ برای روح است یا بدن؟

دیدگاه فرقه‌های اسلامی در این باره گوناگون است:

۱- اهل سنت و جماعت بر این عقیده‌اند که عذاب برای روح است، خواه متصل به جسم باشد خواه جدا. شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: عذاب و نعمت، به اتفاق مذاهب اهل سنت و جماعت، هم برای نفس است و هم برای بدن. نفس چه در بدن باشد و چه از آن جدا گردد، از نعمت و نعمت بهره می‌گیرد. بنابراین نفس و بدن، چه در پیوند با یکدیگر باشند و چه از هم جدا باشند، از نعمت و عذاب برخوردار می‌شوند. همان‌گونه که روح به تنهای چنین حالتی دارد.

۲- بیشتر متکلمان -از جمله معتزله- منکر عذاب و نعمت در عالم برزخ هستند. به نظر آن‌ها روح مستقل و جدا از بدن وجود ندارد؛ زیرا روح همان زندگی است که با مرگ تمام می‌شود و پس از مرگ، چیزی از آن باقی نمی‌ماند.^۲ بنابراین تا روز رستاخیز و زنده شدن دوباره، عذاب و پاداشی وجود ندارد. برخی از معتزله و قاضی ابوبکر از اشاعره، بر همین باورند. اما بی‌تردید دیدگاه باطلی است. ابوالمعالی جوینی و بسیاری از دیگر علمای اهل سنت و جماعت با این دیدگاه مخالفت کرده و بقای روح پس از مرگ و عذاب یا نعمت دیدن آن‌را، نقل کرده‌اند.

۳- دیدگاه فلاسفه: آن‌ها بر این عقیده‌اند که عذاب و نعمت تنها برای روح است و بدن نه عذاب می‌بیند و نه نعمت. از میان علمای اهل سنت، ابن مسیره و ابن حزم نیز بر این عقیده‌اند.

۱- قبلی: (۳۲۵/۲۴).

۲- منکر عذاب قبر هستند ولی معاد جسمانی را انکار نمی‌کنند.

۴- برخی از متکلمان بر این عقیده‌اند که در قبر تنها بدن عذاب می‌بیند یا از نعمت بهره می‌برد. گروهی از اهل حدیث، از جمله ابن‌الزاعونی، همین دیدگاه را دارند.^۱

گفتار دوازدهم: آیا روح از دنیا باخبر است؟

از احادیث صحیح ثابت شده است که مرده در قبر صدای کفش‌های تشییع‌کنندگان خود را می‌شنود. از انوشیروانی روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتَوَلَّى عَنْهُ أَصْحَابُهُ إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ»^۲

«بی‌گمان انسان وقتی در قبر گذاشته می‌شود و تشییع‌کنندگان بر می‌گردند، صدای راه رفتن آنان را می‌شنود.»

در حدیثی دیگر آمده است که رسول الله ﷺ پس از گذشتن سه روز از جنگ بدر، بر قبر مشرکان کشته‌شده ایستاد و چنین فرمود:

«يَا أَبَا جَهْلٍ بِنِ هِشَامٍ يَا أُمَيَّةَ بْنَ خَلْفٍ يَا عُتْبَةَ بْنَ رَيْبَعَةَ يَا شَيْبَةَ بْنَ رَيْبَعَةَ أَلَيْسَ قَدْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَدْتُكُمْ حَقًّا فَإِنِّي قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَدَنِي رَبِّي حَقًّا فَسَمِعَ عُمَرُ قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يَسْمَعُونَ وَأَنَا يُجِيبُونَ وَقَدْ جِئْتُمْ؟ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعِ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ وَلَكِنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ أَنْ يُجِيبُوا ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ فَسُحِبُوا فَأُلْقُوا فِي قَلْبِ بَدْرٍ»^۳

«ای ابو جهل بن هشام، ای امیه بن خلف، ای عتبه بن ربیع و ای شیبه بن ربیع! آیا وعده‌ی پروردگارتان را درست نیافتید؟ بی‌گمان من وعده‌ی پروردگارم را یافتم.»

عمر بن خطاب رضی الله عنه با شنیدن این سخن رسول الله ﷺ، عرض کرد: ای رسول خدا! چگونه می‌شنوند و پاسخ می‌دهند، حال آن‌که آنان مرده‌اند؟ رسول الله ﷺ فرمود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما گفتار مرا از آنان بهتر نمی‌شنوید؛ ولی با این تفاوت که آن‌ها نمی‌توانند پاسخ دهند. سپس رسول الله ﷺ دستور داد تا آن‌ها را در

۱- مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: (۴/۲۶۲، ۲۸۲).

۲- صحیح مسلم، کتاب الجنة: (۴/۲۲۰۳) شماره: (۲۸۷۴)

۳- صحیح بخاری، کتاب الجنائز.

چاهی از چاه‌های بدر، خاک کنند.»

علامه ابن تیمیه پس از ذکر مجموعه‌ای از روایات دال بر شنیدن مردگان، می‌فرماید: این روایات و امثال آن، به روشنی حکایت از این دارند که مردگان سخنان زندگان را می‌شنوند. البته لازم نیست که این شنیدن برای همیشه باشد؛ بلکه برخی اوقات می‌شنوند و در برخی اوقات، نمی‌توانند بشنوند. همان‌گونه که انسان زنده نیز چنین است.^۱

گروهی می‌گویند: مردگان قادر به شنیدن نیستند؛ چون الله به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿ [نمل: ۸۰] ﴾

«بی‌گمان تو نمی‌توانی مرده‌ها را شنوا کنی.»

ابن تیمیه در پاسخ می‌فرماید: شنیدن مردگان، از نوع ادراک و فهمیدن است که هیچ‌گونه اثر و یا پاداشی ندارد و شنیدن یادشده در آیهی ﴿﴾ [نمل: ۸۰]، به معنای پذیرفتن دعوت پیامبر ﷺ و فرمانبرداری از ایشان است. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ کفار را به مرده‌ای تشبیه نمود که صدایی نمی‌شنود و به حیواناتی تشبیه نمود که صدا را می‌شنوند ولی چیزی از فریاد درک نمی‌کنند. پس هر چند مرده سخنانی را می‌شنود و آن را درک می‌کند، ولی قادر به پاسخ‌گویی و فرمانبرداری نیست و امر و نهی هیچ اثر و ارزشی برای او ندارند. همان‌گونه که کافر دعوت دعوت‌گر را می‌شنود، ولی هیچ تأثیری از آن نمی‌پذیرد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌فرماید:

﴿ [أنفال: ۲۳] ﴾

«اگر خیری در آنان بود، الله آنان را -برای شنیدن حق- شنوا می‌ساخت.»

احادیث صحیح بسیاری بر این دلالت دارند که مردگان علاوه بر شنیدن، حرف هم می‌زنند؛ از آن جمله زمانی است که نکیر و منکر از مردگان سوال می‌کنند و مؤمنان با پاسخ درست رستگار می‌شوند و کفار به‌خاطر ناتوان ماندن از پاسخ درست، عذاب می‌بینند. البته نوع این گفتن و شنیدن، با گفتن و شنیدنی که ما در دنیا سراغ داریم،

متفاوت است؛ زیرا همه‌ی این کارها توسط روح و در ارتباط با بدن انجام می‌گیرد. بیشتر بیان کردیم که برخی از مردم، از جمله رسول الله ﷺ، سخن مردگان را شنیده‌اند.

باب دوم:
نشانه های رستاخیز

بخش اول زمان رستاخیز

گفتار اول: آمدن رستاخیز، قطعی است

آمدن رستاخیز قطعی است و ایمان به آن یکی از ارکان دین مبین اسلام می‌باشد و بدون آن ایمان کامل نمی‌شود. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌فرماید:



﴿ [بقره: ۱۷۷] ﴾

«نیکو، این نیست که رو به سوی مشرق و مغرب کنید؛ بلکه نیکو، «ایمان و رفتار» کسی است که به الله و رستاخیز و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان بیاورد.»



﴿ [نساء: ۱۶۲] ﴾

«و مؤمنان، به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده، ایمان می‌آورند؛ و نمازگزاران را «می‌ستاییم.» و آنان که زکات می‌دهند و به الله و آخرت ایمان دارند؛ به چنین کسانی پاداش بزرگی خواهیم داد.»

قرآن برای بیان و اثبات رستاخیز، روش ویژه‌ای را اتخاذ فرموده است تا این مهم در انسان‌ها درونی شود:

﴿ [رعد: ۲] ﴾



«امور هستی را اداره و نشانه‌ها را بیان می‌نماید تا به دیدار پروردگارتان یقین کنید.»
در برخی مواقع، تنها با گفتاری خبر آمدنش را بیان می‌کند:

﴿ [روم: ۱۱] ﴾



«الله آفرینش ×

﴿ ذاریات: ۶۱﴾

«سوگند به بادهایی - که خاک و گرده‌های گیاهان و ابرها را - آن‌گونه که باید، پراکنده می‌کنند. سوگند به ابرهایی که بار سنگین باران را با خود حمل می‌کنند. سوگند به کشتی‌هایی که به آسانی به حرکت در می‌آیند. سوگند به فرشتگانی که کارها را - در میان خود - تقسیم می‌نمایند، که بی‌گمان آن‌چه به شما وعده داده می‌شود، به‌طور قطع راست است و به‌یقین حساب و جزاء، روی می‌دهد.»

در برخی مواقع، به پیامبرش دستور می‌دهد که سوگند یاد کند:

﴿ یونس: ۵۳﴾

از تو می‌پرسند: «آیا این وعده، درست است؟» بگو: آری؛ سوگند به پروردگارم که این وعده درست است و شما توان جلوگیری از آن را ندارید.»

﴿ سبأ: ۳﴾

«کافران می‌گویند: رستاخیز هرگز برای - حساب و کتاب و سزا و جزای - ما برپا نمی‌شود. بگو: آری؛ سوگند به پروردگارم که حتماً به سراغ شما می‌آید»
در آیات دیگر، از حقانیت رستاخیز خبر می‌دهد:

﴿ إِنَّكَ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ﴾ [لقمان: ۳۳]

«وعده‌ی الله حق است. پس زندگانی دنیا شما را نفریبید.»

کسی که در این مورد، در آیات قرآن به تحقیق و پژوهش بپردازد، متوجه می‌شود که بسم‌الله الرحمن الرحیم، روش‌های گوناگونی را برای اثبات آن به کار گرفته است و ما در این جا به برخی از آن‌ها اشاره کردیم.

گفتار دوم: رستاخیز نزدیک است

بسم‌الله الرحمن الرحیم، از چهارده قرن پیش خبر داد که رستاخیز نزدیک است و لحظه‌های روی دادن آن فرا رسیده است:

﴿ [قمر: ۱] ﴾

«رستاخیز نزدیک شد و ماه دو نیم گشت.»

دو نیم شدن ماه، از نشانه‌های نزدیک شدن وقوع رستاخیز می‌باشد و چون آمدن رستاخیز خیلی نزدیک است، قرآن آن را چنان ترسیم می‌کند که گویی روی داده است:

﴿ [نحل: ۱] ﴾

«به‌طور قطع فرمان الهی فرا می‌رسد؛ پس در آن شتاب نکنید.»

اگر انسان با قلبی آگاه و عقلی زیرک و بینا، به پیام بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ایمان آورد، رویداد رستاخیز او را بسیار شگفت‌زده و هراسان می‌سازد و توان چیره شدن بر نفسش را پیدا می‌کند. و هم این‌جاست که می‌گویند انسان موجود عجیبی است؛ چون خطر بسیار بزرگی در نزدیکی اوست، اما در اوج غفلت و بی‌خبری به‌سر می‌برد:

﴿ [انبیاء: ۳۱] ﴾

«زمان حسابرسی مردم نزدیک شده است؛ در حالی که آنان در غفلت و رویگردانی به‌سر می‌برند. هیچ‌پند تازه‌ای از سوی پروردگارشان برایشان نمی‌آید، مگر این‌که با بازی و مسخره به آن گوش می‌دهند. در حالی که دل‌هایشان غافل است.»

قرآن در مورد رستاخیز، بندگان را بسیار هشدار می‌دهد و بر آمادگی برای فرا رسیدن آن بسیار تاکید و آن را به فردا تشبیه می‌کند؛ زیرا رستاخیز روزی است که پس از زندگی دنیا روی می‌دهد:

﴿ [حشر: ۱۸] ﴾

«هرکس باید بنگرد که چه چیزی را برای فردا - رستاخیز - پیشاپیش فرستاده است.»

برخی ایراد می‌گیرند که چرا رویدادی را که هزار و چهارصد سال پیش از نزدیک بودنش خبر داده‌اید، هنوز رخ نداده است؟ چگونه چنین چیزی می‌تواند نزدیک باشد؟

پاسخ این است که رستاخیز در علم و محاسبات بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نزدیک است؛ هرچند براساس محاسبات و مقیاس های بشری دور باشد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می فرماید:

﴿ [معارج: ۶×۷] ﴾

«آنان آن روز را دور می پندارند و ما آن را نزدیک می دانیم.»

شایان ذکر است که عمر باقیمانده ی دنیا، نسبت به عمر گذشته ی آن، اندک است. برای نمونه، شما مدت پنجاه سال را برای بازپرداخت بدهکاری تعیین می کنید؛ اگر از این مدت چهل و پنج سال بگذرد، به طلب کار می گوید: مدت تعیین شده نزدیک است. هر چند پنج سال باقی مانده است، ولی نسبت به سال های سپری شده خیلی کم تر می باشد.

احادیث آمده از رسول الله ﷺ نیز به همین حقیقت اشاره دارند. حدیثی از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه در بخاری و مسلم به شرح زیر آمده است:

«إِنَّمَا أَجَلُكُمْ فِي أَجَلٍ مَنْ خَلَا مِنَ الْأُمَّمِ كَمَا مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى مَغْرِبِ الشَّمْسِ»

«مدت زمان شما نسبت به زمان امت های گذشته، به اندازه ی نماز عصر تا غروب

خورشید است.»

حدیث یادشده، زندگی بشر را به یک روز تشبیه می کند. امت اسلامی در عصر همان روز ظهور می کند و تا غروب خورشید ماندگار است و هنگام غروب، رستاخیز برپا می شود. واضح گشت که از طلوع فجر تا هنگام عصر، بهره ی امت های گذشته می باشد و عمر امت اسلامی در مقایسه با امت های گذشته، به اندازه ی زمان عصر تا غروب در برابر صبح تا عصر است.

پس عمر باقیمانده ی دنیا، از زمان رسول الله ﷺ تا روز رستاخیز، در مقایسه با عمر تمام دنیا، به اندازه ی زمان میان عصر تا غروب خورشید است. تشبیه امت اسلامی به این فاصله ی زمانی، به این دلیل است که نوشتارهای صریحی دال بر این هستند که امت اسلامی، آخرین امت است و تا برپا شدن رستاخیز باقی می ماند.

در حدیثی دیگر، که بخاری و مسلم آن را روایت کرده اند، چنین آمده است: رسول الله

ﷺ در حالی که به دو انگشت سبابه و میانه اشاره می کرد، فرمود:

«بُعْثُ وَالسَّاعَةِ كَهَاتَيْنِ»^۱

«بعثت من و رستاخیز، مانند این دو انگشت، به هم نزدیک اند.»

اگر بلندی انگشت میانه را عمر بشر فرض کنیم، فاصله‌ی برانگیخته شدن رسول الله ﷺ تا وقوع رستاخیز، به اندازه‌ی بلندی انگشت میانه از انگشت سبابه است. و بلندی انگشت سبابه، مقدار عمر گذشته بر دنیا می‌باشد. زمان باقیمانده تا پایان دنیا، برای بشر طولانی می‌نماید؛ زیرا قدرت درک بشر کوتاه و محدود است. اما در قرآن کریم، این فاصله خیلی نزدیک و کوتاه می‌باشد:

﴿[نحل: ۱]﴾

«به‌طور قطع فرمان الهی فرا می‌رسد؛ پس در آن شتاب نکنید.»

﴿[نحل: ۷۷]﴾

«برپا کردن رستاخیز - برای الله - تنها به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن یا کمتر از آن است.»

در روایتی از صحیح مسلم آمده است که پیامبر ﷺ در خطبه‌ای، پس از حمد و ستایش بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فرمود:

«فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَذْنَتْ بَصْرَمٍ وَوَلَّتْ حَذَاءً وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبابَةٌ كُصْبَابَةٌ الْإِنَاءِ يَتَصَابُهَا صَاحِبُهَا وَإِنَّكُمْ مُنْتَقِلُونَ مِنْهَا إِلَى دَارٍ لَا زَوَالَ لَهَا فَانْتَقِلُوا بِخَيْرٍ مَا بِحَضْرَتِكُمْ»

«دنیا از نابودی خبر می‌دهد و شتابان روی می‌گرداند. باقی‌مانده‌ی عمر دنیا نسبت به سال‌های سپری شده، مانند قطره‌ی آبی است که در ظرف باقی بماند. شما از این دنیا به خانه‌ای همیشگی، می‌روید. پس با بهترین توشه به سوی آن حرکت کنید.»

۱- بخاری در صحیحش، کتاب (رفاق) باب (بعثت انا و الساعه كهاتين) فتح الباری (۳۴۷/۱۱) و مسلم در کتاب (فتن) باب (قرب الساعه) (۲۴۶۸/۴) شماره (۲۹۵۰) از انس روایت کرده اند.

گفتار سوم: زمان رستاخیز مجهول است

از رسول الله ﷺ درباره‌ی هنگام روی دادن رستاخیز سوال شد، ایشان در پاسخ فرمود: در این مورد مسئول از سائل داناتر نیست. سوال‌کننده جبرئیل العزیز بود که در شکل انسانی به حضور پیامبر ﷺ رسید و در مورد چند مسئله‌ی مهم از ایشان چیزهایی پرسید. اگر جبرئیل العزیز فرشته‌ی مقرب بارگاه الهی و پیامبر ﷺ پاک‌ترین و بزرگ‌ترین بنده‌ی رسول الله ﷺ، در مورد هنگامه‌ی رستاخیز چیزی ندانند، دیگر چه کسی می‌تواند ادعا کند که از آن آگاه است؟

قرآن کریم تصریح نموده است که دانستن زمان رستاخیز، مخصوص الله ﷻ است و به همین دلیل است که الله ﷻ کسی دیگر، حتی فرشته‌ی مقرب و نبی مرسل را از آن آگاه نکرده است:



﴿[أعراف: ۱۸۷]

«از تو درباره‌ی قیامت می‌پرسند که چه زمانی روی می‌دهد؟ بگو: علمش تنها نزد پروردگار من است و تنها پروردگار، قیامت را به موقع آشکار می‌سازد. بر آسمان‌ها و زمین سنگین و دشوار است؛ تنها به صورت ناگهانی بر سرتان می‌آید؛ به گونه‌ای از تو می‌پرسند که انگار درباره‌ی زمان وقوعش کنجکاو می‌نموده‌ای و از آن آگاهی. بگو: علم-اش تنها نزد الله است؛ ولی بیشتر مردم «این را» نمی‌دانند.»



﴿[أحزاب: ۶۳]

«مردم از تو درباره‌ی رستاخیز می‌پرسند. بگو: علمش تنها نزد الله است و چه می‌دانی؟ شاید رستاخیز نزدیک باشد.»

﴿[نازعات: ۴۲]



[۴۴]

«از تو درباره‌ی رستاخیز می‌پرسند که چه زمانی روی می‌دهد؟ تو در چه جایگاهی هستی که زمان وقوعش را یاد کنی؟ سرانجام آگاهی از آن، نزد پروردگار توست.»

احادیث یادشده به صراحت و وضوح کامل دلالت بر این دارند که زمان وقوع رستاخیز را جز پروردگار، هیچ کس، حتی پیامبر ﷺ، نمی‌داند و رستاخیز به صورت ناگهانی روی می‌دهد و از کلیدهای پنج‌گانه‌ی غیب است که از علوم پنهان الغیب است که به‌شمار می‌آیند. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴]

«آگاهی از زمان رستاخیز ویژه‌ی الله است؛ باران را فرو می‌فرستد و آنچه را که در رحم‌هاست، می‌داند و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه دستاوردی خواهد داشت و هیچ کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد. به‌راستی که الله، دانای آگاه است.»

در صحیح بخاری، از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ.» «کلیدهای غیب پنج تا هستند که تنها الله جل جلاله از آنها آگاه است. سپس آیه‌ی ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ...﴾ [لقمان: ۳۴] را تلاوت فرمود.

گفتار چهارم: راز پنهان ماندن زمان رستاخیز

گاه انسان از خود می‌پرسد: چه حکمتی در پنهان ماندن زمان رستاخیز نهفته است؟

پاسخ این است: پنهان ماندن زمان رستاخیز، مربوط به اصلاح نفس انسان است.

از یک طرف، زمان رستاخیز نامعلوم است و از طرف دیگر، رستاخیز رویداد بزرگ و مهمی است که انسان به آن یقین دارد؛ اما نمی‌داند که چه هنگام به سراغ او می‌آید. این حالت سبب می‌شود که انسان همواره در انتظار آن باشد.

استاد سید قطب در این‌باره می‌گوید: مجهول، یک عنصر اساسی در زندگی بشر و ساختار روانی اوست. لازم است که انسان در زندگی خود مجهولی داشته باشد تا برای

آگاهی در پی آن برود. با چنین فطرتی اگر همه چیز برای بشر معلوم بود، نشاطی نداشته و سعی و تلاش او بی معنا می شد و زندگیش دچار رکود و انجماد می گردید.

آری، در پس پرده‌ی مجهولات است که انسان حرکت می کند، احتیاط می کند، امید دارد، می آزماید، می آموزد و نیروهای پنهان خود و جهان پیرامونش را می یابد. در واقع این پیوند قلب و احساس با زمان مجهول رستاخیز است که انسان را از سرگردانی نجات می دهد؛ زیرا نمی داند که رستاخیز در چه روزی و چه ساعتی روی می دهد، پس همواره آماده و هوشیار در انتظار آن رخداد است. مجهول بودن رستاخیز، این گونه ثمرات مثبت را برای کسانی به ارمغان می آورد که فطرت سالم و استوار دارند؛ اما کسانی که فطرت شان فاسد و پیرو هوس و نفس باشند، موجب بی خبری و نادانی می شود و آنان در نهایت در اقیانوس نابودی فرو می روند.^۱

گفتار پنجم: پرداختن به تعیین زمان رستاخیز، جایز نیست

مردم درباره‌ی زمان رستاخیز از رسول الله ﷺ بسیار می پرسیدند. پاسخ این سوال از جانب الله متعال چنین آمد:



[أحزاب: ۶۳]

«مردم از تو درباره‌ی رستاخیز می پرسند. بگو: علمش تنها نزد الله است و چه می دانی؟ شاید رستاخیز نزدیک باشد.»

[نازعات: ۴۲ × ۴۴]



«از تو درباره‌ی رستاخیز می پرسند که چه زمانی روی می دهد؟ تو در چه جایگاهی هستی که زمان وقوعش را یاد کنی؟ سرانجام آگاهی از آن، نزد پروردگار توست.»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هیچ فرشته‌ی مقرب یا نبی مرسل را از آن آگاه نفرموده است. به همین دلیل، پیامبر ﷺ در پاسخ به سوال جبرئیل عز وجله در مورد زمان رستاخیز، فرمود: در این مورد،

مسئول از سائل آگاه تر نیست.

بنابراین، هرگونه گفتگو و ادعایی در تعیین زمان رستاخیز، نوعی دروغ بستن بر الله سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ است و کسانی که در این زمینه به نظریه پردازی و مباحثه می پردازند، در واقع با الله و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که مردم را به ترک این گونه کارها و آمادگی برای رستاخیز با ایمان و عمل صالح، سفارش می کنند، مخالفت می ورزند.

کسانی که در این زمینه کند و کاو می کنند، می پندارند که می توانند آنچه را که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام ندانستند، را بفهمند! آنان که قلبی سلیم دارند و پیرو فرمان های الله هستند، باید از این سخن عبرت گیرند و از اظهار نظر در زمینه تعیین زمان رستاخیز بپرهیزند. باید به اندازه ی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اصحاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ و بزرگان دین، در این مورد بحث و گفتگو کنیم. اگر در شناخت زمان رستاخیز سودی برای بشر وجود می داشت، بی گمان سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ بشر را از آن آگاه می ساخت سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ این علم را به خاطر مصلحتی که در نظر دارد، از بشر پنهان کرده است.

در این مورد، بهتر آنست که از پیشینیان پند پذیریم. برخی از آنها، در این زمینه بحث و برای رستاخیز زمان و نشانه هایی را بیان کرده اند. آن زمان فرارسید، ولی هیچ اتفاقی نیفتاد. از آن جمله، علامه طبری است سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ او را بیمارزد. علامه طبری از برخی نصوص چنین برداشت نمود که: دنیا پانصد سال پس از بعثت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می پذیرد.^۱ اینک حدود هزار و اندی سال از آن زمان می گذرد، اما هنوز زمان رستاخیز فرا نرسیده است.

از دیگر این افراد، علامه سیوطی است -الله او را نیز بیمارزد-. وی در یکی از تالیفاتش به نام «الکشف» می گوید: رستاخیز در هزار و پانصد سال پس از بعثت برپا می شود. تا آن زمان، چیزی باقی نمانده است؛ اما هنوز هیچ نشانه ی کوچک و بزرگی نمایان نشده است.^۲

۱- مقدمه ی ابن خلدون، ص: (۵۹).

۲- لواعم الانوار البهية، سفارینی: (۶۶/۲).

سهیلی، حروف مقطعه در آغاز برخی سوره‌ها را جمع و حروف تکراری را حذف کرد. سپس براساس حساب حروف ابجد، زمان رستاخیز را کم‌تر از چند صد سال تعیین کرد.^۱

بسیاری از مردم، در این خصوص گمانه‌زنی کرده و یاوه‌هایی گفته‌اند. از آخرین مطلبی که در این زمینه آگاهم، گفتار دکتر بهائی است. وی با استفاده از آمار و ارقام ریاضی برگرفته از حروف مقطعه‌ی آغاز برخی سوره‌ها، ادعا می‌کند که: رستاخیز در سال ۱۷۱۰هـ.ق بر پا می‌شود. اما برای بی‌اساس بودن این نظریه، باید بگویم که اشتباه این‌گونه محاسبات و تعیین زمان‌ها، پیشتر ثابت شد. پیشینیان نیز زمان‌ها و نشانه‌هایی تعیین کردند، اما همگی اشتباه و باطل بود.

علامه شیخ الاسلام ابن تیمیه، کسانی را که درباره‌ی زمان رستاخیز اظهار نظر کرده‌اند، مورد انتقاد قرار داده و می‌فرماید: تمامی کسانی که درباره‌ی زمان رستاخیز سخن گفته‌اند، هم‌چون مؤلف کتاب «الدر المنظم فی معرفه الاعظم» که با بیان ده دلیل، زمان رستاخیز را مشخص کرد، یا کسانی که براساس حروف مقطعه و حساب ابجد، زمان رستاخیز را تعیین کردند و یا آن‌که درباره‌ی «عنقاء مغرب»^۲ سخن گفت، همگی آن‌ها، هر چند که نزد پیروان‌شان ارزش و اعتباری دارند، بیشتر^۳ آن‌ها دروغ‌گو هستند و به دلایل بسیاری برای آن‌ها ثابت شده است که بدون علم سخن گفته و می‌گویند. هر چند مدعی کشف و شناختن اسرار و رموز بوده‌اند. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌فرماید:

﴿ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا نَعْمُونَ ﴾ [أعراف: ۳۳]

«بگو: پروردگارم، کارهای زشت، چه آشکار و چه پنهانش، و گناه و تجاوز ناحق را

۱- مقدمه‌ی ابن خلدون: (۵۹۱)

۲- ابن عربی معتقد به وحدت وجود بود.

۳- گفتیم: بیشتر، زیرا بعضی از آنان اشتباهاً وارد این بحث شده‌اند و قصد گمراه کردن دیگران را نداشته‌اند. مانند: طبری و سیوطی.

حرام کرده است و نیز این که چیزی را با الله شریک سازید که دلیلی بر درستی آن نازل نکرده است و این که چیزی را به الله نسبت دهید که نمی دانید.»
 قطعاً ادعای دانستن زمان رستاخیز، ادعایی بدون علم است.^۱

گفتار ششم: اشکالاتی پیرامون تعیین زمان رستاخیز

در مباحث گذشته به وضوح ثابت کردیم که زمان برپایی رستاخیز پنهان است و غیر بسم الله الرحمن الرحیم کسی دیگر آن را نمی داند. اما وجود برخی روایات، که به گمان برخی زمان رستاخیز را بیان می کنند، مسأله را با اشکالاتی مواجه ساخته است. برخی از این احادیث، به دلیل صحیح نبودن، شایان توجه نبوده و توان مقابله با نصوص صریح و صحیح را ندارند و برخی دیگر از روایات، هر چند که صحیح اند، ولی در اثبات زمان رستاخیز، صریح و روشن نیستند تا به معارضه با نصوص صریح برآیند.

از جمله احادیث باطل، دروغ و مخالف با نص صریح قرآن، بنا بر گفته‌ی علامه ابن قیم، حدیثی است با این مضمون: عمر دنیا هفت هزار سال است و ما در هزاره‌ی هفتم آن قرار داریم.

شیخ ابن قیم می فرماید: این روایت، دروغی است آشکار؛ زیرا بنا بر این روایت، از عمر زمین تا این لحظه - دوران زندگی امام ابن قیم - دوست و پنجاه و یک سال باقی مانده است بسم الله الرحمن الرحیم می فرماید:^۲



[أعراف: ۱۸۷]

«از تو درباره‌ی قیامت می پرسند که چه زمانی روی می دهد؟ بگو: علمش تنها نزد پروردگار من است و تنها پروردگار، قیامت را به هنگامش آشکار می سازد. بر آسمان‌ها و

۱- مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: (۳۴۲/۴).

۲- المنار المنیف. ابن قیم ص (۸۰)

زمین سنگین و دشوار است؛ تنها به صورت ناگهانی بر سرتان می‌آید؛ به گونه‌ای از تو می‌پرسند که انگار درباره‌ی زمان وقوعش کنجکاوئی نموده‌ای و از آن آگاهی. بگو: علم-اش تنها نزد الله است؛ ولی بیشتر مردم «این را» نمی‌دانند.»

از جمله شواهدی که به دروغ بودن این حدیث اشاره دارد، این است که هزاره‌ی هفتم چهارصد سال پیش سپری شد؛ ولی هنوز بسیاری از نشانه‌های رستاخیز روی نداده است.

از جمله احادیث صحیحی که بر تعیین زمان رستاخیز دلالت نمی‌کند، ولی از آن سوء استفاده شده است، حدیثی است که امام مسلم آن را از جابر بن عبد الله رضی الله عنه نقل کرده است. جابر بن عبد الله رضی الله عنه می‌گوید: یک ماه پیش از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از وی شنیدم که فرمود:

«تَسْأَلُونِي عَنِ السَّاعَةِ وَإِنَّمَا عَلِمْتُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ نَفْسٍ مَنُفُوسَةٍ تَأْتِي عَلَيْهَا مِائَةٌ سَنَةٍ»^۱

«درباره‌ی رستاخیز از من می‌پرسید، فقط الله آن را می‌داند. سوگند به الله که هیچ انسانی که تا امروز زنده است، تا صد سال دیگر زنده نیست.»

در صحیحین از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روزهای پایانی زندگی‌اش، روزی برای ما امامت کرد و پس از ادای نماز فرمود:

«أَرَأَيْتُمْ لَيْتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِنْهُ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ»^۲

«آیا به شما خبر ندهم، کسانی که امروز روی زمین زنده هستند، تا صد سال دیگر هیچ کدام زنده نخواهند ماند.»

با تأمل و تفکر در این دو حدیث، متوجه می‌شویم که هدف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از این گفتار، تعیین زمان رستاخیز نبود؛ بلکه منظور ایشان رسیدن به پایان قرن مذکور می‌باشد. یعنی هر کس در زمان گفتن این سخن زنده باشد، تا صد سال دیگر زنده نخواهد بود.

۱- جامع الاصول (۹۸۷/۱۰). شماره (۷۸۹۰).

۲- قبلی: (۹۸۸/۱۰). شماره (۷۸۹۱).

بی گمان ابن عمر رضی الله عنهما مفهوم صحیح این حدیث را خوب درک کرده بود و زمانی که مردم درباره‌ی این حدیث دیدگاه‌های گوناگونی داشتند، آنان را نیز به معنی و مفهوم صحیح این حدیث راهنمایی نموده است. در سنن ترمذی و سنن ابوداود آمده است: وقتی مردم درباره‌ی حدیث یادشده دچار اشتباه شدند و از آن چنین برداشت کردند که از عمر زمین تنها صد سال باقی مانده است، فرمود: منظور رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که مردم این قرن تا صد سال دیگر، همه می‌میرند.^۱

در صحیح بخاری و مسلم، از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که چند عرب بادیه نشین نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و پرسیدند: رستاخیز کی بر پا می‌شود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله پس از مدتی سکوت، به جوان‌ترین فرد آن گروه نگاه کرد و فرمود:

«إِنْ يَعِشَ هَذَا الْغُلَامُ فَعَسَى أَنْ لَا يُدْرِكَهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ»^۲

«اگر این فرد زنده بماند، پیش از رسیدن به دوران پیری، رستاخیز شما برپا می‌شود.»

در صحیح مسلم از انس رضی الله عنه روایت شده است که شخصی از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: رستاخیز کی بر پا می‌شود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله پس از اندکی به پسری از قبیله‌ی «أُرْدِ شَنْوَاءَه» که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بود، نگاه کرد و فرمود:

«إِنْ عُمِّرَ هَذَا لَمْ يُدْرِكَهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ قَالَ: قَالَ أَنَسٌ: ذَاكَ الْغُلَامُ مِنْ أُمَّرَائِي يَوْمَئِذٍ.»

«اگر این جوان زنده بماند، پیش از رسیدن به سن پیری رستاخیز برپا می‌شود. انس می‌گوید: آن پسر با من هم سن و سال بود.»

منظور رسول الله صلی الله علیه و آله از این دو حدیث، رستاخیز شنوندگان است نه رستاخیزی که همه‌ی جهان را فرا می‌گیرد. همان‌طور که هشام، راوی حدیث نخست، منظور رسول الله صلی الله علیه و آله را مرگ شنوندگان تفسیر کرد. چون رستاخیز هر انسان با مرگ او آغاز می‌شود. این‌گونه پاسخ رسول الله صلی الله علیه و آله، پاسخی حکمت‌آمیز است. زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله در این

۱- قبلی، همان.

۲- قبلی: (۳۸۹/۱۰).

مواقع، مخاطبان را به آمادگی شدن برای رستاخیز راهنمایی می‌کرد و هشدار می‌داد که رستاخیز نزدیک است.

گفتار هفتم: معرفی اشراط و نشانه‌های رستاخیز

و تسمى الساعة يومئذ، زمان رستاخیز را از بندگانش پنهان داشت، با نشانه‌هایی که دال بر نزدیکی رستاخیز هستند، به بندگان هشدار می‌دهد.

قرآن از این نشانه‌ها با عنوان «اشراط الساعة» یاد می‌کند:



[محمد: ۱۸]

«گویا تنها منتظر این هستند که رستاخیز، ناگهان به سراغشان بیاید؛ همانا نشانه‌هایش فرا رسیده است. و چون رستاخیز فرا رسد، پندگرفتشان چه سودی برای آنان دارد؟»

شَرَط، یعنی نشانه و جمع آن اشراط است. ابن حجر در فتح الباری می‌فرماید: منظور از اشراط، نشانه‌هایی هستند که وقوع رستاخیز را به دنبال دارند.

برخی از علما، «اشراط» را به آیات تعبیر کرده‌اند و «آیات» یعنی نشانه‌هایی که ما را به چیزی راهنمایی کنند؛ مانند تابلوهایی که در ساحل دریاها نصب می‌شوند تا کشتی‌های داخل در امواج را هدایت کنند. یا تابلوهایی موجود در جاده‌ی نزدیک آبادی و شهر که مسافران را به وجود آبادی و شهر آگاه می‌کند.

طیبی می‌گوید: آیات، نشانه‌های دال بر نزدیک شدن یا وقوع رستاخیز هستند. نوع نخست مانند: دجال، نزول عیسی و یأموج و مأجوج و نوع دوم مانند: دخان، طلوع خورشید از مغرب، نمایان شدن دابة الارض و آتشی که مردم را جمع می‌کند.^۱

گفتار هشتم: فایده‌ی گفتگو درباره‌ی اشراط و امور غیبی مربوط به آینده

شاید برخی تصور کنند که بحث و گفتگو در مورد اشراط و رخدادهای آینده، نفع

چندانی ندارد؛ آنان معتقدند که بهتر آن است که به جای پرداختن به رویدادهای آینده، به حل مشکلات و مسایل مبهمی که مسلمانان در حال حاضر با آن روبرو هستند، پرداخته شود. شاید این گونه افراد بگویند: شما با این کار، از واقعیت‌هایی که در آن زندگی می‌کنید، می‌گریزید و به جهانی دیگر که احتمال زیستن در آن را در سر می‌پرورانید، پناه می‌برید. این کار فرار از واقعیت‌ها و مشکلات است.

پاسخ: ما در صحبت کردن یا نکردن پیرامون رخدادهای آینده، مختار نیستیم. آگاهی درباره‌ی این موارد و ایمان بدان‌ها، از جمله پایه‌های دینی و اعتقادی ما هستند که رسول الله ﷺ آن را برای امت اسلام آورده و قرآن هم به برخی از آن‌ها اشاره دارد. صحابه رضی الله عنهم نیز آن‌ها را فرا گرفته و به آن‌ها توجه نموده‌اند. ایمان به نادیدنی‌ها، نخستین ویژگی و خصلتی است صلوات الله علیهم پرهیزگاران و راه‌یافتگان را بدان ستوده است؛ آن‌جا که می‌فرماید:



[بقره: ۳۰۱]

«الف. لام. میم. این کتاب که هیچ گمانی در آن نیست، راهنمایی برای پرهیزگاران است. آنان که به دنیای نادیده ایمان دارند و نماز را به جا می‌آورند و از آن چه بهره‌ی آنان ساخته‌ایم، می‌بخشند.»

درست است که برخی‌ها خود را به آن دسته از اخبار غیب که هیچ‌گونه اساسی از قرآن و سنت ندارند، مشغول کرده‌اند و حتی برخی عالم‌نمایان در این باره اغراق کرده‌اند، اما پرداختن به نصوص صحیح، از جمله ارکان دین می‌باشد که صلوات الله علیهم آن را نازل فرموده است.

آن گروه از مسلمانان که به بهانه‌ی انتظار رویدادهای وعده داده شده توسط رسول الله ﷺ، نشسته و دست از کار کشیده‌اند، باید مورد ملامت قرار گیرند؛ هم‌چون کسانی که به بهانه‌ی انتظار مهدی، جهاد را رها کرده‌اند. این کار اشتباه و نیازمند اصلاح است. راه چاره و نجات، رها کردن نصوص صحیح نیست؛ زیرا گذشتگان نیک ما با وجود ایمان

راستین به غیب، از جهاد و اصلاح جامعه دست برد نداشتند.

برخی، مفهوم اصلی نصوص صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد رستاخیز و غیب را دگرگون کرده‌اند. اینان نیز باید ملامت شوند؛ زیرا نصوص را در قالب‌ها و معانی ناجایز خود ریخته‌اند و سخنانی می‌گویند که بندگان را به گمراهی می‌کشانند. مانند کسانی که در گذر تاریخ ادعای مهدویت داشته‌اند. کسی منکر این اشتباهات نیست؛ اما راه چاره، اصلاح اشتباهات است نه رها کردن نصوص صحیح. حقیقت بر حقانیت خودش باقی می‌ماند و باطل هم تا رستاخیز در لباس زیبای خود ماندگار است. ما نباید باطل را به قیمت انکار حق نفی کنیم.

کسانی که پرداختن به نصوص صحیح را نادرست می‌دانند، توجه آنان را به فعالیت‌های بسیاری که دانشمندان معاصر برای کشف چیزهای مجهول در گذشته، حال و آینده، انجام داده و می‌دهند، جلب می‌کنیم. آنان درباره‌ی آثار باقی‌مانده از گذشتگان، - کتاب و دست‌ساخته و \bar{N} - به تحقیق می‌پردازند و به آنچه که مدعیان دروغین نبوت، کاهنان و فال‌گیران می‌گویند، توجه می‌کنند، در حالی که بیشتر گفته‌های این افراد دروغ است. حتی برای دانستن آنچه که نمی‌دانند، رصدخانه‌های بزرگ و ماهواره‌های بسیاری می‌سازند و از این طریق می‌خواهند فضا را تسخیر کنند. وقتی می‌بینیم که بشر امروزی، همواره برای شناختن آنچه که نمی‌شناسد، گرایش و علاقه نشان می‌دهد و در صدد شناسایی گذشته و آینده و فضا بر آمده است، آیا آگاهی از حقایقی که امکان دروغ در آنها وجود ندارد، بهتر و شایسته‌تر نیست؟! بی‌تردید معلوماتی که در این خصوص از نصوص به دست می‌آید، بسیار ارزنده‌اند. آری، بشریت وقتی اخبار صحیح وحی را نمی‌پذیرد، دچار خود برتر بینی می‌شود و هرگاه از این علوم پاکیزه رو بر می‌گرداند، با زیان‌های جبران‌ناپذیری روبه‌رو می‌شود. برخی می‌خواهند که ما از پرداختن به این موضوع، در پوتو نصوص وحی دست برداریم و حال آن‌که خود آنان به شدت فریفته و دل‌باخته‌ی اخبار و مطالبی هستند که دانشمندان غربی در این زمینه فراهم کرده‌اند. هر چند که این اخبار، آمیخته با دروغ و سخنان بی‌اساس هم باشد.

فوایدی که از پرداختن به اخبار مربوط به رستاخیز و غیب آینده به دست می‌آیند، به

بیان زیر است:

۱- ایمان به این اخبار - اگر صحت آن‌ها برای ما ثابت شود- ایمان به الله متعال و پیامبر ﷺ است؛ چگونه ممکن است کسی بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و رسولش ایمان بیاورد، ولی سخنانشان را باور نکند؟

﴿ [بقره: ۲۰۳] ﴾

﴿

«این کتاب که هیچ گمانی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است. آنان که به دنیای نادیده ایمان دارند.»

۲- تحقق امور مربوط به غیب، به نحوی که در حدیث آمده است، موجب تثبیت و تقویت ایمان می‌گردد. مسلمانان در هر عصر و زمانی، شاهد وقوع رخدادهایی هستند که با نصوص صحیح مطابقت دارد. مثلاً صحابه رضی الله عنهم شاهد پیروزی رومیان در برابر ایرانیان بودند و سپس مسلمانان بر رومیان و ایرانیان چیره شدند. در نتیجه، دین اسلام بر تمام ادیان پیروز شد. هم‌چنین، صحابه رضی الله عنهم شاهد اختلاف امت اسلامی در تاریخ تعیین شده‌ی پیامبر ﷺ بودند. علاوه بر این، مسلمانان شاهد بسیاری از حوادثی که در نصوص آمده است بوده و خواهند بود. بدون تردید، این‌گونه رویدادها در تثبیت و تقویت ایمان، نقش بسیار مؤثری دارند و گاهی این رویدادها بهانه‌ای برای دعوت دیگران به دین مبین اسلام می‌گردد.

۳- تثبیت ایمان به رستاخیز: رستاخیز و رویدادهای تکان‌دهنده‌ی آن، از جمله امور غیبی هستند بسم الله الرحمن الرحیم و رسولش ﷺ درباره‌ی آن‌ها خبر داده‌اند؛ از طرف دیگر، باور داشتن رستاخیز، از ارکان ایمان است. وقوع رویدادها بر طبق حدیث، دلیل روشنی بر درستی و راستی تمام اخبار غیب است و از آن‌جمله، اخباری که مربوط به رستاخیز می‌باشد. تمامی این اخبار، از جانب بسم الله الرحمن الرحیم نازل شده‌اند.

۴- الله پیامبرش را فرستاد تا مردم را به کارهای نیک دعوت کند و از بدی‌ها هشدار دهد. رسول الله ﷺ و یارانش رضی الله عنهم به بهترین وجه درباره‌ی رویدادهایی که در زمان ایشان رخ داد، مردم را راهنمایی کردند. خبر دادن از رویدادهای آینده، در واقع راهنمایی آن

عده از افراد امت است که در زمان‌های بعدی می‌آیند؛ تا آن‌ها نیز بدانند که در برابر رویدادهایی که بر آن‌ها نهفته است، چه کنند و چگونه عمل نمایند. از عبدالله بن عمر بن عاص روایت شده است که: در سفری همراه رسول الله ﷺ بودیم. در محلی توقف کردیم. برخی مشغول درست کردن خیمه‌های خود شدند، برخی هم مشغول تیر اندازی، شخصی اعلام کرد که: نزد رسول الله ﷺ جمع شوید. ما نیز در نزد رسول الله ﷺ گرد هم آمدیم. پیامبر ﷺ فرمود:

«إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى مَا يَعْلَمُهُ خَيْرًا لَّهُمْ وَيُنذِرَهُمْ مَا يَعْلَمُهُ شَرًّا لَّهُمْ وَإِنْ أُمَّتُكُمْ هَذِهِ جُعِلَتْ عَافِيَتِهَا فِي أَوْلَئِهَا وَإِنَّ آخِرَهُمْ يُصِيبُهُمْ بَلَاءٌ وَأُمُورٌ يُنْكِرُونَهَا ثُمَّ نَجِيءٌ فِتْنٌ يَرْفُقُ بَعْضُهَا بَعْضًا فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِي ثُمَّ تَنْكَشِفُ ثُمَّ نَجِيءٌ فِتْنَةٌ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِي ثُمَّ تَنْكَشِفُ فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يَرْحُزَ عَنِ النَّارِ وَيُدْخَلَ الْجَنَّةَ فَلْتَدْرِكْهُ مَوْتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يَأْتُوا إِلَيْهِ وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَمِينِهِ وَثَمَرَةً قَلْبِهِ فَلْيُطِعْهُ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنْ جَاءَ آخِرُ يُنَازِعُهُ فَاضْرِبُوا عُقُقَ الْآخِرِ»^۱

«پیامبران پیش از من، امت‌شان را به سوی آنچه که از چیزهای سودمند خبر می‌دادند و به آنچه که به زیان آن امت بود، هشدار می‌دادند. همانا عافیت این امت در آغاز آن است و پایان آن گرفتار بلاها و اموری که نمی‌دانید، می‌شود. فتنه‌هایی خواهد آمد که تحمل یکی، تحمل دیگری را آسان می‌کند. فتنه‌ای می‌آید و مومن آنرا موجب هلاکت خود می‌داند و سپس آن فتنه می‌رود. سپس فتنه‌ی دیگری می‌آید و مومن می‌گوید: این فتنه مرا نابود می‌کند. آن نیز می‌رود. هر کس دوست دارد که از دوزخ دور شود و به بهشت برود، باید با ایمان به از الله و روز رستاخیز از دنیا برود و با مردم چنان رفتار کند که دوست دارد با وی رفتار شود. هر کس با امامی بیعت کند و دست او نهد و با او مخلص باشد، باید در حد توان از او اطاعت کند. اگر امام دیگر آمد و با امام پیشین بجنگد و نزاع کند، گردن این‌را بزنید.»

از رهنمودهای مفید برای یک مسلمان در دست یافتن به حق، بشارت به عثمان رضی الله عنه

بود. به ایشان بشارت داده شد که در برابر مصیبتی که بر ایشان وارد می‌شود، به بهشت می‌رود. دیگری بشارت به عمر فاروق بود به این که او به وسیله‌ی گروهی سرکش به قتل می‌رسد و دیگری دستور کناره‌گیری از فتنه‌ها به ابو بکر بود و این که جنگ نکند، حتی اگر کشته شود.

می‌توان این مفاهیم را از حدیث حذیفه برگرفت. وی در مورد بدی‌ها و خطرهای پیامبر صلی الله علیه و آله چیزهایی می‌پرسید تا از آن‌ها بپرهیزد. حذیفه می‌گوید: یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد خیر و نیکی از ایشان می‌پرسیدند، ولی من به خاطر ترس و هراس از شر، همیشه در مورد بدی‌ها سؤال می‌کردم. از شریایی که در حدیث حذیفه بدان اشاره شده و مسلمانان را از آن نهی فرموده است، موارد زیر می‌باشد: برداشتن از کوه طلایی است که در رود فرات ظاهر می‌شود، حقیقت دجال، شبهاتی که دامن‌گیر امت می‌شود و حوادث دیگری که رسول صلی الله علیه و آله با درک عمیق خویش، بدان پی برده بود.

۵- گاهی در زمان آینده حوادثی برای مسلمانان روی می‌دهد که نیازمند حکم شرعی هستند. اگر امور دین به اجتهاد مسلمانان سپرده شود، گاهی به حقیقت دست پیدا نمی‌کنند و حال آن که صدور حکم شرعی برای این گونه حوادث لازم و ضروری است و عدم بیان آن، منجر به نقضی می‌گردد که حکم شرعی آن نقص را ندارد.

یکی از این موارد اجتهادی، بحث دجال است که رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی او می‌فرماید: دجال به مدت چهل روز بر روی زمین می‌ماند. روز نخست برابر یک سال است و روز دوم برابر یک ماه و روز سوم برابر یک هفته است و دیگر روزهایش مانند روزهای ما هستند. صالح از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره این روزهای طولانی پرسیدند: آیا نمازهای یک روز برای آن روز طولانی کفایت می‌کند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خیر، بلکه بسنجید و به اندازه‌ی هر روز کامل، پنج مرتبه نماز بخوانید. اگر این حکم به اجتهاد مردم سپرده می‌شد و آنان طبق اجتهاد خود عمل می‌کردند، یعنی به پنج نماز اکتفا داشتند، چه مشکلی به بار می‌آمد؟

رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داده است که عیسی پس از آمدن به زمین، جزیه را از یهود و نصارا نمی‌پذیرد و به جز ایمان، چیز دیگری را قبول نمی‌کند. این بیان رسول الله صلی الله علیه و آله

برای امت ضروری است. زیرا عیسیٰ علیه السلام پس از نزول، براساس شریعت اسلام حکومت می‌کند و شریعت اسلام تا زمان نزول عیسیٰ علیه السلام جزیه را می‌پذیرد و پس از نزول او، نسخ می‌گردد. پس عیسیٰ علیه السلام این حکم را اجرا نمی‌کند و کافران اهل کتاب را به قتل می‌رساند هر چند به پرداخت جزیه هم اقدام کنند.

۶- آگاهی از آنچه که در آینده رخ می‌دهد، یک امر فطری است. انسان در وجود خود نسبت به آنچه که در آینده بر ای هموعانش روی می‌دهد، گرایش شدیدی دارد. این جاست که رهبران و عامه مردم، برای آگاهی از حوادث آینده به جادوگران، کاهنان و ستاره‌پرستان مراجعه می‌کنند علیه السلام به خاطر این که مردم به این چپاول‌گران و یاوه‌گویان اطمینان نکنند، دین اسلام را نازل فرمود. دینی که همه‌ی نیازهای مردم را پاسخ می‌گوید. علامه ابن‌خلدون با اشاره به این اصل در مقدمه تاریخش چنین می‌فرماید:

بدان که از جمله ویژگی‌های نفس بشری، چشم دوختن به سرانجام انسان‌ها و آگاهی از رویدادهایی مانند: زندگی و مرگ، و خیر و شر است که در زندگی انسان‌ها بروز می‌کنند. به ویژه رویدادهای فراگیر مانند: دانستن عمر باقی‌مانده‌ی دنیا و مدت زمان حکومت‌ها و تفاوت میان آن‌ها. آگاهی پیدا کردن از این موارد، از ویژگی‌های فطرتی است که بشر براساس آن آفریده شده است. این جاست که بسیاری از مردم، با دست‌آویزی به عالم خواب و رویا و روی آوردن به کاهنان، که با این یاوه‌گویی‌ها زندگی می‌گذرانند، در پی آگاهی از مجهولات هستند.

در بسیاری از شهرهای بزرگ، افرادی دیده می‌شوند که صرفاً از همین راه امرار معاش می‌کنند؛ زیرا آنان می‌دانند که مردم به این‌گونه اخبار علاقه شدیدی دارند. پس بر سر راه مردم حاضر می‌شوند، انسان‌های ساده و ناآگاه را به راحتی به دام می‌اندازند و چپال می‌کنند؛ حتی زنان و کودکان بسیاری، صبح و شام نزد آنان رفت و آمد می‌کنند و بسیاری از انسان‌های نادان، همه ثروت و سامان خود را تاراج این کارها کرده‌اند تا درباره‌ی سرانجام کارها، کسب مقام، دوستی و دشمنی و... از این عده کسب اطلاع کنند.

بیشتر کسانی که به این خرافات روی می‌آورند، پادشاهان و بزرگان هستند که درباره‌ی مدت زمان سلطنت نگران هستند و این امر موجب شده است که توجه آنان از

علماء، به‌سوی این دروغ‌گویان معطوف گردد. هیچ امت و ملتی از این خرافات و بدبختی نجات نیافته است.

در میان عرب‌ها نیز همواره فال‌گیر و کاهن وجود داشته است و مردم نزد آنها می‌رفته‌اند و آنها نیز پیرامون آنچه که در آینده احتمال وقوع آن هست، سخن گفته‌اند. بارزترین نمونه در این زمینه، ماجرای تعبیر خواب «ربیع‌بن‌نصر» پادشاه یمن، توسط «شقی و سطیح» بود. آن دو ادعا کردند که خاک حبشه را به دست می‌گیرند ولی پس از آنها، عرب‌ها حمله می‌کنند و حبشه را به تصرف خود در می‌آورند.

«سطیح» و «عبدالمسیح» از طرف کسری مأمور شدند تا خواب موبدان را تعبیر کنند. سطیح به آنها خبر داد که حکومت عرب‌ها در حال ظهور است. هم‌چنین میان قوم «بربر» کاهنانی وجود داشتند که مشهورترین شان «موسی‌بن‌صالح» از قبیله‌ی بنی‌یفرن بود. وی به «غمرة» شهرت یافت و در قالب شعر، رویدادهای مهم را بیان می‌کرد. یکی از این رویدادها، دولت مغرب و زنان پادشاه بود که میان اقوام آن دوران متداول شده بود. مردم، آن مرد را پیامبر یا کاهن یا ولی می‌پنداشتند.^۱

گفتار نهم: انواع نشانه‌های رستاخیز

در بسیاری از احادیث، رسول‌الله ﷺ انواع نشانه‌های رستاخیز را برشمرده است. بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده‌اند که رسول‌الله ﷺ فرمود:

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتِيلَ فِتْنَانِ عَظِيمَتَانِ يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ دَعَوِيَّتُهُمَا وَاحِدَةٌ وَحَتَّى يُبْعَثَ دَجَالُونَ كَذَّابُونَ قَرِيبٌ مِنْ ثَلَاثِينَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ وَحَتَّى يُقْبَضَ الْعِلْمُ وَتَكْثُرَ الزَّلَازِلُ وَيَتَقَارَبَ الزَّمَانُ وَنَظْهَرُ الْفِتْنِ وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ وَهُوَ الْقَتْلُ وَحَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمْ الْمَالُ فَيَفِيضَ حَتَّى يَهْمَ رَبُّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ وَحَتَّى يَعْرِضَهُ عَلَيْهِ فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ لَا أَرَبَ لِي بِهِ وَحَتَّى يَتَطَاوَلَ النَّاسُ فِي الْبُنْيَانِ وَحَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي مَكَانَهُ وَحَتَّى تَطَّلَعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَإِذَا طَلَعَتْ وَرَأَاهَا النَّاسُ يَعْنِي آمَنُوا أَجْمَعُونَ فَذَلِكَ حِينٌ

[أنعام: ۱۵۸]

«تا زمانی که دو گروه بزرگ که به سوی یک چیز دعوت می‌دهند، با یکدیگر نجنگند و کشتار بزرگی میان آنان رخ ندهد و تا وقتی که نزدیک به سی دجال دروغ‌گو و مدعی پیامبری، ظهور نکنند، رستاخیز برپا نخواهد شد. هم‌چنین، رستاخیز برپا نخواهد شد مگر زمانی که دانش از میان مردم برداشته شود، زلزله‌ها زیاد شوند، فاصله‌ها کم شود و کشتار، زیاد گردد و مال به اندازه‌ای زیاد شود که وقتی به فردی داده می‌شود، بگوید: من به آن نیازی ندارم و نیز رستاخیز برپا نخواهد شد مگر زمانی که مردم در ساختن ساختمان‌ها به یکدیگر فخر بفروشند، و فردی از کنار فرد دیگری بگذرد و بگوید: ای کاش! من به جای او می‌بودم و تا زمانی که خورشید از مغرب، طلوع کند. هنگامی که خورشید از مغرب، طلوع کرد، مردم آن‌را دیدند و همگی ایمان آوردند، در این هنگام، ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده یا با وجود ایمان، کار نیکی نکرده است، سودی به حالش نخواهد داشت.»^۱

در صحیح بخاری از عوف بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که: در غزوه‌ی تبوک نزد رسول الله صلی الله علیه و آله که در خیمه‌ی چرمینی نشسته بود، رفتم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«اعْدُدْ سِتًّا بَيْنَ يَدَيْ السَّاعَةِ مَوِيٍّ ثُمَّ فَتْحُ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ ثُمَّ مَوْتَانُ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَقُعَاصِ الْغَنَمِ ثُمَّ اسْتِيفَاضَةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ فَيَظَلُّ سَاحِطًا ثُمَّ فِتْنَةٌ لَا يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَخَلَتْهُ ثُمَّ هُدْنَةٌ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الْأَصْفَرِ فَيَعْدِرُونَ فَيَأْتُونَكُمْ تَحْتَ ثَمَانِينَ غَايَةً تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا.»

«شش چیز را پیش از فرا رسیدن رستاخیز به یاد داشته باش: ۱- مرگ من ۲- فتح بیت المقدس ۳- مرگ و میر بسیاری از شما؛ مانند وایبی که در گوسفندان بیفتد. ۴- کثرت مال؛ تا جایی که اگر به یک شخص صد دینار بدهند، باز هم ناراحت است. ۵- فتنه‌ای که وارد همه‌ی خانه‌های عرب می‌شود. ۶- صلح میان شما و رومی‌ها. سپس، آنان خیانت کرده و با هشتاد پرچم که زیر هر کدام دوازده هزار نفر وجود دارد، به شما حمله می‌کنند.»

۱- صحیح بخاری، کتاب الفتن، شماره (۷۱۲۰) فتح الباری (۸۱/۱۳)، مسلم حدیث را متفرقاً در صحیحش روایت کرده است، ابن‌اثیر در جامع الاصول (۴۰۴/۱۰) شماره (۷۹۲۰) تمام راویان حدیث را جمع کرده است.

از **عبدالله بن مسعود** روایت شده است که رسول الله **ﷺ** فرمود:

«مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ الْفُحْشُ وَ التَّفَحُّشُ، وَ قَطِيعَةُ الْأَرْحَامِ، وَ تَخْوِينُ الْأَمِينِ، وَ إِتْبَانِ الْخَائِنِ»^۱

«ناسزاگویی و بیهوده‌گویی، قطع پیوند با خویشاوندان، خائن دانستن امانت‌دار و اعتماد کردن به خائن، از نشانه‌های رستاخیز است.»

از عبد الله بن مسعود **رضی الله عنه** روایت شده است که رسول الله **ﷺ** فرمود:

«مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَمُرَّ الرَّجُلُ فِي الْمَسْجِدِ لَا يُصَلِّي فِيهِ رَكَعَتَيْنِ، وَأَنْ لَا يُسَلِّمَ الرَّجُلُ إِلَّا عَلَى مَنْ يَعْرِفُ.»

«از نشانه‌های رستاخیز این است که مسلمان از کنار مسجد می‌گذرد، ولی دو رکعت نماز در آن نمی‌خواند و این که مسلمان تنها بر کسانی که می‌شناسد سلام می‌کند.»

در حدیثی دیگر از **عبدالله بن مسعود** روایت شده است که رسول الله **ﷺ** فرمود:

«مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَتَبَاهَى النَّاسُ فِي الْمَسَاجِدِ»

«از نشانه‌های رستاخیز این است که مردم در ساختن مساجد فخر فروشی می‌کنند.»

نشانه‌هایی که پیامبر **ﷺ** در این حدیث و احادیث دیگر بیان فرمود، بی‌شمارند. دانشمندان امت، این نشانه‌ها را به دو گونه نشانه‌های بزرگ و کوچک تقسیم نموده‌اند.

نشانه‌های کوچک نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند: اول نشانه‌هایی که روی داده‌اند و دوم نشانه‌هایی که هنوز تحقق نیافته‌اند.

نشانه‌های روی داده، آن‌هایی هستند که در جهان واقعی رخ داده‌اند و یا روی دادن آن‌ها یک‌بار نیست؛ بلکه آرام آرام ظاهر می‌شوند و شاید چند بار هم تکرار گردند و یا وقوع آن‌ها در آینده بیشتر از گذشته باشد.

از این‌رو، نشانه‌های رستاخیز را به چهار بخش تقسیم می‌کنیم:

بخش یکم: نشانه‌های کوچکی که پیشتر روی داده‌اند.
 بخش دوم: نشانه‌های کوچکی که در گذشته و حال روی می‌دهند و تکرار می‌شوند.
 بخش سوم: نشانه‌های کوچکی که هنوز رخ نداده‌اند.
 بخش چهارم: نشانه‌های بزرگ.

بخش اول: نشانه‌هایی که روی داده‌اند

منظور نشانه‌هایی است که روی داده، پایان پذیرفته‌اند و تکرار نمی‌شوند. البته این گونه نشانه‌ها بسیارند و ما در این جا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

گفتار اول: بعثت و وفات رسول الله ﷺ

از جمله نشانه‌های رستاخیز، بعثت و وفات رسول الله ﷺ می‌باشد. در حدیث امام بخاری و امام مسلم از سهل بن سعد رضی الله عنه چنین نقل شده است: رسول الله ﷺ را دیدم که با بلند کردن دو انگشت میانه و سبابه، فرمود: بعثت من و رستاخیز، مانند این دو انگشت به هم نزدیک هستند.

و در روایت دیگری آمده است:

«بُعِثْتُ وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»^۱

«فاصله‌ی بعثت من و وقوع رستاخیز این اندازه است.» آن‌گاه با دو انگشت میانه و سبابه، در حالی که آنها را بلند کرده بود، اشاره می‌کرد.

در بخاری و مسلم و سنن ترمذی از انس بن مالک رضی الله عنه چنین نقل شده است:

«بُعِثْتُ وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ، كَفَضْلِ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى وَضَمِّ السَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى»^۲

۱- قبلی: (۳۸۴/۱۰).

۲- قبلی، همان

«فاصله‌ی آمدن من و وقوع رستاخیز، مانند بلندی این انگشت بر دیگری است. آن‌گاه انگشت سبابه و میانه را کنار هم قرار داد.»

در کتب سیره آمده است که یهود درباره‌ی رسول الله ﷺ می‌گفتند: بعثت محمد همراه با وقوع رستاخیز است.

گفتار دوم: دونیم شدن ماه

همه‌ی علما اتفاق دارند که ماه در زمان رسول الله ﷺ دو نیم شد و این رویداد یکی از معجزه‌های بزرگ و باشکوه پیامبر ﷺ است.^۱

قرآن در این باره به صراحت می‌فرماید:



[قمر: ۱-۲]

«رستاخیز نزدیک می‌شود و -در آن- ماه دو نیم می‌گردد و اگر مشرکان- نشانه‌ای را ببینند، از آن روی گردان می‌شوند و می‌گویند: جادوی گذرا و ناپایداری است.»

امام نووی به نقل از قاضی عیاض می‌فرماید: دو نیم شدن ماه، یکی از معجزه‌های مهم رسول الله ﷺ است. تعداد زیادی از اصحاب رضی الله عنهم این رویداد را روایت کرده‌اند. علاوه بر آن روایات، آیه و سیاقش در این خصوص بسیار روشن و واضح است. زجاج می‌گوید: برخی از بدعت‌گذاران و دشمنان امت اسلامی، به‌خاطر کوردلی، منکر آن رویداد هستند. البته عقل در این باره حق سخن گفتن و اظهار نظر ندارد؛ زیرا ماه آفریده‌ی سواء الجحیم است و او هر گونه که بخواهد، با آن رفتار می‌کند. همان‌طور که در رستاخیز نیز این آفریده را خاموش و نابود می‌گرداند.^۲

علامه ابن کثیر احادیث مربوط به دونیم شدن ماه را در تفسیر سوره‌ی قمر نقل کرده و می‌گوید: احادیث این رویداد، بسیار و صحیح هستند. امام مسلم هم در صحیحش آن‌ها

۱- تفسیر ابن کثیر (۶/۶۶۹).

۲- نووی شرح مسلم: (۱۷/۱۴۳).

را ذکر کرده است. یکی از آن احادیث، حدیث انس رضی الله عنه است که می‌گوید: اهل مکه از رسول الله صلی الله علیه و آله خواستند تا معجزه‌ای را به آنان نشان دهد. رسول الله صلی الله علیه و آله دو بار دونیم شدن ماه را به آنها نشان داد.^۱

از جمله‌ی این احادیث، حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه است که می‌فرماید: ماه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله دو نیم شد. در روایت دیگری از ابن مسعود رضی الله عنه نقل شده است:

«بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمِنَى، إِذَا انْفَلَقَ الْقَمَرُ فِلْقَتَيْنِ فَكَانَتْ فِلْقَةً وَرَاءَ الْجَبَلِ وَفِلْقَةً دُونَهُ فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اشْهَدُوا»^۲

«همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در منی بودیم. در این هنگام، ماه دو نیم شد. بخشی از آن در پشت کوه و بخش دیگر در جلوی کوه قرار گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شاهد باشید.»

گفتار سوم: آتش حجاز که نورش گردن شترهای بصره را روشن می‌کند

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الْإِبِلِ بِبُصْرَى»^۳

«رستاخیز برپا نمی‌شود تا آن‌که آتشی از سرزمین حجاز که گردن شترها را در بصره روشن می‌کند، شعله ور شود.»

این نشانه‌ی بزرگ، در سال ۶۵۴ هـ ق به همان صورت یادشده در حدیث، روی داد. علامه ابن‌کثیر از این آتش سخن به میان آورده و می‌فرماید: در همین سال، آتشی از حجاز نمایان شد که گردن شترهای بصره را روشن ساخت. همان‌طور که در حدیث متفق

۱- صحیح مسلم، باب انشقاق القمر: (۲۱۵۹/۴) شماره: (۲۸۰۲).

۲- قبلی، شماره (۲۸۰۰).

۳- صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب خروج النار. فتح الباری (۷۸/۱۳) و مسلم در صحیحش کتاب (الفتن) باب (لا تقوم الساعة حتى تخرج نار من ارض الحجاز) شماره (۲۹۰۲) (۲۲۲۷/۴). بصره همانگونه که نوی می‌فرماید: شهری است معروف به شام، شهر است میان حوران و دمشق. (۳۰/۱۸) تاریخ نویسان می‌گویند: بنا بر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله آتشی گردن شترهای بصره را روشن ساخت، به گونه‌ای منطقه را روشن کرد که طالبان علم در برابر روشنی آن مطالعه می‌کردند.

علیه، خبر آن از زبان پیامبر ﷺ راست گو بیان شده بود.

علامه شیخ حافظ شهاب الدین أبوشامه مقدسی در کتاب «الذیل و شرحه»، به تفصیل در این باره سخن گفته و از کتاب‌های بسیاری در مورد وقوع آن آتش، سخنانی از زبان شاهدان عینی آن رویداد نقل کرده است. ما نیز در این جا چکیده‌ای از کلام أبوشامه‌ی مقدسی را می‌آوریم:

«نوشته‌های بسیاری از مدینه‌ی منوره در مورد نمایان شدن آتشی در ۵ جمادی الآخر سال ۶۵۴، به دمشق رسید. در ۵ رجب همان سال، در حالی که آتش هم‌چنان نمایان بود، کتاب‌هایی درباره‌ی آن نوشته شد و در ۱۰ شعبان، این کتاب‌ها به دست ما رسید.» در ادامه می‌فرماید:

«بسم الله الرحمن الرحيم. در آغاز شعبان سال ۶۵۴ هـ.ق، نامه‌هایی از مدینه به دمشق رسید. در این نامه‌ها، درباره‌ی یک نشانه‌ی بسیار عظیم و رویدادی بسیار مهم سخن گفته شده است و تایید آن، در حدیث صحیحین از ابوه‌ریرة رضی الله عنه نیز به صحت رسید. رسول‌الله ﷺ فرمود: رستاخیز برپا نمی‌شود، تا این که آتشی از سرزمین حجاز که نورش گردن شترهای بصره را روشن می‌سازد، ظهور کند.

افراد قابل اعتمادی این رویداد را با چشم خود دیده و به من خبر داده‌اند. یکی از این افراد می‌گوید: شبانه در منطقه‌ی تیماء، زیر نور آن آتش نامه‌هایی نوشتم. یکی از شاهدان عینی این جریان چنین می‌گوید: در آن شب، ما در خانه‌های خود بودیم. ناگهان فضا آن‌چنان نورانی شد که گویی در خانه‌ی هر کدام از ما چراغ بزرگی روشن شده است. بی‌گمان این نور، از نشانه‌های قدرت الهی است.

أبوشامه می‌گوید: اینک داستان را از زبان آن نوشته‌ها بیان می‌کنم:

در شب چهارشنبه، ۳ جمادی الآخر سال ۶۵۴ هـ.ق، در مدینه‌ی منوره صدای وحشت‌ناکی به گوش رسید. به دنبال آن صدا، زلزله‌ای که زمین، دیوارها، سقف‌ها، چوب‌ها و دروازه‌ها را به لرزه در آورد، رخ داد و این زمین‌لرزه تا روز جمعه پنجم همان ماه، با وقفه‌های کوتاهی ادامه داشت. سپس از طرف شهر حره در نزدیکی قریظه، آتش بزرگی نمایان شد. ما از داخل خانه‌ها آن را دیدیم. آن آتش چنان به نظر می‌رسید که گویا

در کنار خانه‌ی ماست. آتش بسیار بزرگ بود؛ شعله‌های آن به اندازه‌ی سه مناره بلند شدند. سیل‌هایی از آتش به راه افتاد. آبراه شظا مسدود شد. به الله سوگند، گروهی از ما که به سوی آتش نگاه می‌کردند، دیدند کوه‌ها آتش گرفته و سرازیر می‌شوند. حره که مسیر حاجیان عراقی بود، مسدود شد و آتش تا حره رسید. ترسیدیم که آتش به ما برسد؛ اما به سمت مشرق برگشت. آن شعله‌ها و کوه‌های آتشین، سنگ‌ها را ذوب می‌کرد. آری! در این آتش، نمونه‌ای از آنچه **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** در کتاب خود خبر داده است به چشم می‌خورد:

﴿[مرسلات: ۳۲-۳۳]



«آن آتش، شراره‌هایی چون ساختمان بلند پرتاب می‌کند. گویا شتران زردرنگی هستند.»

این نوشتار را در ۵ رجب سال ۶۵۴ نوشتم و هنوز از شدت آتش چیزی کاسته نشده است. آتش به طرف حره در بنی قریظه، جایی که مسیر کاروان حجاج عراقی بود، برگشت. تمام حره به آتش شعله‌وری مبدل شده بود. ما از داخل خانه‌های خود در مدینه منوره، آن را مانند مشعل حجاج می‌دیدیم. اما مرکز آتش کوه‌های «نیران حمر» بود. سیل آتش از «قریظه» سرازیر می‌شد و همواره افزون می‌گشت و مردم نمی‌دانستند که این آتش چه سرانجامی دارد. من توان توصیف آن آتش را ندارم. الله عاقبت ما را به‌خیر کند. ابوشامه می‌گوید: در نامه‌ای دیگر چنین آمده است:

در نخستین جمعه جمادی الآخر سال ۶۵۴ هـ.ق، در سمت شرق مدینه منوره، آتش بزرگی شعله‌ور شد که فاصله‌ی آن تا مدینه، نصف روز بود. زمین منفجر گشت و از دره‌ها سیل آتش به راه افتاد. تا این‌که شعله‌های آن به اندازه‌ی کوه احد زبانه کشید. سپس فرو خفت و یک ساعت بعد، دوباره به راه افتاد و ما سراسیمه شده بودیم. نمی‌دانستیم چه کاری انجام دهیم. مردم هنگام نمایان شدن آتش، استغفارکنان به سوی مسجد النبی شتافتند تا از الله مدد جویند. بی‌گمان این آتش نشانه‌ی رستاخیز است.

ابوشامه می‌گوید: در نامه‌ای دیگر آمده است: روز دوشنبه، اول جمادی الآخر سال ۶۵۴ هـ.ق، در مدینه صدایی مانند صدای رعد شنیده شد و به مدت دو روز ادامه داشت

و در شب چهارشنبه، سوم همان ماه، پس از آن صدا، زلزله‌هایی رخ داد. روز جمعه، پنجم همان ماه، در منطقه‌ی حره آتشی به بزرگی مسجد النبی شعله‌ور شد. مردم مدینه به چشم خود این آتش را دیدند. ما نیز آن را دیدیم. شراره‌هایی به بزرگی یک ساختمان، از آتش پرتاب می‌شد. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿ [مرسلات: ۳۲]

«آن آتش، شراره‌هایی چون ساختمان بلند پرتاب می‌کند.»

این آتش، در محلی به نام «اجیلین» رخ داد. رودخانه‌ای به طول چهار فرسخ و به عرض چهار میل، از این آتش به‌راه افتاد. عمق آتش، نصف قد انسان بود. این رودخانه بر سطح زمین جاری شد. تپه‌ها و کوه‌های کوچکی از این آتش بیرون می‌آمدند و بر سطح زمین روان می‌شدند. مانند صخره‌ای بود که ذوب می‌شود. سپس به‌صورت سرب گداخته در آمد و سپس قرمز و بعد هم منجمد و سیاه گشت. این آتش موجب شد که بسیاری از مردم از گناه دست بکشند و با انجام عبادات، به سوی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بشتابند و حاکم مدینه از ستم‌های زیادی که بر اهل مدینه روا می‌داشت، دست بردارد.

شیخ شهاب الدین ابوشامه می‌گوید: قاضی مدینه، شمس الدین بن سنان بن عبدالوهاب بن نمیله حسینی، درباره‌ی این آتش به برخی نزدیکانش چنین نوشت:

در شب چهارشنبه، ۳ جمادی الآخر، در یک‌سوم پایانی شب زلزله‌ی بزرگی که همه‌ی ما را وحشت‌زده کرد، رخ داد و پس‌لرزه‌های زیادی در هر روز ده بار ادامه داشت. به الله بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سوگند! روزی که پیرامون حجره‌ی رسول‌الله ﷺ بودیم، زلزله‌ای آمد که منبر رسول‌الله ﷺ تکان خورد. وقتی ما صدای آهن درون منبر رسول‌الله ﷺ را شنیدیم، بسیار وحشت کردیم. چراغ‌های حرم مطهر تکان خوردند. زلزله در صبح روز جمعه تمام شد. این زلزله صدایی مانند صدای رعد داشت. روز جمعه، در مسیر حره در محل اجیلین، آتشی به بزرگی مدینه ظاهر شد. ما از این آتش بسیار ترسیدیم. من به خانه‌ی حاکم مدینه رفتم و گفتم: عذاب الهی ما را فرا گرفته است. به سوی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بازگرد. امیر تمام غلامان خود را آزاد کرد و اموال گروهی از مردم را پس داد. وقتی این کار را انجام داد، به او گفتم: بیا تا به حرم رسول‌الله ﷺ برویم.

ما و همه‌ی مردم مدینه، حتی زنان و کودکان، شب شنبه را در روضه‌ی رسول الله ﷺ سپری کردیم. حتی یک نفر از اهالی مدینه در نخلستان‌های اطراف نبود که شب شنبه را در مسجد النبی نباشد. در اثر آن زلزله، رودی از آتش به راه افتاد و وارد وادی اجیلین شد و راه را بست. پس به بحرة الحاج رسید. دریایی آتشین شده بود. گدازه‌هایی از آن بیرون می‌آمد. این سیل آتش جریان داشت تا این‌که دره‌ی شظا را پشت سر گذاشت و در آن دره، بار دیگر سیلی جاری شد.

به الله سوگند که تمام مردم مدینه توبه کردند. هیچ ساز و سروری در آن شنیده نمی‌شود و هیچ شرابی در آن یافت نمی‌شود. سیل آتش با مسدود کردن برخی راه‌های «حاج» و «بحره» تمام شد. بخشی از آن آتش به طرف ما جاری شد. ترسیدیم که به ما برسد. مردم توبه‌کنان شب جمعه را در روضه‌ی مبارک پیامبر ﷺ به صبح رساندند. اندکی از آن آتش که به ما نزدیک بود، به قدرت الهی خاموش شد. سنگ‌های آن آتش به اندازه‌ی شتر بود. چنان صدایی داشت که خواب را از چشمان ما می‌گرفت و ما از ترس نه می‌خوردیم و نه می‌نوشیدیم. من از بیان بزرگی و هولناکی آن ناتوانم.

اهالی «ینیع» نیز این آتش را دیدند و قاضی خود، ابن سعد را برای دیدن آن فرا خواند. قاضی هم آمد و همگی به نزد آتش رفتند. کسی نمی‌تواند بزرگی آن را توصیف کند. در ۵ رجب، مردم آن داستان را در حالی که خود هراسان بوده و آتس در حال فوران است، نوشتند. هر گاه ماه و خورشید پس از طلوع، غروب می‌کردند بسم الله الرحمن الرحیم خواهان عافیت می‌شدیم.

أبوشامه می‌گوید: ما نور آن آتش را بر دیوارهای شهر دمشق می‌دیدیم. از این پدیده دچار حیرت شده بودیم و با خود می‌اندیشیدیم که خدایا چه شده است؟ تا این‌که خبر آتش به ما رسید.

به نظر من، أبوشامه پیش از آمدن این نامه، تاریخ وقوع آتش را مشخص کرده بود و می‌گفت: در شب دوشنبه ۱۶ جمادی الآخر در آغاز شب ماه گرفتگی رخ داد. فضا بسیار سرخ شد و سپس به حالت نخست برگشت و روز بعد، خورشید گرفتگی رخ داد و هنگام طلوع و غروب، خورشید قرمز شد و تا چند روز به همین حالت باقی ماند. الله بر

هر چیز قادر است.

در ادامه می‌گوید: تصویر امام شافعی از جمع شدن خورشید گرفتگی و عید، از این جریان روشن شد؛ هر چند که ستاره‌شناسان منکر آن هستند.

ابوشامه می‌گوید: در نامه‌ی دیگری از «بنی فاشانی» در مدینه، چنین آمده است: در جمادی الآخر، عده‌ای از مردم عراق نزد ما آمدند و خبر دادند که بغداد دچار طوفان شدیدی شده است. حتی آب از بلندترین دیوارهای بغداد بالا رفته و بسیاری از اهالی آن غرق شدند. آب در وسط شهر داخل قصر خلیفه شد. همراه خانه‌ی وزیر، سیصد و هشتاد خانه‌ی دیگر را از بین برد و انبار اسلحه و اسلحه‌های خلیفه را خراب کرد. نزدیک بود باقی مردم هلاک شوند و کشتی‌ها به آن‌جا بروند. بیشتر کوچه‌ها خراب شدند.

ابوشامه می‌گوید: اما نزد ما ماجرای بزرگی رخ داد؛ در شب چهارشنبه ۳ جمادی الآخر و دو روز پیش از آن، مردم صدایی مانند صدای رعد را می‌شنیدند و از شنیدن آن وحشت زده و از خواب بیدار شدند. مردم با گریه و زاری استغفار می‌کردند، به مسجد پناه می‌بردند و نماز می‌خواندند. لرزه‌ها بدون وقفه تا صبح ادامه پیدا کرد. در تمام روز چهارشنبه، شب پنج‌شنبه و صبح جمعه، زمین لرزه‌ها ادامه داشت. حتی مناره‌های مسجد نیز تکان خوردند و صدای بلندی از سقف مسجد شنیده شد. مردم به خاطر گناهان‌شان، هراس داشتند. زمین‌لرزه پس از نماز فجر روز جمعه و پیش از ظهر پایان یافت.

سپس در منطقه حره، آن‌سوی بنی قریظه بر سر راه «سوارقیه»، آتش بزرگی که از صبح تا ظهر از زمین بیرون می‌آمد، ظاهر شد. مردم به شدت از این آتش ترسیدند. سپس دود غلیظی مانند ابر، از آن آتش بر آسمان سایه انداخت و تا پیش از غروب جمعه ادامه یافت. سپس آتش قرمز رنگی به بزرگی یک قلعه، با زبان‌های به فلک کشیده شعله‌ور شد. مردم به مسجد النبی پناه بردند و حجره‌ی مبارک را احاطه کردند. سرهای خود را برهنه کرده و به گناهان‌شان اعتراف می‌کردند، به‌سوی الله شتافته و در جوار حرم مبارک شب را سپری کردند. مردم از هر سو به مسجد آمدند. زنان و کودکان از خانه‌ها بیرون آمده و در مسجد جمع شده و با اخلاص به الله رجوع کردند. سرخی آتش تمام آسمان را پوشاند. چنان‌که نظر می‌رسید که مردم در روشنی ماه هستند. مردم یقین کردند که

می‌میرند و یا عذاب می‌شوند. مردم تمام شب را در حال تلاوت قرآن، رکوع و سجده سپری کردند و به درگاه الهی دست به دعا برداشتند و به استغفار و توبه مشغول شدند. آتش ساکن بود تا این‌که از شعله‌های آن کاسته شد.

فقیه و قاضی به نزد حاکم رفتند و او را نصیحت کردند. حاکم تمام غلامان را آزاد کرد و آنچه که متعلق به مردم بود به آنان برگرداند. آتش همچنان شعله می‌کشید. ارتفاع آن به اندازه‌ی یک کوه بزرگ بود. به اندازه‌ی شهر مدینه گسترده بود. سنگ‌ریزه‌هایی از آن بیرون آمده و به آسمان پرتاب می‌شد و دوباره در وسط آتش می‌افتاد و شعله‌هایی به‌سان کوه بزرگ با غرش رعد از آن بیرون می‌آمد. تا چند روز آتش به همین حالت باقی ماند. سپس مانند سیل به سوی وادی اجیلین جاری شد. از دو دره‌ی اجیلین و شظا گذشت تا به بحره‌ی الحاج رسید. سنگ‌ها ذوب می‌شدند و همراه با آتش حرکت می‌کردند. نزدیک بود آتش به حره‌ی العریض برسد. سپس چند روزی ساکن شد تا این‌که شعله‌ور شد و به جلو و عقب شراره پرتاب می‌کرد. در اثر پرتاب سنگ‌ریزه‌های سرخ، دو کوه در جلو و عقب آن آتش شکل گرفت و آتشی که میان این دو کوه باقی ماند، زبانه می‌کشید. روشنایی آن زیاد شد اکنون در بزرگ‌ترین شکل خود شعله‌ور است. در پایان هر شب تا پیش از ظهر، از این آتش صدای بسیار مهیبی شنیده می‌شد. این آتش شگفتی‌هایی به همراه دارد که بنده قادر به توصیف آن نیستم. در اثر این آتش چنان به نظر می‌رسد که ماه و خورشید هم اکنون دچار کسوف شده‌اند. امروز که این نامه نوشته می‌شود، یک ماه کامل از این آتش می‌گذرد و آن آتش بر جای خود قرار دارد و اندکی به پس و پیش نرفته است.

برخی در بیان آن رویداد گفته‌اند:

يَا كَاشِفَ الضُّرِّ - صَفْحًا عَن جَرَائِمِنَا *** لَقَدْ أَحَاطَتْ بِنَايَارُبُّ بِأَسَاءِ

نَشْكُو إِلَيْكَ خُطُوبًا لَا نُطِيقُ لَهَا *** هُمْلًا وَنَحْنُ بِهَا حَقًّا أَحِقَّاءِ

زَلَزَلُ تَخْشَعُ الصُّمُّ الصُّلَابَ لَهَا *** وَكَيْفَ يَقْوَى عَلَى الزَّلْزَالِ شَمَاءِ

أقَامَ سَبْعًا يَرْجُحُ الْأَرْضَ فَانصَدَعَتْ *** عَن مَنظَرٍ مِنْهُ عَيْنُ الشَّمْسِ عَشْوَاءُ
 تَرْمِي هَهَا شَرْرًا كَالْقَصْرِ — طَائِشَةً *** كَأَنَّهَا دِيمَةٌ تَنْصَبُّ هَطْلَاءُ
 تَنْشَقُّ مِنْهَا قُلُوبُ الصَّخْرِ إِنْ زَفَرَتْ *** رُغْبًا وَتَرَعْدُ مِثْلَ السَّعْفِ أَضْوَاءُ
 مِنْهَا تَكَائِفَ فِي الْجَوِّ الدِّخَانُ إِلَى *** أَنْ عَادَتِ الشَّمْسُ مِنْهُ وَهِيَ دَهْمَاءُ
 قَدْ أَثَرَتْ سَفْعَةً فِي الْبَدْرِ لِفَتْحِهَا *** لَيْلَةٌ التَّمَّ بَعْدَ النُّورِ لَكَيْلَاءُ
 تُحَدِّثُ النَّيِّرَاتُ السَّبِيحَ أَلْسِنَهَا *** بِمَا يُلَاقِي بِهَا تَحْتَ الثَّرَى الْمَاءُ
 وَقَدْ أَحَاطَ لظَاهَا بِالْبُرُوجِ إِلَى *** أَنْ كَادَ يُلْحِقُهَا بِالْأَرْضِ إِهْوَاءُ
 فِيهَا آيَةٌ مِنْ مَعْجَزَاتِ رَسُولِ اللَّهِ *** لِيَعْقِلَهَا الْقَوْمُ الْأَبْيَاءُ
 فَبِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْمَكْنُونِ إِنْ عَظُمْتَ *** مِنْ أَلْذُنُوبِ وَسَاءِ الْقَلْبِ أَسْوَاءُ
 فَاسْمِعْ وَهَبْ وَتَفَضَّلْ وَامْحُ وَاغْفُ وَجُدْ *** وَاصْفَحْ فَكُلُّ لِفَرْطِ الْجَهْلِ خَطَاءُ
 فَقَوْمٌ يُونِسَ لَمَّا آمَنُوا كُشِفَ أَلْ *** عَذَابُ عَنْهُمْ وَعَمَّ الْقَوْمَ نِعْمَاءُ
 وَنَحْنُ أُمَّةٌ هَذَا الْمُصْطَفَى وَكُنَّا. *** مِنْهُ إِلَى عَفْوِكَ الْمَرْجُو دَعَاءُ
 هَذَا الرَّسُولِ الَّذِي لَوْلَاهُ مَا سَلَكَتْ. *** مُحِجَّةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِيضَاءُ
 فَارْحَمْ وَصَلِّ عَلَى الْمُخْتَارِ مَا خَطَبْتَ *** عَلَى عَلَامِنِيرِ الْأَوْزَاقِ وَرَقَاءُ

* ای کسی که زیانها را بر می داری! از گناهان ما در گذر، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، گناهان ما را احاطه کرده اند.

* بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، از چیزهای به تو پناه می بریم که توان آنها را نداریم؛ هر چند که ما

سزاوار آن بلاها هستیم.

* زلزله‌هایی که کوه‌های سخت در مقابل آن سر تسلیم فرود می‌آورند، چگونه یک تپه در مقابل این زلزله تاب و توانی دارد؟

* هفت روز است که زمین به لرزه در آمده و شکاف برداشته است، شعله‌ای دارد که خورشید را خاموش کرده است.

* شراره‌هایی به زردی کاخ بیرون می‌آیند، مانند بارانی پیاپی که سیل به راه انداخته است.

* اگر ترس آن بر دل‌های سخت چیره شود، دل‌ها از شدت آن پاره پاره می‌شوند و مانند رعد شکاف بر می‌دارند.

* از آن آتش دود بسیاری بر چهره‌ی آسمان نشسته است، محال است که از بزرگی دود، خورشید دوباره برگردد.

* نور آن آتش در ماه هم تأثیر گذاشته است، چه شبی پس از آن خواهد آمد.

* از شدت این آتش، هر آبی که زیر لایه‌های زمین باشد، به جوش می‌آید.

* زبانه‌های آن آتش کاخ‌ها را احاطه کرده است، نزدیک است که اهواء از زمین بدان بپیوندد.

* شگفتا این معجزه‌ی بزرگ رسول الله ﷺ است، قوم دانایان در آن می‌اندیشند.

* به نام بزرگ تو ای الله که پوشیده است، اگر گناهان ما بزرگ باشد و قلب بسیار سخت و ناپاک گردد.

* ما را بیمارز و نعمت را ارزانی کن و ما را رستگار نما، از ما گذشت کن که گناه‌کاریم.

* قوم یونس وقتی که ایمان آوردند، عذاب آن‌ها برداشته شد و از آن نجات یافتند و همه در نعمت و آرامش به سر بردند.

* ما امت پیامبر برگزیده‌ی تو هستیم و از او می‌خواهیم که برای عفو و بخشش ما، در

بارگاہت دعا کند.

* اگر رسول الله ﷺ نمی بود هیچ کس نمی توانست راه و روش هدایت را پیدا کند و رهرو راه هدایت باشد.

* رحم کن و سلام و رحمت خود را تا واعظان بر روی منبر می روند و کاتبان قلم بر کاغذ می نهند، بر رسول خود ﷺ بفرست.

احادیث مربوط به این آتش، در صحیحین از طریق زهری از سعید بن مسیب از ابوهریره رضی الله عنه به شرح زیر تخریح شده اند. رسول الله ﷺ فرمود:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الْإِبِلِ بِبُصْرَى»^۱

«رستاخیز برپا نمی شود تا آن که آتشی از سرزمین حجاز که گردن شترها در بصره از آن روشن می شوند، شعله ور شود..»

این آتش در سال ۶۵۴ هـ ق ظاهر شده است. همان طور که ما نیز چند و چون آن را بیان کردیم. علاوه بر این، قاضی صدرالدین علی بن ابی القاسم تمیمی حنفی حاکم دمشق، در خاطراتش درباره ی این آتش چنین می گوید: در بصره از مرد اعرابی شنیدم که به پدرم می گفت: آن ها گردن روشن شترها را در پرتو نور همین آتش که در سرزمین حجاز ظاهر شده بود، دیده اند.

قاضی القضاة صدرالدین علی بن ابی القاسم، در سال ۶۴۲ متولد شد و پدرش در بصره مدرس فقه حنفی بود. پدر بزرگش نیز عهده دار همین منصب بود. او در بصره تحصیل کرد و به دمشق رفت و در صادریه و معدمیه مشغول تدریس شد. سپس در فقه حنفی به منصب قاضی القضاة رسید. وی در زمینه ی احکام مشهور بود و هنگام آتش سوزی دوازده ساله بود. در چنین سنی، رویدادها و داستان ها به خوبی ضبط می شوند.

۱- صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب خروج النار. فتح الباری (۷۸/۱۳) و مسلم در صحیحش کتاب (الفتن) باب (لا تقوم الساعة حتى تخرج نار من ارض الحجاز) شماره (۲۹۰۲) (۲۲۲۷/۴). بصره همانگونه که نوی می فرماید: شهری است معروف به شام، شهر است میان حوران و دمشق. (۳۰/۱۸) تاریخ نویسان می گویند: بنا بر حدیث پیامبر ﷺ آتشی گردن شترهای بصره را روشن ساخت، به گونه ای منطقه را روشن کرد که طالبان علم در برابر روشنی آن مطالعه می کردند.

شعرا در توصیف و تبیین آتش سوزی و طوفان بغداد سروده‌اند:

سبحان من أصبحت مشیته. .. جارية في الوری بمقدار
في سنة أغرق العراق وقد. .. أحرق أرض الحجاز بالنار

* پاک و منزه است خدایی که اگر اراده کند، مشیت و قدرت خود را بدون هیچ مزاحی در میان مردم جاری می‌سازد.

* در سالی که عراق را با آب غرق می‌کند و در همان سال زمین حجاز را با آتش می‌سوزاند.

أبوشامه هم می‌گوید:

فی سنة اغرق العراق و قد احرق ارض الحجاز بالنار

* در سالی که عراق غرق می‌شود و در همان سال حجاز در آتش می‌سوزد.

ابن ساعی در تاریخ ۶۵۴ می‌گوید: در روز جمعه ۸ رجب همان سال، نزد وزیر نشسته بودم که نامه‌ای از مدینه به دستش رسید. نامه را گرفت و خواند. در آن نامه بیان شده بود که مدینه در روز سه‌شنبه جمادی الآخر، دچار زمین‌لرزه‌ای شده است و در این رویداد، قبر مبارک محمد ﷺ به لرزه در آمد و صدای آهن‌های بالای قبر به گوش حاضرین رسید. پس از زمین‌لرزه، آتشی در چهار فرسخی مدینه شعله‌ور شد و شعله‌هایی مانند کوه از آتش پرتاب می‌شد. این آتش تا پانزده روز ادامه داشت.

نامه‌رسان گفت: من در حالی به خدمت رسیدم که آتش هنوز ادامه داشت. حاکم از او پرسید: شعله‌هایش به کدام طرف زبانه می‌کشند و در حرکت هستند؟

گفت: به سوی مشرق. در ادامه گفت: هر سنگی را می‌سوزاند و ذوب می‌کند. سپس قاصد سنگ سوخته‌ای را بیرون آورد که مانند زغال سیاه شده بود.

ابن ساعی در ادامه می‌گوید: نامه به خط قاضی مدینه نوشته شده بود. در آن نامه آمده بود که هنگام زلزله مردم به حرم رفتند و سر خود را برهنه کرده و مشغول استغفار و

توبه هستند و حاکم مدینه همه‌ی غلامانش را آزاد کرد و از هر ستم خود را رها ساخته است. مردم پیوسته در استغفار بودند تا این‌که زلزله متوقف شد. ولی آتش شعله‌ور هنوز زبانه می‌کشد. پانزده روز پیش از آمدن قاصد شروع شده و هنوز هم ادامه دارد.

ابن ساعی می‌گوید: خط محمود بن یوسف امعانی، شیخ مدینه، را خواندم که می‌گفت: آتش حجاز، نشانه‌ی بزرگ و اشاره‌ای صحیح به نزدیک شدن رستاخیز است. خوش‌بخت کسی که پیش از مرگ فرصت را غنیمت شمرده و به اصلاح کار و زندگی خود بشتابد. این آتش در سرزمینی رخ داد که درخت و گیاه ندارد و آتش به جای آن‌ها، سنگ را می‌سوزاند و ذوب می‌کند تا آن‌را به خاک مبدل سازد و مانند مواد مذاب، داخل کوره ذوب صالح این آتش را درس و عبرتی برای مسلمانان و رحمتی برای جهانیان قرار داده است.^۱

یکی از بزرگانی که هنگام ظهور آتش زنده بود، امام نووی است. وی در شرح مسلم جریان را این‌گونه بیان می‌کند: در زمان ما، سال ۶۵۴ هـ.ق، آتش بزرگی ظاهر شد. این رویداد در شرق مدینه پشت حره روی داد. جریان از طرف شام و شهرهای دیگر به تواتر رسیده است و بزرگانی که در شهر مدینه بودند، این جریان را برای من تعریف کردند.^۲

از بیان شاه‌دان عینی روشن می‌شود که این آتش، آتشفشان بزرگی بوده که زلزله‌ای به همراه داشته است؛ اما همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود، روی داد.

گفتار چهارم: متوقف شدن جزیه و خراج

جزیه^۳ و خراج^۴ از منابع مهم درآمد بیت‌المال مسلمانان در حکومت اسلامی می‌باشد. رسول الله صلی الله علیه و آله بیان فرمود که این درآمدها متوقف می‌شود و مسلمانان منبع مالیاتی و

۱- البدایة و النهایة (۱۳/۱۸۷-۱۹۲).

۲- شرح مسلم (۲۸/۱۸).

۳- مالیات مبلغ ماهیانه یا سالیانه‌ای است که اهل ذمه به حکومت اسلامی می‌پردازند.

۴- مبلغی یا محصولی که صاحبان زمین (زمین‌هایی که قهراً فتح شده و بعد در ازای پرداخت محصول یا مبلغ مشخصی در اختیار مالکان قبل از فتح داده شده است) آن‌را به حکومت اسلامی پرداخت می‌کنند.

درآمد مهمی را از دست خواهند داد. در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنَعَتْ الْعِرَاقُ دِرْهَمَهَا وَقَفِيزَهَا وَمَنَعَتْ الشَّامُ مُدِّيَهَا وَدِينَارَهَا وَمَنَعَتْ مِصْرُ إِزْدَبَهَا وَدِينَارَهَا وَعَدْتُمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأْتُمْ وَعَدْتُمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأْتُمْ شَهِدَ عَلَى ذَٰلِكَ لَحْمُ أَبِي هُرَيْرَةَ وَدَمُهُ»

«عراق درهم و قفیزش را منع می‌کند. شام مد و دینارش را منع می‌کند. مصر اردب و دینارش را منع می‌کند. شما از جایی که شروع کردید، برمی‌گردید. گوشت و خون ابی هریره بر صحت این حدیث گواهی می‌دهند.»

قفیز، مد و اردب، واحدهای وزن و پیمانه‌ی مردم آن روزگار بوده‌اند. برخی از این واحدها امروزه نیز شهرت دارند. درهم و دینار اسم پول‌های معروف آن دوران است که امروزه نیز در برخی کشورهای عربی واحد پول می‌باشند. منع کردن این وجوه یا محصولات از طرف سرزمین‌های یاد شده، به‌خاطر چیره شدن کفار آن بر کشورهاست؛ چون ایتالیا و تاتارها، در مقاطع مختلف در بسیاری از کشورهای اسلامی، زمام قدرت را در دست گرفتند و در زمان ما کفار سرزمین‌های اسلامی زیادی را به اشغال خود در آورده‌اند. حکومت خلافت اسلامی را از بین برده و شریعت اسلامی را از مسند حکومت بیرون رانده‌اند.

امام نووی در شرح حدیث می‌فرماید: بهترین و پسندیده‌ترین توجیه این است که روم و عجم، در آخر زمان به مسند قدرت می‌نشینند و این درآمدها را از مسلمانان باز می‌دارند.

امام نووی از جابر رضی الله عنه نقل می‌کند: ممکن است در بیت‌المال مسلمانان محصول زراعی یا درهم جمع نشود. پرسیدیم: چرا؟ فرمود: حکام عجم آن را منع می‌کنند. درباره‌ی منع کردن مردم شام توسط روم از پرداختن جزیه و خراج، نیز چنین روایاتی نقل شده است. برخی این روایت را چنین توجیه کرده‌اند که در آخر زمان مردم این مناطق مرتد شده و از پرداختن جزیه و خراج امتناع می‌ورزند و زکاتی را که پیشتر می‌پرداختند، نمی‌پردازند. نیز گفته‌اند: کفاری که جزیه می‌پرداختند، در آخر زمان قدرتمند شده و از پرداختن جزیه

و خراج و سایر مالیات‌ها خودداری می‌کنند.^۱

همه توجیهاتی که امام نووی پیرامون منع جزیه و خراج و سایر مالیات‌ها، برای حدیث یادشده نقل کرده است، روی داده‌اند. علاوه بر این، حکومت اسلامی که اقتصادش را بر پایه‌ی شریعت اسلام بنا می‌کرد، از بین رفته است.

بخش دوم: نشانه‌هایی که روی داده و ادامه دارند، یا ممکن است بار دیگر روی دهند

گفتار اول: جنگ و پیروزی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، پیامبرش را همراه با هدایت و دین حق فرستاد تا آن‌را در برابر تمام ادیان پیروز و سربلند نگاه دارد و حاملان این دین، برای گسترش اسلام به مشرق و مغرب رفته و به پیروزی‌های چشمگیری دست یافتند. بسیاری از حکومت‌های کفر را در زمان خود شکست دادند و از بین بردند. در طول تاریخ، شیوه‌ی مسلمانان چنین بود و تا زمان جهاد در برابر دجال، باقی خواهد ماند.

رسول الله ﷺ، همواره صحابه رضی الله عنهم را درباره‌ی پیروزی‌هایی که توسط آن‌ها یا پیروانشان صورت می‌گیرد، آگاه می‌ساخت. رسول الله ﷺ این پیشگویی‌ها را زمانی برای اصحاب رضی الله عنهم بیان می‌فرمود که مسلمانان در مکه‌ی مکرمه فاقد قدرت و حکومت بودند و یا زمانی بود که مسلمانان در مدینه‌ی منوره، از ستم دشمنان، در ترس و هراس زندگی می‌کردند.

امام بخاری از خباب بن ارت رضی الله عنه چنین نقل می‌کند: نزد رسول الله ﷺ رفتیم. ایشان در سایه‌ی دیوار خانه‌ی کعبه نشسته و به چادری که همراه داشت، تکیه زده بود. عرض کردیم: ای رسول خدا! چرا از بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ کمک نمی‌خواهی؟ چرا برای ما دعا نمی‌کنی؟ رسول الله ﷺ فرمود:

«كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ يُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ فَيُجْعَلُ فِيهِ فَيَجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ

فَيْشُقُّ بِأَثْنَيْنِ وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَيُمَشِّطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ
وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَاللَّهُ لَيُتِمِّنَنَّ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّاَكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ لَا
يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ أَوْ الذُّنْبَ عَلَى غَنَمِهِ وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ»^۱

«برای فردی از امت‌های گذشته، چاله‌ای در زمین، حفر می‌کردند و او را در آن قرار می‌دادند. سپس اره‌ای می‌آوردند و بر سرش می‌نهادند و او را از وسط، دو نیم می‌کردند. ولی این کار، او را از دینش باز نمی‌داشت. شانه‌های آهنین را در گوشتش فرو می‌بردند تا جایی که به استخوان می‌رسید و این کار هم او را از دینش باز نمی‌داشت. سوگند به الله که این دین، کامل خواهد شد تا جایی که یک سوار از صنعاء تا حضرموت برود و جز از الله بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و یا گرگی که بر گوسفندانش حمله کند، از چیز دیگری نترسد. اما شما عجله دارید».

زمانی بود که امنیت در عربستان وجود نداشت و قانون، قانون جنگل بود. در بسیاری از احادیث، درباره‌ی تحقق امنیت، به خاطر ظهور و پیروزی دین مبین اسلام در عربستان سخن گفته شده است. رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

اسلام از مرزهای جزیره العرب می‌گذرد و دولت‌های بزرگ وقت، مانند ایران و روم را شکست می‌دهد. در صحیح مسلم، از عتبه بن نافع رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ چنین نقل شده است: رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«تَغْزُونَ جَزِيرَةَ الْعَرَبِ فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ ثُمَّ فَارِسَ فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ ثُمَّ تَغْزُونَ الرُّومَ فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ ثُمَّ
تَغْزُونَ الدَّجَالَ فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ»^۲

«شما در برابر مشرکان جزیره العرب جهاد می‌کنید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آن را به دست شما فتح می‌نماید. سپس نوبت به فارس می‌رسد. آن‌جا را نیز الله به دست شما فتح می‌کند. سپس با روم می‌جنگید و الله آن را نیز فتح می‌کند و سپس با دجال می‌جنگید و الله او را نیز شکست می‌دهد.»

۱- صحیح بخاری، کتاب المناقب، شماره: (۳۶۱۲) فتح الباری (۶/۶۱۹)

۲- مسلم، کتاب الفتن، باب ما يكون من فتوحات المسلمين قبل الدجال، (۴/۲۲۵) شماره: (۲۹۰۰).

بخاری از عدی بن حاتم رضی الله عنه روایت می کند که:

«بَيْنَا أَنَا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَشَكَاَ إِلَيْهِ الْفَاقَةَ ثُمَّ أَتَاهُ آخَرَ فَشَكَاَ إِلَيْهِ فَطَعَّ السَّبِيلَ فَقَالَ: يَا عَدِيُّ هَلْ رَأَيْتَ الْحَيْرَةَ؟ قُلْتُ: لَمْ أَرَهَا وَقَدْ أُنبِئْتُ عَنْهَا قَالَ: فَإِنْ طَلَّتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتَرَيْنَ الظُّعَيْنَةَ تَرْتَجِلُ مِنَ الْحَيْرَةِ حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ لَا تَخَافُ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ. قُلْتُ: فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي فَأَيْنَ دُعَاؤُ طَبِئِ الَّذِينَ قَدْ سَعَرُوا الْبِلَادَ وَلَيْتَنِي طَلَّتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتُفْتَحَنَّ كُنُوزُ كِسْرَى قُلْتُ: كِسْرَى بِنَ هُرْمُزٍ؟ قَالَ: كِسْرَى بِنَ هُرْمُزٍ وَلَيْتَنِي طَلَّتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتَرَيْنَ الرَّجُلَ يُخْرِجُ مِلءَ كَفِّهِ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ يَطْلُبُ مَنْ يَقْبَلُهُ مِنْهُ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهُ مِنْهُ وَلِكَيْلَيْنَ اللَّهُ أَحَدَكُمْ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجَمَانٌ يُرْجَمُ لَهُ فَلْيَقُولَنَّ لَهُ أَلَمْ أَبْعَثْ إِلَيْكَ رَسُولًا فَيَلْعَنَكَ فَيَقُولَ بَلَى فَيَقُولَ أَلَمْ أُعْطِكَ مَالًا وَأُفْضِلْ عَلَيْكَ فَيَقُولَ بَلَى فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ وَيَنْظُرُ عَنْ يَسَارِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ. قَالَ عَدِيُّ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقَّةِ تَمْرَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ شِقَّةَ تَمْرَةٍ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ. قَالَ عَدِيُّ: فَرَأَيْتَ الظُّعَيْنَةَ تَرْتَجِلُ مِنَ الْحَيْرَةِ حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ لَا تَخَافُ إِلَّا اللَّهَ وَكُنْتُ فِيمَنْ افْتَتَحَ كُنُوزَ كِسْرَى بِنَ هُرْمُزٍ وَلَيْتَنِي طَلَّتْ بِكُمْ حَيَاةٌ لَتَرُونَنَّ مَا قَالَ النَّبِيُّ أَبُو الْقَاسِمِ صلى الله عليه وآله يُخْرِجُ مِلءَ كَفِّهِ»^۱

«من نزد رسول الله صلى الله عليه وآله بودم. مردی نزد ایشان آمد و از تنگدستی شکایت کرد. سپس شخص دیگری آمد و از ناامنی راه گلایه نمود. رسول الله صلى الله عليه وآله به من فرمود: ای عدی! تو حیره^۲ را دیده‌ای؟ عرض کردم: خیر ای رسول خدا، آن را ندیده‌ام؛ ولی اسمش را شنیده‌ام. رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: اگر عمرت به درازا بکشد، خواهی دید که یک زن به تنهایی از حیره به مکه می‌رود تا خانه‌ی الله را طواف کند و به جز رسول الله صلى الله عليه وآله، از هیچ کس هراسی ندارد. سپس فرمود: اگر عمر تو وفا کند، خواهی دید که خزانه‌های کسری فتح خواهند شد. عرض کردم: کسری فرزند هرمز؟ فرمود: آری، خزانه‌های کسری پسر هرمز، و اگر زنده بمانی، خواهی دید که یک مرد با دست‌های پر از طلا و نقره، از خانه بیرون

۱- بخاری، کتاب المناقب، حدیث شماره (۳۵۹۵)، فتح الباری: (۶/۶۱۰)

۲- حیره نام مکانی است.

می آید و به دنبال کسی می گردد که آنها را از وی بگیرد و بپذیرد. ولی کسی را نمی یابد که این ثروت را قبول کند. شما رسول الله ﷺ را دیدار می کنید که میان شما و الله، مترجمی نباشد. الله از شما می پرسد: آیا من پیامبری به سوی شما نفرستادم تا شما را از احکام اسلام آگاه سازد؟ شما می گوید: بسم الله الرحمن الرحیم می فرماید: آیا به شما مال و ثروت ندادم؟ می گوید: بله. آن گاه این انسان به سوی چپ و راست خود نگاه می کند. جز دوزخ چیزی نمی بیند. عدی می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: خود را با انفاق نصف یک دانه خرما هم که شده، از دوزخ نجات دهید. هر کس قادر به انفاق نصف دانه ی خرما نباشد، با سخنی نیکو خود را از دوزخ نجات دهد. عدی می گوید: چنین شد و زنی را دیدم که به تنهایی از حیره به مکه سفر می نمود و هیچ گونه خطری او را تهدید نمی کرد. من از کسانی بودم که خزانه های کسری را فتح کردیم و اگر شما زنده بمانید، خواهید دید که پیشگویی های رسول الله ﷺ درباره ی کثرت مال و ثروت تحقق می یابد.»

رسول الله ﷺ در حدیث دیگری بیان فرمود که مسلمانان حکومت کسری و قیصر را سرنگون و خزانه های آنها را در راه انفاق می کنند. امام بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱

«وقتی کسری هلاک شد، پس از وی کسرای دیگری نخواهد بود و پس از نابودی قیصر، قیصر دیگری نخواهد آمد. سوگند به داتی که جانم در دست اوست، شما خزانه های قیصر و کسری را در راه انفاق خواهید کرد.»

در صحیح مسلم از ثوبان رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«رُؤْيٍ لِي الْأَرْضَ فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا رُؤْيِي لِي مِنْهَا»

وَأُعْطِيتُ الْكَنْزَيْنِ الْأَحْمَرَ وَالْأَبْيَضَ.^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زمین را برای من جمع کرد و من از مشرق تا مغرب آن را دیدم. قطعاً حکومت امتم به نقاطی که دیدم خواهد رسید و دو خزانه‌ی سرخ و سفید - طلا و نقره - به من داده شده است.»

بی‌گمان، پیش‌بینی رسول‌الله ﷺ روی داد. حکومت مسلمانان به اندازه‌ای که زمین برای رسول‌الله ﷺ جمع شده بود، رسیده است. بزرگ‌ترین گستردگی حکومت اسلام، از شرق تا غرب بود. اما دامنه‌ی آن از شمال و جنوب، نسبت به شرق و غرب وسعت پیدا نکرد.

رسول‌الله ﷺ برای ما بیان فرمود که مسلمانان در برابر هندوها جهاد می‌کنند. در حدیث صحیحی که از ثوبان رضی الله عنه روایت شده است، رسول‌الله ﷺ می‌فرماید:

«عِصَابَتَانِ مِنْ أُمَّتِي أَحْرَزَهُمَا اللَّهُ مِنَ النَّارِ عِصَابَةٌ تَغْزُو الْهِنْدَ وَعِصَابَةٌ تَكُونُ مَعَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ»^۲

«دو گروه از امت من هستند که الله آن‌ها از دوزخ محافظت کرده است. یکی در برابر هندوها مبارزه می‌کند و دیگری عیسی رضی الله عنه را حمایت می‌نماید.»

رسول‌الله ﷺ درباره‌ی فتح قسطنطنیه پایتخت روم شرقی، و واتیکان مرکز روم غربی، سخن گفته است. در حدیثی صحیح از ابوقبیل رضی الله عنه روایت شده است که: «نزد عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه بودیم. سوال شد: از قسطنطنیه و روم کدام کشور زودتر فتح می‌شود؟ عبدالله بن عمرو رضی الله عنه صندوقی را که حلقه‌ای داشت، از همراهان خود خواست. صندوق را آوردند و نوشته‌ای را از آن بیرون کشید. راوی می‌گوید: عبدالله بن عمرو بن عاص گفت: وقتی ما در حضور رسول‌الله ﷺ حدیث را می‌نوشتیم، مردی این سؤال را مطرح کرد. رسول‌الله ﷺ فرمود: نخست شهر هرقل رضی الله عنه قسطنطنیه - فتح می‌شود.»^۳

۱- صحیح مسلم، کتاب الفتن، باب هلاک هذه الأمة بعضهم ببعض، (۲۲۱۵/۴)، شماره: (۲۸۸۹)

۲- نسائی، احمد و غیره ان را نقل کرده اند و سندش قوی است.

۳- احمد، دارمی، ابن ابی شیبیه، حاکم، ذهبی این حدیث را صحیح قرار داده است.

فارس و روم فتح شد. حکومت قیصر و کسری از بین رفت. مسلمانان با هند جهاد و قسطنطنیه را نیز فتح کردند و در آینده‌ای نزدیک، مسلمانان به حکومت بسیار بزرگی دست می‌یابند که در سایه‌ی آن، اسلام گسترش می‌یابد و شرک و بت‌پرستی نابود می‌شود و روم بنا به حدیث حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فتح می‌گردد. رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

«لَيُبْلَغَنَّ هَذَا الْأَمْرُ مَا بَلَغَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَلَا يَتْرُكُ اللَّهُ بَيْتَ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ هَذَا الدِّينَ بِعِزِّ عَزِيزٍ أَوْ بِذُلِّ ذَلِيلٍ عِزًّا يُعِزُّ اللَّهُ بِهِ الْإِسْلَامَ وَذُلًّا يُذِلُّ اللَّهُ بِهِ الْكُفْرَ»^۱

«اسلام تا جایی که شب و روز رسیده‌اند، خواهد رسید. هیچ خانه‌ی چادری یا سنگی و گلی پیدا نمی‌شود که اسلام در آن داخل نگردد. این وعده‌ی الهی با عزت عزیزان یا ذلت ذلیلان تحقق پیدا خواهد کرد. عزتی که الله اسلام را بدان عزت خواهد داد یا ذلتی که کفر را بدان ذلیل خواهد کرد.»

رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وعده‌ی جنگ با ترک‌ها را نیز به ما داد. در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت شده است که رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ تُقَاتِلُوا قَوْمًا يَنْتَعِلُونَ نِعَالَ الشَّعْرِ وَإِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ تُقَاتِلُوا قَوْمًا عِرَاصَ الْوُجُوهِ كَأَنَّ وُجُوهُهُمْ الْمَجَانُّ الْمَطْرَقَةُ»

«از نشانه‌های رستاخیز این است که شما با کسانی می‌جنگید که کفش‌های مویی می‌پوشند و از نشانه‌های رستاخیز این است که با کسانی می‌جنگید که صورت‌های پهنی دارند. گویی چهره‌های آن‌ها مانند سپرهایی ست که کوبیده شده است.»

در روایتی دیگر از بخاری و مسلم آمده است:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا التُّرْكَ صِغَارَ الْأَعْيُنِ حُمْرَ الْوُجُوهِ ذُلْفَ الْأَنْوْفِ كَأَنَّ وُجُوهُهُمْ الْمَجَانُّ الْمَطْرَقَةُ وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نِعَاهُمُ الشَّعْرُ»^۲

۱- ابن حبان در صحیح خود و ابن عروبه در الممتقی و شیخ ناصر الدین آن را در ردیف احادیث صحیح آورده است.

۲- صحیح بخاری کتاب الجهاد، باب الترك، فتح الباری (۱۰۳/۶) و مسلم کتاب (الفتن) (۲۲۳۳/۴) شماره (۲۹۱۲) این حدیث را روایت کرده‌اند.

«رستاخیز برپا نخواهد شد تا شما با ترک‌هایی که چشمانی کوچک، چهره‌هایی قرمز، بینی‌هایی پهن و صورت‌هایی مانند سپر دارند، بجنگید. هم‌چنین، رستاخیز برپا نخواهد شد تا این‌که شما با قومی که کفش‌های مویی دارند، بجنگید.»

پیشگویی‌های رسول‌الله ﷺ، تحقق یافتند. مسلمانان تا کنون چندین بار در برابر ترک‌ها جنگیده‌اند. امام نووی درباره‌ی تاتار، گروهی که جهان اسلام را زیر و رو کرد، می‌فرماید: گفتار رسول‌الله ﷺ در مورد ترک‌ها تحقق پیدا کرده است. تمام ویژگی‌هایی که برای ترک‌ها در حدیث بیان شد، در آن‌ها دیده می‌شود و مسلمانان چندین بار با آن‌ها جنگیده‌اند. ما از الله متعال، پایانی نیکو برای مسلمانان در همه‌ی امور می‌خواهیم و الطاف و کمک همیشگی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را برای آنان آرزو مندیم. بر رسول‌الله ﷺ که از روی هوی سخن نمی‌گوید، بلکه اساس کلامش وحی الهی است، درود و سلام بی‌پایان می‌فرستیم.^۱

گفتار دوم: ظاهر شدن دجال‌ها و مدعیان نبوت

رسول‌الله ﷺ خبر داده است که چند مدعی نبوت در این امت ظهور می‌کنند. پیامبر ﷺ تعداد آن‌ها را نزدیک به ۳۰ و در برخی روایات، ۲۷ نفر بیان فرمود. این تعداد در مورد کسانی است که آتش فتنه را شعله‌ور می‌کنند و مردم را به سوی خود فرا می‌خوانند و مردم هم از آن‌ها پیروی می‌کنند. اما کسانی که مدعی نبوت شدند ولی مردم از آن‌ها پیروی نکردند، بسیارند.

در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول‌الله ﷺ فرمود:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُبْعَثَ دَجَالُونَ كَذَّابُونَ قَرِيبًا مِنْ ثَلَاثِينَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ»^۲

مجان به معنی سپر است و مطرقه به لباسی می‌گویند: که در پشت پوشیده می‌شود، و مفهوم حدیث این است که ترک‌ها در رنگ و پهنی پیشانی به سپر می‌مانند.

ذلف به معنی قوس بینی است، برخی هم می‌گویند: کلفتی بینی را ذلف می‌نامند.

۱- شرح نووی بر مسلم (۳۸/۱۸). روشن است که امام نووی از اخبار حضرت رضی الله عنه متأثر شده، چون حدیث را در دوران جنگ و تکاپوی سربازان اسلام شرح می‌کند و توصیفات حدیث را با چشمان خودش دیده است.

۲- صحیح بخاری، کتاب الفتن، فتح الباری: (۸۱/۱۳).

«رستاخیز برپا نمی‌شود تا این‌که حدود ۳۰ دجال که هر کدام مدعی نبوت هستند، ظهور کنند.»

در صحیح مسلم از صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«وَإِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَّابُونَ ثَلَاثُونَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۱

«۳۰ نفر دروغ‌گو در امت من خواهند آمد. هر کدام، مدعی نبوت هستند؛ ولی من خاتم پیامبران هستم و پس از من پیامبری نخواهد آمد.»

در مسند احمد، مشکل الاثار طحاوی و معجم کبیر و اوسط طبرانی، با سند صحیح از صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است:

«فِي أُمَّتِي كَذَّابُونَ وَ دَجَالُونَ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ، مِنْهُمْ أَرْبَعَةٌ نِسْوَةٌ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۲

«در امت من ۲۷ دجال و دروغ‌گو، که چهار نفر از آن‌ها زن هستند، ظهور می‌کنند. هر کدام مدعی نبوت هستند؛ ولی من خاتم پیامبران هستم و پس از من پیامبری نخواهد آمد.»

تعداد زیادی از مدعیان نبوت در زمان‌های گذشته آمده‌اند. در عهد صحابه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ مسیلمه‌ی کذاب، اسود عنسی و سجاح کاهن و در دوران تابعین، مختار ثقفی، مدعی نبوت شده‌اند و حدود یک قرن پیش، شخصی به نام حسین بن علی بن میرزا عباس^۳، در ایران مدعی نبوت شد. این شخص، لقب «بهاء الله» را به خود گرفت و پیروانش خود را «بهایی» نامیدند. آخرین کسی که ادعای نبوت کرد، محمود محمد طه سودانی بود که با مقاله و کتاب، بسیاری را به گمراهی کشاند و در آغاز سال ۱۹۸۵ میلادی توسط حکومت سودان، به‌خاطر کفر و ارتداد به دار آویخته شد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ این‌گونه ستمکاران را لعنت کند. البته دجال بزرگ همان است که در پایان دنیا ظهور می‌کند و عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَام برای

۱- صحیح مسلم، جامع الاصول، (۲۰۴/۱۰)

۲- قبلی، همان.

۳- در سال (۱۲۳۳) هجری در تهران به دنیا آمد و در سال (۱۳۰۹) هجری در عکا فلسطین در گذشت.

پایان دادن به فتنه‌ی او، از آسمان فرود می‌آید.

گفتار سوم: فتنه‌ها

مطلب اول: دوری از فتنه‌ها

مسلمان شایسته آن است که بر **آیة الله العظمیٰ** استوار و پابرجا بماند و امت شایسته، همان امتی است که این دین را پذیرفته و به آن پای‌بند باشد. اما فرد مسلمان و امت اسلامی، با انواع گرفتاری و سختی آزمایش می‌شود. گاهی این گرفتاری‌ها و بلاها، به‌خاطر پیروی از هوا و هوس، دشمنی و تفرقه‌افکنی در درون امت است. گاهی بلا از طرف دشمن کینه‌توز متوجه امت اسلامی می‌شود. گاهی فتنه‌ها به جایی می‌رسد که مسلمانان بر یکدیگر شمشیر می‌کشند. در نتیجه، حرمت‌ها پایمال و اموال به غارت برده می‌شود.

بسم الله الرحمن الرحیم، پیامبر بزرگوارش را از این فتنه‌ها که در آینده دامن‌گیر امت اسلامی می‌شود، آگاه ساخته است. رسول الله **ﷺ** درباره‌ی این فتنه‌ها و راه‌های نجات از آن‌ها سخنانی طولانی با صحابه **رضی الله عنهم** داشته است. أبوزید عمرو بن **خطیب** می‌گوید: همراه با رسول الله **ﷺ** نماز فجر را خواندیم. ایشان برای خطبه به بالای منبر رفت. سخن می‌گفت تا این‌که وقت ظهر رسید. از منبر پایین آمد. نماز ظهر را اقامه کرد و دوباره بالای منبر رفت و تا هنگام عصر به سخنانش ادامه داد. پس از نماز عصر، بالای منبر رفت تا هنگام مغرب سخن گفت و درباره‌ی فتنه‌هایی که در آینده بروز می‌کنند، ما را آگاه ساخت. هر کس از ما داناتر بود، آن‌ها را به‌خاطر سپرد.^۱

شاید منظور حدیث **ﷺ** این سخنرانی رسول الله **ﷺ** است که می‌فرماید: رسول الله **ﷺ** برای ایراد خطبه بلند شد و همه فتنه‌های آینده را برای اصحاب **رضی الله عنهم** بیان کرد و حتی یک مساله را باقی نگذاشت. برخی این سخنان را حفظ و برخی هم فراموش کردند. من هم برخی از سخنان را فراموش کرده‌ام؛ اما وقتی کسی از همراهانم را می‌بینم، بیاد آن

۱- صحیح مسلم، کتاب الفتن، باب إخبار النبي **ﷺ** فيما يكون إلى قيام الساعة، (۲۲۱۷/۴) شماره: (۲۸۹۲)

سخنان می‌افتم، همان طور که با گذشت زمان چهره‌ی افراد از ذهن پاک می‌شود ولی با دیدن دوباره‌ی آن شخص، آن چهره به ذهن باز می‌گردد.^۱

برخی از این فتنه‌ها، بسیار سهمگین و بزرگ هستند و برخی دیگر آسان و کوچک. در حدیث حذیفه بن یمان رضی الله عنه، در صحیح مسلم، درباره‌ی این فتنه‌ها چنین آمده است:

«مِنْهُمْ ثَلَاثٌ لَا يَكْدُنُ يَدْرُنَ شَيْئًا وَمِنْهُمْ فِتْنٌ كَرِيحِ الصَّيْفِ مِنْهَا صَعَارٌ وَمِنْهَا كِبَارٌ»^۲

«سه فتنه هستند که هیچ چیزی را باقی نمی‌گذارند. برخی فتنه‌ها مانند بادهای تابستانی هستند، برخی کوچک و برخی بزرگ.»

شدت این فتنه‌ها به حدی است که ممکن است مسلمان از دین و ایمانش برگردد. در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

«بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ فِتْنًا كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا أَوْ يُمْسِي مُؤْمِنًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا يَبِيعُ دِينَهُ بِعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا»^۳

«پیش از فرا رسیدن فتنه‌هایی که مانند شب تاریک هستند، به انجام اعمال صالح بشتابید. انسانی که وقت صبح مؤمن است، در اثر این فتنه‌ها، هنگام شب کافر می‌شود. یا شب مؤمن است و صبح کافر. و این بدان خاطر است که دینش را در برابر کالای اندک دنیا می‌فروشد.»

در حدیث انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«تَكُونُ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ فِتْنٌ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يُصْبِحُ الرَّجُلُ فِيهَا مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا وَيُمْسِي مُؤْمِنًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا يَبِيعُ أَقْوَامٌ دِينَهُمْ بِعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا.»

«پیش از فرا رسیدن رستاخیز، فتنه‌هایی به سان شب تاریک خواهند آمد. انسان به هنگام صبح مؤمن است و هنگام شب کافر می‌شود یا شب مؤمن و صبح کافر. برخی از اقوام،

۱- قبلی، همان.

۲- قبلی، (۲۲۱۶/۴) شماره: (۲۸۹۱)

۳- احمد، مسلم و ترمذی صحیح الجامع الصغیر: (۴/۳).

دین و ایمان خود را در برابر کالای اندک دنیا می فروشند.»

این فتنه‌ها، چنان بر مؤمنان سنگینی می کند که آن‌ها مرگ را آرزو می کنند. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي مَكَانَهُ»^۱

«رستاخیز برپا نمی شود تا این که انسانی از قبر انسانی دیگر می گذرد و می گوید: ای کاش من به جای او در قبر بودم.»

در روایتی دیگر از امام مسلم چنین آمده است:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ عَلَى الْقَبْرِ فَيَتَمَرَّغُ عَلَيْهِ وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَكَانَ صَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ وَلَيْسَ بِهِ الدِّينُ إِلَّا الْبَلَاءُ»

«سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، رستاخیز برپا نمی شود تا این که یک انسان از کنار قبری می گذرد و روی آن قبر می غلطد و می گوید: ای کاش من به جای مرده‌ی این قبر می بودم. و دین برای او بلایی است.»

بزرگ‌ترین عامل وقوع فتنه‌ها، ناآگاهی، رها کردن قوانین دین، ارتکاب گناه و هتک حرمت‌هاست. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه و ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ أَيَّامًا يَنْزِلُ فِيهَا الْجُهْلُ ، وَيُرْفَعُ فِيهَا الْعِلْمُ ، وَيَكْثُرُ فِيهَا الْهَرْجُ ، قُلْنَا : وَمَا الْهَرْجُ ؟ قَالَ : الْقَتْلُ.»^۲

«پیش از رستاخیز روزهایی می آید که نادانی زیاد می شود و علم از بین می رود و هرج زیاد می گردد. گفتیم: هرج چیست؟ فرمود: کشتار است.»

از انس رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- صحیح بخاری کتاب الفتن، باب لا تقوم الساعة حتى يغبط أهل القبور، فتح الباری: (۷۵/۱۳). صحیح مسلم، کتاب الفتن،

باب لا تقوم الساعة حتى يمر الرجل بقبر الرجل .. (۲۲۳۱/۴)

۲- جامع الاصول (۴۰۸/۱۱) شماره (۷۹۲۴)

«إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ وَيَكْتُرَ الْجَهْلُ وَيَكْتُرَ الزَّنا وَيَكْتُرَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَيَقِلَّ الرَّجَالُ وَيَكْتُرُ النِّسَاءُ حَتَّى يَكُونَ لِحَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيْمُ الْوَاحِدُ»^۱

از نشانه‌های رستاخیز، رفتن علم، زیاد شدن زنا و شراب‌خواری و کم شدن مردان و زیاد شدن زنان است. آن گونه که یک مرد سرپرست پنجاه زن خواهد بود.

علت زیاد شدن زنان و کم شدن مردان، آن طور که در برخی روایات دیگر آمده است، جنگ‌هایی است که پیش از رستاخیز روی می‌دهند. در احادیث رسول‌الله ﷺ، از زیاد شدن کشتار در پایان دنیا یاد شده است و منظور از این کشتارها، کشتن کفار و به‌دست مسلمانان نیست؛ بلکه منظور کشتن مسلمانان توسط دیگر مسلمانان است. در بسیاری اوقات، اسباب و اهداف این کشتارها نامعلوم است. در حدیثی از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت شده است که رسول‌الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ الْهَرْجُ قَالُوا: وَمَا الْهَرْجُ؟ قَالَ: الْقَتْلُ. قَالُوا: أَكْثَرُ مِمَّا نَقْتُلُ إِنَّا لَنَقْتُلُ فِي الْعَامِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفًا قَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ بِقَتْلِكُمُ الْمُشْرِكِينَ وَلَكِنْ قَتْلُ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَالُوا: وَمَعَنَا عُقُولُنَا يَوْمَئِذٍ! قَالَ: إِنَّهُ لَيَنْزِعُ عُقُولَ أَكْثَرِ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ وَيُخَلِّفُ لَهُ هَبَاءً مِنَ النَّاسِ يَحْسَبُ أَكْثَرُهُمْ أَنَّهُ عَلَى شَيْءٍ وَلَيْسُوا عَلَى شَيْءٍ»^۲

«پیش از رستاخیز، هرج زیاد می‌شود. پرسیدند: هرج چیست؟ فرمود: کشتار. پرسیدند: یعنی بیشتر از کشتار ما؟ ما در یک سال، هفتاد هزار کافر را می‌کشیم. فرمود: منظور از کشتار، کشته شدن کفار به دست مسلمانان نیست؛ بلکه کشتن مسلمانان توسط مسلمانان دیگر است. × تا آن جا که انسان، همسایه، برادر، عمو و پسر عمویش را می‌کشد. - سوال شد: آیا عقل ما در آن روز با ماست؟ فرمود: عقل انسان‌های آن روزگار گرفته می‌شود و انسان‌های بیهوده‌ای جایگزین می‌شوند. آن‌ها گمان می‌کنند که چیزی هستند، اما در واقع آن‌ها انسان‌های بی‌ارزشی می‌باشند.»

از ابوهریرة رضی الله عنه روایت شده است که رسول‌الله ﷺ فرمود:

۱- متفق علیه.

۲- احمد با سند صحیح × سلسله الاحادیث، آلبانی (۲۴/۴).

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُدْرِي الْقَاتِلُ فِي أَيِّ شَيْءٍ قَتَلَ وَلَا يُدْرِي الْمَقْتُولُ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ قُتِلَ»^۱

«سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، زمانی فرا می‌رسد که قاتل نمی‌داند که چرا کشته است و مقتول نمی‌داند که چرا کشته شده است.»

مطلب دوم: نمونه‌هایی از این فتنه‌ها

یکم: شهادت عثمان رضی الله عنه و ایجاد دو دستگی در میان مسلمانان

از بزرگ‌ترین فتنه‌هایی که رسول الله صلی الله علیه و آله از آن خبر داد، فتنه‌ای است که منجر به کشته شدن خلیفه‌ی راشد، عثمان بن عفان رضی الله عنه و دودستگی در امت اسلامی شد. برخی بر برخی دیگر شمشیر کشیدند و خون‌های پاکی از هر دو طرف ریخته شد. روشن‌ترین توصیف از این فتنه، این بود که مانند امواج خروشان و متلاطم دریا، موج می‌زند.

در حدیث حدیفه بن یمان رضی الله عنه، زمانی که در محضر عمر فاروق رضی الله عنه نشسته بود، آمده است که: عمر بن خطاب رضی الله عنه از حاضران پرسید: چه کسی از شما سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد فتنه را به یاد دارد؟ حدیفه رضی الله عنه می‌گوید: من. عرض کردم: فتنه‌ی اهل، مال و فرزند که مانع نماز و صدقه و امر به معروف و نهی از منکر می‌شوند. عمر رضی الله عنه فرمود: از این‌گونه فتنه‌ها سوال نمی‌کنم یا درباره فتنه‌هایی می‌پرسم که مانند امواج خروشان دریا موج می‌زنند. حدیفه رضی الله عنه گفت: آن فتنه‌ها زبانی به تو نمی‌رسانند؛ زیرا میان شما و این فتنه‌ها، دروازه‌ی قفل شده‌ای وجود دارد. عمر رضی الله عنه پرسید: آیا این دروازه شکسته می‌شود یا باز می‌گردد؟ حدیفه رضی الله عنه گفت: شکسته می‌شود. عمر رضی الله عنه فرمود: اگر شکسته شود، دوباره قفل نمی‌شود. عرض کردم: آری. راوی می‌گوید: از حدیفه رضی الله عنه پرسیدیم: آیا عمر رضی الله عنه می‌دانست که منظور از دروازه چیست؟ حدیفه رضی الله عنه گفت: کاملاً. همان‌گونه که

۱- مسلم، کتاب الفتن، باب لا تقوم الساعة حتی یمر الرجل بقبر الرجل (۲/۲۲۳۱)، شماره: (۲۹۰۸).

یقین داشت پیش از این روز، شبی وجود داشته است. چون من حدیث رسول الله ﷺ را برایش نقل کرده بودم. هیچ شکی در آن حدیث وجود ندارد. پس بهتر آن است که درباره‌ی «دروازه» از وی سوال کنیم. به مسروق رضی الله عنه گفتیم تا درباره‌ی «دروازه» سوال کند. مسروق پرسید: منظور از دروازه چه کسی است؟ فرمود: عنه ^۱

رسول الله ﷺ سال و تاریخ وقوع فتنه را مشخص نمود. در حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ بِخَمْسٍ وَثَلَاثِينَ، فَإِنْ يَهْلِكُوا فَسَبِيلُ مَنْ قَدْ هَلَكَ وَإِنْ يَقُمْ لَهُمْ دِينُهُمْ يَقُمْ لَهُمْ سَبْعِينَ عَامًا قُلْتُ أَمَّا مَضَى أَمَّا بَقِيَ قَالَ مِمَّا مَضَى.»

«آسیاب اسلام پس از ۳۵ سال به گردش در می‌آید. اگر کسی هلاک شود، در راه کسانی است که پیشتر هلاک شدند و اگر دین برایشان بماند، تا هفتاد سال ادامه خواهد داشت. پرسیدم: در روایتی آمده است که عنه پرسید: - ای رسول خدا! از آن چه گذشته یا آن چه مانده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: از آن چه گذشت.» ^۲

جنگ اسلام به آسیاب تشبیه شده است؛ زیرا جنگ سربازان را می‌کشد و خرد می‌کند؛ همان‌گونه که آسیاب دانه‌های گندم را به آرد تبدیل می‌نماید. در پایان حدیث، رسول الله ﷺ به مدت زمان حکومت بنی امیه که هفتاد سال بود، اشاره فرمود.

در برخی روایات، به روشنی به اوضاع و احوال امت اسلامی در این فتنه‌ها اشاره شده است. در حدیث روایت شده از ابوهریره رضی الله عنه چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَلَ فِتْنَانِ عَظِيمَتَانِ يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ دَعَوْتُهُمَا وَاحِدَةٌ» ^۳

«رستاخیز برپا نمی‌شود تا این‌که دو گروه بزرگ با یک ادعا، به جنگ هم بروند.»

۱- صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب الفتنه التي تموج كموج البحر، فتح الباری: (۴۸/۱۳). صحیح مسلم، کتاب الفتن، باب الفتنه التي تموج كموج البحر، (۲۲۱۸/۴). بیان از بخاری است.

۲- یعنی با آن سی و پنج سال، هفتاد سال است.

۳- صحیح بخاری، کتاب المناقب شماره: (۳۶۰۸ و ۳۶۰۹).

دوم: فتنه‌ی خوارج

از جمله نتایج فتنه، اختلاف و دودستگی است. رسول الله ﷺ خبر داده است که در پایان دنیا، گروهی ظهور می‌کند که سبب ایجاد دودستگی میان مسلمانان می‌شود. این گروه، مدعی علم‌اند و تلاش‌گران عرصه‌ی عبادت و داعیان به‌سوی کتاب الله. اما در واقع جاهلند، احکام‌شان ستمگرانه و دیدگاهشان ناقص است و خون مسلمانان دگراندیش را می‌ریزند و صحابه رضی الله عنهم و سایر علما را به جهل نسبت می‌دهند. در حدیثی متفق علیه از عنه در این باره چنین روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«سَيُخْرَجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ أَحَدَاتُ الْأَسْنَانِ سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ فَإِذَا لَقِيْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ فَإِنَّ فِي قَتْلِهِمْ أَجْرًا لِمَنْ قَتَلَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱

«در آخر کار دنیا، گروهی جوان نادان ظهور می‌کنند. سخنان بهترین آفریدگان سبحان الله العظيم را می‌گویند، قرآن می‌خوانند؛ اما قرآن از گلوی آن‌ها پایین‌تر نمی‌رود. همان‌گونه که تیر از کمان بیرون می‌رود، آن‌ها هم از دین خارج می‌شوند. هرگاه این گروه را دیدید، با آن‌ها بجنگید. کشتن آن‌ها، در روز رستاخیز نزد پروردگار موجب اجر و پاداش است.»

در سنن ابوداود، ابن‌ماجه، مستدرک حاکم و مسند امام احمد، از عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي خِلَافٌ وَفُرْقَةٌ قَوْمٌ يُحْسِنُونَ الْقِيلَ وَيُسَيِّئُونَ الْفِعْلَ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ يَخْفَرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مَرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ لَا يَرْجِعُونَ حَتَّى يَرْتَدُّوا عَلَى فُوقِهِ هُمْ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ طُوبَى لِمَنْ قَتَلَهُمْ وَقَتْلُوهُ يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَلَيْسُوا مِنْهُ فِي شَيْءٍ مَن قَاتَلَهُمْ كَانَ أَوْلَى بِاللَّهِ مِنْهُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا سِيَاهُمْ؟ قَالَ: التَّحْلِيْقُ»^۲

۱- صحیح الجامع: (۲۱۳/۳).

۲- قبلی: (۲۱۷/۳).

«در امت من دودستگی ایجاد می‌شود. گروهی ظهور می‌کنند که سخنان زیبا می‌گویند؛ اما کارهای ناشایست انجام می‌دهند. قرآن را می‌خوانند، ولی از گلوی آن‌ها نمی‌گذرد. از دین چنان بیرون می‌روند که تیر از گمان می‌گذرد. به‌سوی دین بر نمی‌گردند، مگر زمانی که تیر رهاشده به کمان برگردد. آن‌ها بدترین آفریده‌ی روی زمین هستند. خوشا به حال کسی که آن‌ها را بکشد یا به‌وسیله آن‌ها کشته شود. آنان مردم را به کتاب الله دعوت می‌دهند و حال آن‌که هیچ پیوندی با قرآن ندارند. هر کس آن‌ها را بکشد، نزد الله از آنان بهتر است. صحابه رضی الله عنهم پرسیدند: ای رسول خدا! نشانه‌ی آن‌ها چیست؟ فرمود: تراشیده‌ی موی سر است.»

این گروه، در زمان صحابه رضی الله عنهم ظهور کردند. صحابه رضی الله عنهم را تکفیر کرده و خون مسلمانان را مباح قرار دادند و فتنه‌ی بزرگی در امت اسلامی به وجود آوردند.

مطلب سوم: چگونگی رهایی از فتنه‌ها

بسیاری از صحابه رضی الله عنهم برای شناخت فتنه‌ها و راه نجات از آن‌ها، زحمت و تلاش زیادی به خرج دادند. در پیشاپیش این گروه از صحابه رضی الله عنهم، حذیفه بن یمان رضی الله عنه قرار دارد. در روایات صحیح از این صحابی بزرگوار چنین نقل شده است: من از هر کسی به این فتنه‌ها آگاه‌ترم.

حذیفه رضی الله عنه به‌خاطر این‌که در فتنه‌ها گرفتار نشود، درباره‌ی آن‌ها از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیار سوال می‌کرد. در صحیح بخاری از حذیفه رضی الله عنه روایت شده است که: مردم درباره‌ی چیزهای خیر و خوبی‌ها از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سوال می‌کردند؛ ولی من درباره‌ی بدی‌ها سوال می‌کردم تا بتوانم خود را از آن‌ها نجات دهم. عرض کردم: ای رسول خدا! ما در نادانی و بدی می‌زیستیم. الله این خیر -دین مبین اسلام- را برای ما فرستاد، آیا پس از این خیر و خوبی، چیز بدی ایجاد می‌شود؟ فرمود:

«نَعَمْ. قُلْتُ وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرُّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: نَعَمْ وَفِيهِ دَخَنٌ. قُلْتُ: وَمَا دَخْنُهُ؟ قَالَ: قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هُدًى تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنَكِّرُ قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرُ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا. قَالَ: هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا

وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا. قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: تَلْزِمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ. قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ؟ قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا وَلَوْ أَنْ تَعْضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ»^۱

«آری. پرسیدم: آیا بعد از آن شر، خیری هم هست؟ فرمود آری ولی در آن ناپاکی وجود دارد. عرض کردم: ناپاکی آن کدام است؟ فرمود: گروهی است که خلاف رهنمودهای من مردم را راهنمایی می‌کند. شما بعضی از اعمال آن‌ها را می‌پسندید ولی برخی دیگر را رد می‌کنید. عرض کردم: آیا پس از این خیر، شری هست؟ فرمود: آری، دعوت‌گرانی بر دروازه‌های دوزخ هستند؛ هر کس دعوت آنان را بپذیرد، او را به دوزخ پرتاب می‌کنند. عرض کردم: ای رسول خدا! آنان را به ما معرفی کن. فرمود: آن‌ها از نژاد ما هستند و با زبان ما سخن می‌گویند. عرض کردم: اگر من تا آن زمان زنده ماندم، چه کنم؟ چه دستوری به من می‌دهی؟ فرمود: به جماعت مسلمانان و پیشوایشان ملحق شو. پرسیدم: اگر جماعت و پیشوایی نداشتند چه کنم؟ فرمود: از تمام این گروه‌ها دوری کن. اگر چه خود را ملزم بدانی که زیر یک درخت بمانی و در همان حال، مرگ به سراغت بیاید.»

عبد الرحمن بن عمرو السلمی از عرباض بن ساریع رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله سخنان بسیار زیبا و بلیغی در جمع ما بیان فرمود؛ سخنانی که اشک‌ها را سرازیر و دل‌ها را نرم کرد. عرض کردیم: ای رسول خدا! این سخنان مانند سخنان کسی است که با دوستان و یارانش خداحافظی می‌کند، به چه چیز ما را وصیت می‌فرمایی؟ فرمود:

«لَقَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلَهَا كَنَهَارُهَا، لَا يَزِيغُ عَنْهَا بَعْدِي إِلَّا هَالِكٌ، وَمَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسِيرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا، فَعَلَيْكُمْ بِمَا عَرَفْتُمْ مِنْ سُنَّتِي، وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ، وَعَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ، وَإِنْ عَبَدًا حَبَشِيًّا، عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ، فَإِنَّمَا الْمُؤْمِنُ كَالْجَمَلِ الْأَنْفِ حَيْثُمَا قِيدَ انْقَادًا»^۲

«برای شما روشی روشن به جا می‌گذارم که شب آن هم چون روزش روشن است -

۱- صحیح بخاری، کتاب الفتن، فتح الباری (۳۵/۱۳).

۲- ابن‌ماجه، ترمذی و احمد.

همه‌ی ابهام‌ها برطرف شده‌اند. پس از من هیچ‌کس از آن منحرف نمی‌شود مگر این‌که هلاک شود. هر کدام از شما که پس از من زنده بماند، شاهد اختلافات زیادی خواهد بود. بر شما لازم است که به روش من و خلفای راشدین جنگ بزیند و اطاعت کنید، اگر چه حاکم شما یک غلام سیاه حبشی باشد. مثال مرد مؤمن، مانند شتری است که مهار شده است؛ به هر جا رانده شود، می‌رود.»

وظیفه‌ی مؤمن هنگام کشتار مسلمانان

رسول الله ﷺ، امت را در فتنه‌هایی که میان مسلمانان رخ می‌دهند، راهنمایی فرموده است. در فتنه‌هایی که جانب حق مبهم است و تشخیص امور مشکل، رسول الله ﷺ مسلمانان را از وارد شدن در جنگ بر حذر داشته و توصیه می‌فرماید که بهترین راه در این گونه فتنه‌ها، دوری از جنگ و درگیری است؛ گوشه نشینی کند و به قله‌ی کوه‌ها رفته و با چرانیدن گوسفند روزهای زندگی‌اش را سپری کند؛ یا این‌که در قلمرو حکومت اسلامی با دشمنان دین بجنگد. اگر شمشیر دو گروه درگیر، دامن گیر او شد، از خود دفاع نکند؛ هر چند جان‌ش را از دست بدهد. از ابو سعید خدری روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنٌ أَلَا تَمَّ تَكُونُ فِتْنَةُ الْقَاعِدِ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي فِيهَا وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي إِلَيْهَا أَلَا فَإِذَا نَزَلَتْ أَوْ وَقَعَتْ فَمَنْ كَانَ لَهُ إِبِلٌ فَلْيَلْحَقْ بِإِبِلِهِ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ غَنَمٌ فَلْيَلْحَقْ بِغَنَمِهِ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَلْحَقْ بِأَرْضِهِ. قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَرَأَيْتَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِبِلٌ وَلَا غَنَمٌ وَلَا أَرْضٌ؟ قَالَ: يَعْمِدُ إِلَى سَيْفِهِ فَيَدُقُّ عَلَى حَدِّهِ بِحَجَرٍ ثُمَّ لِيَنْجُو إِنْ اسْتَطَاعَ النَّجَاءَ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَرَأَيْتَ إِنْ أَكْرَهْتُ حَتَّى يُنْطَلَقَ بِي إِلَى أَحَدِ الصَّفَيْنِ أَوْ إِحْدَى الْفِتْنَيْنِ فَضَرَبَنِي رَجُلٌ بِسَيْفِهِ أَوْ يَجِيءُ سَهْمٌ فَيَقْتُلُنِي؟ قَالَ: يَبُوءُ بِإِنَّمِهِ وَإِنَّمِكَ وَيَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^۱

«فتنه‌هایی در آینده روی می‌دهند و در میان آن‌ها، فتنه‌ای روی می‌دهد که کسی که در اوج آن، نشسته است، بهتر از کسی است که در آن راه می‌رود و کسی که در فتنه راه می‌رود، بهتر از کسی است که در آن شرکت می‌کند. آگاه باشید که هرگاه فتنه‌ها نازل شدند، هر کس شتری دارد، به شترش ملحق شود و هر کس گوسفندی دارد، به گوسفندش ملحق شود. هر کس زمینی دارد، به زمینش ملحق شود. شخصی پرسید: ای رسول خدا! کسی که شتر، گوسفند و زمین نداشته باشد، چه کند؟ رسول الله ﷺ فرمود: شمشیرش را گرفته، لبه‌ی آن را بر سنگ بزند تا بشکند و اگر توانست، خودش را نجات دهد. بارالها! وظیفه خودم را انجام داده‌ام. دیگری پرسید: ای رسول خدا! اگر مجبور شدم به جنگ بروم یا به یکی از دو گروه برده شدم و کسی بر من شمشیر زد یا تیری به من خورد و کشته شدم، چه می‌شود؟ رسول الله ﷺ فرمود: قاتل تو گناهان خود و گناهان تو را بر دوش می‌کشد و دوزخی است.»

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَمٌ يَتَّبِعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ»^۱

«در آینده‌ی نزدیک بهترین دارایی یک مسلمان، گوسفندی است که آن‌را در قله‌ی کوه‌ها و چراگاه‌ها برده و به‌خاطر حفاظت از دینش، از فتنه‌ها فرار کند.»

رسول الله ﷺ به ابوسعید رضی الله عنه نشان داد که در فتنه‌ها چگونه عمل کند و فرمود:

«يَا أَبَا ذَرٍّ أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا يَعْني حَتَّى تَغْرُقَ حِجَارَةُ الزَّيْتِ مِنَ الدَّمَاءِ كَيْفَ تَصْنَعُ؟ قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: افْعُدْ فِي بَيْتِكَ وَأَغْلِقْ عَلَيْكَ بَابَكَ قَالَ فَإِنْ لَمْ أَتُرِكَ قَالَ فَأَتِ مَنْ أَنْتَ مِنْهُمْ فَكُنْ فِيهِمْ قَالَ: فَأَخْذُ سِلَاحِي قَالَ: إِذَنْ تُشَارِكُهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ وَلَكِنْ إِنْ حَشِيتَ أَنْ يَرُوعَكَ شُعَاعُ السَّيْفِ فَأَلْقِ طَرْفَ رِدَائِكَ عَلَى وَجْهِكَ حَتَّى يَبُوءَ بِإِثْمِهِ وَإِثْمِكَ»^۲

۱- صحیح بخاری: فتح الباری: (۴۰/۱۳) شماره: (۲۸۸۷).

۲- حدیث صحیح، احمد، ابوداود، ابن‌حبان، حاکم، صحیح الصغیر (۲۵۸/۶).

«ای ابوذر! اگر جنگی میان مسلمانان رخ داد و یکدیگر را کشتند، به گونه‌ای که حجاره الزیت^۱ غرق در خون شد، آن‌گاه چه می‌کنی؟ ابوذر گفت: الله و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: در خانه‌ات بنشین و درب منزلت را ببند. ابوذر گفت: اگر نتوانستم چه؟ رسول‌الله ﷺ فرمود: همراه کسی باش که در گذشته با وی بوده‌ای. گفتم: اسلحه‌ام را حمل کنم؟ فرمود: آن‌گاه شریک آن‌ها هستی. اما اگر بیم آن داشتی که شمشیری، تو را تهدید کند، عبایت را بر چهره‌ات بینداز. -مقاومت نکن- تا قاتل تو با بار گناهان خود و گناهان تو، به سوی الله عزوجل برگردد و وارد دوزخ شود.»

اصحابی مانند سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن سلمه، ابوبکر رضی الله عنه، که در جنگ میان مسلمانان، در دوران رضی الله عنه و رضی الله عنه شرکت نکردند، به این احادیث استدلال نمودند. این بزرگان بر این باور بودند که وارد شدن در فتنه، جایز نیست؛ حتی اگر کسی به کشتن آن‌ها اقدام کند، از خود دفاع نکنند.

برخی بر این باور بودند که انسان در فتنه داخل نشود؛ اما اگر کسی به آن‌ها حمله کرد، باید از خود دفاع کند.

جمهور صحابه رضی الله عنهم و تابعین بر این باور بودند که حمایت از حق و سرکوب سرکشان لازم است. صاحبان این دیدگاه، احادیث یادشده را در مورد کسانی می‌دانند که توان جنگیدن ندارند و یا این‌که قادر به تشخیص حق از باطل نیستند.^۲

طبری می‌گوید: فتنه به معنی ابتلا و آزمایش است. مبارزه با منکر، بر کسانی که می‌توانند، واجب است. هر کس اهل حق را حمایت کند، درست عمل کرده است و هر کس خطاکار را حمایت کند، مرتکب اشتباه شده است. اگر حق مبهم باشد و تشخیص آن ممکن نباشد، در آن‌صورت احادیث نهی از جنگ و درگیری صدق پیدا می‌کنند.^۳

بی‌گمان، در چنین شرایطی که هوا و هوس حاکم است و فتنه‌ها بر پا می‌شوند،

۱- نام محله‌ای است در مدینه منوره.

۲- فتح الباری: (۳۳/۱۳).

۳- قبلی: (۳۱/۱۳).

تشخیص حق از باطل بسیار دشوار است. بهترین راه، دوری کردن و گوشه‌گیری است تا مسلمان موجب آزار مسلمان دیگری نشود و خون ناحقی را نریزد. والله اعلم.

مطلب چهارم: محل انتشار فتنه‌ها

رسول الله ﷺ جهت وزش باد فتنه‌ها به سوی کشورهای اسلامی را برای ما روشن کرده است. در بخاری، مسلم و موطا مالک، از ابوهریره رضی الله عنه چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«رَأْسُ الْكُفْرِ نَحْوُ الْمَشْرِقِ وَالْفَخْرُ وَالْحِيَلَاءُ فِي أَهْلِ الْخَيْلِ وَالْإِبِلِ الْفَدَّادِينَ أَهْلِ الْوَبْرِ وَالسَّكِينَةَ فِي أَهْلِ الْغَنَمِ»^۱

«رأس کفر، سمت شرق است و غرور و تکبر در میان صاحبان اسب و شتر و کشاورزان و بادیه‌نشینان است و سکون و تواضع در میان گوسفندداران است.»
روایات بسیاری شبیه به این روایت نقل شده‌اند که برای پرهیز از تکرار، آن‌ها را بیان نمی‌کنیم.

البته در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»

«فتنه از این جاست از جایی که شاخ شیطان نمایان می‌شود.»

بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها روایت می‌کنند که پیامبر ﷺ فرموده است: مرکز فتنه جایی است که شاخ شیطان نمایان می‌شود.^۲

پیامبر ﷺ در پایان حدیث می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي يَمِينِنَا. قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا، قَالَ: هُنَاكَ الزَّلَازِلُ»

۱- جامع الاصول (۶۱/۱۰) شماره (۷۵۲۸).

۲- بخاری کتاب الفتن، باب قول النبی ﷺ: الفتنه من قبل المشرق. فتح الباری (۴۵/۱۳) و صحیح مسلم، کتاب الفتن، باب قول النبی ﷺ: الفتنه من قبل المشرق (۲۲۲۹/۴) شماره (۲۹۰۵).

وَالْفِتْنُ وَبَهَا أَوْ قَالَ مِنْهَا يُخْرَجُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ^۱

«پروردگارا در شام و یمن ما برکت عنایت بفرما. حاضران گفتند: و در نجد ما. رسول الله ﷺ فرمود: آنجا محل زلزله و فتنه‌هاست و شاخ شیطان در آنجا نمایان می‌شود.»

«نجد» در لغت به معنای زمین مرتفع است. خطابی می‌گوید: کسانی که در مدینه هستند، نجد آن‌ها صحرای عراق و اطراف آن است و صحرای عراق، در شرق اهالی مدینه قرار دارد و نجد همان‌طور که عرض شد، به معنای زمین مرتفع و متضاد «غور» می‌باشد. «غور» به معنای زمین پست و نشیب است و تمامی سرزمین تهامه، می‌باشند. مکه نیز بخشی از سرزمین تهامه است.^۲

عراق در جهت شرق است و نسبت به مدینه، نجد -منطقه مرتفع- محسوب می‌شود. سالم بن علامه بن عمر نیز این دیدگاه را داشت. وقتی مردم عراق مرتکب کارهای بزرگ می‌شدند و از کارهای حقیر و کوچک سوال می‌کردند، سالم به آن‌ها می‌گفت: ای عراقیان! من درباره‌ی کارهای کوچک از شما سوال نمی‌کنم؛ بلکه کارهای بزرگ را به شما می‌سپارم. پدرم به نقل از رسول الله ﷺ فرمود: همانا فتنه‌ها از این‌جا با اشاره به طرف مشرق - می‌آیند؛ از جایی که شاخ‌های شیطان نمایان می‌شود و برخی از شما گردن برخی دیگر را می‌زنید.

یک پژوهش‌گر تاریخ به‌خوبی می‌داند که فتنه‌ها و باد زهرآگین آن‌ها، از مشرق بر فضای جهان اسلام و امت اسلامی وزیده‌اند. فتنه‌ای که باعث کشتن عثمان رضی الله عنه شد، از مشرق نشأت گرفته بود. گروه «حروریه» خوارج - از شرق ظهور کرد. فتنه‌ی خوارج ادامه پیدا کرد تا این‌که در دوران امویان، تار و پود امت اسلامی را از هم پاشید. شورش زنج در سال ۲۵۵ هـ ق از بصره و شورش قرامطه نیز در سال ۲۷۸ هـ ق از سرزمین عراق آغاز شد. جنایات قرامطه و زنجی‌ها در حق امت اسلامی و جهان اسلام بر کسی پوشیده

۱- صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب قول النبی ﷺ: الفتنه من قبل المشرق (فتح الباری (۴۵/۱۳))

۲- فتح الباری: (۴۷/۱۳).

نیست.

فتنه‌ی جهان‌سوز «تاتار» نیز از مشرق شروع شد و وضعیت چنین ادامه می‌یابد تا آن‌که پرچم‌های دجال از خراسان نمایان شود؛ همان‌طور که رسول‌الله ﷺ خبر داده است.

گفتار چهارم: سپردن مسئولیت به ناهلان

گماشتن فرد مناسب در جایگاه و پست مناسب، از جمله قوانین بسیار مهم و ارزشمندی است که زندگی بشر بدون رعایت آن، هرگز به صلاح نمی‌انجامد. بر این اساس، آن زمان از تاریخ اسلام که مسئولیت‌های کلیدی به افراد شایسته و باکفایت سپرده شدند، از جمله دوران‌های شکوفا و طلایی در تاریخ امت اسلام هستند. بزرگ‌ترین مشکلی که سبب فساد در نظام زندگی بشر می‌گردد، این است که پست‌های کلیدی و حساس، به افراد بی‌کفایت سپرده شود؛ افرادی که زندگی بشر را تابع هوس‌های خود قرار می‌دهند و ماشین جامعه را براساس منافع شخصی خود به حرکت در می‌آورند؛ در این میان، انسان‌های شایسته‌ای که بهتر می‌توانند جامعه و امور آن را اداره کنند، کنار زده می‌شوند.

رسول‌الله ﷺ خبر داده است که از جمله نشانه‌های رستاخیز، سپردن مسئولیت به افراد ناشایست و نالایق است. در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که: رسول‌الله ﷺ در مجلسی سخن می‌گفت که مرد بادیه‌نشین وارد شد و پرسید: رستاخیز کی فرا می‌رسد؟ رسول‌الله ﷺ به سخنانش ادامه داد و به سؤال او توجهی نکرد. برخی گمان کردند که رسول‌الله ﷺ سؤال بادیه‌نشین را شنید، ولی آنرا ناپسند دید. برخی هم گفتند: رسول‌الله ﷺ سؤال را نشنیده است. وقتی رسول‌الله ﷺ به سخنانش پایان داد، فرمود: کسی که درباره‌ی رستاخیز سؤال کرد، کجاست؟ آن مرد گفت: ای رسول خدا من هستم. رسول‌الله ﷺ فرمود:

«إِذَا ضَيَعَتِ الْأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ. قَالَ: كَيْفَ إِضَاعَتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِذَا أُسْنِدَ الْأَمْرُ

إِلَىٰ غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ»^۱

«هرگاه امانت‌ها ضایع شدند، منتظر رستاخیز باش. پرسید: امانت‌ها چگونه ضایع می‌شوند؟ رسول الله ﷺ فرمود: هرگاه مسئولیت‌ها به افراد بی‌کفایت سپرده شوند، رستاخیز فرا می‌رسد.»

هر کس با نگاهی ژرف به تاریخ اسلامی بنگرد، به روشنی می‌فهمد که این بیماری، که در سخنان رسول الله ﷺ بدان اشاره شد، از بزرگ‌ترین آفت‌هاست که دامن‌گیر امت اسلامی شده و آسیب‌های اجتماعی سهمگینی را بر پیکر آن وارد ساخته است. مستبدان بی‌کفایتی اداره‌ی امور امت را در دست گرفته‌اند که تاب و توان شنیدن سخنان و دیدگاه‌های مخالف را ندارند. در حدیثی از معاویه رضی الله عنه آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«سَيَكُونُ أُمَّةٌ مِنْ بَعْدِي يَقُولُونَ وَلَا يُرَدُّ عَلَيْهِمْ، يَتَقَاخَمُونَ فِي النَّارِ كَمَا تَتَقَاخَمُ الْقِرَدَةُ»^۲

«پیشوایانی پس از من می‌آیند که سخنانی می‌گویند و کسی نمی‌تواند پاسخ‌شان را بدهد. این‌گونه حکام، مانند میمون در دوزخ انداخته می‌شوند.»

برخی از این حکام به دلیل پرداختن به شهوات و غرق شدن در لذات، از اداره‌ی امور مسلمانان و رفع مشکلاتشان باز می‌مانند و برخی دیگر حق را نمی‌شناسند. این گروه، مردم را به انجام اموری وا می‌دارند که خودشان به آن کارها آگاه نیستند. در نتیجه، بدعت و گناه در جامعه گسترش می‌یابد. حدیثی در تایید این مطلب، از عباده بن الصامت رضی الله عنه از رسول الله ﷺ به شرح زیر روایت شده است:

«سَتَكُونُ أُمَرَاءُ تَشْغَلُهُمْ أَشْيَاءٌ يُؤَخَّرُونَ الصَّلَاةَ عَنْ وَقْتِهَا فَصَلُّوا الصَّلَاةَ لَوْ قَتَلَهَا وَاجْعَلُوا صَلَاتَكُمْ مَعَهُمْ تَطَوُّعًا»^۳

۱- جامع الاصول: (۳۹۶/۱۰) شماره: (۷۹۰۴).

۲- سلسلة الأحاديث الصحيحة: (۳۹۸/۴)، شماره: (۱۷۹۰). طبرانی در معجم کبیر و اوسط و ابویعلی، روایت کرده‌اند.

۳- صحیح جامع الصغیر (۲۰۵/۳)

«حکامی می آیند که به کارهایی مشغول می شوند و نماز را به تاخیر می اندازند. نماز را به موقع ادا کنید و همراه با آنان، نماز را با نیت نفل بخوانید.»

در حدیث ام سلمه رضی الله عنها که امام مسلم و ابوداود آن را نقل کرده اند، چنین آمده است:

«سَتَكُونُ أُمَرَاءُ فَتَعْرِفُونَ وَتُنَكِرُونَ فَمَنْ عَرَفَ بَرِيءٍ وَمَنْ أَنْكَرَ سَلِيمًا وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ لَمْ يَبِرْأ»^۱

«حکامی می آیند که برخی از اعمال شان را می پذیرید و برخی دیگر را نمی پسندید. هر کس بشناسد^۲، -از گناه آن اعمال- به دور است و هر کس آن را ناپسند بداند، جان سالم به در می برد. اما کسی که خشنود شود و از آن ها پیروی کند، خود را از گناه اعمال شان - دور نکرده است.»^۳

روایتی دیگر در مسند امام احمد و معجم طبرانی از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که در آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«حکامی در آینده بر شما مسلط خواهند شد که نماز را به تاخیر می اندازند و بدعت ها را رواج می دهند. ابن مسعود رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! تکلیف ما در آن صورت چیست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از من می پرسی که تکلیف تو چیست؟ کسی که لا اله الا الله محمد رسول الله نافرمانی کند، هیچ گونه حق اطاعتی بر دیگران ندارد.»

مشاهده می کنیم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ی قیام و شورش در برابر حکام نافرمان را نداده است؛ زیرا این شورش موجب خونریزی و کشتار مردم بی گناه می شود. البته عدم قیام تا زمانی است که حکام به احکام عمومی اسلام عمل کنند و پای بند ظاهر شرع باشند.

در سنن نسائی، مسند ابن حبان با سند صحیح از عرفجه بن شریح رضی الله عنه نقل شده است که

۱- قبلی، همان

۲- منظور این است که: هر کس آن عمل زشت را بشناسد و با عمل خوب اشتباه نگیرد، سپس اگر توانست آن را تغییر دهد و اگر نتوانست آن را ناپسند بداند. در نتیجه، از گناه آن عمل، چیزی به او نمی رسد.

۳- صحیح جامع الصغیر (۲۱۶/۳).

رسول الله ﷺ فرمود:

«نَهَا سَيَكُونُ بَعْدِي هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ فَمَنْ رَأَيْتُمُوهُ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ أَوْ يُرِيدُ يُفَرِّقُ أَمْرَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَائِنًا مَنْ كَانَ فَاقْتُلُوهُ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ مَنْ فَرَغَ الْجَمَاعَةَ يَرْكُضُ»^۱

«پس از من، تبعیض‌ها و ترجیحاتی را خواهید دید. اما شما هر کسی را دیدید که از جماعت مسلمانان خود را جدا می‌کند یا قصد ایجاد دودستگی در امت اسلام را دارد، هر کس که باشد، گردن او را بزنید. زیرا دست خدا ﷻ همراه جماعت است و شیطان با کسانی راه می‌رود که دودستگی ایجاد می‌کنند.»

گفتار پنجم: فساد مسلمانان

پیشرفت و برتری امت اسلام، به میزان وجود افراد نیک و شایسته بستگی دارد؛ آنان الگوی ارزش‌های والا و اخلاق ستوده هستند و برای برپایی عدل، از بین بردن ناهنجاری‌ها و اصلاح فساد در جامعه، تلاش می‌کنند. این‌گونه افراد نیک و صالح، همان کسانی هستند که بار امانتی را که آسمان‌ها و زمین از پذیرفتن آن خودداری کردند، بر دوش گرفته‌اند:



﴿ [أحزاب: ۷۲] ﴾

«همانا ما، امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه نمودیم؛ ولی از پذیرش آن خودداری کردند و از آن ترسیدند و انسان، آن را پذیرفت. بی‌گمان انسان، ستمکار و نادان است.»

منظور از امانت، همان ایمان و تکلیف شرعی است بحسب قول الله ﷻ آن را به بندگان سپرده است. پرداختن مال و حقوق بندگان نیز از جمله‌ی آن امانت است و رسول‌الله

عَلَيْهِ السَّلَامُ بیان فرمود که این امانت، به تدریج برداشته می‌شود. در زمان حدیث عَلَيْهِ السَّلَامُ اندکی از آن برداشته شد؛ ولی در زمان ما بیشتر و در زمان آینده بیش از این برداشته خواهد شد. امام مسلم در صحیح خود از حدیث عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین نقل می‌کند که رسول‌الله عَلَيْهِ السَّلَامُ دو حدیث برای ما نقل کرد؛ یکی را در زمان خود دیده‌ام و در انتظار دیدن دومی هستم. رسول‌الله عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

«أَنَّ الْأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جَذْرِ قُلُوبِ الرَّجَالِ ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ وَحَدَّثَنَا عَنْ رُفْعِهَا قَالَ يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ الْأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ فَيَظَلُّ أَثَرَهَا مِثْلَ أَثَرِ الْوَكْتِ ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ فَيَبْقَى أَثَرُهَا مِثْلَ الْمَجْلِ كَجَمْرٍ دَخَرَجْتَهُ عَلَى رِجْلِكَ فَتَنْفَطِرُ فَتَرَاهُ مُتَّبَرًّا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ - ثُمَّ أَخَذَ حَصَى فَدَخَرَجَهُ عَلَى رِجْلِهِ - فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتْبَاعُونَ فَلَا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الْأَمَانَةَ فَيَقَالُ إِنَّ فِي بَنِي فُلَانٍ رَجُلًا أَمِينًا وَيُقَالُ لِلرَّجُلِ مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ وَلَقَدْ آتَى عَلِيَّ زَمَانٌ وَمَا أَبَالِي أَيُّكُمْ بَايَعْتُ لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا رَدَّ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ وَإِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا رَدَّ عَلَيَّ سَاعِيهِ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَهَذَا كُنْتُ أَبَايَعُ إِلَّا فُلَانًا وَفُلَانًا»^۱

«امانت، در دل مردم فرود آمد. سپس مردم قرآن را فرا گرفتند. بعد از آن، سنت را آموختند. سپس رسول‌الله عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره‌ی رفتن امانت سخن گفت. فرمود: انسان کمی می‌خوابد. امانت از دل او برداشته می‌شود و این برداشتن اثر کمی بر جای می‌گذارد. سپس دوباره می‌خوابد و مقدار دیگری از امانت برداشته می‌شود. این بار اثرش مانند آبله‌ای باقی می‌ماند. هم‌چون دانه‌ای که آن را بر روی پایت می‌غلطانی. می‌بینی که برجسته شده است اما داخل آن چیز مفیدی نیست. سپس رسول‌الله عَلَيْهِ السَّلَامُ چند سنگ‌ریزه برداشت و روی پایش غلطاند و فرمود: مردم معامله می‌کنند و هیچ‌کس امانت را به‌جای نمی‌آورد. چنین گفته می‌شود: در فلان طایفه یا محله، فرد امینی وجود دارد. حتی درباره‌ی برخی گفته می‌شود: چقدر زیرک است؟ چقدر شوخ است؟ چقدر عاقل است؟ همه‌ی این صفات را دارد، اما به اندازه‌ی یک دانه‌ی ارزن ایمان ندارد.

حدیث عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید: روزگاری را گذراندم و توجه نمی‌کردم با چه کسی معامله

می‌کنم. چون مطمئن بودم که طرف حساب من اگر مسلمان است، احکام دین او را و می‌دارد که حق مرا ادا کند و اگر یهودی و نصرانی است، حاکم اسلامی می‌تواند حق مرا از وی بگیرد. ولی امروز با شما جرأت معامله کردن را ندارم؛ مگر با فلانی و فلانی.»

گفتار ششم: برده کردن مادران، فخر فروشی فقیران و کاخ نشینی چوپان

امام مسلم در صحیح خود از عمر بن خطاب رضی الله عنه درباره‌ی آمدن جبرئیل رضی الله عنه به صورت یک انسان با لباس سفید و موهای بسیار مشکی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند و می‌گوید: جبرئیل از وی -رسول الله صلی الله علیه و آله- درباره‌ی اسلام، ایمان و احسان سوال کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله همه پرسش‌ها را پاسخ داد. در پایان، جبرئیل رضی الله عنه درباره‌ی رستاخیز سوال کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا الْمُسْتَوُّوْنَ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ قَالَ: فَأَخْبَرَنِي عَنْ أَمْرَتِهَا قَالَ: أَنْ تَلِدَ الْأُمَّةَ رَبَّتَهَا وَأَنْ تَرَى الْحَفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ»^۱

«کسی که از وی سوال می‌شود، از سوال‌کننده چیز بیشتری نمی‌داند. جبرئیل گفت: از نشانه‌های رستاخیز مرا آگاه کن. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: این است که کنیز آقايش را می‌زاید و فقیران بی‌سر و سامان و چوپان‌ها را می‌بینی که در ساختن بناهای باشکوه از همدیگر پیشی می‌گیرند.»

ابن عباس رضی الله عنهما پاسخ رسول الله صلی الله علیه و آله را چنین نقل کرده است:

«إِذَا رَأَيْتَ الْأُمَّةَ وَلَدَتْ رَبَّتَهَا أَوْ رَبَّتَهَا وَرَأَيْتَ أَصْحَابَ الشَّاءِ تَطَاوَلُوا بِالْبُنْيَانِ وَرَأَيْتَ الْحَفَاةَ الْجِياعَ الْعَالَةَ كَانُوا رِعَاةَ النَّاسِ فَذَلِكَ مِنْ مَعَالِمِ السَّاعَةِ وَأَشْرَاطِهَا»

«هرگاه دیدی که کنیز آقايش را می‌زاید -فرزندان به مادران امر می‌کنند؛ همان‌طور که سید و آقا به کنیزش دستور می‌دهد- و انسان‌های پابره‌نه، محتاج و گرسنه سیادت را در دست می‌گیرند. این‌ها از نشانه‌های رستاخیز هستند.»

ابن رجب در شرح این حدیث می‌فرماید: چکیده‌ی نشانه‌های رستاخیز در این

حدیث، این است که مسئولیت‌ها به ناهلان سپرده می‌شوند. همان‌طور که رسول‌الله ﷺ در پاسخ به سوال کسی که از فرا رسیدن رستاخیز پرسید، فرمود: هرگاه مسئولیت‌ها به ناهلان سپرده شود، منتظر رستاخیز باش و هرگاه انسان‌های پابره‌نه، لخت و چوپان، که نادان و ستم‌پیشه هستند، سیادت مردم را در دست بگیرند و ثروت‌مندانی هستند که در ساختن بناها از همدیگر پیشی بگیرند. بی‌تردید این وضعیت نظام دین و دنیا را خراب می‌کند.

گفتار هفتم: دشمنی همه‌ی ملت‌ها با امت اسلام

از نشانه‌های رستاخیز هم‌دستی دولت‌های کفر به‌زیان امت اسلام است. در حدیث **ثُمَّ يَأْتِي اللَّهُ** روایت شده است که رسول‌الله ﷺ فرمود:

«يُوشِكُ الْأُمَمُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ كَمَا تَدَاعَى الْأَكْلَةُ إِلَى قَصْعَتِهَا فَقَالَ قَائِلٌ وَمِنْ قِلَّةِ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ قَالَ بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ وَلَكِنَّكُمْ غُثَاءٌ كَغُثَاءِ السَّيْلِ وَلَيَنْزَعَنَّ اللَّهُ مِنْ صُدُورِ عَدُوِّكُمْ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ وَلَيَقْذِفَنَّ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ فَقَالَ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْوَهْنُ قَالَ حُبُّ الدُّنْيَا وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ»^۱

«ممکن است ملت‌ها به‌زیان شما همدیگر را فرا خوانند و حمایت کنند. همان‌طور که همدیگر را برای خوردن طعام دعوت می‌کنند. یکی از حاضران پرسید: آیا این وضعیت به‌خاطر تعداد اندک ماست؟ رسول‌الله ﷺ فرمود: خیر، شما در آن روزها از هر زمان دیگری بیشتریید. اما شما مانند خس و خاشاک، بی‌ارزش خواهید بود. **بِوَاللَّهِ لَأَكْثَرُ** ترس از شما را از دل دشمن بیرون می‌آورد و سستی را در دل‌هایتان می‌افکند. یکی از حاضران پرسید: منظور از سستی چیست؟ فرمود: محبت دنیا و ناپسند دانستن مرگ.»

رویدادهای حدیث یادشده، در طول تاریخ چندین بار روی داده است. زمانی صلیبیان به‌زیان امت اسلامی همدست شدند و بر آن حمله بردند. در برهه‌ای دیگر از زمان مغولان، جهان اسلام را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند. اما این پیش‌گویی در قرن اخیر

۱- بر اساس اظهارات شیخ ناصر الدین آل‌بانی، تمام طرق حدیث صحیح است.

به گونه‌ای بسیار روشن و واضح تحقق یافت. همه‌ی دولت‌های کفر، صلیبیان و یهودیان، برای نابود کردن خلافت اسلامی دست در دست هم گذاشته و سرزمین خلافت اسلامی را تجزیه و میان خود تقسیم کردند. فلسطین را به یهودیان واگذار کردند. مسلمانان وضعیتی بدتر از یتیمان بر سر سفره‌ی انسان‌های پست پیدا کردند و نیروهای اهریمنی همواره یکدیگر را برای به نابودی کشاندن این امت، مکیدن ثروت، چاپیدن و به یغما بردن منابع و خوار کردن مردان آن، در تلاش‌اند. امت اسلامی آن‌چنان خوار و پست شد که تعدد زیاد مسلمانان هم هیچ‌گونه سودی برای آن ندارد. بلکه با وجود جمعیت زیاد، وضعیتی مانند خس و خاشاک دارد و دلیل این همه پستی و تحقیر همان سستی، یعنی حب دنیا و ناخوشایندی مرگ است.

رمز و راز اتحاد ملل کفر در برابر امت اسلامی

انسجام و ارتباط امت اسلامی بر مبانی دینی، بزرگ‌ترین مانع در برابر مقاصد شوم دشمنان اسلام است. هر چند نیرنگ دشمنان و قدرت آنان بسیار قوی و مستحکم باشد، در صورت وحدت امت اسلامی هرگز نمی‌توانند به مقاصد شوم خود دست یابند. در حدیثی که ثوبان رضی الله عنه آن را روایت می‌کند، رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«إِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لَأُمَّتِي أَنْ لَا يَهْلِكَهَا بَسَنَةٌ عَامَّةٌ وَأَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ فَيَسْتَبِيحُ بَعْضُهُمْ وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لَا يُرَدُّ وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أَهْلِكُهُمْ بَسَنَةٌ عَامَّةٌ وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ يَسْتَبِيحُ بَعْضُهُمْ وَلَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا أَوْ قَالَ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يَهْلِكُ بَعْضًا وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا»^۱

«من از پروردگارم خواستم که امتم را در اثر خشک‌سالی همه‌گیر هلاک نکند و بر آنان دشمنی غیر از خودشان مسلط نگرداند؛ پس ریشه‌کن کردن‌شان را برای خود حلال و مباح بدانند. پروردگارم فرمود: ای محمد! هرگاه من تصمیمی بگیرم، کسی نمی‌تواند

۱- صحیح مسلم، باب هلاک هذه الأمة بعضهم ببعض، (۲۲۱۵/۲) شماره (۲۸۸۹).

آنرا برگرداند و من درخواست تو را پذیرفته‌ام. حتی اگر تمام مردم روی زمین، در برابر آن‌ها متحد شوند، نمی‌توانند آن‌ها از بین ببرند. البته این ضمانت تا زمانی است که مسلمانان با هم درگیر نشوند و همدیگر را به اسارت نگیرند.»

از حدیث یادشده چنین بر می‌آید که وحدت و انسجام این امت، عامل حفاظت امت در برابر تهاجم دشمنان است. هرگاه توان این امت در برابر همدیگر به کار رود و میان آن‌ها دودستگی و دشمنی روی دهد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، دشمنان را بر آنان مسلط می‌کند و این نتیجه‌ی دودستگی است؛ زیرا در چنین وضعیتی قدرت امت اسلامی متوجه خودشان است و همدیگر را از بین می‌برند و این همان چیزی است که دشمنان می‌خواهند.

گفتار هشتم: رانش و پرتاب زمین و مسخ‌هایی که الله به وسیله‌ی آن، برخی از این امت را مجازات می‌کند

گناه و سرکشی آشکار از فرامین الهی، امت را دچار انواع بلاها و گرفتاری‌ها مانند: رانش زمین، پرتاب زمین و مسخ، می‌کند. گناهایی مانند: شراب‌خواری، پوشیدن لباس ابریشمی توسط مردان، زنا و رباخواری، باعث می‌شود تا آنچه که الله حرام قرار داده است، حلال پندارند و این موجب فرود آمدن گرفتاری و بلا بر امت می‌شود.

در معجم کبیر طبرانی، با سند صحیح از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«سَيَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ حَسْفٌ، وَقَدْفٌ، وَمَسْخٌ إِذَا ظَهَرَتِ الْمَعَارِزُ وَالْقَيْنَاتُ، وَاسْتُحِلَّتِ الْحُمْرُ»^۱

«هرگاه موسیقی و سرود و ساز زیاد شود و شراب‌خواری حلال دانسته شود، رانش زمین، پرتاب زمین و مسخ در امت روی می‌دهد.»

ابن ماجه حدیث را با این لفظ از عبدالله روایت کرده است:

«بين يدي الساعة: مسخ، خسف و قدف»

۱- طبرانی در معجم کبیر و اوسط از ابی سعید و ترمذی از عمران بن حصین.

«پیش از رستاخیز، مسخ، رانش زمین و پرتاب زمین روی می دهد.»

ترمذی از عایشه رضی الله عنها چنین روایت می کند:

«يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ خَسْفٌ، وَمَسْخٌ، وَقَذْفٌ، أَلْتُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمْهَلُكَ وَفِينَا الصَّالِحُونَ قَالَ « نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْخُبْتُ. »

«در این امت، رانش زمین، مسخ و پرتاب زمین روی می دهد. عایشه رضی الله عنها می فرماید: عرض کردم: ای رسول خدا! اگر در میان ما انسان‌های صالحی باشند، هلاک می شویم؟ رسول الله ﷺ فرمود: آری، هرگاه ناپاکی زیاد شود.»

در حدیث عمر رضی الله عنه که شباهت بسیاری به حدیث عائشه رضی الله عنها دارد، چنین آمده است: شخصی پرسید: ای رسول خدا! این رانش زمین، مسخ و پرتاب زمین چه زمانی میان امت روی می دهد؟ رسول الله ﷺ فرمود:

«إِذَا ظَهَرَتِ الْقَيْنَاتُ وَالْمَعَازِفُ وَشُرِبَتِ الْخُمُورُ»^۱

«هرگاه زنان رقاصه و موسیقی نمایان و شراب نوشیده شود.»

ابونعیم در «اخبار اصبهان»، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود:

«لَيَبِيْتَنَّ أَقْوَامٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى طَعَامٍ وَ شَرَابٍ وَ هُوَ، فَيُصْبِحُوا قَدْ مَسَّخُوا قِرْدَةً وَ خَنَازِيرَ.»

«گروهی از این امت شب را با خوردن، نوشیدن و بازی کردن به سر می برند و صبح به میمون و گراز تبدیل می شوند.»

امام بخاری از ابو عامر - یا ابومالک - اشعری چنین روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود:

«لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَّ، وَالْحَرِيرَ، وَالْحَمْرَ، وَالْمَعَازِفَ، وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عِلْمٍ، يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ، يَأْتِيهِمْ لِحَاجَةٍ، فَيَقُولُونَ: ارْجِعْ إِلَيْنَا عَدَا، فَيَبِيْتُهُمُ اللَّهُ»

۱- ترمذی، سلسله الاحادیث الصحیحه: (۲۹۳/۴) شماره: (۱۷۸۷).

وَيَضَعُ الْعِلْمَ، وَيَمْسُخُ آخِرِينَ قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»

«در میان امت من افرادی پیدا می‌شوند که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می‌دانند. هم‌چنین، افرادی می‌آیند که در قله‌ی کوه‌ها زندگی می‌کنند و شب‌هنگام که چوپان گوسفندان آن‌ها را به خانه می‌آورد، اگر مسکینی نزد آنان بیاید و چیزی بخواهد، می‌گویند: فردا بیا. اما شب‌هنگام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن‌ها را هلاک می‌کند و کوه را روی آنان می‌اندازد و گروهی دیگر را مسخ می‌کند و تا روز رستاخیز به خوک و میمون تبدیل می‌نماید.»^۱

از جمله رانش‌های بزرگی که پیش از رستاخیز رخ می‌دهد، فرو رفتن یک لشکر کامل است. در حدیثی به روایت احمد از حمیدی از بقیره همسر قعقاع بن ابوحدره الاسلمی روایت شده است، می‌گوید: از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که بالای منبر صحبت می‌کرد، شنیدم که می‌فرمود:

«يَا هَؤُلَاءِ إِذَا سَمِعْتُمْ بِجَيْشٍ قَدْ حُسِفَ بِهِ قَرِيبًا فَقَدْ أَظَلَّتِ السَّاعَةُ.»^۲

«ای مردم! هرگاه شنیدید که لشکری در زمین فرو رفته است، وقت فرا رسیدن رستاخیز نزدیک شده است.»

رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره‌ی برخی مکان‌ها که رانش روی می‌دهد، امت خود را آگاه کرده است. در سنن ابوداود با سند صحیح از انس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«يَا أُنْسُ إِنَّ النَّاسَ يُمَصَّرُونَ أَمْصَارًا وَإِنَّ مِصْرًا مِنْهَا يُقَالُ لَهُ الْبَصْرَةُ أَوْ الْبَصِيرَةُ فَإِنَّ أَنْتَ مَرَرْتَ بِهَا أَوْ دَخَلْتَهَا فَإِيَّاكَ وَسَبَآخَهَا وَكِلَاءَهَا وَسُوقَهَا وَبَابُ أَمْرَائِهَا وَعَلَيْكَ بِضَوَّاحِيهَا فَإِنَّهُ يَكُونُ بِهَا حُسْفٌ وَقَذْفٌ وَرَجْفٌ وَقَوْمٌ يَبْتِنُونَ يُصْبِحُونَ قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ.»^۳

«ای انس! همانا مردم وارد شهرها می‌شوند و شهری به نام «بصره» به وجود می‌آید. اگر تو از کنار آن عبور کردی یا وارد آن شدی، از مناطق سنگلاخ، علفزار، نخلستان،

۱- سلسله احادیث صحیحة (۱۳۵/۴) شماره (۱۶۰۴).

۲- قبلی (۱۳۹/۱) شماره: (۹۱).

۳- مشکاة المصابیح (۱۹/۳) شماره (۵۴۳۳)

بازارها و دروازه‌ی حاکمان دوری کن. از کنار آن شهر بگذر؛ زیرا در آن جا رانش، مسخ و پرتاب و زلزله خواهد آمد و گروهی در این شهر، شب را در حالی به صبح می‌رسانند که به بوزینه و گراز تبدیل شده‌اند.»

گفتار نهم: افزایش ثروت

از جمله نشانه‌های رستاخیز، زیاد شدن دارایی و ثروت است؛ آن‌گونه که اگر صد دینار هم به کسی داده شود، آن را اندک می‌بیند و ثروت‌مند در پی انسان مستمندی می‌گردد تا زکات اموالش را به او بدهد؛ اما چنین کسی را نمی‌یابد. رسول الله ﷺ به عوف بن مالک رضی الله عنه که در غزوه‌ی خیبر شرکت کرده بود، سفارش فرمود که پیش از رستاخیز، شش چیز را به خاطر داشته باشد. یکی از چیزهایی که رسول الله ﷺ برای عوف بیان فرمود، افزایش ثروت بود. به گونه‌ای که اگر یک‌صد دینار به کسی داده شود، بدان راضی نیست.^۱

در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْتُرَ فِيكُمْ الْمَالُ فَيَفِيضَ حَتَّى يُهَمَّ رَبُّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُهُ مِنْهُ صَدَقَةٌ وَيُدْعَى إِلَيْهِ الرَّجُلُ فَيَقُولُ لَا أَرَبَ لِي فِيهِ»^۲

«رستاخیز برپا نمی‌شود مگر این‌که ثروت میان شما زیاد باشد و در نزدیکی رستاخیز مال چنان زیاد می‌شود که صاحبان ثروت نگران‌اند که زکات اموالشان را به چه کسانی بپردازند. صاحب ثروت کسانی را برای ادای زکات صدا می‌کند، اما آن‌ها می‌گویند: ما نیازی به زکات و صدقه نداریم.»

از حارثه بن وهب رضی الله عنه نقل شده است که: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

«تَصَدَّقُوا فَيُوشِكُ الرَّجُلُ يَمْشِي بِصَدَقَتِهِ فَيَقُولُ الَّذِي أُعْطِيَهَا لَوْ جِئْتَنَا بِهَا بِالْأَمْسِ قَبِلْتَهَا»

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد، باب ما یحذر من الغدر، جامع الاصول (۱۰/۱۲۷).

۲- صحیح بخاری، کتاب الجهاد.

فَأَمَّا الْآنَ فَلَا حَاجَةَ لِي بِهَا فَلَا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا»^۱

«صدقه و زکات بدهید، دیری نمی‌گذرد که زمانی فرا برسد که انسان زکات اموالش را برداشته و دنبال کسانی برود که زکاتش را بپذیرند. فقیری می‌گوید: اگر این زکات را دیروز به من می‌دادی، آن را می‌پذیرفتم. اما امروز نیازی به آن ندارم. در نتیجه صاحب مال کسی را پیدا نمی‌کند که زکاتش را بگیرد.»

روشن است که این وضعیت چندین بار، از جمله در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز روی داده است.

یعقوب بن سفیان در تاریخ خود از طریق عمر بن اسید بن عبدالرحمن بن زید بن خطاب، چنین می‌گوید: سوگند به ذات یگانه‌ی الله، پیش از مرگ عمر بن عبدالعزیز، فردی ثروت خود را نزد ما آورد و گفت: این مال را به فقیران و در هر جا که بهتر می‌دانید، صرف کنید. نزد ما می‌ماند و چون کسی را نمی‌یافت بر می‌گشت. عمر بن عبدالعزیز مردم را بی‌نیاز کرده بود.^۲

در باب «مهدی»، به بیان احادیثی مبنی بر این‌که خلیفه‌ی مسلمانان پول‌ها را بدون شمردن و با مشت و خروار به دیگران می‌دهد، خواهیم پرداخت و در باب «غیب‌المراسم»^۳ به بیان احادیثی پیرامون زیاد شدن اموال بحث خواهیم کرد.

گفتار دهم: سلام گفتن به آشنایان، گسترش تجارت و قطع صلہ رحم

امام احمد در مسند خود با سند صحیح از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أَنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ تَسْلِيمِ الْخَاصَّةِ وَفُسْوَى التَّجَارَةِ حَتَّى تُعِينَ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا عَلَى التَّجَارَةِ وَقَطَعَ الْأَرْحَامَ وَشَهَادَةَ الزُّورِ وَكِتْمَانَ شَهَادَةِ الْحَقِّ وَظُهُورَ الْقَلَمِ.»^۳

۱- قبلی.

۲- فتح الباری (۸۳/۱۳)

۳- سلسله احادیث صحیحه (۲۵۰/۲) شماره (۶۴۷).

«اندکی پیش از رستاخیز امور زیر رایج می‌شود: سلام گفتن به افراد به‌خصوص، گسترش تجارت، تا آن‌جا که زن در امر تجارت شریک شوهر می‌شود و او را یاری می‌کند. قطع رابطه با خویشاوندان، گواهی دروغ، کتمان گواهی راست و ظهور قلم^۱».

منظور از تسلیم الخاصه این است که مسلمانان فقط به کسانی سلام می‌کنند که آن‌ها را می‌شناسند. در حدیث دیگری نیز آمده است: از نشانه‌های رستاخیز این است که فقط به کسانی سلام داده می‌شود که آشنا باشند. در روایت دیگری آمده است: اگر به کسی سلام گفته شود، فقط به خاطر آشنایی است.

همه‌ی بیانات رسول الله ﷺ در این حدیث، روی داده‌اند و در زمانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، این امور بسیار مشاهده می‌شوند.

گفتار یازدهم: مختل شدن معیارها و ملاک‌ها

رسول الله ﷺ بیان فرموده است که ملاک‌ها و معیارها، اندکی پیش از رستاخیز مختل می‌شوند. سخن دروغ‌گویان پذیرفته و سخن راستگویان رد می‌شود، خیانتکاران در مال و آبرو امین، و امانت‌داران خائن شمرده می‌شوند، انسان‌های بی‌ارزش و بی‌خرد، در مسایل مهم مردم اظهار نظر می‌کنند و مردم را به بی‌راهه می‌کشانند. امام احمد، ابن ماجه و حاکم، از ابوهریره رضی الله عنه چنین نقل می‌کنند که رسول الله ﷺ فرمود:

«سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ سَوَاتٌ خَدَاعَاتٌ يُصَدَّقُ فِيهَا الْكَاذِبُ وَيُكَذَّبُ فِيهَا الصَّادِقُ وَيُؤْتَمَنُ فِيهَا الْخَائِنُ وَيُحَوَّنُ فِيهَا الْأَمِينُ وَيَنْطِقُ فِيهَا الرَّوْبِضَةُ. قِيلَ: وَمَا الرَّوْبِضَةُ؟ قَالَ: الرَّجُلُ التَّافَهُ فِي أَمْرِ الْعَامَّةِ.»^۲

«سال‌های فریبنده بر مردم خواهند آمد. انسان‌های دروغ‌گو تأیید می‌شوند، خیانت‌کاران امین شمرده می‌شوند و رویبضه سخن می‌گوید. پرسیدند: رویبضه کیست؟ فرمود: انسان نادان که درباره‌ی امور عامه‌ی مردم سخن می‌گوید.»

۱- منظور افزایش کتاب‌ها و نویسندگان است.

۲- سلسله احادیث الصحیحه: (۵۰۸/۴) شماره: (۱۸۸۷).

هر کس با نگاهی ژرف جامعه‌ی جهانی امروز را بررسی کند، متوجه می‌شود که دورانی که رسول‌الله ﷺ آن را به تصویر کشیده بود، فرا رسیده است: دروغ‌گویان کافر و مشرک، که بنگاه‌های خبرپراکنی و رسانه‌های گروهی را در اختیار دارند، سخنان دروغ‌شان پذیرفته و تصدیق می‌شود. اما راست‌گویان و دادگران، دروغ‌گو شمرده می‌شوند. امت اسلامی، اموال خود را در بانک‌ها و در اختیار کفار خیانت‌کار قرار می‌دهند و آنان را امین می‌دانند و مسلمانان خیانت‌کار شمرده می‌شوند و به آن‌ها اعتماد نمی‌شود. ما هر روزه شاهد آن هستیم که در قضایای مهم جهانی، انسان‌های نادان و فاقد ارزش‌های اخلاقی، سخن می‌گویند، اظهار نظر می‌کنند و رهبری مردم را در دست گرفته‌اند؛ آنان با رهبری نابخردانه‌ی خود ممکن است تمام بشریت را به نابودی بکشانند.

گفتار دوازدهم: پلیس‌هایی که در پایان کار دنیا، مردم را شلاق می‌زنند

در پایان دنیا، ستم زیاد می‌شود. حتی مردانی که مسئولیت امنیت و جلوگیری از ستم و مبارزه با ستمکاران را بر عهده دارند، دست به فساد می‌زنند. اگر آنان دگرگون شوند و خودشان ستم‌کار گردند، بندگان را با تازیانه و شلاق می‌زنند. این گفتار، امروزه تحقق یافته و به کثرت در کشورهای اسلامی مشاهده می‌شود.

احمد، حاکم و طبرانی در معجم کبیر، با سند صحیح از ابوالفضل رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول‌الله ﷺ فرمود:

«يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ رِجَالٌ مَعَهُمْ أَسْيَاطٌ كَأَنَّهُمْ أَدْنَابُ الْبَقَرِ يَغْدُونَ فِي سَخَطِ اللَّهِ وَيَرُوْحُونَ فِي غَضَبِهِ»^۱

«در پایان کار دنیا مردانی که تازیانه‌هایی مانند دم گاو در دست دارند، می‌آیند. این‌گونه افراد در ناخشنودی رضی الله عنهم شب را به صبح می‌رسانند و در خشم رضی الله عنهم روزشان را سپری می‌کنند.»

این جریان در صحیح مسلم نیز به شرح زیر آمده است: ابوه‌ریر رضی الله عنه می‌گوید:

رسول الله ﷺ فرمود:

«صِنْفَانِ مِنَ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٍ عَارِبَاتٌ مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يَجِدْنَ رِيحَهَا وَإِنَّ رِيحَهَا لِيُوجِدُ مِنْ مَسِيرَةٍ كَذَا وَكَذَا»^۱

«دو گروه از اهل دوزخ اند که هنوز من آنها را ندیده‌ام - در زمان رسول الله ﷺ نیستند. - گروه نخست کسانی هستند که تازیانه‌هایی مانند دم گاو در دست دارند و مردم را می‌زنند. گروه دوم زنانی هستند که به ظاهر لباس پوشیده‌اند، اما برهنه هستند. مردم را به سوی خود جذب می‌کنند و خود نیز به سوی بیگانگان گرایش دارند؛ موهایشان را مانند کوهان شتر می‌بندند. این گونه زنان نه وارد بهشت می‌شوند و نه بوی بهشت به مشام‌شان می‌رسد؛ حال آن‌که بوی بهشت از فرسخ‌ها استشمام می‌شود.»

بخش سوم

نشانه‌هایی که هنوز ظاهر نشده‌اند

گفتار اول: جزیره العرب پُر از بستان و جویبار می‌شود

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ الْمَالُ وَيَفِيضَ حَتَّى يَخْرُجَ الرَّجُلُ بِرِكَاتِهِ مَالِهِ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهَا مِنْهُ وَحَتَّى تَعُودَ أَرْضُ الْعَرَبِ مُرُوجًا وَأَنْهَارًا»^۲

«رستاخیز برپا نمی‌شود مگر زمانی که مال زیاد شود و همه‌ی مردم بی‌نیاز گردند. حتی انسان زکات اموالش را جدا می‌نماید و دنبال کسی می‌گردد که آن را بپذیرد؛ اما کسی را نمی‌بیند که زکات را بپذیرد و رستاخیز برپا نمی‌شود مگر این‌که سرزمین عرب به باغ‌ها و

۱- صحیح مسلم: (۱۶۸/۴) شماره: (۲۱۲۸).

۲- مسلم و مشکاة المصابیح: (۲۱/۳) شماره: (۵۴۴۰).

جویبارها تبدیل شود.»

عربستان پُر از باغ و جویبار می‌شود؛ چون اهالی آن با کندن چاه، کشاورزی و امثال آن، جزیره و زمین‌های بایر را به بستان و جویبار مبدل می‌سازند. امروزه، این کار به سرعت انجام می‌شود. هم‌چنین ممکن است بدین خاطر باشد که جزیره العرب در اثر تحولات جغرافیایی، پُر از باغ و رود شود. مناطق گرم و استوایی، به مناطق معتدل تبدیل شود و پروردگار، آن نهرها و چشمه‌ها را می‌آفریند تا خشکی آن‌را به شادابی و سرسبزی و دشت‌های بی‌حاصل آن به مزرعه‌های حاصل‌خیز و سرسبز تبدیل شوند. توجیه دوم، بیشتر قابل قبول است؛ زیرا وضعیت نخست عربستان را شرح می‌دهد.

گفتار دوم: بزرگ شدن هلال ماه

از جمله نشانه‌های نزدیک شدن رستاخیز، پرنور و بزرگ شدن هلال ماه است؛ به‌گونه‌ای که بینندگان با دیدن هلال ماه می‌پندارند که دو یا سه شب از آن گذشته است. از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«مِنْ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ انْتِفَاحُ الْأَهْلَةِ»^۱

«از نشانه‌های نزدیک شدن رستاخیز، بزرگ شدن هلال ماه است.»

از ابن مسعود روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«مِنْ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ أَنْ يَرَى الْهَلَالَ قَبْلًا، فَيَقَالُ: لِلَّيْلَتَيْنِ، وَأَنْ تُتَّخَذَ الْمَسَاجِدَ طُرُقًا، وَأَنْ يَظْهَرَ مَوْتُ الْفُجَاءَةِ»^۲

«از نشانه‌های نزدیک شدن رستاخیز، این است که هلال ماه در شب نخست، بزرگ به نظر می‌رسد؛ گفته می‌شود: دو شبه است. و مسجدها گذرگاه قرار می‌گیرند و مرگ‌های ناگهانی رخ می‌دهد.»

۱- ناصر الدین آلبانی در صحیح جامع الصغیر این حدیث را آورده است. (۲۱۳/۵ شماره: ۵۷۷۴).

۲- (صحیح الجامع: ۲۱۴/۵، ۵۷۷۵)

گفتار سوم: حرف زدن درندگان و جمادات با انسان‌ها

امام احمد در مسند خود از ابوسعید خدری رضی الله عنه نقل می‌کند: گرگی بر یک گوسفند حمله برد و آن را ربود. چوپان به دنبال گوسفند رفت و آن را از گرگ پس گرفت. گرگ دمش را روی زمین گذاشت، نشست و گفت: از الله نمی‌ترسی که روزی مرا از من می‌گیری؟ چوپان گفت: بسیار شگفت‌آور است که گرگی با من سخن می‌گوید! گرگ گفت: سخن شگفت‌آورتر از این را برایت نگویم؟ محمد صلی الله علیه و آله در یثرب مردم را از اخبار گذشتگان آگاه می‌کند. چوپان گوسفندان را به طرف مدینه برد. وارد مدینه شد. گوسفندان را به گوشه‌ای در شهر مدینه رساند و خودش نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و جریان گرگ را برایش بازگو کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داد تا مردم برای نماز جمع شوند. سپس خودش از خانه بیرون آمد و به چوپان فرمود: جریان گرگ را برای مردم بازگو کن. چوپان ماجرا را تعریف کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُكَلِّمَ السَّبَّاعُ الْإِنْسَ وَيُكَلِّمَ الرَّجُلَ عَذْبُهُ سَوَاطِيهِ وَشِرَاكُ نَعْلِهِ وَيُخْبِرُهُ فَيُخَذُهُ بِهَا أَحَدَثَ أَهْلُهُ بَعْدَهُ»^۱

«سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، رستاخیز برپا نمی‌شود مگر این که درندگان با انسان‌ها سخن بگویند و انسان با تازیانه و بند کفشش سخن بگوید و رانش او را به آنچه خانواده‌اش با او انجام می‌دهند، باخبر می‌کند.»

گاهی رسول الله صلی الله علیه و آله از پدیده‌ای فوق طبیعی و خارج از شناخت بشر خبر می‌دهد. از آن جمله، در روز رستاخیز اعضای بدن انسان به زیان او گواهی می‌دهند:



[یس: ۶۵]

«امروز بر دهان‌هایشان مهر می‌نهمیم و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان بر چیزهایی که به دست آورده‌اند، گواهی می‌دهند.»

۱- سندش صحیح است. ابن حبان و حاکم آن را نقل کرده‌اند و موافق با شرایط امام مسلم است.

﴿ [فصلت: ۲۱] ﴾

«آنان به پوست‌های خود می‌گویند: چرا به زیان ما شهادت دادید؟ پاسخ می‌دهند: الله ما را به گفتار درآورده است که همه چیز را گویا نمود.»

رسول الله ﷺ در مورد اختراعاتی خبر می‌دهد که به وسیله‌ی آنها، زبان حیوانات را می‌دانند و جمادات را به سخن در می‌آورند. همان‌طور که امروزه در اختراعات جدید مانند رادیو و تلویزیون مشاهده می‌شود.

گفتار چهارم: پرده برداشتن فرات از کوه طلا

بخاری و مسلم در صحیح خود از ابوهریره رضی الله عنه نقل می‌کنند که رسول الله ﷺ فرمود:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَحْسِرَ الْفُرَاتُ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ يَمْتَلِئُ النَّاسُ عَلَيْهِ فَيَقْتُلُ مِنْ كُلِّ مِائَةٍ تِسْعَةً وَتِسْعُونَ وَيَقُولُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ لَعَلِّي أَكُونُ أَنَا الَّذِي أَنْجُو»^۱

«رستاخیز برپا نمی‌شود مگر آن‌که فرات از یک کوه طلایی پرده بر دارد و آنرا نمایان کند. مردم برای به‌دست آوردن آن می‌جنگند. از هر ۱۰۰ نفر، ۹۹ نفر کشته می‌شوند و هر شخصی چنین می‌اندیشد که: من نجات پیدا می‌کنم.»

در روایت دیگری چنین آمده است:

«نزدیک است که فرات پرده از گنجینه‌ی طلا کنار بزند. هر کس در آن هنگام حاضر باشد، از آن طلا چیزی بر نمی‌دارد.»

در بعضی روایات آمده است:

«از کوهی طلایی پرده بر می‌دارد.»

امام مسلم از ابی‌بن‌کعب با این الفاظ حدیث را روایت کرده است:

«يُوشِكُ الْفُرَاتُ أَنْ يَحْسِرَ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ فَإِذَا سَمِعَ بِهِ النَّاسُ سَارُوا إِلَيْهِ فَيَقُولُ مَنْ عِنْدَهُ

لَئِنْ تَرَكْنَا النَّاسَ يَأْخُذُونَ مِنْهُ لَيُدْهَبَنَّ بِهِ كُفَّهُ قَالَ فَيَقْتُلُونَ عَلَيْهِ فَيَقْتُلُ مِنْ كُلِّ مِائَةٍ تِسْعَةٌ
وَتَسْعُونَ^۱

«دیری نباید که فرات از کوهی از طلا پرده بردارد و آنرا ظاهر کند. هرگاه مردم درباره‌ی آن آگاه شوند، به‌سوی آن می‌شتابند. کسانی که آن‌جا هستند، می‌گویند: اگر مردم را بگذاریم که از آن بردارند، همه را بر می‌دارند. مردم برای گرفتن طلا جنگ می‌کنند و از هر ۱۰۰ نفر ۹۹ نفر کشته می‌شود.»

منظور از «پرده برداشتن»، خشک شدن آب است. امام نووی می‌فرماید: انحسار یعنی ظاهر شدن طلا به خاطر از بین رفتن آب^۲. گاهی پرده برداشتن به‌دلیل تغییر مسیر آب روی می‌دهد؛ زیرا ممکن است این کوه یا خزانه‌ی طلایی، زیر خاک پنهان شده باشد و وقتی که مجرای آب تغییر کند و از کنار کوه بگذرد، گنج طلا ظاهر شود.

آنان که طلاها را می‌بینند، از آن‌ها بر نمی‌دارند؛ زیرا گرفتار فتنه شده و با همدیگر به جنگ و جدال می‌پردازند.

گفتار پنجم: ظاهر شدن گنج‌های پنهان

امام مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«تَقِيءُ الْأَرْضِ أَفْلاذَ كِبِدْهَا أَمْثَالَ الْأُسْطُوانِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ فَيَجِيءُ الْقَائِلُ فَيَقُولُ فِي هَذَا قَتَلْتُ وَيَجِيءُ الْقَاطِعُ فَيَقُولُ فِي هَذَا قَطَعْتُ رَحْمِي وَيَجِيءُ السَّارِقُ فَيَقُولُ فِي هَذَا قَطَعْتُ يَدِي ثُمَّ يَدْعُوهُ فَلَا يَأْخُذُونَ مِنْهُ شَيْئًا»^۳

«زمین تکه‌های جگرش -طلا و نقره- را که مانند استوانه هستند، بیرون می‌اندازد. قاتل می‌آید و می‌گوید: به خاطر همین‌ها مردم را کشتم. قاطع رحم می‌گوید: من نیز به سبب این‌ها صله رحم را قطع کردم. دزد می‌گوید: بر اثر این، دستم بریده شد. به خاطر

۱- صحیح مسلم (۲۲۲۰/۴) شماره: (۲۲۹۵).

۲- شرح نووی علی المسلم (۹/۱۸).

۳- مسلم، کتاب الزکات.

جنجال، همگی طلاها را رها می‌کنند و چیزی از آن بر نمی‌دارند.»

این یکی از نشانه‌های قدر عز وجله است که به زمین امر می‌کند تا گنج‌های پنهانش را از درونش بیرون ریزد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این خزانه‌ها را به «افلاذ کبد» تعبیر نموده است. «فلذ» در لغت به معنای «قطعه‌ای از جگر شتر» می‌باشد. برخی گفتند: به معنای قطعه گوشت است. مفهوم حدیث تشبیه است. یعنی زمین قطعات پنهان در شکم خود را بیرون می‌آورد. اسطوان، جمع استوانه است. استوانه به معنای ستون می‌باشد. تشبیه کردن قطعه‌های طلا و نقره به استوانه، به خاطر حجم زیاد آنهاست.^۱

وقتی مردم این همه طلا را مشاهده می‌کنند، از آن دوری می‌جویند و نگران و ناراحت می‌شوند؛ چون در راه رسیدن به این کالای بی‌ارزش مرتکب انواع گناه و سرکشی شده‌اند.

گفتار ششم: محاصره شدن مسلمانان در مدینه

از جمله نشانه‌های رستاخیز این است که مسلمانان شکست می‌خورند و دشمنان آنها را در مدینه‌ی منوره محاصره می‌کنند.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«يُوشِكُ الْمُسْلِمُونَ أَنْ يُحَاصِرُوا إِلَى الْمَدِينَةِ حَتَّى يَكُونَ أْبَعْدَ مَسَاحِلِهِمْ سَلَاَحٌ»^۲

«چیزی نمی‌گذرد که مسلمانان در مدینه‌ی منوره محاصره شوند و برای دفاع تنها بیل در دست داشته باشند.»

گفتار هفتم: رسیدن جهجاه به پادشاهی

جهجاه مردی سخت‌گیر و تندخو از طایفه قحطان است که حکومت به او می‌رسد. در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

۱- شرح نووی بر مسلم (۹۸/۱۸).

۲- حدیث صحیحی است. ابوداود و حاکم آن را نقل کرده‌اند.

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ يَسُوقُ النَّاسَ بِعَصَاهُ»

«رستاخیز برپا نمی‌شود مگر این‌که مردی از قبیله‌ی قحطان ظاهر شود و مردم را به گناه و نافرمانی سوق دهد.» «بخاری و مسلم»

در روایت مسلم آمده است:

«لَا تَذْهَبُ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى يَمْلِكَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْجُهْجَاهُ»^۱

«شب‌ها و روزها تمام نمی‌شوند مگر آن‌که مردی به نام جهجاه قدرت را به دست گیرد.»

ممکن است جهجاه روایت دوم، غیر از جهجاه روایت نخست باشد؛ زیرا در حدیث امام ترمذی به صحت رسیده است که این جهجاه، از غلامان است. در سنن ترمذی از أبوهریره روایت شده است که رسول‌الله ﷺ فرمود:

«لَا يَذْهَبُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَتَّى يَمْلِكَ رَجُلٌ مِنَ الْمُوَالِي يُقَالُ لَهُ جَهْجَاهُ»^۲

«شب و روز تمام نمی‌شود تا آن‌که شخصی به نام جهجاه که از غلامان است، به قدرت برسد.»

منظور از جمله‌ی «یسوق الناس بعصاه» این است که او به قدرت می‌رسد و مردم از وی اطاعت می‌کنند و او هم رهبری مردم را بر عهده می‌گیرد. واژه‌ی «سوق بالعصا» بر شدت و تندخویی او دلالت دارد. معنای لغوی جهجاه، «صدای بلند» است. بنا به تفسیر ابن‌حجر، صدایی که در صلابت و سختی با عصا متناسب باشد.^۳ اما آیا این مرد، مردم را به کار خوب فرا می‌خواند یا بد؟ هیچ‌گونه توضیحی در این باره از رسول‌الله ﷺ ثابت نشده است.

۱- بخاری کتاب الفتن. (۷۶/۱۳).

۲- صحیح الجامع الصغیر: (۲۳۰/۶) شماره: (۷۵۶۱).

۳- فتح الباری: (۷۸/۱۳).

گفتار هشتم: فتنه احلاس، دهماء و دهیماء

از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه نقل شده است که: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله موضوع فتنه را به میان آوردیم. رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی فتنه‌ها بسیار سخن گفت؛ تا این که فتنه‌ی احلاس را مطرح نمود. شخصی پرسید: فتنه‌ی احلاس چیست؟ فرمود:

«هِيَ هَرَبٌ وَحَرْبٌ ثُمَّ فِتْنَةُ السَّرَّاءِ دَخْنَهَا مِنْ تَحْتِ قَدَمِي رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنِّي وَكَيْسٌ مِنِّي وَإِنَّمَا أَوْلِيَايَ الْمُتَّقُونَ ثُمَّ يَصْطَلِحُ النَّاسُ عَلَى رَجُلٍ كَوْرِكٍ عَلَى ضِلَعٍ ثُمَّ فِتْنَةُ الدُّهْمَاءِ لَا تَدْعُ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا لَطَمْتُهُ لَطْمَةً فَإِذَا قِيلَ انْقَضَتْ تَمَادَتْ يُصْبِحُ الرَّجُلُ فِيهَا مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا حَتَّى يَصِيرَ النَّاسُ إِلَى فُسْطَاطَيْنِ فُسْطَاطٍ إِيْمَانٍ لَا نِفَاقَ فِيهِ وَفُسْطَاطٍ نِفَاقٍ لَا إِيْمَانَ فِيهِ فَإِذَا كَانَ ذَاكُمْ فَانْتَظِرُوا الدَّجَالَ مِنْ يَوْمِهِ أَوْ مِنْ غَدِهِ»^۱

«فتنه احلاس، فتنه فرار و از دست دادن مال و اهل است. سپس فتنه‌ی سراء پیدا می‌شود. کسی وارد این فتنه می‌شود که گمان می‌کند از اهل بیت من است؛ ولی چنین نیست و ارتباطی به من ندارد؛ چون دوستان و نزدیکان من پرهیزکارند. سپس مردم فردی نالایق را انتخاب می‌کنند که ثابت قدم و استوار نیست. سپس فتنه‌ی دهیماء می‌آید. تمام امت اسلامی را می‌زند، مردم گمان می‌کنند که تمام شده است، اما باز هم ادامه دارد. افراد زیادی را گمراه می‌کند. فردی هنگام صبح ایمان دارد ولی شب کافر می‌شود. در پایان این فتنه‌ها مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای مومن‌اند که در میان آنان منافقی وجود ندارد و دسته‌ی دوم منافق‌اند که مؤمنی در صف آن‌ها دیده نمی‌شود. هرگاه این وضعیت پیش آمد، در همان روز یا روز بعدش منتظر دجال باشید.»

«احلاس» جمع حلس و به معنای پارچه‌ای است که بر پشت شتر و اسب و زیر پالان گذاشته می‌شود. بدین جهت فتنه را به حلس تشبیه کرده است که هم‌چنان که پالان شتر از پشت او جدا نمی‌شود، فتنه از مردم جدا نمی‌شود. خطابی می‌گوید: ممکن است تشبیه کردن فتنه به حلس، به خاطر سیاهی رنگ آن باشد.

«حَرْبَ» به معنای از بین رفتن اهل و مال است. عرب‌ها می‌گویند:

«حرب الرجل و فهو حریب فلان» یعنی: «مال و اهلیش به غارت برده شد.»

«سراء»، نعمتی است که مردم از آن به دلیل زیاد شدن مال و سلامتی، بسیار خوشحال می‌شوند. نسبت دادن سراء به فتنه، از این جهت است که نعمت سراء - معمولاً موجب گمراهی و ارتکاب به گناه می‌شود. همان‌گونه که این فتنه مردم را گمراه و به گناه وادار می‌سازد.

«دهیماء»، آفتی است که مردم را به خاطر بدی‌هایشان، پریشان و سرگردان می‌کند.

گفتار نهم: ظهور مهلک العزیز

مطلب اول: نصوصی که **مهلک العزیز** را معرفی می‌کند

در احادیث صحیح آمده است که الله متعال در پایان دنیا و نزدیکی رستاخیز، خلیفه‌ی عادل‌ی را به سوی مردم جهان می‌فرستد تا اداره‌ی امت اسلام را به عهده گیرد. او از اهل بیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و از فرزندان زهراء عَلِیْهَا السَّلَام می‌باشد. نام او و پدرش با نام رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و نام پدرشان یکی است. دارای پیشانی روشن و بینی عقابی شکل می‌باشد. زمین پُر از ستم را به دادگری آراسته می‌کند و بساط ستم را برای همیشه بر می‌چیند و به جای آن نهال عدل و داد را می‌کارد. احادیثی که در این باره آمده‌اند، به شرح زیر روایت شده‌اند:

۱- از عبدالله بن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت شده است که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمَهُ اسْمِي.»^۱

«دنیا به پایان نمی‌رسد مگر آن‌که مردی از اهل بیت من بر عرب حکومت کند. نامش

با نام من یکی است.»

در روایتی دیگر از ابوداود چنین آمده است:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ، حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ فِيهِ رَجُلًا مِنِّي، أَوْ مِنْ أَهْلِي أَهْلَ بَيْتِي، يُوَاطِئُ اسْمَهُ اسْمِي، وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.»^۱

«اگر از عمر دنیا فقط یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا این که مردی از اهل بیت من برانگیخته شود. نام او با نام من و نام پدرش با نام پدرم یکی است. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند. همان‌طور که پیش از آمدن او پر از ظلم و ستم بوده است.»

۲- از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْمُهْدِيُّ مِنْ عَثْرَتِي مِنْ وَدِدِ فَاطِمَةَ»^۲

«مهدی از اولاد من و از فرزندان فاطمه است.»

۳- از علی رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْمُهْدِيُّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يُصْلِحُهُ اللَّهُ فِي لَيْلَةٍ»^۳

«مهدی از اهل بیت من است که الله او را در شبی اصلاح می‌کند.»

۴- از علی رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَجُلًا مِنَّا يَمْلؤها عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا.»^۴

«اگر از دنیا فقط یک روز باقی بماند، خداوند عز و جل فردی را از ما مبعوث می‌کند، تا دنیا را پس از ظلم و ستم، از عدل و انصاف پُر کند.»

۱- مشکاة المصابیح: (۲۴/۳).

۲- ابوداود، ابن ماجه و حاکم.

۳- صحیح جامع (۲۶/۲) البانی در مورد آن حدیث می‌گوید: صحیح است.

۴- کارهایش را اصلاح می‌کند و جایگاهش را بالا می‌برد تا به خلافت برسد و اهل حق با او همراه شوند.

۵- مشکاة المصابیح: (۲۴/۳). شماره (۵۴۵۴).

۵- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْمُهْدِيُّ مِنِّي أَجْلَى الْجُبْهَةِ أَقْنَى الْأَنْفِ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا يَمْلِكُ سَبْعَ سِنِينَ»^۱

«مهدی از من است، او پیشانی روشن و بینی عقابی شکل دارد. زمین را پُر از عدل و داد می‌کند؛ همان‌طور که پیش از او پُر از جور و ستم شده بود. او هفت سال حکومت می‌کند.»

۶- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَتَمْلَأَنَّ الْأَرْضَ جَوْرًا وَظُلْمًا، فَإِذَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا بَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنِّي اسْمُهُ اسْمِي أَوْ اسْمُهُ اسْمُ أَبِي، يَمْلُؤُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا، كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا»^۲

«زمین پر از جور و ستم می‌شود. وقتی چنین شد، الله مردی را از اهل بیت من که همانم من است، می‌فرستد. او زمین را پُر از عدل و انصاف می‌کند؛ همان‌طور که پُر از ستم بوده است.»

بزاز، ابن عدی در «الکامل»، ابونعیم در «اخبار اصبهان» و «الحلیه»، حاکم، امام احمد، و ابن حبان، حدیث را با این لفظ از ابوسعید رضی الله عنه روایت کرده‌اند:

«تَمْلَأُ الْأَرْضَ ظُلْمًا وَجَوْرًا ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ عِثْرَتِي فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا.»

حاکم می‌گوید: براساس شرط شیخین، حدیث صحیح است. ذهبی و ابونعیم دیدگاه حاکم را تأیید کرده‌اند.

حاکم، حدیث یادشده را از ابوسعید رضی الله عنه به صورت مرفوع با این الفاظ نقل می‌کند:

«يَخْرُجُ فِي أُمَّتِي الْمُهْدِيُّ، يَسْقِيهِ اللَّهُ الْغَيْثَ وَتَخْرُجُ الْأَرْضُ نَبَاتَهَا وَيُعْطِي الْمَالَ صِحَاحًا وَتَكْثُرُ

۱- بزار و ابن عدی در کامل، ابونعیم در اخبار اصفهان و حاکم.

۲- مشکوة المصابیح (۵۱۸۱)، شماره: (۲۴/۳).

الماشية و تعظم الأمة، يعيش سبعا أو ثمانيا يعني حججا»

«مهدی در امت من ظهور می‌کند. الله در دوران حکومت او باران می‌فرستد و زمین سرسبز می‌شود. دام زیاد می‌گردد. امت عظمت پیدا می‌کند و او هفت یا هشت سال زندگی می‌کند. «حاکم، ذهبی و ابن‌خلدون حدیث را تصحیح کرده‌اند»

اصحاب سنن و طبری در کتاب «الاوسط الکبیر» و حاکم و ابن‌حبان این حدیث را نقل کرده‌اند. اصل حدیث را با لفظ ابوداود بیان می‌کنیم:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ، حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ فِيهِ رَجُلًا مِنِّي، أَوْ مِنْ أَهْلِ أَهْلِ بَيْتِي، يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي، وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ أَبِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا»^۱

«اگر از عمر دنیا بیش از یک روز باقی نمانده باشد، الله آن روز را طولانی می‌کند تا این‌که مردی از اهل بیت من برگزیده شود، نام او با نام من و نام پدرش با نام پدرم یکی است. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند.»

مطلب دوم: درجه‌ی صحت احادیث در حدیث

شیخ عبدالعزیز بن باز می‌فرماید: جریان در حدیث معلوم و احادیثش واضح هستند. حتی متواتر بوده و یکدیگر را تأیید می‌کنند. برخی از اهل حدیث، آن‌ها را از نظر معنا متواتر می‌دانند؛ زیرا از راه‌های بسیار و با الفاظ گوناگون روایت شده‌اند. این احادیث بیان می‌کنند که قضیه‌ی مهدی ثابت است و مبعوث شدنش حقیقت دارد و از نوادگان علی بن ابوتaleb است. ظهور این امام در آخر زمان، از نمونه‌های رحمت الله متعال می‌باشد تا عدل و انصاف را اجرا کند و در برابر جور و ستم بایستد در حدیث به وسیله ایشان، پرچم خیر را بر این امت به اهتزاز در می‌آورد.

با بسیاری از احادیث وارد شده در مورد در حدیث آشنا شدم و همان‌طور که امام شوکانی و ابن‌قیم فرمود: در این احادیث، صحیح، حسن، ضعیف تأیید شده و اخبار

۱- تحقیق ابن‌قیم را از کلام البانی مختصر کرده‌ام، اگر می‌خواهید به همه بیانات امام دست پیدا کنید به کتاب (سلسله الاحادیث الصحیحة) البانی مراجعه کنید. (۳۸/۴) شماره (۱۵۲۹) و سلسله احادیث صحیحة (۳۳۶/۲) شماره (۷۱۱)

دروغ وجود دارند و از میان این احادیث، آنچه را که از لحاظ سند صحیح است، برای اثبات عقیده‌ی ظهور مهدی کفایت می‌کنند. خواه خودش صحیح باشد یا به کمک احادیث دیگر، صحیح بودنش اثبات شود. خواه خودش حسن باشد یا به کمک احادیث دیگر، حسن بودنش اثبات شود. علاوه بر این، اگر احادیث ضعیف، ضعفشان به دلایلی جبران شود و همدیگر را تقویت کنند، نزد اهل علم قابل استناد هستند. واقعیت این است که جمهور علما، بلکه تمامی آنها معتقد به اثبات و صحت عقیده‌ی ظهور مهدی عجل الله فرجه هستند. مهدی عجل الله فرجه در پایان کار دنیا ظهور می‌کند. افرادی که این عقیده را رد کرده‌اند و به ظهور مهدی عجل الله فرجه ایمان ندارند، چون دلیلی ارائه نمی‌کنند و یا دلایلشان مستند نیست، قابل اعتنا نیستند.^۱

عبدالمحسن بن حمد العباد می‌گوید: تعداد اصحابی که احادیث مهدی عجل الله فرجه را نقل کرده‌اند، به ۲۶ نفر می‌رسند و کتب حدیثی که احادیث مهدی عجل الله فرجه را تخریح کرده‌اند، به ۳۶ کتاب می‌رسند. در میان آنها، امام احمد در «مسند»، ابن حبان در صحیح خود، حاکم در «مستدرک» و دیگران نیز این احادیث را نقل کرده‌اند.^۲

سیاری از علما در تالیفاتی ویژه، با بیان طُرُق و مورد مناقشه قرار دادن اسناد، این احادیث را جمع کرده‌اند. ابوبکر بن ابی خیمه، حافظ ابونعیم و حافظ سیوطی در کتاب «العرف الوردی فی اخبار المهدی» از جمله‌ی این علما هستند. حافظ ابن کثیر بخش مستقلی از کتاب «الفتن و الملاحم» را به بحث مهدی عجل الله فرجه اختصاص داده است. ابن حجر مکی نیز کتابی به نام «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر» و ملا علی قاری کتابی به نام «المشرب الوردی فی مذهب المهدی» نوشته‌اند.

مطلب سوم: دیدگاه‌های فرق اسلامی درباره‌ی مهدی عجل الله فرجه

۱- عقیده‌ی اهل سنت و جماعت موافق و برگرفته از احادیثی است که در مباحث گذشته بیان نمودیم. حاصل احادیث این بود که مهدی عجل الله فرجه حاکمی صالح و نیکوکار

۱- الرد علی من کذب بالاحادیث الصحیحه الوارده فی المهدی نوشته عد المحسن من حمد العباد، ص (۱۵۷).

۲- (عقیده‌ی اهل سنت و اثر) از عبد الحمید بن حمد العباد صفحه‌ی (۱۶۶-۱۶۸).

است. عنه ایشان را به عنوان مُجدّد این دین مبعوث می‌کند و این دین را توسط ایشان، بر تمام ادیان پیروز می‌کند.

ابن خلدون می‌گوید: بدان که عقیده‌ی همه‌ی مسلمانان تمام قرون و اعصار، این است که ظهور شخصی از اهل بیت در آخر زمان، ضروری و قطعی است. با آمدنش دین را تایید و تقویت می‌کند، عدل را برپا می‌دارد، مسلمانان از وی پیروی می‌کنند. وی قدرت را در سرزمین‌های اسلامی به دست می‌گیرد. نامش مهدی است. ظهور دجال و پیروی مردم از وی، که در احادیث ثابت شده است، از جمله نشانه‌های رستاخیز است. عنه پس از ایشان نازل می‌شود و دجال را می‌کشد. یا این که عنه همزمان با عنه نازل می‌شود و او را در کشتن دجال یاری و در نماز به عنه اقتدا می‌نماید.^۱

۲- شیعه‌ی امامیه بر این عقیده‌اند که عنه آخرین امام آنهاست. او امام دوازدهم است و به محمدبن حسن عسکری شناخته می‌شود. از فرزندان حسین بن علی بن ابی طالب عنه می‌باشد. شیعه‌ی امامیه بر این عقیده‌اند که مهدی از هزار و یکصد سال پیش در سن پنج سالگی در سرداب سامرا پنهان می‌شود. او هر چند از نظرها پنهان است، اما در شهرها حضور دارد و مردم منتظر بازگشت او هستند.

۳- گروهی منکر وجود عنه هستند. این‌ها هر چند که خود را اهل سنت می‌دانند، اما در تحقیق نصوص مهارت ندارند و در علم اسناد نیز ضعیف هستند. بسیاری از علما در نوشته‌های خود، شبهات و اشکالات آنها را پاسخ داده‌اند. طبق اطلاعات ما، آخرین کتابی که در رد این گروه نوشته شده است، کتاب علامه عبدالمحسن عباد با نام «الرد علی من کذب بالاحادیث الصحیحه الواردة فی المهدی»^۲ و کتاب «الاحتجاج بالاثار

۱- مقدمه ابن خلدون ص ۵۵۵. لازم است که بگوییم: ابن خلدون بیشتر احادیث دال بر وجود مهدی را تضعیف کرده است، اما در این بینش راه صواب را نیمووده است، ولی نمی‌توان گفت: که ابن خلدون مهدی را قبول ندارد، چون برخی از احادیث را تصحیح کرده است. بعد از ذکر همه احادیث می‌گوید: همانگونه که گفتم تنها برخی احادیث از تیغ تیز نقد نجات یافتند، اما برای اثبات عقیده مهدی این مقدار کم کفایت می‌کند.

۲- مطبوعه الرشید در مدینه آن را چاپ کرده است.

علی من انکر المهدی المنتظر» اثر محمود بن عبدالله بن حمد التویجری، می‌باشد.^۱

۴- برخی از حکام گذشته، ادعای مهدویت کردند یا برخی از اقوام برای آن‌ها را مهدوی دانسته‌اند. برخی از آنان، انسان‌های نیک و شایسته‌ای بودند و اگر فردی یا افرادی از آنان بر خود نام مهدی گذاشت، به‌خاطر ادعای مهدویت نبود؛ بلکه هدف فال نیکو زدن به مهدی بود تا در شمار پیشوایان راه‌یافته، که حق می‌گویند و براساس حق قضاوت می‌کنند، قرار گیرند. مهدی خلیفه عباسی از آن جمله بود. اما برخی از حکام مدعی مهدویت، انسان‌های ستمگری بودند. مانند عبدالله بن میمون القداح، ملحد معروف، -۲۵۹ - ۳۲۲ هـ- از مدعیان مهدویت بود. پدر بزرگ او یهودی است و به دروغ خود را از اهل بیت رسول الله ﷺ معرفی کرد. او مدعی شد که مهدی موعود است. به قدرت رسید و فرزندانش بر کشور مغرب، مصر، حجاز و سوریه سلطه پیدا کردند. اسلام به‌خاطر این حکام، با مشکلات بسیاری روبرو گردید. این‌ها مدعی الوهیت شدند و گفتند: شریعت یک باطن و یک ظاهر دارد.

پادشاهان رافضی، قرامطه باطنی و دشمنان دین از این گروه بودند. زیر پرده‌ی روافض خود را با دروغ به اهل بیت رسول الله ﷺ نسبت می‌دادند. در واقع دین‌شان بی‌دینی و کفر بود و در ترویج آن، سعی و تلاش بسیار می‌کردند. این گروه، همواره بر سر قدرت بودند تا این‌که سلطان صلاح الدین ایوبی قدرت را به دست گرفت و تار و پود حکومت قرامطه و ملاحده را از هم گسیخت.

مهدی مغاریه، محمد بن تومرت، -۴۸۵-

محافظت می‌کنند. دو چشمه، یکی از آب و دیگری از عسل، همیشه برای آنها جوشان است. گروه کیسانیه بر این باورند که او داخل این چشمه می‌باشد و چهل نفر از یارانش او را همراهی می‌کنند و هیچ‌گونه اطلاعی به همراهان خود نمی‌دهد. کیسانیه معتقدند که او و همراهانش زنده هستند و روزی می‌خورند. محمد بن حنیفه پس از غیبت، ظهور و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌طور که پُر از جور و ستم بوده است. به‌خاطر شورش بر عبدالملک بن مروان یا یزید بن معاویه، به حبس محکوم شد.

این دو بیت شعر به چنین عقیده‌ای اشاره می‌کند:

و سبط لا یذوق الموت حتی یقود الخیل یقدمها اللواء

تغیب لا یری فیهم زماناً برضوی عنده عسل و ماء

* فرزندی است که طعم مرگ را نمی‌چشد تا این‌که سوار بر اسب می‌شود و پرچم آن را به پیش می‌برد.

* او در کوه رضوی پنهان است و تا مدت زمانی دیده نمی‌شود. نزد او آب و عسل است.

مطلب چهارم: زمان ظهور عجل الله فرجه

شیخ عبدالعزیز ابن‌باز به نقل از علامه ابن‌کثیر می‌گوید: گمان من بر این است که مهدی در زمان نزول عیسی عجل الله فرجه ظهور می‌کند. حدیثی که از حارث بن ابی اسامه روایت شده است به همین مطلب اشاره دارد.^۱ او می‌گوید: «امیرهم المهدی» این جمله بدان اشاره دارد که ظهور امام مهدی در زمان ظهور عجل الله فرجه خواهد بود. برخی از

۱- عبارت حدیث این است:

(ینزل عیسی ابن مریم فیقول امیرهم المهدی: تعال صل بنا فیقول: لا إن بعضهم امیر بعض تکرمة الله لهذه الأمة) (عیسی نازل می‌شود، امیر آنها مهدی خطاب به عیسی می‌گوید: بیا نماز را اقامه کن، عیسی می‌گوید: نه، یکی از شما باید امام باشد این احترامی است که الله از این امت گرفته است. ابن قیم در (المنار المنیف) می‌گوید: اسناد آن جید است.

روایات مسلم و روایاتی دیگر، نیز بدین مطلب اشاره‌ای دارند. این قوی‌ترین دیدگاه است؛ ولی قطعی و یقین‌بخش نیست.

امام مسلم از سه تن از امهات المومنین: ام سلمه رضی الله عنها، حفصه رضی الله عنها و عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: لشکری برای پناه بردن به خانه صلی الله علیه و آله عازم مسجد الحرام می‌شوند و صلی الله علیه و آله این لشکر را در بیابانی نرسیده به مکه، در زمین فرو می‌برد.

در روایت ام سلمه رضی الله عنها چنین آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَعُوذُ عَائِدٌ بِالْبَيْتِ فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ بَعْثٌ فَإِذَا كَانُوا بِيَدَاءِ مِنَ الْأَرْضِ حُسِفَ بِهِمْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ بِمَنْ كَانَ كَارِهًا قَالَ يُحْسَفُ بِهِ مَعَهُمْ وَلَكِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نَبْتِهِ»^۱

«پناهنده‌ای به قصد پناه بردن به بیت الله می‌رود. گروهی برای سرکوبی او مأمور می‌شوند. وقتی آن لشکر به بیابانی می‌رسد صلی الله علیه و آله آنان را در زمین فرو می‌برد. ام سلمه رضی الله عنها می‌فرماید: عرض کردم: ای رسول خدا! حال کسانی که نافرمانی نمی‌کنند، اما کار لشکر را ناپسند می‌دانند، چه می‌شود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آنان نیز فرو می‌روند. اما در روز رستاخیز بر حسب نیت خود زنده می‌شوند و به سوی الله می‌شتابند.»

در روایت حفصه رضی الله عنها چنین آمده است:

«لَيَوْمٍ مِّنْ هَذَا الْبَيْتِ جَيْشٌ يَغْرُؤُنَهُ حَتَّى إِذَا كَانُوا بِيَدَاءِ مِنَ الْأَرْضِ يُحْسَفُ بِأَوْسَطِهِمْ وَيُنَادِي أَوْلَهُمْ آخِرَهُمْ ثُمَّ يُحْسَفُ بِهِمْ فَلَا يَبْقَى إِلَّا الشَّرِيدُ الَّذِي يُخْبِرُ عَنْهُمْ»

«لشکری جنگ‌زده به خانه‌ی الله پناه می‌برد. زمانی که دشمن آن‌ها به بیابانی می‌رسد، در میان لشکر، زمین شکاف بر می‌دارد و افرادی که گرفتار شده‌اند، دیگران را برای نجات فریاد می‌زنند؛ ولی همه‌ی لشکر نابود می‌شود. اما شخصی از آنان زنده می‌ماند تا جریان را برای مردم تعریف کند. ...»

در حدیثی دیگر آمده است:

«گروهی بی سلاح که به بیت پناه می برد...»^۱

در روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله در عالم خواب حرکات نامفهومی انجام می داد. عرض کردیم: ای رسول خدا! در خواب حرکاتی انجام می دادی که پیشتر چنین چیزی ندیده بودیم؟ فرمود: عجیب بود؛ گروهی از امت من به رهبری مردی از قریش، به بیت الله پناه می برند. وقتی به بیابانی می رسند، در زمین فرو می روند. عرض کردیم: ای رسول خدا! همه فرو رفتند؟ فرمود: آری، میان آنها انسان های پاک و مسافر نیز وجود دارد. همه نابود می شوند؛ ولی هنگام زنده شدن، هر کس براساس نیت خود زنده می شود. «مرگ شان یکسان است ولی زنده شدن شان پس از مرگ، یکسان نیست»^۲.

آیا این مرد قریشی که به بیت الله پناه می برد صلی الله علیه و آله دشمنانش را نابود می کند و یاور او است، همان مهدی موعود می باشد که در احادیث درباره ی او خبر داده شده است؟ هیچ دلیل صریحی بر این ادعا وجود ندارد.

مطلب پنجم: آیا مهدی همان خلیفه ای است که در عهد او مال و ثروت زیاد می شود؟

در احادیث گذشته صحبت از خلیفه ای به میان آمد که در زمان او مال و ثروت زیاد می شود؛ به گونه ای که اموال را بی حساب بین مردم تقسیم می کند. آیا این خلیفه همان مهدی است؟

امام مسلم در صحیح خود، از جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي خَلِيفَةٌ يَحْثِي الْمَالَ حَثْوًا»^۳

۱- صحیح مسلم: (۲۲۰۹/۴) شماره: (۲۸۸۳).

۲- صحیح مسلم: (۲۲۱۰/۴) شماره (۲۸۸۴).

حدیث سابق با الفاظ مختلف در بسیاری از کتب سنن مانند: سنن امام احمد، ابی یعلی، مستدرک، ابن ماجه، ترمذی و طبرانی نقل شده است.

۳- صحیح مسلم: (۲۲۳۴/۴) شماره (۲۹۱۳).

«در پایان امت من، خلیفه‌ای خواهد آمد که با دست‌هایش ثروت را جارو می‌کند.»

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«يَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي خَلِيفَةٌ يَحْتُو الْمَالَ حَتَّى لَا يَعُدَّهُ عَدَدًا»^۱

«در پایان امت من، خلیفه‌ای می‌آید که مال را با دست‌ها جارو می‌زند و نمی‌شمارد.»

بخش چهارم

بزرگ‌ترین نشانه‌ها

ترتیب نشانه‌ها بر اساس وقوع

نشانه‌های بزرگی هستند که از نزدیک شدن رستاخیز خبر می‌دهند و با نمایان شدن آن‌ها، رستاخیز برپا می‌شود. در صحیح مسلم از حدیث بن اسید العفاری رضی الله عنه روایت شده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به مجلسی که ما در آن مشغول گفتگو بودیم، تشریف آورد و فرمود: در مورد چه چیزی گفتگو می‌کنید؟ عرض کردیم: درباره‌ی رستاخیز. فرمود:

«إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرُونَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالِدَّجَالَ وَالِدَّابَّةَ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَثَلَاثَةَ خُسُوفٍ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ تَطْرُقُ النَّاسَ إِلَى مُحْشَرِهِمْ»^۲

«تا زمانی که ده نشانه را نبینید، رستاخیز برپا نمی‌شود. آن‌گاه آن ده نشانه را بدین شرح بر شمرد: دود، دجال، دابه الارض، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی صلی الله علیه و آله و سلم، یاجوج و

۱- قبلی: (۲۲۳۵/۴) شماره (۲۹۱۴).

۲- صحیح مسلم، کتاب الفتن، باب فی الایات التي تكون قبل الساعة (۲۲۲۵/۴) شماره (۲۹۰۱) نویسنده جامع الاصول حدیث را به ابی داود و ترمذی نسبت داده است.

ماجوج و سه خسوف^۱: یکی در مشرق، یکی در مغرب و دیگری در جزیره العرب و آخرین نشانه‌ی رستاخیز، آتشی است که از یمن ظاهر می‌شود و مردم را به سوی میدان حشر سوق می‌دهد.»

نشانه‌های بزرگ به ترتیب ظاهر می‌شوند و فاصله‌ی زمانی میان آن‌ها، زیاد نخواهد بود. روی دادن آن‌ها، مانند باز شدن طناب سر کیسه‌ی گندم است. با باز شدن آن، دانه‌های گندم یکی پس از دیگری بیرون می‌آید. میان نشانه‌های رستاخیز فاصله‌ی زمانی چندانی نخواهد بود. حاکم با سند صحیح از عنه روایت می‌کند که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«الإِمَارَاتُ خَزِرَاتٌ مَنْظُومَاتٌ فِي سَلِكٍ، فَإِنْ يَقْطَعُ السَّلْكُ تَبَعَ يَعْضُهَا بَعْضًا»^۲

«نشانه‌های رستاخیز، مانند مهره‌هایی هستند که در یک نخ نظم داده شده‌اند. هرگاه نخ پاره شود، دانه‌ها یکی پس از دیگری بر زمین می‌افتند.»

رسول‌الله صلی الله علیه و آله خبر داده است که جنگ بزرگی به نام «ملحمه»، میان مسلمانان و رومیان روی می‌دهد و پس از آن، مسلمانان قسطنطنیه را فتح می‌کنند و به دنبال این فتح، دجال پیدا می‌شود و قدم شومش را بر این کره‌ی خاکی می‌گذارد. از معاذبن عنه روایت شده است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«عُمْرَانُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ خَرَابٌ يَثْرَبُ وَخَرَابٌ يَثْرَبُ خُرُوجُ الْمَلْحَمَةِ وَخُرُوجُ الْمَلْحَمَةِ فَتْحُ قُسْطَنْطِينِيَّةَ وَفَتْحُ الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ خُرُوجُ الدَّجَالِ»^۳

«نخست بیت المقدس آباد و مدینه خراب می‌شود. سپس جنگ‌های خونینی روی می‌دهد و قسطنطنیه فتح می‌شود. پس از این‌ها، دجال می‌آید.»

منظور رسول‌الله صلی الله علیه و آله این است که حوادث پی‌درپی و بدون وقفه روی می‌دهند. بر خوانندگان محترم این کتاب روشن می‌شود که مسلمانان در آن روزگار چگونه با رومیان

۱- فرو رفتن در زمین.

۲- سلسله الاحادیث الصحیحه (۳۶۱/۴) شماره: (۱۷۶۲).

۳- مشکاة المصابیح: (۱۷/۳) شماره: (۵۴۲۵).

در معرکه‌ی بزرگ «ملمحه» وارد جنگ شوند و قسطنطنیه را به دست می‌آورند. سپس دجال ظهور می‌کند و پس از او، عیسی عَلَيْهِ السَّلَام فرود می‌آید و دجال را می‌کشد. پس از آن‌ها، یاجوج و ماجوج از پشت سدهای محکم خود بیرون می‌آیند و در زمان عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نابود می‌شوند. ترتیب این حوادث روشن است.

اما ترتیب نشانه‌های دیگر، کاملاً روشن نیست. البته طلوع خورشید از طرف مغرب، خروج دابه الارض و ظهور آتشی که مردم را در یک میدان جمع می‌کند، قطعاً پس از خروج دجال، نزول عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و بیرون آمدن یاجوج و ماجوج روی می‌دهند. اما از این سه پدیده، کدام یک جلوتر از دیگری رخ خواهند داد؟

با توجه به حدیث امام مسلم از حذیفه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، روشن می‌شود که آتش یمن پس از همه‌ی نشانه‌ها روی می‌دهد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن حدیث، ده نشانه را بیان می‌کند و در پایان می‌فرماید:

«وَأَخْرَجُ ذَلِكَ نَارًا تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَىٰ مَحْشَرِهِمْ»^۱

«آخرین نشانه‌ی رستاخیز، آتشی است که از یمن ظاهر می‌شود و مردم را به سوی میدان حشر سوق می‌دهد.»

شش نشانه‌ی دیگر، یعنی طلوع خورشید از مغرب، خروج دابه الارض، دخان، فرو رفتن زمین در مشرق، مغرب و جزیره‌ی العرب، به ترتیب ذیل روی می‌دهند.

طلوع خورشید از مغرب زمین و خروج دابه الارض، پس از نزول عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و کشته شدن دجال رخ خواهند داد.

به هلاکت رسیدن یاجوج و ماجوج نیز در دوران عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و پس از فاسد شدن مردم و نابود گشتن اسلام و آتش یمن، روی می‌دهد.

اما جای سؤال است که آیا طلوع خورشید زودتر روی می‌دهد یا بیرون آمدن دابه الارض؟ چون در احادیث رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این موضوع تصریح نشده است، نمی‌توان به

به پاسخ قاطعی دست یافت.

از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده است که: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

«إِنَّ أَوَّلَ الْآيَاتِ خُرُوجًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَخُرُوجُ الدَّابَّةِ عَلَى النَّاسِ ضُحَىٰ وَأَيُّهَا مَا كَانَتْ يَبِشُّ صَاحِبَتَيْهَا فَالْأُخْرَىٰ عَلَىٰ إِثْرَهَا قَرِيبًا»^۱

«نخستین نشانه‌ی رستاخیز، طلوع خورشید از مغرب و ظاهر شدن دابه الارض برای مردم است و هر کدام از این دو زودتر ظاهر شود، دومی بی درنگ خواهد آمد.»

استدلال به این حدیث، مبنی بر این که طلوع خورشید، پیش از خروج دجال و نزول عیسی علیه السلام و خروج یاجوج و ماجوج رخ خواهد داد، صحیح نیست؛ زیرا آنچه که از مجموع اخبار و روایات بر می آید، این است که خروج دجال نخستین نشانه‌ی بزرگ است که حکایت از تغییر احوال مردم در جای جای دنیا دارد و این حالت با وفات عیسی علیه السلام پایان می پذیرد و طلوع خورشید از طرف مغرب، نخستین نشانه‌ی بزرگ است که از تغییر «عالم علیا» حکایت دارد نه «عالم سفلی». خروج دابه الارض در همین روز که خورشید از مغرب طلوع می کند، صورت می گیرد.^۲

حاکم می گوید: در ظاهر چنین بر می آید که طلوع خورشید پیش از خروج دابه الارض صورت می گیرد. ولی این دو هم زمان یا پس از مدت کوتاهی روی می دهند.^۳ اما ترتیب زمانی سایر نشانه‌ها، یعنی سه بار خسوف و دخان، برای ما روشن نیست. از نصوص صحیح دلیلی بر تعیین زمان ظهور آنها بیان نشده است. الله حقیقت را بهتر می داند.

گفتار اول: دود

از جمله نشانه‌های بزرگ، که پیش از رستاخیز روی می دهند، دخان است سورۃ الاحزاب

۱- مسلم کتاب (فتن) باب (فی خروج الدجال) (۲۲۶۰/۴) شماره (۲۹۴۱).

۲- فتح الباری: (۳۵۳/۱۱).

۳- قبلی، همان.

می فرماید:

[دخان: ۹×۱۰]

«بلکه آنان در شک و تردید به سر می برند و -با حقیقت توحید- بازی می کنند. پس منتظر روزی باش که آسمان، دودی آشکار بیاورد.»

از جمله شواهد صریحی بر این نشانه‌ی بزرگ رستاخیز، حدیثی است که امام مسلم از حذیفه بن اسید رضی الله عنه به شرح زیر روایت می کند: ما مشغول گفتگو بودیم که رسول الله صلی الله علیه و آله نزد ما تشریف آورد. فرمود: موضوع گفتگوی شما چیست؟ عرض شد: ما درباره‌ی رستاخیز گفتگو می کنیم. فرمود:

«إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرُونَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ فَذَكَرَ الدَّخَانَ وَالِدَجَالَ وَالِدَّابَّةَ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَثَلَاثَةَ حُسُوفٍ حَسَفٌ بِالشَّرْقِ وَحَسَفٌ بِالمَغْرِبِ وَحَسَفٌ بِجَزِيرَةِ العَرَبِ وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنَ اليمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ»

«تا ده نشانه‌ی رستاخیز را نبینید، هرگز چنین چیزی برپا نمی شود. سپس نشانه‌ها را این گونه بیان فرمود: دود، دجال، دابه الارض، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی صلی الله علیه و آله، یاجوج و ماجوج و سه خسوف در مغرب، مشرق و جزیره العرب. آخرین نشانه، آتشی است که از یمن ظهور می کند و مردم را به سوی میدانی سوق می دهد.»

ابن مسعود رضی الله عنه معتقد است که نشانه‌ی دود روی داده است. امام مسلم در صحیح خود از مسروق رضی الله عنه روایت می کند: در حالی که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه دراز کشیده بود، نزد ایشان حاضر شدم. مردی آمد و گفت: ای ابو عبدالرحمن -کنیه ابن مسعود رضی الله عنه - مرد قصه گویی در محل «ابواب کنده»، ضمن بیان داستانی گفت: نشانه‌ی دود در آینده می آید و جان کفار را می گیرد و مسلمانان به اندازه‌ی سرماخوردگی، از آن احساس درد می کنند. عبدالله رضی الله عنه با ناراحتی نشست و فرمود: ای مردم! از الله بترسید و براساس علم خود فتوا صادر کنید و اگر در مورد چیزی علم ندارید، بگویند: الله داناتر است. چون سکوت برای شما بهتر است از این که از روی جهل سخن بگویند و آن را به الله نسبت دهید. الله به

پیامبرش می فرماید:

﴿ [ص: ۸۶] ﴾

«بگو: من از شما -در برابر رساندن قرآن و دین الله- هیچ پاداشی نمی خواهم و از مدعیان -دروغین نبوت هم- نیستم.»

وقتی رسول الله ﷺ ارتداد مردم از دین و ایمان را می دید، دعا کرد: پروردگارا هفت سال قحطی مانند سال های قحطی یوسف عليه السلام را بر این مردم نازل کن. راوی می گوید: چنان قحط سالی آمد که مردم را درمانده کرد. حتی مردم در اثر گرسنگی پوست حیوانات و گوشت مردار را می خوردند. هر کس بسوی آسمان نگاه می کرد، آنرا مانند دودی می دید. آن گاه ابوسفیان نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای محمد! تو آمدی تا مردم را به بندگی الله و صلهی رحم امر کنی، اینک قوم تو در اثر قحط سالی از بین می روند. دعا کن از این گرفتاری نجات یابند. آن گاه آیات ذیل نازل شد:



[دخان: ۱۰×۱۱]

«پس منتظر روزی باش که آسمان، دودی آشکار بیاورد. دودی که مردم را -از هر سو- در برمی گیرد؛ این، عذابی دردناک است.»

سپس رسول الله ﷺ به آنها می فرماید: آیا در رستاخیز هم از این عذاب نجات می یابند:

﴿ [دخان: ۱۵] ﴾

«ما، اندکی عذاب را دور می کنیم؛ ولی شما -به کفر- باز می گردید.»

سپس می فرماید:

[دخان: ۱۶]

« روزی -همچون روز بدر را منتظر باشید- که به عذاب و گرفتنی سخت -شما را- فرو می گیریم؛ همانا ما، انتقام گیرنده ایم.»

بطشه الکبری، روز بدر بود و آیات دخان و لزام^۱ و روم^۲، پیش از آن روی داد.

ابن مسعود رضی الله عنه بر این عقیده است که دخان یادشده در آیه‌ی پیش، روی داده و به پایان رسیده است و عذاب آخرت که کفار بدان گرفتار می‌شوند، به پایان نمی‌رسد. آیه‌ی یادشده به صراحت دلالت دارد بر این که بسم الله الرحمن الرحیم این عذاب را برای چند لحظه‌ای از کفار بر می‌دارد. گروهی از سلف مانند: مجاهد، ابی‌العالیه، ابراهیم نخعی، ضحاک و عطیه العوفی دیدگاه ابن مسعود رضی الله عنه را دارند و ابن جریر نیز آن را ترجیح داده است.^۳

ابن کثیر بر این عقیده است که نشانه‌ی دخان، هنوز نیامده است و برای تأیید دیدگاه خود به حدیث ابومالک الاشعری رضی الله عنه استدلال می‌کند و می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: الله شما را با سه چیز هشدار می‌دهد: دابه الأرض، دجال و دخان. دخان برای مومنان مانند سرماخوردگی و ریزش آب بینی اثر می‌گذارد و کافران چنان بدان دچار می‌شوند که تمام بدنشان ورم می‌کند و از سوراخ‌های بدنشان دود بیرون می‌آید.

علامه ابن کثیر می‌فرماید: علی بن ابی طالب، ابوسعید حذری، ابن عباس و حسن بصری رضی الله عنه بر این عقیده‌اند که نشانه‌ی دخان، هنوز نیامده است. علامه ابن کثیر با استدلال به دلایل زیر، دیدگاه آن‌ها تأیید می‌کند:

۱- احادیث صحیح و حسن زیادی دال بر این مطلب‌اند که نشانه‌ی دخان هنوز روی

نداده است. آیه‌ی: ﴿﴾ [دخان: ۱۰]

«منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می‌کند.»

بر خلاف دیدگاه ابن مسعود رضی الله عنه، چیزی خیالی نیست بلکه حقیقت دارد و هر مسلمانی

۱- [فرقان: ۷۷]

(اِنَّا شَمَا كَفَّارًا، رسالت آسمانی را) تکذیب می‌کنید و (نتیجه بد) آن ملازم شما خواهد شد)

۲- [روم: ۱ × ۳]

(الف. لام. میم. رومیان (از ایرانیان) شکست خورده‌اند. (این شکست) در نزدیکیترین سرزمین (به سرزمین عرب که نواحی

شام است، رخ داده است) و ایشان پس از شکستشان پیروز خواهند شد.)

۳- صحیح مسلم: (۲۱۵۷/۴) شماره: (۲۷۹۸).

آن را می بیند.

۲- جمله‌ی «یغشی الناس» این مطلب را می‌رساند که اگر فرض کنیم نشانه‌ی دخان یک خیال است، نباید تنها مخصوص اهل مکه باشد؛ چون لفظ «الناس» همه‌ی مردم را شامل می‌شود.

امام نووی در شرح مسلم پیرامون این حدیث «لن تقوم الساعة حتي تروا قبلها عشر آیات...» می‌فرماید: این حدیث، دیدگاه کسانی را تایید می‌کند که می‌گویند: دخان نفس کافران را می‌گیرد و مومنان به اندازه‌ی نتگی نفس بدان دچار می‌شوند و این‌که نشانه‌ی دخان هنوز نیامده است و نزدیک رستاخیز خواهد آمد. در کتاب «بدء الخلق» هر دو دیدگاه ذکر شده است. گروهی دیدگاه ابن مسعود رضی الله عنه را تایید کرده‌اند و طرف‌داران دیدگاه دوم، حذیفه، ابن عمر و حسن بصری رضی الله عنه می‌باشند. حدیث رضی الله عنه آن را از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند و مدت آن را چهل روز بیان می‌نماید. برای جمع‌بندی و تطبیق این دو حدیث، می‌توان گفت که این‌ها دو جریان جداگانه هستند.

گفتار دوم: فتنه‌ی دجال

مطلب اول: فتنه‌ی دجال، بزرگ‌ترین فتنه در تاریخ بشر است

فتنه‌ی دجال در روزهای آخر دنیا و آغاز رستاخیز روی می‌دهد و از نشانه‌های بزرگ رستاخیز است. این فتنه، از بزرگ‌ترین فتنه‌هایی است که در طول تاریخ دامن‌گیر بشر می‌شود. در صحیح مسلم از ابوالدهماء و ابوفتاده رضی الله عنه روایت شده است که: ما از کنار هشام‌بن‌عامر می‌گذشتیم و نزد عمران‌بن‌حصین می‌رفتیم. روزی هشام‌بن‌عامر به ما گفت: شما از کنار من رد شده و نزد کسانی می‌روید که حضور آن‌ها در محضر رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بیش از من نبوده است و حدیث رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را از من بهتر نمی‌دانند. من از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود:

«مَا بَيْنَ خَلْقِ آدَمَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ خَلْقٌ أَكْبَرُ مِنَ الدَّجَالِ»^۱

«میان آفرینش آدم و رستاخیز، پدیده‌ای بزرگ‌تر از دجال وجود ندارد.»

بنابراین، تمامی پیامبران، امت‌های خود را از دجال بر حذر داشته‌اند. اما رسول الله ﷺ بیش از سایر پیامبران مسأله‌ی دجال را مورد تاکید قرار داده است.

در صحیح بخاری از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده است که: رسول الله ﷺ بلند شد و پس از حمد و ستایش الحمد لله درباره‌ی دجال فرمود:

«إِنِّي لَأُنذِرْكُمْوَهُ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ وَلَكِنِّي أَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرٌ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ»^۲

«من شما را از دجال بر حذر می‌دارم و هیچ پیامبری نیامده است که قومش را هشدار نداده باشد. اما من درباره‌ی دجال سخنی به شما می‌گویم که هیچ پیامبری به قومش نگفته است و آن این‌که دجال کور است و الله شما کور نیست. -پس فریب دجال را نخورید که می‌گوید: من الله هستم-»

در بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«مَا بُعِثَ نَبِيٌّ إِلَّا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الْأَعْوَرَ الْكَذَّابَ إِلَّا إِنَّهُ أَعْوَرٌ وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ وَإِنَّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ»^۳

«هیچ پیامبری مبعوث نشده است، مگر این‌که قومش را از اعور دروغ‌گو هشدار داده است. ای مردم! آگاه باشید که دجال یک‌چشم است و پروردگار شما یک‌چشم نیست. در میان دو چشم دجال کلمه‌ی «کافر» نوشته شده است.»

در سنن ترمذی و سنن ابوداود از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ درباره‌ی دجال فرمود:

۱- قبلی، کتاب الفتن. حدیث: (۲۲۲۲/۴) (شماره: ۲۹۴۶).

۲- صحیح بخاری، کتاب الفتن. فتح الباری: (۹۰/۱۳).

۳- قبلی. فتح الباری: (۹۰/۱۳). مسلم کتاب (فتن) باب (ذکر الدجال و صفه ما معه) (۲۲۴۸/۴) شماره (۲۹۳۳).

«إِنِّي أَنْذِرُكُمْ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ وَلَكِنْ سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرٌ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ»^۱

«من شما را در مورد دجال هشدار می‌دهم. هیچ پیامبری نیامده مگر این که قومش را هشدار داده است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قومش را از دجال هشدار داد. اما من درباره‌ی دجال سخنی به شما می‌گویم که هیچ پیامبری نگفته است. شما می‌دانید که دجال یک چشم است و الله یک چشم نیست.»

در سنن ابن ماجه، صحیح ابن خزیمه و مستدرک حاکم، از ابوامامه رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهَا إِنَّهُ لَمْ تَكُنْ فِتْنَةً عَلَيَّ وَجِهَ الْأَرْضِ مُنْذُ ذَرَأَ اللَّهُ ذُرِّيَّةَ آدَمَ أَعْظَمَ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَالِ وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا حَذَرَ أُمَّتَهُ الدَّجَالَ وَأَنَا آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ وَهُوَ خَارِجٌ فِيكُمْ لَا مَحَالَةَ»^۲

«ای مردم! از روزی که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نسل انسان را آفرید، هیچ فتنه‌ای در روی زمین بزرگ‌تر از فتنه‌ی دجال نبوده است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هیچ پیامبری را نفرستاد مگر این که آن پیامبر، قومش را به فتنه‌ی دجال هشدار داده باشد و من آخرین پیامبران هستم و شما هم آخرین امت هستید و دجال قطعاً در میان شما ظهور خواهد کرد.»

مطلب دوم: علت نام نهادن او به مسیح دجال

ابن اثیر می‌گوید: دجال را از آن جهت «مسیح» می‌گویند که یک چشم آن مسیح، یعنی هم سطح و صاف، است و نیز مسیح به کسی می‌گویند که یک طرف صورتش نه چشمی داشته باشد، نه ابرو. مسیح بر وزن «فعلیل» به معنای «مفعول» است. اما عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله و سلم را از آن جهت مسیح می‌نامند که با مسح کردن و دست کشیدن بر بیماران، آنان را شفا می‌داد. لذا مسیح در مورد عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله و سلم، «فعلیل» به معنای «فاعل» و در مورد دجال

۱- جامع الاصول: (۳۵۶/۱۰) شماره: (۲۸۴۸).

۲- صحیح الجامع الصغیر: (۲۷۳/۶) شماره: (۷۷۵۳).

به معنای دروغ گو است.

ابن حجر می‌فرماید: چون دجال حق را با باطل می‌پوشاند، دجال نامیده می‌شود. عرب‌ها می‌گویند:

«دجل البعیر بالقطران اذا غطاه» «شتر را قیراندود کرد و قیر او را پوشانید.»

ابن درید می‌گوید: دجال را از آن جهت دجال می‌گویند که حق را با دروغش می‌پوشاند و برخی می‌گویند: دلیل نام‌گذاری دجال به این نام، این است که به تمام نقاط زمین سفر می‌کند. یا بدان جهت است که با سفرهای خود تمام زمین را می‌پوشاند.^۱

مطلب سوم: اوضاع مسلمانان در زمان ظهور دجال

اندکی پیش از ظهور دجال، مسلمانان عظمت و شکوهی دارند و گویا هدف ظهور دجال، پایان دادن به این عظمت و قدرت است. در آن روزگار، مسلمانان با روم صلح می‌کنند و همگی در برابر یک دشمن مشترک می‌جنگند و پیروز می‌شوند. سپس جنگ میان مسلمانان و صلیبیان آغاز می‌شود. در سنن ابوداود از ذی عنه نقل شده است که: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود:

«سَتَصَالِحُونَ الرُّومَ صُلْحًا أَمِنًا فَتَغْزُونَ أَنْتُمْ وَهُمْ عَدُوًّا مِنْ وَرَائِكُمْ فَتُنْصَرُونَ وَتَعْتَمُونَ وَتَسْلَمُونَ ثُمَّ تَرْجِعُونَ حَتَّى تَنْزِلُوا بِمَرْجِ ذِي تُلُولٍ فَيَرْفَعُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ النَّصْرَانِيَّةِ الصَّلِيبَ فَيَقُولُ غَلَبَ الصَّلِيبُ فَيَغْضِبُ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَدْفُقُهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَغْدِرُ الرُّومُ وَتَجْمَعُ لِلْمَلْحَمَةِ" وَ زَادَ بَعْضُهُمْ: " وَيَثُورُ الْمُسْلِمُونَ إِلَى أَسْلِحَتِهِمْ فَيَقْتَتِلُونَ فَيَكْرِمُ اللَّهُ تِلْكَ الْعِصَابَةَ بِالشَّهَادَةِ" ^۲

«دیری نمی‌پاید که شما مسلمانان با رومیان پیمان مسالمت‌آمیزی را می‌بندید. شما و آن‌ها در برابر دشمن متحد شده و در برابر آن می‌جنگید، در پایان پیروز می‌شوید. اموال

۱- فتح الباری: (۱۹/۱۱).

۲- مشکاة المصابیح: (۱۸۳) شماره: (۵۴۲۸).

غنیمت را به دست می‌آورید. سپس به سوی دیار خود به راه می‌افتید تا به «مرج ذی تلول» می‌رسید. در آنجا توقف می‌کنید، یک مرد نصرانی صلیب را بر می‌دارد و می‌گوید: صلیب غلبه پیدا کرده است. مردی از مسلمانان به خشم می‌آید و صلیب را می‌شکند و آن‌گاه رومیان با نیرنگ در برابر مسلمانان آماده‌ی جنگ می‌شوند.

برخی افزوده‌اند: مسلمانان با اسلحه‌های خود حمله می‌کنند. درگیری آغاز می‌شود و **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** این گروه از مسلمانان را به مقام بلند شهادت می‌رساند.

در آن روزها خواهید دید که مسلمانان قدرتمند هستند. آنان جهاد می‌کنند و پیروز می‌شوند و به سلامت به خانه‌های خود بر می‌گردند. آنان به هر قیمتی، پای بند دین خود هستند. نصرانی وقتی که صلیب را بلند می‌کند، چنین می‌پندارد که پیروزی مسلمانان در سایه‌ی صلیب بوده است. مسلمان غیرتمندی بلند شده و صلیب را می‌شکند و گروه مسلمانان با برداشتن اسلحه‌های خود به رومی‌ها حمله می‌برند و با وجود کمی لشکر، به جنگ می‌پردازند. رسول الله **ﷺ** آن‌ها را شهید معرفی می‌کند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** این شهادت را موجب بزرگداشت آن‌ها قرار می‌دهد. رومیان در برابر مسلمانان نیرنگ می‌کنند و در جریانات بعدی باعث وقوع جنگ و کشتار می‌شوند.

درگیری و فتح قسطنطنیه

«ملحمه»، جنگ بزرگی است که میان مسلمانان و صلیبیان^۱ رخ می‌دهد. در حدیث پیشین، به علت درگیری اشاره شد. احادیث بسیاری پیرامون این معرکه‌ی سهمناک و پایداری مسلمانان و پیروزی آنان در این جنگ، روایت شده است.

هم‌چنین در این جنگ، تعداد زیادی از مسیحیان حقیقی، دوشادوش مؤمنان به جنگ و پیکار می‌پردازند. در صحیح مسلم از ابوهریره **رضی الله عنه** روایت شده است که رسول الله **ﷺ**

۱- در احادیث نبوی بیان شده است که در آخر زمان رومیان خیلی زیاد می‌شوند، در مسند امام احمد و صحیح مسلم از مستورد روایت شده که پیامبر فرمود:

(تقوم الساعة و الروم اکثر عدداً)

(قیامت در حالی بر پا می‌شود که رومیان از همه بیشتر هستند) صحیح جامع الصغیر (۵۱/۳).

فرمود:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَنْزَلَ الرُّومُ بِالْأَعْمَاقِ أَوْ بِدَابِقٍ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِمْ جَيْشٌ مِنَ الْمَدِينَةِ مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ فَإِذَا تَصَافَوْا قَالَتِ الرُّومُ خَلُّوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الَّذِينَ سَبَّوْنَا مِنَّا نُقَاتِلُهُمْ فَيَقُولُ الْمُسْلِمُونَ لَا وَاللَّهِ لَا نُحَيِّي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا فَيُقَاتِلُونَهُمْ فَيَنْهَزُهُمْ ثُلُثٌ لَا يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَبَدًا وَيَقْتُلُ ثُلُثَهُمْ أَفْضَلُ الشُّهَدَاءِ عِنْدَ اللَّهِ وَيَفْتَحُ الثُّلُثُ لَا يُفْتَنُونَ أَبَدًا فَيَفْتَحُونَ قُسْطَنْطِينَةَ فَبَيْنَمَا هُمْ يَفْتَسِمُونَ الْعَنَائِمَ قَدْ عَلَقُوا سُيُوفَهُمْ بِالزَّيْتُونِ إِذْ صَاحَ فِيهِمُ الشَّيْطَانُ إِنَّ الْمَسِيحَ قَدْ خَلَفَكُمْ فِي أَهْلِكُمْ فَيَخْرُجُونَ وَذَلِكَ بَاطِلٌ فَإِذَا جَاءُوا الشَّامَ خَرَجَ فَبَيْنَمَا هُمْ يُعِدُّونَ لِللِّقَاءِ يُسَوُّونَ الصُّفُوفَ إِذْ أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَمَّهُمْ فَإِذَا رَأَهُ عَدُوُّ اللَّهِ ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ فَلَوْ تَرَكَهُ لَأَنْذَابَ حَتَّى يَهْلِكَ وَلَكِنَّ يَقْتُلُهُ اللَّهُ بِيَدِهِ فَيُرِيهِمْ دَمَهُ فِي حَرَبَتِهِ»^۱

«رستاخیز برپا نمی شود مگر این که رومیان به اعماق^۲ و دابق حمله کنند. آن گاه سپاهی از مدینه، از بهترین مردم روی زمین، علیه رومیان متحد می شوند. وقتی با هم روبرو می شوند، رومیان می گویند: بگذارید تا کسانی که مردم ما را به اسارت گرفتند، بکشیم. مسلمانان می گویند: سوگند بوالله العظیم، راه شما را باز نمی کنیم و برادرانمان را به شما تسلیم نمی کنیم. مسلمانان با رومیان می جنگند. یک سوم شکست می خورند. یک سوم کشته می شوند که آن ها نزد الله بهترین شهیدان هستند و یک سوم به پیروزی می رسند و هرگز دچار فتنه نخواهند شد و قسطنطنیه را فتح می کنند.»^۳

آن گاه که مسلمانان مشغول تقسیم غنائم می شوند و شمشیرهای آنان بر درختان زیتون آویزان است، شیطان میان مسلمانان ندا می دهد که دجال در اهل و عیال شما جانشین شما شده است. مسلمانان به سوی دیارشان حرکت می کنند. اما این سخن شیطان دروغ است. وقتی مسلمانان به شام می رسند، دجال ظهور می کند. در حالی که مسلمانان برای

۱- مسنم، کتاب الفتن: (۲۲۲۱/۴) شماره: (۲۸۹۷).

۲- اعماق و دابق نام جاهایی در نزدیکی حلب هستند.

۳- این فتح غیر از فتحی است که توسط سلطان محمد فاتح انجام گرفته است.

پیکار با دشمن آماده می‌شوند، در برابر هم صف‌آرایی می‌کنند، نماز برپا می‌شود و عیسی عزراة السلام فرود می‌آید. مردم را در نماز امامت می‌کند. وقتی نگاه دجال به عیسی بن مریم عزراة السلام می‌افتد، مانند نمک در آب ذوب می‌شود. اگر به حال خود رها شود، نابود و هلاک می‌گردد. اما عیسی عزراة السلام او را می‌کشد و خون او را که بر نیزه‌ی عیسی عزراة السلام ریخته است، به مردم نشان می‌دهد.»

رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیثی دیگر پیرامون سهمناک بودن این معرکه و فداکاری مسلمانان، سخن گفته است. فداکاری مسلمانان به حدی است که برخی از آنان سه روز پی در پی، تا آخرین قطره‌ی خون و تا واپسین لحظه‌های زندگی، برای استقبال مرگ و دفاع از دین، بیعت می‌کنند.

چنان بر می‌آید که تعداد مسلمانان در آن روز اندک خواهد بود؛ زیرا مسلمانان در آن جنگ زمانی به پیروزی می‌رسند که از جاهای دیگر به آنان کمک می‌شود.

در صحیح مسلم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: رستاخیز برپا نمی‌شود تا میراث تقسیم نگردد و غنیمت، خوشحالی به بار نیآورد و سپس با اشاره به طرف شام فرمود: دشمن با مسلمانان می‌جنگد و مسلمانان نیز در برابر آن صف‌آرایی می‌نمایند. راوی، یسیرین جابر، می‌گوید: عرض کردم: منظور از دشمن، رومیان هستند؟ عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرمود: آری، در آن روز جنگ ارتداد شدت پیدا می‌کند. مسلمانان پیمان می‌بندند که یا بمیرند و یا پیروز شوند. تا این‌که شب فرا می‌رسد و مانع جنگ می‌شود و هر دو گروه بدون پیروزی به مقر خود بر می‌گردند. مسلمانان شرط می‌کنند که هیچ‌کس بدون پیروزی نمی‌تواند برگردد ولی با فرا رسیدن شب، شرط به اتمام می‌رسد. مسلمانان دوباره شرط می‌گذارند که تا سه روز این کشتار ادامه دارد. روز چهارم همه‌ی مسلمانان با روم می‌جنگند. جنگ بسیار شدیدی روی می‌دهد. جنگی که مانند آن دیده نشده و نخواهد شد.

انسان‌های بسیاری کشته می‌شوند و فضای نبرد بدبو می‌شود؛ آن چنان که اگر پرنده‌ای از کنار آن‌ها بگذرد، جان داده و بر زمین می‌افتد. مردی که صد فرزند داشته باشد، تنها یک فرزند برایش می‌ماند و بقیه در جنگ کشته می‌شوند. پس از این نبرد، چه غنیمتی

مایه‌ی خوشحالی می‌شود و کدام میراث تقسیم می‌گردد؟ در همین وضعیت، صدایی بلندتر از این جنگ به‌گوش می‌رسد. شخصی ندا می‌دهد که دجال در فرزندان و خانواده‌ها، جانشین شما شده است. مال غنیمت و هر چه را که در دست دارند رها می‌کنند و به سوی خانه‌هایشان به راه می‌افتند. ده مرد جنگی و سلحشور به طرف دجال روانه می‌شوند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنِّي لَأَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ وَأَسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَاللَّوَانَ خِيُولَهُمْ هُمْ خَيْرُ فَوَارِسَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ أَوْ مِنْ خَيْرِ فَوَارِسَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ»^۱

«من نام جنگجویان و نام پدران و رنگ اسب‌هایشان را می‌دانم. آن‌ها در آن روزگار از بهترین جنگجویان روی زمین هستند.»

در صحیح مسلم، درباره‌ی فتح قسطنطنیه از ابوهریره رضی الله عنه تفصیل بیشتری به‌شرح زیر آمده است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«هَلْ سَمِعْتُمْ بِمَدِينَةِ جَانِبِ مِثْلِهَا فِي الْبَرِّ وَجَانِبِ مِثْلِهَا فِي الْبَحْرِ؟ قَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَغْزَوْهَا سَبْعُونَ أَلْفًا مِنْ بَنِي إِسْحَاقَ فَإِذَا جَاءُوهَا نَزَلُوا فَلَمْ يُقَاتِلُوا بِسِلَاحٍ وَلَمْ يَرْمُوا بِسَهْمٍ قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهِ أَكْبَرُ فَيَسْقُطُ أَحَدُ جَانِبَيْهَا»

«آیا درباره شهری که نصف آن در خشکی و نصف دیگرش در دریا^۲ قرار دارد، چیزی شنیده‌اید؟ حاضران گفتند: آری، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: رستاخیز برپا نمی‌شود مگر این‌که هفتاد هزار از فرزندان اسحاق^۳ با مردم آن دیار جهاد کنند. این فرزندان اسحاق، هرگاه

۱- صحیح مسلم، کتاب الفتن: (۲۲۲۳/۴) شماره: (۲۸۹۹).

۲- علما می‌گویند: این شهر، شهر قسطنطنیه است، هر چند پیامبر صلی الله علیه و آله اسم آنرا بیان نفرموده است. به نظر رسید که این شهر بندقیه ایتالیا باشد، چون قسمتی از خانه‌هایش داخل دریا ساخته شده‌اند و قسمت دیگر در خشکی بنا شده‌اند، در سفری از هر دو شهر دیدن کردم اما به نظر شهر بندقیه به تفسیر حدیث نزدیک‌تر باشد. الله می‌داند.

۳- امام نووی در شرح مسلم (۴۴/۱۸) می‌فرماید: قاضی می‌گوید: در همه احادیث مسلم بیان شده که نوادگان اسحاق است، برخی هم گفته‌اند از نوادگان اسماعیل است. البته سیاق و مفهوم حدیث این دیدگاه را تأیید می‌کند، چون آن قوم عرب هستند و نوادگان اسحاق غیر عرب.

وارد شهر شوند، با سلاح نمی جنگند و هیچ تیری پرتاب نمی کنند؛ بلکه می گویند: «لا اله الا الله»، با گفتن این کلمه، نصف شهر سقوط می کند.»

ثوربن زید الدیلی می گوید: به گمان من، رسول الله ﷺ فرمود: همان نصفی که طرف دریا است، سقوط می کند. سپس نصف دوم نیز با گفتن کلمه لا اله الا الله و الله اکبر، سقوط می کند. مرتبه ی سوم که کلمه ی یادشده گفته می شود، دروازه ی شهر باز می شود و مسلمانان وارد می شوند و اموال غنیمت را به دست می آورند. در حالی که مشغول تقسیم غنیمت هستند، کسی ندا می دهد: ای مردم! مراقب باشید که دجال ظهور کرده است. همه چیز را رها کرده و به سوی خانه هایشان برمی گردند.

مطلب چهارم: قحطی و گرسنگی، پیش از ظهور دجال

پیش از ظهور دجال، مردم به شدت گرفتار بلا و سختی می شوند. باران نمی بارد و گیاهی نمی روید. در سنن ابن ماجه، صحیح ابن خزیمه و مستدرک حاکم از ابوامانة رضی الله عنه روایت شده است که رسول ﷺ فرمود:

«إِنَّ قَبْلَ خُرُوجِ الدَّجَالِ ثَلَاثَ سِنَوَاتٍ شِدَادٍ يُصِيبُ النَّاسَ فِيهَا جُوعٌ شَدِيدٌ يَأْمُرُ اللَّهُ السَّمَاءَ فِي السَّنَةِ الْأُولَى أَنْ تَحْبِسَ ثُلُثَ مَطَرِهَا وَيَأْمُرُ الْأَرْضَ فَتَحْبِسَ ثُلُثَ نَبَاتِهَا ثُمَّ يَأْمُرُ السَّمَاءَ فِي الثَّانِيَةِ فَتَحْبِسُ ثُلُثِي مَطَرِهَا وَيَأْمُرُ الْأَرْضَ فَتَحْبِسُ ثُلُثِي نَبَاتِهَا ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ السَّمَاءَ فِي السَّنَةِ الثَّلَاثَةِ فَتَحْبِسُ مَطَرَهَا كُلَّهُ فَلَا تَقْطُرُ قَطْرَةً وَيَأْمُرُ الْأَرْضَ فَتَحْبِسُ نَبَاتَهَا كُلَّهُ فَلَا تُنْبِتُ خَضِرَاءَ فَلَا تَبْقَى ذَاتُ ظِلْفٍ إِلَّا هَلَكَتْ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ قِيلَ فَمَا يَعِيشُ النَّاسُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ قَالَ التَّهْلِيلُ وَالتَّكْبِيرُ وَالتَّسْبِيحُ وَالتَّحْمِيدُ وَيُجْرَى ذَلِكَ عَلَيْهِمْ مُجْرَى الطَّعَامِ»^۱

«پیش از ظهور دجال، سه سال قحطی که مردم را به شدت دچار گرسنگی می کند،

من می گویم: اشکالی در این حدیث وجود ندارد، چون این دین برای همه مردم است و الله قدرت خود را به هر کس دوست داشته باشد می دهد. محمد فاتح سیصد سال بعد از نوبی قسطنطنیه را فتح کرد و بیشتر سربازانش غیر عرب بودند، مشکلی ندارد که این جریان بار دیگری توسط غیر عرب به وقوع بپیوندد. البته در حدیث گذشته این مطلب تأیید می شود، چون رومیان به مسلمین می گویند: بگذارید برادران خود که وارد لشکر شما شده اند به قتل برسانیم.

۱- صحیح الجامع: (۲۷۷/۶) شماره: (۷۷۵۲).

روی می‌دهد. در سال نخست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به آسمان امر می‌کند که یک‌سوم بارش را متوقف سازد و به زمین دستور می‌دهد که یک‌سوم گیاهانش را نرویانند. در سال‌های دوم و سوم نیز چنین می‌شود و در پایان سه سال، هیچ قطره‌ای بر زمین نمی‌افتد و هیچ دانه‌ای از زمین نمی‌روید. هیچ حیوان سم‌داری بر زمین زنده نمی‌ماند. همه از بین می‌روند. سوال شد، ای رسول خدا! مردم در این مدت چگونه و به چه وسیله‌ای امرار معاش می‌کنند؟ رسول الله ﷺ فرمود: با تهلیل و تکبیر و تحمید؛ این کلمات جایگزین غذا می‌شوند.»

مطلب پنجم: ویژگی‌ها و نشانه‌های دجال

دجال، ادعای ربوبیت می‌کند و برای ترویج دروغ‌های خود، کارهای فوق طبیعی انجام می‌دهد. شخصی نزد او می‌آید و گمان می‌کند که فتنه‌ی دجال بر وی پنهان نمی‌شود و سخنان دروغین دجال، تأثیری بر او ندارد؛ اما وقتی کارهای خارق العاده‌ی او را می‌بیند، تسلیم می‌شود و از او پیروی می‌کند. در سنن ابوداود با سند صحیح از عمران بن حصین روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«مَنْ سَمِعَ بِالْذَّجَالِ فَلْيُنَا عَنْهُ فَوَاللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَأْتِيهِ وَهُوَ يَحْسِبُ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ فَيَتَّبِعُهُ مِمَّا يَبْعَثُ بِهِ مِنَ الشُّبُهَاتِ أَوْ لِمَا يَبْعَثُ بِهِ مِنَ الشُّبُهَاتِ.»^۲

«هر کس درباره‌ی دجال می‌شنود، پس، از وی دوری می‌کند. به الله سوگند، انسان مسلمان نزد او می‌آید و می‌پندارد که او مسلمان است. پس به خاطر گمانی که نسبت به او دارد، از او پیروی می‌کند.»

دقت در ویژگی‌ها و کارهای دجال، روشن می‌سازد که دجال، باطل است و ویژگی‌های ربوبیت در او نیست. هر چند که کارهای خارق العاده انجام می‌دهد. دجال بشر و ناتوان است؛ می‌خورد، می‌نوشد، می‌خوابد و قضای حاجت می‌کند. هر کس چنین حالتی داشته باشد، چگونه می‌تواند معبود و رب باشد؟!

۱- تهلیل: لا إله إلا الله. تکبیر: الله أكبر. تحمید: الحمد لله.

۲- جامع الاصول (۳۵۶/۱۰) شماره (۷۸۴۶).

با این وجود، رسول الله ﷺ بسیاری از نشانه‌ها و ویژگی‌های او را برای ما بیان فرموده است تا مسلمانی که دجال در زمانش ظهور می‌کند، او را بشناسد و در دام فریب او گرفتار نشود.

ویژگی‌های برجسته‌ی دجال

رسول الله ﷺ ویژگی‌های دجال را بسیار واضح و روشن بیان فرموده است. در صحیح بخاری از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ دجال را در خواب دید و او را چنین توصیف فرمود: مردی تنومند و سرخ رنگ است، موهای سرش پیچان و از یک چشم نابیناست. چشم کور او مانند دانه‌ی انگور برجسته است. چهره‌اش بسیار به ابن قطن خزاعی شباهت دارد.^۱

از عباد بن الصامت رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنِّي قَدْ حَدَّثْتُكُمْ عَنِ الدَّجَالِ حَتَّى حَشِيتُ، وَذَكَرَ كَلِمَةً، أَلَا وَإِنَّهُ رَجُلٌ قَصِيرٌ أَفْحَجُ جَعْدٌ أَعْوُرٌ مَسْوُوحُ الْعَيْنِ لَيْسَتْ بِقَائِمَةٍ، وَلَا جَحْرَاءَ فَإِنَّ التَّبَسَّ عَلَيْنُكُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَرَوْنَ رَبَّكُمْ حَتَّى تَمُوتُوا.»^۲

«من درباره‌ی دجال برای شما صحبت کردم. احتمال دادم متوجه نشده‌اید.^۳ اینک به شما می‌گویم که دجال، مرد کوتاه قدی است. موهای پیچیده دارد. یک چشم است و چشم دیگرش هم سطح چهره‌ی اوست و برجسته و فرورفته نیست. اگر در شناخت او دچار مشکل شدید، بدانید که پرودگار شما یک چشم نیست و تنها در رستاخیز قادر به دیدن او خواهید بود.»

یک چشم بودن دجال

۱- صحیح البخاری، کتاب الفتن، فتح الباری: (۹۰/۱۳).

۲- صحیح الجامع الصغیر: (۳۱۸/۲) شماره: (۲۴۵۵).

۳- منظور این است که: سخنان زیادی گفتم احتمال دادم که شاید آشفته شده یا فراموش کرده باشید.

رسول الله ﷺ در توصیف دو چشم دجال، بسیار تاکید فرمود؛ زیرا هر چند بتواند از سایر ویژگی هایش، خود را برهاند، هرگز نمی تواند چشم هایش را پنهان کند. چشم ها در معرض دید عموم قرار می گیرند و ویژگی های چشم آشکار است و پنهان شدنی نیست. احادیث گذشته، اشاراتی پیرامون معیوب بودن چشم های دجال داشتند. در برخی روایات آمده است که چشم راست دجال کور است و برخی روایات، چشم چپش را کور بیان کرده است. اما کور بودن چشم راست معروف تر است. زیرا احادیثش متفق علیه می باشند. رسول الله ﷺ چشم کور دجال را به دانه ی انگور تشبیه کرده است. در حدیثی آمده است که چشم راست او برجسته و واضح است. مانند آب بینی که روی دیوار گچی باشد.

در صحیح مسلم از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه درباره ی دجال آمده است:

«أَعْوَرَ الْعَيْنِ الْيُمْنَى كَأَنَّهَا عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ»

«چشم راستش کور و مانند دانه ی انگور برآمده است.»^۱

در حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است:

«وَعَيْنُهُ الْيُمْنَى عَوْرَاءٌ جَاحِظَةٌ وَلَا تَخْفَى كَأَنَّهَا نُخَاعَةٌ فِي حَائِطٍ مَجْصَصٍ وَعَيْنُهُ الْبُسْرَى كَأَنَّهَا

كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»^۲

«و چشم راستش کور و برجسته است و پنهان نمی شود؛ گویا آب بینی روی دیوار گچی است و چشم چپش مانند ستاره ی درخشانی است.»

امام نووی روایات متعارض را این گونه توجیه نموده است: تمام روایاتی که حاکی از کور بودن دو چشم دجال هستند، به درجه صحت رسیده اند. «عوراء» به معنای چشم لوچ و کج است. بنابراین، توصیف کردن چشم دجال به اعور، بدین معناست که هر دو چشمش مشکل دارند. در برخی روایات دیگر آمده است که چشم راست او کور است و در برخی روایات دیگر آمده است که چشم چپ او کور است. در برخی روایات چنین

۱- بخاری کتاب (الفتن) باب (دجال) فتح الباری (۹۰/۱۳). مسلم کتاب (الفتن) باب (ذکر دجال) (۲۲۴۷/۴).

۲- فتح الباری: (۹۸/۱۳)

آمده است: «احدهما طافئه» - با همزه - به معنای فاقد دید است. یعنی چشم او دید ندارد. درباره‌ی چشم دیگر او آمده است: «الآخری طافیه» - بدون همزه - به معنای ظاهر و برجسته است. براساس اظهارات امام نووی، یک چشم دجال بی‌نور و دیگری بینا ولی لوچ و کج است. در روایت مسلم آمده است: چشمی که کور است، همان چشم ممسوح اوست. روی آنرا پوستی کلفت پوشانده و توان دیدن را از آن گرفته است.

رسول الله ﷺ چشم بینایش را این گونه توصیف می‌فرماید:

«الدَّجَالُ عَيْنُهُ خَضْرَاءُ كَالزُّجَاجَةِ.» «چشم او مانند شیشه، سبز است.»^۱

میان دو چشم او کافر نوشته شده است

نشانه‌ی دیگر دجال، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، او را در پرتو آن معرفی می‌نماید و تنها مؤمنان از آن آگاهند، عبارت «ک، ف، ر» یا «کافر»، در پیشانی او می‌باشد. کسانی که فاقد بصیرت هستند، این نشانه را نمی‌شناسند. در صحیح بخاری از عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ نقل شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«مَا بُعِثَ نَبِيٌّ إِلَّا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الْأَعْوَرَ الْكُذَّابَ إِلَّا إِنَّهُ أَعْوَرٌ وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ وَإِنَّ عَيْنِيهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ»^۲

«هیچ پیامبری مبعوث نشده است مگر این که امتش را از چشم‌کور دروغ‌گو هشدار داده است. آگاه باشید که دجال یک‌چشم است و پروردگار شما یک‌چشم نیست و میان دو چشم او نوشته شده است: کافر.»

امام بخاری حدیث مشابهی را نقل کرده است. براساس اظهارات امام نووی، پژوهش‌گران بر این عقیده‌اند که این نوشته واضح و مشخص است. این نشانه بیان‌گر کفر قطعی، دروغ‌گویی و باطل بودن اوست. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آن را برای هر مؤمن با سواد یا بی‌سواد نمایان می‌کند و از کسانی که در پی نگون‌بختی و افتادن در فتنه‌ی باشند، پنهان می‌دارد.

۱- سلسله احادیث صحیحة (۴/۷۷) شماره (۱۸۶۳).

۲- بخاری کتاب (الفتن) باب (ذکر الدجال) (فتح الباری ۱۳/۹۰).

قاضی عیاض، اختلاف بزرگان را در این مورد نقل می‌کند و می‌گوید: گروهی گمان می‌کنند که این نوشته، واقعی و حقیقی است و برخی بر این گمان‌اند که این نوشته مجاز است و برای تأکید دیدگاه خود به این حدیث استدلال می‌کنند که پیامبر ﷺ فرمود: همه‌ی مؤمنان آن‌را می‌خوانند، با سواد باشند یا بی‌سواد. ولی این دیدگاه ضعیف است.^۱

دجال وارث ندارد

رسول الله ﷺ فرمود: «هُوَ عَقِيمٌ لَا يُؤَلِّدُهُ.» «دجال عقیم است و فرزندی ندارد.»^۲

مطلب ششم: ادعای ربوبیت او باطل است

با توجه به ویژگی‌های دجال که حکایت از عیب و نقص او دارند، چگونه این آفریده‌ی ناتوان و نیازمند می‌تواند «رب» باشد و ادعای ربوبیت کند. حال آن‌که رب مردم در دنیا دیدنی نیست. رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«تَعَلَّمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرَى أَحَدٌ مِنْكُمْ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَمُوتَ»^۳

«بدانند که هیچ‌کدام از شما تا رستاخیز پروردگارش را نمی‌بیند.»

علاوه بر این، دجال عیب مادرزادی دارد. مثلاً کور بودن او بر کسی پوشیده نیست.

رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيْسَ بِأَعْوَرَ أَلَا إِنَّ الْمَسِيحَ الدَّجَالَ أَعْوَرُ عَيْنِ الْيُمْنَى كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ.»^۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بر شما پنهان نمی‌شود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ یک چشم نیست. ولی چشم راست دجال کور

و مانند دانه‌ی انگور برآمده است.»

۱- شرح نووی بر مسلم (۶۰/۱۸).

۲- شرح نووی بر مسلم (۲۲۴۲/۴).

۳- صحیح مسلم کتاب (فتن) (۲۲۴۵/۴).

۴- بخاری کتاب (توحید) باب (قول الله: لتصنع على عيني) فتح الباری (۳۸۹/۱۳).

از ویژگی‌های دجال که در احادیث مطرح شده است، «افجح» می‌باشد. «فجح» به معنای فاصله‌ی زیاد میان دو ساق یا دو ران انسان است. برخی گفته‌اند: منظور فاصله‌ی نزدیک دو پنجه‌ی پا و فاصله‌ی زیاد پاشنه‌ها است. می‌گویند: افجح به کسی می‌گویند که در پایش کجی باشد.^۱

ابن العربی می‌گوید: وجود نقص در دجال، دلیل بر این است که او محکوم به نقص است و نمی‌تواند آن‌را از خود بزدايد. اگر او «رب» می‌بود، می‌توانست نواقص را از خود دور کند.

تاکید رسول الله ﷺ بر کور بودن دجال، بدان جهت است که اثر «کوری» آشکار و دیدنی است. کسانی که توان درک دلایل عقلی را ندارند، به راحتی می‌توانند اثر کوری را دریابند. پس عاقلان راحت‌تر می‌توانند حقیقت دجال را درک کنند.

مطلب هفتم: امکانات و وسایل فتنه‌ی دجال

دجال، مدعی خدا بودن است و امکانات عجیبی در اختیار دارد تا مردم را به فتنه‌ی بزرگی دچار کند. از جمله‌ی این امکانات:

۱- حرکت سریع او بر روی زمین

در حدیث نواس بن سمعان رضی الله عنه که مسلم آن‌را روایت می‌کند، آمده است که در سرعت دجال، از رسول الله ﷺ سوال شد. رسول الله ﷺ فرمود:

«كَالْغَيْثِ اسْتَدْبَرْتَهُ الرِّيحُ»

«مانند ابری است که باد آن‌را به حرکت در می‌آورد.»

رسول الله ﷺ بیان فرمود که دجال به گوشه و کنار زمین می‌رود، به تمام شهرهای دنیا به جز مکه و مدینه، سفر می‌کند. در حدیث بخاری و مسلم آمده است: دجال، به جز مکه و مدینه، تمام شهرها را می‌پیماید.

۱- فتح الباری: (۹۷/۱۳).

در حدیث ابوامامه رضی الله عنه که ابن ماجه، ابن خزیمه و حاکم آنرا نقل کرده‌اند، چنین آمده است:

«إِنَّهُ لَا يَبْقَى شَيْءٌ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا وَطَنُهُ وَظَهَرَ عَلَيْهِ إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لَا يَأْتِيَهُمَا مِنْ نَقَبٍ مِنْ نِقَابِهِمَا إِلَّا لِقَيْتَهُ الْمَلَائِكَةُ بِالسُّيُوفِ صَلْتَةً»^۱

«هیچ نقطه‌ای از زمین باقی نمی‌ماند مگر این‌که دجال به آن سر می‌زند و بر آن چیره می‌شود؛ به جز مکه و مدینه؛ از هر نقطه‌ای که بخواهد وارد این دو شهر شود، فرشتگان با شمشیرهای برهنه، جلوی او را می‌گیرند.»

۲- بهشت و دوزخ دجال

از جمله نیرنگ‌های دجال، آنست که چیزی شبیه به بهشت و دوزخ یا نهری شبیه آب و نهری شبیه آتش، به همراه دارد. اما این‌ها فقط تخیل است. آنچه را که مردم به‌صورت آتش می‌بینند، در واقع آب خنک است و حقیقت آن‌چه که مردم آنرا آب خنک می‌بینند، آتش سوزان است.

در صحیح بخاری و مسلم، از حدیث ابوامامه رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ مَعَهُ مَاءً وَنَارًا فَنَارُهُ مَاءٌ بَارِدٌ وَمَاؤُهُ نَارٌ»

«دجال آب و آتش به همراه دارد. آتش او آب خنک است و آب او، آتش است.»^۲

روایات بسیاری در همین مضمون، در صحاح و سایر کتب حدیث آمده است.

در صحیح مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا مَعَ الدَّجَالِ مِنْهُ مَعَهُ مَهْرَانٍ يَجْرِيَانِ أَحَدُهُمَا رَأْيَ الْعَيْنِ مَاءٌ أَبْيَضٌ وَالْآخَرُ رَأْيَ الْعَيْنِ نَارٌ تَأْجِجُ فَإِذَا أَدْرَكَنَّ أَحَدًا فَلْيَأْتِ النَّهْرَ الَّذِي يَرَاهُ نَارًا وَلْيُغَمِّضْ ثُمَّ لِيُطَاطِئْ رَأْسَهُ»

۱- صحیح جامع الصغیر (۲۷۵/۶) شماره ۷۷۵۲.

۲- بخاری کتاب (الفتن) باب (ذکر دجال) فتح الباری (۹۰/۱۳) و مسلم کتاب (الفتن) باب (ذکر دجال) (۲۲۴۹/۴) شماره (۲۹۳۴).

فَيَشْرَبُ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَاءٌ بَارِدٌ^۱

«من چیزهای همراه دجال را از خودش بهتر می‌شناسم. او دو نهر جاری را به همراه دارد. یک نهر در ظاهر آب گوارا و سفید است و نهر دیگر در ظاهر آتش شعله‌ور است. اگر کسی از شما در زمان ظهور دجال زنده بماند، آنچه را که در ظاهر آتش است، انتخاب کند؛ نگاه نکرده و از آن بنوشد؛ زیرا آن آتش در واقع آب خنک است.»

امام مسلم در حدیثی دیگر آورده است که دجال ظهور می‌کند. آب و آتش به همراه دارد. آنچه را که مردم آب می‌بینند، آتش سوزان است و آنچه را که مردم آتش می‌بینند، آب خنک و شیرین است. هر کس از شما زمان دجال را دریابد، آنچه را که آتش می‌بیند، انتخاب کند؛ زیرا در واقع آب شیرین و پاکیزه است.

از نصوص چنین بر می‌آید که مردم حقیقت چیزهایی را که دجال به همراه دارد، نمی‌شناسند. آنچه که می‌بینند، واقعیت ندارد. بلکه خلاف واقع است. لذا در احادیث صحیح مسلم چنین آمده است:

«إِنَّهُ يَجِيءُ مَعَهُ مِثْلُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَالَّتِي، فالتی يقول: انها الجنة هي النار»

«دجال نمونه‌ی بهشت و جهنم را به همراه دارد. چیزی که بهشت است در واقع دوزخ است»

۳- کمک گرفتن از شیاطین

بی‌تردید دجال از شیاطین کمک می‌گیرد و واضح است که شیاطین تنها به گمراهان و مشرکان خدمت می‌کنند. در صحیح ابن خزیمه و مستدرک، از ابوالفضل رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَإِنَّ مِنْ فِتْنَتِهِ أَنْ يَقُولَ لِأَعْرَابِيٍّ أَرَأَيْتَ إِنْ بَعَثْتُ لَكَ أَبَاكَ وَأُمَّكَ أَتَشْهَدُ أَنِّي رَبُّكَ فَيَقُولُ نَعَمْ فَيَتَمَثَّلُ لَهُ شَيْطَانَانِ فِي صُورَةِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَيَقُولَانِ يَا بُنَيَّ اتَّبِعْهُ فَإِنَّهُ رَبُّكَ»^۲

۱- مسلم، کتاب الفتن: (۲۲۵۲/۴) شماره: (۲۹/۳۷).

۲- صحیح الجامه الصغیر: (۲۷۴/۶) شماره: (۷۷۵۲).

«از جمله فتنه‌های دجال این است که به انسان ساده می‌گوید: آیا اگر من پدر و مادر مرده‌ی تو را زنده کنم، گواهی می‌دهی که من پروردگار تو هستم؟ می‌گوید: آری. آن‌گاه دو شیطان به صورت پدر و مادر آن مرد ظاهر می‌شوند و می‌گویند: ای فرزند عزیزم از وی پیروی کن، همانا او پروردگار توست.»

۴- اطاعت حیوانات و جمادات از وی

از جمله نیرنگ‌های دجال، که الله به وسیله آن بندگانش را می‌آزماید، این است که به آسمان امر می‌کند تا ببارد، به زمین دستور می‌دهد تا علف برویاند و به حیوانات امر می‌کند تا پیرو او شوند و به ویرانه‌ها امر می‌کند تا گنج‌های پنهان را ظاهر کنند. در همه‌ی این موارد، از وی اطاعت می‌شود. در صحیح مسلم از نواس بن سمعان رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَأْتِي عَلَى الْقَوْمِ فَيَدْعُوهُمْ فَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَحْيُونَ لَهُ فَيَأْمُرُ السَّمَاءَ فْتُمْطِرُ وَالْأَرْضَ فْتُنْبِتُ فَيَرْوِحُ عَلَيْهِمْ سَارِحَتَهُمْ أَطْوَلَ مَا كَانَتْ ذُرًّا وَأَسْبَعَهُ ضُرُوعًا وَأَمَدَّهُ خَوَاصِرَ ثُمَّ يَأْتِي الْقَوْمَ فَيَدْعُوهُمْ فَيَرُدُّونَ عَلَيْهِ قَوْلَهُ فَيَنْصَرِفُ عَنْهُمْ فَيَضْبِحُونَ مُمَحْلِينَ لَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ شَيْءٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَيَمْرُؤٌ بِالْخَرْبَةِ فَيَقُولُ لَهَا: أَخْرِجِي كُنُوزَكَ فَتَتَّبَعُهُ كُنُوزُهَا كَيْعَاسِيبِ النَّحْلِ»^۱

«دجال نزد مردم می‌آید و آنان را دعوت می‌کند. پس به او ایمان می‌آورند و از وی اطاعت می‌کنند. به آسمان امر می‌کند، می‌بارد. به زمین دستور می‌دهد، گیاه و درخت می‌رویاند. دام‌های مردم به تعداد بسیار و با پستان‌های پرشیر و بسیار چاق، همراه با آنان راه می‌روند. سپس نزد قوم می‌آید. مردم را دعوت می‌کند. مردم سخنانش را دروغ می‌دانند. او از آن‌ها روی‌گردان می‌شود. مردم تهی‌دست می‌شوند. هیچ چیز در نزد آنان باقی نمی‌ماند. از کنار ویرانه‌ها رد می‌شود و می‌گوید: گنج‌های خود را بیرون بیاورید. گنج‌های ویرانه‌ها مانند زنبورهای عسل که از ملکه پیروی می‌کنند، از او پیروی خواهند کرد.»

۵- کشتن و زنده کردن

از جمله نیرنگ‌های او، این است که مؤمنی را در برابر دیدگان مردم می‌کشد و سپس ادعا می‌کند که او را زنده می‌گرداند. در صحیح بخاری از ابوسعید رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله گفتاری طولانی، پیرامون دجال برای ما بیان کرد و فرمود:

«يَأْتِي الدَّجَالُ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِينَةِ فَيَنْزِلُ بَعْضَ السَّبَاحِ الَّتِي تَلِي الْمَدِينَةَ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمِيذٍ رَجُلٌ وَهُوَ خَيْرُ النَّاسِ أَوْ مِنْ خِيَارِ النَّاسِ فَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَالُ الَّذِي حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَدِيثَهُ. فَيَقُولُ الدَّجَالُ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتَهُ هَلْ تَشْكُونَنِي فِي الْأَمْرِ؟ فَيَقُولُونَ: لَا. فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ فَيَقُولُ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ فِيكَ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْيَوْمَ فَيُرِيدُ الدَّجَالُ أَنْ يَقْتُلَهُ فَلَا يُسَلِّطُ عَلَيْهِ»^۱

«دجال که ورودش به مدینه حرام شده است، در یکی از شوره‌زارهای نزدیک مدینه فرود می‌آید. شخصی از بهترین مردم آن زمان، نزدش می‌رود و می‌گوید: من گواهی می‌دهم که تو دجال هستی. همان کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد او ما را باخبر ساخته است.

دجال می‌گوید: اگر من این شخص را بکشم و دوباره زنده کنم، بازهم در کار من شک می‌کنید؟ مردم می‌گویند: خیر. دجال او را می‌کشد و دوباره زنده می‌کند. آن شخص، پس از زنده شدن می‌گوید: به الله سوگند! هیچ‌گاه به اندازه‌ی امروز بصیرت نداشته‌ام. -یقین دارم که تو دجال هستی. - دجال تصمیم می‌گیرد که دوباره او را بکشد؛ ولی نمی‌تواند.»

امام مسلم از ابوسعید خدری رضی الله عنه چنین روایت می‌کند: دجال ظهور می‌کند. نگهبانان دجال از وی می‌پرسند: کجا می‌روی؟ مرد مؤمن می‌گوید: قصد دارم پیش آن کسی بروم که ظهور کرده است دجال. دجال می‌گوید: آیا تو به پروردگار بودن من ایمان نمی‌آوری؟ مرد مؤمن می‌گوید: پروردگار ما پنهان است. یاران دجال می‌گویند: او را بکشید. افراد دجال به همدیگر می‌گویند: آیا او شما را از کشتن منع کرده است؟ آن‌گاه آن

۱- صحیح بخاری، کتاب الفتن. فتح الباری (۱۰۱/۱۳) و مسلم: (۲۲۵۶/۴) شماره: (۲۹۳۸).

مرد مؤمن را نزد دجال می‌برند. وقتی او دجال را می‌بیند، می‌گوید: ای مردم! این مسیح دجال است. همان دجالی که رسول‌الله ﷺ درباره‌ی آن خبر داده است. دجال دستور می‌دهد او را بگیرند، بزنند و زخمی کنند. او را بر زمین خوابانیده و به شدت بزنند. آن‌گاه از وی می‌پرسند: آیا ایمان نمی‌آوری؟ آن مرد مؤمن می‌گوید: تو مسیح دروغ‌گو هستی. دجال دستور می‌دهد تا آن مرد مؤمن را از فرق سر با اره، دو تکه کنند. دجال میان آن دو تکه راه می‌رود و می‌گوید: بلند شو. آن دو تکه به هم وصل شده و به حالت نخست باز می‌گردد. دجال می‌پرسد: آیا به من ایمان آوردی؟ می‌گوید: اکنون تو را بیش از پیش شناختم. پس می‌گوید: این کار با کسی دیگر پس از من انجام نمی‌گیرد. دجال آن مرد مؤمن را می‌گیرد تا سر ببرد. آهن بزرگی روی سینه‌ی او می‌گذارد تا تکان نخورد. دست و پایش را می‌بندد و به ظاهر او را در آتش می‌اندازد. ولی در واقع او به بهشت می‌افتد؛ زیرا دوزخ او بهشت است. رسول‌الله ﷺ فرمود: این مرد مؤمن **ثُمَّ أَلِیَّ اللَّهُ بِهِ** بزرگ‌ترین شهید است.^۱

مطلب هشتم: محل ظهور دجال

دجال از خراسان ظهور می‌کند. در حدیثی که ترمذی، ابن‌ماجه، حاکم و احمد و ضیاء در مختاره از ابوبکر صدیق **رضی الله عنه** روایت می‌کنند، چنین آمده است: رسول‌الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ الدَّجَالَ يَخْرُجُ مِنْ أَرْضٍ يُقَالُ لَهَا خُرَاسَانُ بِالمَشْرِقِ يَتَّبِعُهُ أَقْوَامٌ كَأَنَّ وُجُوهُهُمُ المَجَانُ المَطْرَقَةُ.»^۲

«دجال در سرزمینی که خراسان گفته می‌شود، ظهور می‌کند. پیروان او، چهره‌هایی مانند سپر چکش خورده است.»

اما مسلمانان زمانی او را می‌شناسند که به عراق و شام می‌رسد. در حدیث نواس بن سمعان **رضی الله عنه** می‌آید:

۱- صحیح مسلم، کتاب الفتن. (۲۲۵۶/۴) شماره: (۲۹۳۸).

۲- سلسله احادیث الصحیحة (۱۲۲/۴) شماره (۱۵۹۱).

«إِنَّهُ خَارِجٌ حَلَّةً بَيْنَ الشَّامِ وَالْعِرَاقِ فَعَاثَ يَمِينًا وَعَاثَ شِمَالًا يَا عِبَادَ اللَّهِ فَاتَّبِعُوا.»

دجال در فاصله‌ی میان دو کشور عراق و شام ظهور می‌کند. برای گسترش فتنه‌اش به چپ و راست می‌رود. ای بندگان الله، -در برابر فتنه‌ی دجال- ثابت قدم باشید.^۱

مطلب نهم: مدت زمان ماندن او بر روی زمین

صحابه رضی الله عنهم درباره مدت زمان توقف دجال سوال کردند، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: چهل روز می‌ماند. روز نخست برابر یک سال و روز دوم برابر یک ماه و روز سوم برابر یک هفته و دیگر روزها، مانند روزهای معمولی شما خواهد بود. سوال شد: ای رسول خدا! آن روز که برابر یک سال خواهد بود، آیا نمازهای یک روز برای ما کافی است؟ فرمود: خیر، آن روز طولانی را با روزهای معمولی مقایسه نموده و به اندازه‌ی هر روز، پنج نماز خوانده شود.^۲

پاسخ رسول الله صلی الله علیه و آله به این سوال که آیا پنج نماز در آن یک روز که برابر یک سال است، کفایت می‌کند یا خیر، بدین معناست که روزها حقیقی هستند و به اندازه‌ی یک سال، یک ماه و یک هفته طولانی می‌شوند.

مطلب دهم: پیروان دجال

مسیح دجال یک چشم و دروغ‌گو، همان پادشاهی است که یهودیان در انتظار رسیدن او هستند تا در دوران او بر دنیا حکومت کنند. در مسند احمد از عثمان بن ابی العاص رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَكْثَرُ أَتْبَاعِ الدَّجَالِ، الْيَهُودُ وَ النِّسَاءُ»

«بیشتر پیروان دجال، یهودیان و زنان هستند.»

در حدیث انس بن مالک رضی الله عنه که امام مسلم آن را در صحیح خود آورده است، چنین

۱- صحیح مسلم، باب ذکر دجال، کتاب الفتن.

۲- جامع الاصول: (۳۴۵/۱۰) شماره: (۷۸۳۹)

می‌آید: هفتاد هزار نفر از یهود اصفهان که عبای ویژه‌ای دارند، از دجال پیروی می‌کنند.^۱ ابونعیم می‌گوید: یکی از آبادی‌های اصفهان، «یهودیه» نام داشت؛ زیرا آن آبادی مخصوص یهودی‌ها بود و تا زمان ایوب‌بن‌زیاد، حاکم مصر در دوران مهدی‌بن‌منصور عباسی، همین وضعیت ادامه داشت. مسلمانان در بخشی از آن ساکن شدند و بخش دیگر آن هم چنان برای یهود باقی ماند.

نام دجال در نزد یهود، مسیح‌بن‌داود است. یهودی‌ها مدعی‌اند که مسیح در آخر زمان ظهور می‌کند و حکومتش در دریا و خشکی گسترش می‌یابد و نهرها همراه وی حرکت می‌کنند. نیز می‌گویند که دجال، نشانی از نشانه‌های خداست. اما تمامی این سخنان، یاوه و دروغ است. مسیح‌بن‌داود، فرشته یا نشانی از نشانه‌های الله نیست. بلکه او همان مسیح گمراه‌کننده است. البته مسیح هدایت‌گر و راهنما، عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ است. عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ، مسیح گمراهی یعنی دجال و پیروان یهودی او را، به قتل می‌رساند.

مطلب یازدهم: محفوظ ماندن مکه و مدینه از دجال

دجال قصد رفتن به مدینه‌ی منوره را می‌کند؛ اما نمی‌تواند وارد مدینه شود. زیرا الله متعال مکه و مدینه را از دجال و طاعون حفاظت می‌کند و محافظت از این دو شهر مقدس را به فرشتگان سپرده است. در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه حدیث مرفوعی نقل شده است که در آمده است: در ورودی شهر مدینه منوره، فرشتگان گماشته شده‌اند تا از ورود دجال و طاعون جلوگیری کنند.

در صحیح بخاری از رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لَا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ رُعبُ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ لَهَا يَوْمَئِذٍ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ عَلَى كُلِّ بَابٍ مَلَكَانِ.»

«خطر ورود دجال مسیح به مدینه وجود ندارد. زیرا در آن زمان، مدینه هفت دروازه دارد که بر هر یک از آن‌ها، دو فرشته، نگهبان خواهد بود.»^۲

۱- صحیح مسلم، کتاب الفتن: (۲۲۶۶/۴) شماره: (۲۹۴۴).

۲- بخاری، کتاب الفتن. فتح الباری (۹۰/۱۳).

در سنن ترمذی و مسند احمد از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است: دجال از طرف شرق می‌آید و قصد وارد شدن به مدینه‌ی منوره را دارد. وقتی به پشت «احد» می‌رسد، با فرشتگان برخورد می‌کند. مسیر خود را به سوی شام عوض می‌کند و در آن‌جا به هلاکت می‌رسد. «ترمذی این حدیث را صحیح گفته است.»

در صحیح بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَّا سَيَطُوهُ الدَّجَالُ إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لَيْسَ لَهُ مِنْ نِقَابِهَا نَقْبٌ إِلَّا عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ صَافِينَ يَخْرُسُونَهَا ثُمَّ تَرْجُفُ الْمَدِينَةَ بِأَهْلِهَا ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ فَيُخْرِجُ اللَّهُ كُلَّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ»^۱

«هیچ شهری در دنیا وجود ندارد که دجال وارد آن نشود، مگر مکه و مدینه. فرشتگان بر تمام راه‌های ورودی مکه و مدینه صف بسته، آن‌ها را حراست می‌کنند. مدینه سه بار به لرزه در خواهد آمد و صلی الله علیه و آله هر کافر و منافقی را از آن‌جا بیرون خواهد راند.»

مطلب دوازدهم: راه نجات از فتنه‌ی دجال

در مباحث گذشته بیان نمودیم که مسلمانان اندکی پیش از ظهور دجال، به قدرت و شوکت بزرگی دست پیدا می‌کنند و وارد جنگ‌های خطرناکی می‌شوند و به پیروزی دست می‌یابند. دجال برای پایان دادن به این قدرت بزرگ، که بزرگ‌ترین حکومت زمان خود را از پا در آورده است، وارد نبرد می‌شود. مسلمانان در آن روزگار قسطنطنیه را فتح می‌کنند. شیاطین، مسلمانان را ندا می‌دهند که دجال در خانه‌های شما وارد شده و جانشین شما گشته است.

مسلمانان اموال غنیمت را رها ساخته و به سوی خانه‌های خود بر می‌گردند. پس دجال در حالی بیرون می‌آید که مسلمانان اسلحه را بر زمین نگذاشته‌اند. در همین حالت، عِشْرَتِي نازل می‌شود و مسلمانان را در حال آمادگی برای جنگ می‌بیند. قطعاً بر هر مسلمان واجب است که به نیروهای اسلامی حامل پرچم جهاد در راه الله، بپیوندد و برای دین الله جهاد کند، هر چند که شرایط دشوار باشد. آری، این همان چیزی است که

رسول الله ﷺ ما را بدان سفارش نموده است. رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ خَلَّةٍ بَيْنَ الشَّامِ وَالْعِرَاقِ فَعَاثَ يَمِينًا وَعَاثَ شِمَالًا يَا عِبَادَ اللَّهِ اتَّبُوا»^۱

«دجال در فاصله‌ی میان دو کشور عراق و شام ظهور می‌کند. به راست و چپ فساد را ترویج می‌دهد. ای بندگان الله، ثابت قدم بمانید.»

برای مسلمان جایز نیست که نزد دجال بیاید، هر چند که به ایمان خود اعتماد داشته باشد. زیرا دجال شبهات و نیرنگ‌هایی به همراه دارد که ایمان را متزلزل می‌کنند. در سنن ابوداود از عمران ابن حصین رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«مَنْ سَمِعَ بِالْذَّجَالِ فَلْيَنَّا عَنْهُ فَوَاللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَأْتِيهِ وَهُوَ يَحْسِبُ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ فَيَتَّبِعُهُ مِمَّا يَبْعَثُ بِهِ مِنَ الشُّبُهَاتِ أَوْ لِمَا يَبْعَثُ بِهِ مِنَ الشُّبُهَاتِ»^۲

«هر کس درباره‌ی دجال بشنود، باید از وی دور باشد. به الله سوگند، مرد مسلمان نزد او می‌آید و خود را مؤمن می‌داند؛ اما از شبهاتش پیروی می‌کند.»

کسانی که توان مبارزه با دجال را ندارند، می‌توانند از مسیر دجال فرار کنند و در آن روزگار، بسیاری از مردم، از وی فرار می‌کنند.

در صحیح مسلم از ام‌شریک رضی الله عنه روایت شده است که: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: مردم برای رهایی از فتنه‌ی دجال، به کوه‌ها فرار می‌کنند. اگر مسلمان چاره‌ای جز مبارزه نداشت، بر وی لازم است که ثابت قدم بماند و با استدلال و حجت از حق دفاع کند. در حدیثی آمده است: اگر دجال در زمانی که من میان شما هستم ظهور کند، من از شما دفاع می‌کنم. اگر زمانی ظهور کند که من میان شما نباشم، باید هر شخصی از خودش دفاع کند. بسم الله الرحمن الرحيم بهترین یاور و مددکار است.

آری، رسول الله ﷺ آموزش‌هایی را به‌جای گذاشت، که واقعیت و حقیقت دجال را کاملاً روشن می‌سازند. باید بدانیم که دجال جسم است و دیدنی، می‌خورد و می‌نوشد.

۱- صحیح مسلم: (۲۲۵۲/۲) شماره: (۲۹۳۷).

۲- جامع الاصول (۳۵۴/۱۰) شماره (۷۸۴۶).

در مقابل عبدالرحمن بن الحجاج در دنیا دیده نمی‌شود و نیازی به خوردن و نوشیدن ندارد. چشم دجال ناقص است، آن‌گونه که در حدیث آمده است:

«إِنَّهُ شَابٌّ قَطَطٌ عَيْنُهُ طَافِئَةٌ كَأَنِّي أُشَبِّهُهُ بِعَبْدِ الْعُزَّى بْنِ قَطَنِ.»

دجال، جوان و دارای موهای پیچان است. چشمش کور است. شبیه به عبدالعزی بن قطس می‌باشد.^۱

کسی که دارای چنین ویژگی باشد، قطعاً ادعای الوهیت و ربوبیت او دروغ محض و افترا است. رسول الله صلی الله علیه و آله همه‌ی کسانی را که در زمان ظهور دجال زنده می‌مانند، به قرائت آیات نخست سوره‌ی کهف سفارش فرموده است. در حدیث ابوامان رضی الله عنه آمده است:

«إِنَّ مِنْ فِتْنَتِهِ أَنْ مَعَهُ جَنَّةٌ وَنَارًا فَنَارُهُ جَنَّةٌ وَجَنَّتُهُ نَارٌ فَمَنْ ابْتَدِيَ بِنَارِهِ فَلْيَسْتَعِثْ بِاللَّهِ وَلْيَقْرَأْ فَوَاتِحَ الْكَهْفِ»^۲

«از جمله فتنه‌ی دجال، این است که دوزخ و بهشتی به همراه دارد. اما دوزخ او بهشت و بهشت او دوزخ است. هر کس به دوزخ او دچار شد، از الله متعال کمک جوید و آغاز سوره‌ی کهف را تلاوت کند.»

در برخی احادیث آمده است: هر کس ده آیه از سوره‌ی کهف را حفظ کند، از دجال محفوظ می‌ماند. در بعضی احادیث، آغاز سوره‌ی کهف و در برخی دیگر، پایان آن آمده است.^۳

جای سوال است که چرا آغاز یا پایان سوره‌ی کهف موجب نجات از فتنه‌ی دجال می‌شوند؟

برخی می‌گویند: زیرا عبدالرحمن بن الحجاج در آغاز سوره‌ی کهف، آن چند نفر جوان را از فتنه‌ی

۱- صحیح مسلم، کتاب الفتن: (۲۲۵۴/۴) شماره: (۳۹۳۷).

۲- ابن ماجه، ترمذی و حاکم با سند صحیح. صحیح الجامع: (۲۷۴/۶) شماره: (۷۷۵۲).

۳- النهایة لابن کثیر: (۱۵۴/۱).

طاغوتی که در نابودی آنان برآمده بود، امان داد و این جریان در آغاز سوره عنوان شده است؛ لذا کسی که وضعیتی مشابه اصحاب کهف دارد، خواندن این آیه‌ها به تناسب تشبیه با اصحاب کهف، موجب نجات او از فتنه‌ی دجال می‌شود.

برخی می‌گویند: چون آغاز سوره‌ی کهف مشتمل بر شگفتی‌هایی است که قلب قاری را نیرومند کرده و او را از لحاظ روحی استوار می‌کند. پس هر کس آن‌ها را تلاوت کند، به فتنه‌ی دجال گرفتار نمی‌شود، فتنه‌های دجال را شگفت‌انگیز نمی‌داند، دچار غفلت نمی‌شود و دسیسه‌های دجال در وی اثر نمی‌کند.

از جمله عواملی که مسلمان را از دجال و فتنه‌ی او مصون می‌دارد، پناه بردن به حرمین، مکه و مدینه، است؛ زیرا ورود به حرمین، برای دجال ممنوع است.

از جمله عوامل نجات دهنده از فتنه‌ی دجال، پناه بردن به الله و کمک خواستن از اوست. رسول الله ﷺ مسلمانان را به پناه بردن و حمایت خواستن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ امر کرده است. در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که: از رسول الله ﷺ شنیدم که: در نماز، از فتنه‌های دجال پناه الله را بخواهید.^۱

رسول الله ﷺ همواره پس از تشهد این دعا را می‌خواند:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ مَنِّ عَذَابِ الْقَبْرِ، مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ .»

«بار الها! ما از عذاب قبر، فتنه‌ی زندگی و مرگ و فتنه‌ی دجال، به تو پناه می‌بریم.»

مطلب سیزدهم: نابودی دجال، پایان دادن به فتنه‌ی او و نابودی پیروان یهودی او

در مباحث پیشین اشاره شد که هلاکت دجال توسط عیسی رضی الله عنه صورت می‌گیرد. در همین حال که سپاه اسلام آماده‌ی جنگ می‌شود، صف‌آرایی نظامی صورت می‌گیرد، نماز جماعت برپا می‌شود. عیسی بن مریم رضی الله عنه فرود می‌آید و نماز را اقامه می‌کند. وقتی دجال، دشمن الله، عیسی رضی الله عنه را می‌بیند، مانند نمک در آب ذوب می‌شود. اگر بحال خود گذاشته شود، ذوب می‌شود تا آن‌که هلاک گردد. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ توسط عیسی رضی الله عنه او را

۱- صحیح بخاری، کتاب الفتن. فتح الباری (۹۰/۱۳).

می‌کشد و خون او را به لشکر اسلام نشان می‌دهد.^۱

در سنن ابن‌ماجه، صحیح ابن‌خزیمه و مستدرک حاکم با سند صحیح حدیثی از ابوامامه رضی الله عنه نقل شده است:

«وَأَمَّا هُمْ رَجُلٌ صَالِحٌ فَبَيْنَمَا إِمَامُهُمْ قَدْ تَقَدَّمَ يُصَلِّي بِهِمُ الصُّبْحَ إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِمْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ الصُّبْحَ فَرَجَعَ ذَلِكَ الْإِمَامُ يَنْكُصُ يَمْشِي الْفَهْقَرَى لِيَتَقَدَّمَ عِيسَى يُصَلِّي بِالنَّاسِ فَيَضَعُ عِيسَى يَدَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ تَقَدَّمَ بَخْشَ فَإِنَّمَا لَكَ أُقِيمَتْ بِهِمُ إِمَامُهُمْ فَإِذَا أَنْصَرَفَ قَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ افْتَحُوا الْبَابَ فَيَنْفُخُ وَوَرَاءَهُ الدَّجَالُ مَعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ يَهُودِيٍّ كُلُّهُمْ ذُو سَيْفٍ مُحَلَّى وَسَاحٍ فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِ الدَّجَالُ ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ وَيَنْطَلِقُ هَارِبًا وَيَقُولُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِي فِيكَ ضَرْبَةً لَنْ تَسْبِقَنِي بِهَا فَيَدْرِكُهُ عِنْدَ بَابِ اللِّدِّ الشَّرْقِيِّ فَيَقْتُلُهُ فَيَهْزِمُ اللَّهُ الْيَهُودَ فَلَا يَبْقَى شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ يَتَوَارَى بِهِ يَهُودِيٌّ إِلَّا أَنْطَقَ اللَّهُ ذَلِكَ الشَّيْءَ لَا حَجَرَ وَلَا شَجَرَ وَلَا حَائِطَ وَلَا دَابَّةَ إِلَّا الْغُرْقَدَةَ فَإِنَّمَا مِنْ شَجَرِهِمْ لَا تَنْطِقُ إِلَّا قَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ الْمُسْلِمَ هَذَا يَهُودِيٌّ فَتَعَالَ اقْتُلْهُ»

«امام آنها مرد صالحی است، وقتی امام جلو می‌رود تا نماز را اقامه کند، عیسی از آسمان نازل می‌شود، آن امام به درون صف بر می‌گردد تا عیسی امامت مسلمین را بر عهده بگیرد، عیسی دستش را بر دوش امام می‌گذارد و می‌گوید: چون برای تو اقامت شده باید جلو بروید، امام جلو می‌رود و برای مردم نماز را برپا می‌دارد. وقتی نماز به پایان می‌رسد، عیسی می‌گوید: در را باز کنید، وقتی در باز می‌شود مردم دجال را پشت در می‌بینند که هفتاد هزار یهودی مسلح به همراه دارد، وقتی دجال به سوی عیسی نگاه می‌کند مانند نمک در آب ذوب می‌شود، پا به فرار می‌گذارد.....»

مردم در دوازه‌های شرقی او را دستگیر می‌کنند و به قتل می‌رسانند، با مرگ دجال یهود شکست می‌خورد، همه موجودات از سنگ گرفته تا چوب و در و دیوار علیه یهود قیام می‌کنند و خطاب به مسلمین می‌گویند: فلان یهودی پشت من پنهان شده بیا و او را

۱- صحیح مسلم، کتاب الفتن: (۲۲۲۱/۴) شماره: (۲۸۹۷).

به قتل برسان، تنها درخت «غرقد» که درخت یهودی است با یهود باقی می ماند.»

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُقَاتِلَ الْمُسْلِمُونَ الْيَهُودَ فَيَقْتُلُهُمُ الْمُسْلِمُونَ حَتَّى يَجْتَبِيَ الْيَهُودِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْحَجَرِ وَالشَّجَرِ فَيَقُولُ الْحَجْرُ أَوْ الشَّجَرُ يَا مُسْلِمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا يَهُودِيٌّ خَلْفِي فَتَعَالَ فَاقْتُلْهُ إِلَّا الْغَرْقَدَ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرِ الْيَهُودِ»

«رستاخیز برپا نمی شود مگر این که مسلمانان با یهود بجنگند و مسلمانان، یهودیان را می کشند تا آن جا که وقتی یک یهودی پشت سنگ و یا درخت خود را پنهان می کند. سنگ و درخت ندا می دهند: ای انسان، ای بنده ی الله، این مرد یهودی پشت من خود را پنهان کرده است. بیا او را بکش. جز درخت غرقد؛ چون غرقد از درخت های یهود است.»

مطلب چهاردهم: عقیده ی اهل سنت درباره ی دجال

امام نووی در شرح مسلم می فرماید: قاضی می گوید: همه ی احادیثی که امام مسلم و دیگران درباره ی داستان دجال بیان کرده اند، برای حق جویان دلیل به شمار می روند. دجال کسی است که الله به وسیله او بندگان را می آزماید و او را بر بسیاری چیزها مسلط می کند. از آن جمله: زنده کردن کسی که می کشد، ظاهر کردن زیبایی، سرسبزی و شادابی دنیا و قحطی آن، بهشت و دوزخ و نهرهای آن ها، رفتن خزانه های زمین در پشت سر وی، امر کردن به آسمان به باریدن باران، رویاندن علف و درخت. همه ی این کارها به قدرت و خواست صلی الله علیه و آله و سلم و به دست دجال صورت می گیرند. سپس صلی الله علیه و آله و سلم این قدرت را از او می گیرد و او دیگر نمی تواند آن مرده ای را که زنده کرده بود، بار دیگر بکشد و نمی تواند دیگر کارها را انجام دهد. طلسم او شکسته می شود و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ او را می کشد و الله مومنان را در برابر دجال و فتنه ی او استوار و پا برجا نگاه می دارد. این مذهب علمای اهل سنت و تمامی محدثین و فقهاست.

اما خوارج، جهمیه، برخی از معتزله، و پیروان جهمی او، منکر وجود دجال هستند. این ها گمان می کنند که جریان دجال حقیقت ندارد؛ زیرا دجال با چیزهایی تأیید می شود

که در دائره‌ی معجزه قرار می‌گیرند و معجزه هم ویژه‌ی پیامبران است.

اما این دیدگاه صحیح نیست؛ چون دجال با انجام کارهای فوق طبیعی، مدعی نبوت نیست تا آن کارها معجزه باشند و در حکم تأیید نبوتش به شمار روند؛ بلکه او مدعی الوهیت است و در این ادعا نیز به دلیل وجود نقص‌ها لا مثل کور بودن، احتیاج به خوراک و قضای حاجت و وجود کلمه‌ی «کفر» بر پیشانی‌اش - دروغ و باطل است. اگر اله باشد، باید بتواند این‌گونه نقص‌ها را از خود بر طرف سازد.

بنا به این دلایل، تنها افرادی در دام فریب او گرفتار می‌شوند که از عقل و ایمان بهره‌ی کافی ندارند و جهان را با این ابزار شناخت، بررسی نمی‌کنند و پیروی آن‌ها بر اساس سیر کردن شکم و نجات از مرگ و به امنیت رسیدن است نه بر اساس عقل و ایمان.

از طرف دیگر، چون برخی کارهای او عقل آدمی را متحیر می‌سازد و ضعیفان هم توان تفکر و تعمق در کارها را ندارند، خیلی زود فریب می‌خورند و تسلیم او می‌شوند. اما عاقلان و آگاهان، با درک نقص‌هایی که با الوهیت در تضاد است، نقشه‌ی شوم او را می‌فهمند و در دام فریبش گرفتار نمی‌شوند.

مطلب پانزدهم: دجال و ابن صیاد

ابن صیاد مردی از یهودیان مدینه است. نام او «صاف» می‌باشد و در بسیاری از ویژگی‌ها شبیه دجال است. رسول الله ﷺ در جریان ابن صیاد مشکوک بود. رسول الله ﷺ چندین بار در صدد بر آمد تا حقیقت حال وی را کشف کند. این نکته حکایت از آن دارد که درباره‌ی ابن صیاد چیزی به رسول الله ﷺ وحی نشده است. در صحیح مسلم از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده است:

«أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ انْطَلَقَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي رَهْطٍ قَبْلَ ابْنِ صَيَّادٍ حَتَّى وَجَدَهُ يَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ عِنْدَ أُطَمٍ بَنِي مَعَالَةَ وَقَدْ قَارَبَ ابْنُ صَيَّادٍ يَوْمَئِذٍ الْحُلْمَ فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ظَهْرَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ابْنُ صَيَّادٍ أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَتَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الْأُمِّيِّينَ فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَفَرَضَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

وَقَالَ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَاذَا تَرَى قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ يَا تَبِيَّ صَادِقٌ وَكَاذِبٌ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خُلِطَ عَلَيْكَ الْأَمْرُ ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنِّي قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ هُوَ الدُّخُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اخْسَأْ فَلَنْ تَعُدَّوْ قَدْرَكَ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ذَرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبُ عُنُقَهُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تُسَلِّطَ عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ^۱

«عمر بن خطاب (رضی الله عنه) همراه با رسول الله ﷺ به سوی قبیله‌ای که ابن صیاد در آن بود، به راه افتادند. رسول الله ﷺ ابن صیاد را دید که همراه با کودکان در نزدیکی خانه‌های بنی مفاله بازی می‌کرد. او متوجه آمدن رسول الله ﷺ نشد تا این که رسول الله ﷺ دست مبارک خود را بر پشت او زد و از وی پرسید: تو گواهی می‌دهی که من فرستاده‌ی الله هستم؟ ابن صیاد به رسول الله ﷺ نگاه کرد و گفت: گواهی می‌دهم که تو رسول امین هستی. آن‌گاه ابن صیاد از رسول الله ﷺ پرسید: آیا تو گواهی می‌دهی که من رسول الله هستم؟ رسول الله ﷺ او را ترک کرد و فرمود: به الله و به پیامبرانش ایمان آورده‌ام.^۲

سپس رسول الله ﷺ از وی پرسید: چه می‌بینی؟ ابن صیاد گفت: راست‌گو و دروغ‌گو نزد من می‌آیند. رسول الله ﷺ به او گفت: اشتباه می‌کنی.

سپس رسول الله ﷺ به ابن صیاد فرمود: چیزی برای تو پنهان کرده‌ام، - می‌دانی آن چیست؟- ابن صیاد گفت: «الدخ» - یعنی آیه‌هایی از سوره‌ی دخان است - رسول الله ﷺ به او گفت: برو و از حد خود تجاوز نکن. - یعنی تو آن قدر عالم یا صاحب کرامت نیستی که آن‌چه را که من در دل پنهان کرده‌ام، بدانی - آن‌گاه عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ گفت: ای رسول خدا! به من اجازه بده تا گردنش را بزنم. رسول الله ﷺ فرمود: اگر ابن صیاد همان دجال است، تو نمی‌توانی او را بکشی و اگر دجال نباشد، کشتن او برای تو سودی ندارد.»

در صحیح مسلم آمده است، رسول الله ﷺ دوباره او را در نخلستانی دید. وی پشت

۱- قبلی (۲۲۴۴/۴) شماره (۲۹۳۰) حدیث را نقل کرده است.

۲- قبلی، باب یدعی النبوه متبرکه الرسول.

نخل‌ها پنهان شد تا از ابن‌صیاد چیزی بشنود. پیش از این که ابن‌صیاد او را ببیند، رسول‌الله ﷺ ابن‌صیاد را دید که خود را در ملافه‌ای پیچیده و روی فرشی دراز کشیده است و صدایی را زمزمه می‌کند. مادر ابن‌صیاد رسول‌الله ﷺ را دید که خود را در میان نخل‌ها پنهان کرده است. مادر ابن‌صیاد به فرزندش گفت: ای صاف! او محمد ﷺ است. ابن‌صیاد بی‌درنگ از جایش پرید. رسول‌الله ﷺ فرمود: اگر مادرش، او را می‌گذاشت درباره‌ی خود چیزهایی می‌گفت.^۱

امام نووی در شرح مسلم می‌گوید: علما معتقدند که در داستان ابن‌صیاد شبهه‌ای است و آن این که آیا او همان مسیح دجال معروف است یا شخصی دیگرست؟ البته در این امر تردیدی وجود ندارد که او یکی از دجالان است. علما بر این باورند که از ظاهر احادیث چنین بر می‌آید که درباره‌ی دجال بودن یا نبودنش، چیزی بر رسول‌الله ﷺ وحی نشد. آنچه که بر رسول‌الله ﷺ وحی شد، همان ویژگی‌های دجال بود و در ابن‌صیاد نیز شواهدی مبنی بر این که او یقیناً یا احتمالاً دجال است، مشهود بود.

از این رو، رسول‌الله ﷺ به صورت قطعی او را نه دجال می‌دانست و نه کسی دیگر. به همین خاطر به عمر رضی الله عنه فرمود: اگر او واقعاً دجال باشد، تو نمی‌توانی او را بکشی. عمر یقین پیدا کرده بود که او دجال است اما رسول‌الله ﷺ حقیقت را برایش بیان نمود.

ابن‌صائد یا صیاد، مدتی پس از رسول‌الله ﷺ زنده بود و مدعی شد که مسلمان شده است. اما مردم این ادعای او را نپذیرفتند و همواره به او مشکوک بودند. در صحیح مسلم از ابن‌عمر رضی الله عنه روایت شده است: دو مرتبه ابن‌صیاد را دیدار می‌کند و به یکی از همراهانش می‌گوید: آیا به نظر تو ابن‌صیاد همان دجال است؟ پاسخ داد: خیر. ابن‌عمر می‌گوید: به همراهم گفتم: تو مرا دروغ‌گو انگاشتی. به الله سوگند، برخی از شما می‌گویند که ابن‌صیاد نمی‌میرد، مگر زمانی که مال و اولادش از همه‌ی شما بیشتر باشد و امروز او چنین وضعیتی دارد. ابن‌عمر می‌گوید: این گونه گفتیم و سپس از او دور شدیم. ابن‌عمر رضی الله عنه بار دیگر او را دید که چشمش ورم کرده است. ابن‌عمر می‌گوید: از وی پرسیدم: چشمت از کی چنین شده است؟ گفت: نمی‌دانم. ابن‌عمر رضی الله عنه می‌گوید: نمی‌دانی و حال

آن که چشم تو در سرت قرار دارد؟ ابن صیاد گفت: اگر الله بخواهد می تواند آن را بر سر عصای تو بیافریند. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: آن گاه صدای بسیار بلندی که از صدای الاغ نیز بلندتر بود، از بینی خود بیرون آورد. همراهان من پنداشتند که من با عصایم او را زدم، اما من، به الله سوگند که چنین چیزی را احساس نکردم.

در روایتی دیگر در مسلم، در مورد ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است: ابن عمر سخنی به ابن صیاد گفت و او را به خشم آورد و به اندازه ای باد کرد که راه را مسدود نمود. ابن عمر رضی الله عنهما پس از آن، نزد حفصه رضی الله عنها رفت. خبر ابن صیاد، به حفصه رضی الله عنها رسیده بود. به برادرش گفت: الله بر تو رحم کند.. از ابن صیاد چه می خواستی؟ مگر خبر نداشتی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مورد او فرمود: ابن صیاد از خشم باد می کند.^۱

امام مسلم از ابوسعید خدری رضی الله عنه چنین روایت می کند: به قصد حج یا عمره، همراه با ابن صیاد به مکه می رفتیم. در راه، توقف نمودیم. مردم پراکنده شدند و من و او تنها ماندیم. از وی بسیار وحشت زده شدم. او وسایل خود را کنار وسایل من گذاشت. گفتم: هوا بسیار گرم است، اگر وسایلت را زیر آن درخت بگذاری بهتر است. او چنین کرد. گله ای گوسفند از آن حوالی رد می شد. ابن صیاد رفت و لیوانی پر از شیر آورد و گفت: بنوش ای ابا سعید. گفتم: هوا بسیار گرم است و شیر گرم است. البته من نمی خواستم از دست او شیر بخورم یا شیر را بگیرم. ابن صیاد گفت: ای ابا سعید می خواستم ریسمانی را برداشته و خودم را بر درختی به دار آویزم. زیرا علیه من حرف هایی زیادی زده می شود. ای ابا سعید! اگر مردم سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را خوب درک نکرده باشند، تو آن را درک کرده ای، آیا تو حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را از همه بهتر می دانی؟ آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نفرموده است که دجال کافر است و من مسلمان هستم؟ آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نفرموده است که دجال عقیم و بی اولاد است و من فرزندم را در مدینه گذاشته ام؟ آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نفرموده است که دجال وارد مدینه و مکه نمی شود و من از مدینه آمدم و اکنون وارد مکه می شوم؟^۲

۱- قبلی: (۴۷/۲۲/۴) شماره: (۲۲۳۹).

۲- قبلی: (۲۲۴۲/۴) شماره: (۲۴۲۷).

مطلب شانزدهم: دجال در حدیث تمیم داری

امام مسلم از فاطمه بنت قیس، خواهر ضحاک بن قیس، روایت می کند که: صدای مؤذن رسول الله ﷺ را شنیدم که می گفت: نماز را بر پا دارید. من هم به سوی مسجد رهسپار شدم و پشت سر رسول الله ﷺ نماز را در صف زنان که پس از مردان قرار داشت، اقامه کردم. پس از پایان نماز، رسول الله ﷺ با چهره‌ای خندان بر بالای منبر تشریف رفت و فرمود:

«اتَدْرُونَ لِمَ جَمَعْتُكُمْ قَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ إِنِّي وَاللَّهِ مَا جَمَعْتُكُمْ لِرَغْبَةٍ وَلَا لِرَهْبَةٍ وَلَكِنْ جَمَعْتُكُمْ لِأَنَّ نَمِيمًا الدَّارِيَّ كَانَ رَجُلًا نَصْرَانِيًّا فَجَاءَ فَبَايَعَ وَأَسْلَمَ وَحَدَّثَنِي حَدِيثًا وَاَفَقَ الَّذِي كُنْتُ أُحَدِّثُكُمْ عَنْ مَسِيحِ الدَّجَالِ حَدَّثَنِي أَنَّهُ رَكِبَ فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ مَعَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ لَحْمٍ وَجُدَامٍ فَالْعَبَّ بِهِمُ الْمَوْجُ شَهْرًا فِي الْبَحْرِ ثُمَّ أَرْفُتُوا إِلَى جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ حَتَّى مَغْرِبِ الشَّمْسِ فَجَلَسُوا فِي أَقْرَبِ السَّفِينَةِ فَدَخَلُوا الْجَزِيرَةَ فَلَقِيَتْهُمْ دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرِ الشَّعْرِ لَا يَدْرُونَ مَا قُبْلُهُ مِنْ دُبْرِهِ مِنْ كَثْرَةِ الشَّعْرِ فَقَالُوا وَيْلَكَ مَا أَنْتِ فَقَالَتْ أَنَا الْجَسَّاسَةُ قَالُوا وَمَا الْجَسَّاسَةُ قَالَتْ أَيُّهَا الْقَوْمُ انْطَلِقُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ فَإِنَّهُ إِلَى خَبْرِكُمْ بِالْأَشْوَاقِ قَالَ لَمَّا سَمَّتْ لَنَا رَجُلًا فَرَفْنَا مِنْهَا أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَةً قَالَ فَانْطَلَقْنَا سِرَاعًا حَتَّى دَخَلْنَا الدَّيْرَ فَإِذَا فِيهِ أَعْظَمُ إِنْسَانٍ رَأَيْتَاهُ قَطُّ خَلَقًا وَأَسَدُهُ وَنَاقًا مَجْمُوعَةٌ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ مَا بَيْنَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى كَعْبَيْهِ بِالْحَدِيدِ قُلْنَا وَيْلَكَ مَا أَنْتِ قَالَ قَدْ قَدَرْتُمْ عَلَى خَبْرِي فَأَخْبِرُونِي مَا أَنْتُمْ قَالُوا نَحْنُ أَنْاسٌ مِنَ الْعَرَبِ رَكِبْنَا فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ فَصَادَفْنَا الْبَحْرَ حِينَ اغْتَلَمَ فَلَعَبَ بِنَا الْمَوْجُ شَهْرًا ثُمَّ أَرْفَأْنَا إِلَى جَزِيرَتِكَ هَذِهِ فَجَلَسْنَا فِي أَقْرَبِهَا فَدَخَلْنَا الْجَزِيرَةَ فَلَقِيَتْنَا دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرِ الشَّعْرِ لَا يَدْرَى مَا قُبْلُهُ مِنْ دُبْرِهِ مِنْ كَثْرَةِ الشَّعْرِ فَقُلْنَا وَيْلَكَ مَا أَنْتِ فَقَالَتْ أَنَا الْجَسَّاسَةُ قُلْنَا وَمَا الْجَسَّاسَةُ قَالَتْ ااعْمِدُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ فَإِنَّهُ إِلَى خَبْرِكُمْ بِالْأَشْوَاقِ فَأَقْبَلْنَا إِلَيْكَ سِرَاعًا وَفَزَعْنَا مِنْهَا وَلَمْ نَأْمَنْ أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَةً فَقَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ نَخْلِ بَيْسَانَ قُلْنَا عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ قَالَ أَسْأَلُكُمْ عَنْ نَخْلِهَا هَلْ يُثْمِرُ قُلْنَا لَهُ نَعَمْ قَالَ أَمَا إِنَّهُ يُوْشِكُ أَنْ لَا تُثْمِرَ قَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ بُحَيْرَةِ الطَّرِيَّةِ قُلْنَا عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ قَالَ هَلْ فِيهَا مَاءٌ قَالُوا هِيَ كَثِيرَةٌ الْمَاءِ قَالَ أَمَا إِنَّ مَاءَهَا يُوْشِكُ أَنْ يَذْهَبَ قَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ عَيْنِ زُغَرَ قَالُوا عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ قَالَ

هَلْ فِي الْعَيْنِ مَاءٌ وَهَلْ يَزْرَعُ أَهْلُهَا بَمَاءِ الْعَيْنِ قُلْنَا لَهُ نَعَمْ هِيَ كَثِيرَةٌ الْمَاءِ وَأَهْلُهَا يَزْرَعُونَ مِنْ مَائِهَا قَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ نَبِيِّ الْأُمِّيِّنَ مَا فَعَلَ قَالُوا قَدْ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ وَنَزَلَ يَثْرِبَ قَالَ أَقَاتَلَهُ الْعَرَبُ قُلْنَا نَعَمْ قَالَ كَيْفَ صَنَعَ بِهِمْ فَأَخْبَرْنَا أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ عَلَيَّ مَنْ يَلِيهِ مِنَ الْعَرَبِ وَأَطَاعُوهُ قَالَ لَهُمْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ قُلْنَا نَعَمْ قَالَ أَمَا إِنَّ ذَاكَ خَيْرٌ لَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ وَإِنِّي نُخْبِرُكُمْ عَنِّي إِنِّي أَنَا الْمَسِيحُ وَإِنِّي أَوْشِكُ أَنْ يُؤَذَّنَ لِي فِي الْخُرُوجِ فَأَخْرَجَ فَأَسِيرَ فِي الْأَرْضِ فَلَا أَدَعُ قَرْيَةً إِلَّا هَبَطْتُهَا فِي أَرْبَعِينَ لَيْلَةً غَيْرَ مَكَّةَ وَطَيْبَةَ فَهِيَ مُحَرَّمَتَانِ عَلَيَّ كِلْتَاهُمَا كُلَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَ وَاحِدَةً أَوْ وَاحِدًا مِنْهُمَا اسْتَقْبَلَنِي مَلَكٌ بِيَدِهِ السَّيْفُ صَلَاتًا يَصُدُّنِي عَنْهَا وَإِنَّ عَلَيَّ كُلَّ نَقَبٍ مِنْهَا مَلَائِكَةٌ يَحْرُسُونَهَا قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَطَعَنَ بِمُخَصَّرَتِهِ فِي الْمَنْبَرِ هَذِهِ طَيْبَةٌ هَذِهِ طَيْبَةٌ يَعْنِي الْمَدِينَةَ أَلَا هَلْ كُنْتُ حَدَّثْتُكُمْ ذَلِكَ»^۱

«آیا می دانید چرا شما را جمع کردم؟ گفتند: الله و رسولش بهتر می دانند. فرمود: به الله سوگند من شما را برای مشتاق کردن یا ترساندن جمع نکرده‌ام؛ بلکه می خواستم جریان تمیم داری را تعریف کنم: تمیم داری نصرانی بود. آمد و بیعت کرد و مسلمان شد و ماجرای را برای من بیان کرد که موافق با حدیثی بود که من درباره‌ی دجال برای شما بیان کرده بودم.

تمیم داری می گوید: همراه با سی نفر از طایفه‌ی لحم و جذام، سوار کشتی شدم. امواج دریا به مدت یک‌ماه کشتی را در دریا سرگردان کرد. تا این‌که مسافران به جزیره‌ای در دریا پناه بردند. وقتی وارد جزیره شدند، حیوانی را دیدند. حیوان آن‌قدر مو داشت که جلو و پشتش مشخص نبود. گفتند: وای بر تو، تو چه هستی؟ گفت: من جساسه هستم. گفتند: جساسه چیست؟ گفت: ای مردم، نزد مردی که در کلیسا است بروید؛ چون علاقه‌مند به مسایل اساسی و مهم زندگی شماست.

تمیم داری می گوید: وقتی جساسه اوصاف آن مرد را بیان کرد، به وحشت افتادیم و ترسیدیم که او شیطانی باشد. تمیم داری می گوید: به‌سوی آن مرد شتافتیم و وارد معبد

شدیم. هرگز مردی به آن تنومندی ندیده بودیم. دو دستش بر گردنش بسته بود. از زانو تا ساق پاهایش با آهنی پوشیده بود. گفتیم: وای بر تو، تو کیستی؟ گفت: شما از جریان من آگاهید، شما چه کسانی هستید؟ گفتیم: ما مردانی از عرب هستیم. سوار یک کشتی شدیم. دریا متلاطم شد پس از یک ماه سرگردانی، دریا ما را به این جزیره آورده است. در این جا حیوان پشم‌آلودی دیدیم. به او گفتیم: تو کیستی؟ او گفت: من جساسه هستم. گفتیم: جساسه چیست؟ گفت: نزد مردی که در آن معبد است بروید؛ او به اخبار شما علاقه‌مند است. نزد تو شتافتیم و گمان کردیم که شیطانی باشی.

سپس آن مرد از ما پرسید: درباره‌ی نخل بیسان^۱ چه می‌دانید؟ گفتیم: از چه چیز آن به شما خبر دهیم؟ گفت: آن نخل میوه می‌دهد یا خیر؟ گفتیم: آری. گفت: دیری نمی‌گذرد که این نخل، دیگر میوه ندهد. پرسید: درباره‌ی دریاچه طبریه^۲ چه می‌دانید؟ گفتیم: از چه چیز آن برایت بگوییم؟ گفت: آیا آب دارد؟ گفتیم: آبش زیاد است. گفت: دیری نمی‌گذرد که آبش تمام می‌شود. گفت: از چشمه‌ی زغر^۳ چه می‌دانید؟ گفتیم: از چه چیز آن برایت بگوییم؟ گفت: آیا آن چشمه آب دارد و آیا اهالی آن از آب چشمه کشاورزی می‌کنند؟ گفتیم: آری. آب آن زیاد است و اهالی آن‌جا از آن آب کشاورزی می‌کنند. گفت: درباره‌ی کارهای پیامبر بی‌سوادن برایم بگویید. گفتیم: در مکه ظهور کرد و به مدینه هجرت نمود. گفت: آیا مردم عرب با وی جنگیده‌اند؟ گفتیم: آری. گفت: او با آنان چگونه رفتار کرد؟ گفتیم: او بر اعراب اطراف چیره شد و آنان از وی اطاعت کردند. گفت: چنین شده است؟ گفتیم: آری. گفت: آگاه باشید، اطاعت از وی برای آنان بهتر است و من درباره‌ی خودم با شما سخن می‌گویم. من «دجال مسیح» هستم. ممکن است به‌زودی به من اجازه داده شود تا اعلام وجود و ظهور کنم. آن‌گاه از معبد بیرون آمده و به سیر زمین می‌پردازم. مدت چهل روز در تمام شهرهای دنیا، به جز مکه و مدینه، به سفر می‌پردازم. وارد شدن به مکه و مدینه بر من حرام است. هرگاه قصد ورود به مکه یا مدینه

۱- نخل بیسان، شهری است در فلسطین.

۲- دریاچه ای در فلسطین که آبش شیرین است.

۳- زغر شهری است در سوریه.

را داشته باشم، فرشته‌ای با شمشیر برهنه جلوی مرا می‌گیرد. بر تمام راه‌های ورودی مکه و مدینه فرشتگانی برای نگهبانی گماشته شده‌اند.

راوی فاطمه دختر قیس می‌گوید: رسول الله ﷺ با اشاره به منبر فرمود: این مدینه است، این مدینه است. آیا من این حدیث را برای شما بیان نکرده‌ام؟»

این حدیث، با صراحت تمام حکایت از آن دارد که ابن‌صیاد، دجال نیست و دجال در جزیره‌ای اسیر است. بسیاری از علما بر این عقیده‌اند که دجال یکی از شیاطینی است که سلیمان آن‌ها را زندانی کرد؛ زیرا وجود یک انسان و زنده ماندن او تا این مدت طولانی، بعید ایست. الله بهتر می‌داند.

گفتار سوم: نزول شیطان علی‌الرحمن

الله در کلام پاک خود به ما خبر داده است که یهودیان، پیامبر او یعنی عیسی علی‌الرحمن را نکشته‌اند. هر چند مدعی آن هستند و نصارا نیز آن را پذیرفته‌اند؛ ولی واقعیت این است که عیسی علی‌الرحمن کشته نشده و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ شخص دیگری را به شکل او در آورده بود و عیسی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را به آسمان‌ها بالا برد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می‌فرماید:



[نساء: ۱۵۷-۱۵۸]

«و او را نکشته‌اند و بر دار نکشیده‌اند؛ بلکه حقیقت امر بر آنان پوشیده ماند و کسانی که در مورد قتلش با هم اختلاف ورزیدند، در این باره در شک و تردید به سر می‌برند و جز پیروی از گمان و وهم، هیچ آگاهی و علمی به آن ندارند و به طور قطع او را نکشته‌اند. بلکه الله، او را به سوی خویش بالا برد؛ و الله، غالب باحکمت است.»

الله در کتابش به این مطلب اشاره فرموده است که عیسی علی‌الرحمن در آخر کار دنیا از آسمان فرود می‌آید و این یکی از نشانه‌های نزدیک شدن رستاخیز است. می‌فرماید:

[زخرف: ۶۱]



«قطعاً وجود عیسی خبر از وقوع رستاخیز می‌دهد.»



[نساء: ۱۵۹]

«و هیچکس از اهل کتاب نیست مگر آنکه پیش از مرگ عیسی به او ایمان می آورد و عیسی روز قیامت بر ضد ایشان گواه خواهد بود.»

تفصیل این نصوص در حدیث آمده است: رسول الله ﷺ برای ما بیان فرمود که هنگام تشدید فتنه‌ی دجال، زمانی که مسلمانان به تنگ می آیند، **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** عیسی بن مریم **عَلَيْهِ السَّلَامُ** را به طرف زمین می فرستند و او نزدیک «مناره بیضاء» در جانب شرقی دمشق فرود می آید. طبرانی در معجم کبیر از اوس بن اوس روایت می کند: رسول الله ﷺ فرمود:

«يَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عِنْدَ الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ شَرْقِيَّ دِمَشْقَ»^۱

«عیسی بن مریم نزد مناره‌ی بیضاء در شرق دمشق فرود می آید.»

رسول الله ﷺ حال او را هنگام نازل شدن چنین شرح داده است. در سنن ابی داود با سند صحیح از ابوهریره **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ نَبِيٌّ يَعْنِي عِيسَى وَإِنَّهُ نَازِلٌ فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَعْرِفُوهُ رَجُلٌ مَرْبُوعٌ إِلَى الْحُمْرَةِ وَالْبَيَاضِ بَيْنَ مُمْصَرَّتَيْنِ كَأَنَّ رَأْسَهُ يَقْطَرُ وَإِنْ لَمْ يُصْبَهُ»^۲

«میان من و عیسی پیامبری نیست و یقیناً عیسی فرود می آید، هرگاه او را دیدید، باید او را بشناسید. او مردی است میان قد، مایل به سرخی و سفیدی است. چنان معلوم می شود که از موهای مبارکش آب می چکد هر چند که موهایش خیس نشده اند.»

مطلب اول: زمان فرود آمدن عیسی بن مریم **عَلَيْهِ السَّلَامُ**

عیسی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** زمانی که جهادگران اسلام برای نماز فجر صف بسته‌اند و پیش‌امام برای اقامه‌ی نماز ایستاده است، نازل می شود. امام از او می خواهد که برای اقامه‌ی نماز به

۱- صحیح الجامع الصغیر: (۳۲۱/۶) شماره: (۸۰۲۵).

۲- ابن ماجه، حاکم و جامع التفسیر: (۲۲۷/۶).

جایگاه بیاید؛ اما عیسی علیه السلام نمی پذیرد و می گوید: باید تو امام باشی. در حدیث آمده است:

«وَأَمَّا هُمْ رَجُلٌ صَالِحٌ فَبَيْنَمَا إِمَامُهُمْ قَدْ تَقَدَّمَ يُصَلِّي بِهِمُ الصُّبْحَ إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِمْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ الصُّبْحَ فَرَجَعَ ذَلِكَ الْإِمَامُ يَنْكُصُ يَمْشِي الْقَهْقَرَى لِيَتَقَدَّمَ عِيسَى يُصَلِّي بِالنَّاسِ فَيَضَعُ عِيسَى يَدَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ تَقَدَّمَ بَخَشٍ فَإِنَّهَا لَكَ أُقِيمَتْ فِيصَلِّي بِهِمْ إِمَامُهُمْ»^۱

«پیشوای سپاه اسلام مرد شایسته‌ای است. در همین حال، که امام برای اقامه نماز می‌رود، عیسی بن مریم علیه السلام فرود می‌آید. امام به عقب می‌رود تا عیسی علیه السلام نماز را اقامه کند. عیسی علیه السلام دستش را میان شانه‌ی امام می‌گذارد و می‌گوید: پیش برو و برای مردم امامت کن؛ زیرا نماز به قصد امامت تو برگزار شده است. باید امام مسلمانان نماز آنان را اقامه کند.»

این جریان، هنگام آماده شدن مسلمانان برای جهاد در برابر دجال صورت خواهد گرفت. در حدیث ابوهریره رضی الله عنه به روایت امام مسلم، آمده است: در حالی که مسلمانان آماده‌ی جنگ می‌شوند، صفوف نماز را برابر می‌کنند، اقامه‌ی نماز گفته می‌شود. عیسی علیه السلام فرود می‌آید و آنان را امامت می‌کند. الفاظ حدیث در کتاب الایمان چنین است:

«کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امکم»^۲

«شما در چه حالتی خواهید بود، زمانی که عیسی علیه السلام فرود آید و شما را امامت

دهد.»

منظور این نیست که عیسی علیه السلام آنان را امامت می‌دهد؛ زیرا در حدیث پیش آمده بود که عیسی علیه السلام از جلو رفتن و ایستادن در جایگاه امامت خودداری نمود و امام مسلمان را در جایگاه خود قرار می‌دهد.

۱- ابن ماجه، ابن خزیمه و حاکم با سند صحیح حدیث را روایت کرده اند، به جامع الصغیر (۶/۲۷۷) نگاه کنید.

۲- مسلم کتاب (الفتن) باب (فتح القسطنطنیه) (۲۲۲۱/۴) شماره (۲۸۹۷) و در کتاب (الایمان) باب (نزول عیسی بن مریم) (۱۳۶/۱) شماره (۱۵۵).

در بخاری و مسلم از جابر بن عبد الله رضی الله عنه چنین آمده است:

«كَيْفَ بَكُمْ إِذَا نَزَلَ بِكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ فَيَكُمُ إِمَامُكُمْ مِنْكُمْ»^۱

«چه حالی خواهید داشت وقتی عیسی رضی الله عنه پایین می آید و امام از شما خواهد بود»

در صحیح مسلم از جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَا نَزَالَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ أَمِيرُهُمْ تَعَالَ صَلِّ لَنَا فَيَقُولُ لَا إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أُمَرَاءُ تَكْرِمَةً لِلَّهِ هَذِهِ الْأُمَّةُ»^۲

«گروهی از امت من همواره برای دفاع از حق می جنگد و پیروز می شود. این جنگ تا رستاخیز ادامه دارد. عیسی رضی الله عنه نازل می شود. امیر لشکر به او می گوید: بیا نماز را برای ما اقامه کن. عیسی رضی الله عنه می گوید: خیر. برخی از شما پیشوای دیگران استند صلی الله علیه و آله برای این امت احترام ویژه ای قایل است.»

مطلب دوم: عیسی رضی الله عنه بر چه مبنایی حکم می کند؟

نصوص گذشته تصریح کرده اند که امام در این امت، یکی خواهد بود. اما منظور از حدیث: «فأممکم او أمهم» این نیست که عیسی رضی الله عنه در نماز آنان را رهبری می کند؛ بلکه منظور آن است که عیسی رضی الله عنه با کتاب الله میان آن ها حکم می کند. یعنی «امهم بکتاب الله عزوجل» به دستور قرآن و مطابق با هدایت آن، مسلمانان را امر و نهی می کند و در حدیثی دیگر تصریح شده است که «فامکم منکم». عیسی رضی الله عنه مطابق با قرآن که کتاب الله است و مطابق با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله شما را امامت می کند.^۳

عدم تقدم عیسی رضی الله عنه حکایت از آن دارد که او به عنوان تابع و پیرو نبی مکرم اسلام

۱- صحیح بخاری کتاب احادیث الانبیاء، باب نزول عیسی بن مریم. فتح الباری (۴۹۱/۶) و مسلم کتاب (الایمان: باب (نزول عیسی) (۱۳۷/۴) شماره (۱۵۶).

۲- صحیح مسلم کتاب الایمان، باب نزول عیسی (۱۳۷/۴) شماره (۱۵۶).

۳- قبلی: (۱۳۷/۴) شماره: (۱۵۶).

و به عنوان حاکم بر اساس قرآن و نه بر اساس انجیل، می‌آید. زیرا شریعت قرآن ناسخ ادیان گذشته است. الله متعال از تمام پیامبران پیمان گرفته است که هرگاه بعثت محمد ﷺ زنده بماند، به او ایمان بیاورند: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** می‌فرماید:



[آل عمران: ۸۱×۸۲]

«و آن‌گاه که الله از پیامبران پیمان گرفت: وقتی به شما کتاب و حکمت دادم و سپس پیامبری آمد که آن‌چه را با شماست، تصدیق می‌کرد، حتماً به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید؛ فرمود: آیا اقرار کردید و پیمان مرا بر این کار پذیرفتید؟ گفتند: پذیرفتیم. فرمود: پس گواه باشید؛ و من هم با شما از گواهانم. لذا کسانی که پس از این پیمان، روی گردانی کنند، نافرمان و فاسقند.»

آری، **عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ** به عنوان پیرو رسول الله ﷺ و حاکم شریعت قرآن، از آسمان فرود می‌آید و به همین خاطر پشت سر آن مرد صالح نماز می‌خواند. این افتخاری است برای این امت و چه افتخار بزرگی است. در حدیث صحیحی که **أَبُو سَعِيدٍ خَدِيجِيُّ** آن را روایت می‌کند، آمده است: کسی که عیسی بن مریم به او اقتدا می‌کند، از امت اسلام است. - **أَبُو نَعِيمٍ** در کتاب المهدی -^۱

امام نووی در رد کسانی که فرود آمدن **عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ** را متعارض با حدیث «لا نبی بعدی» می‌دانند و بر این عقیده‌اند که نزول عیسی ناسخ شریعت اسلام می‌شود، می‌گوید: این استدلال باطل است. زیرا منظور از نازل شدن **عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ**، این نیست که عیسی به عنوان نبی و حامل شریعتی که ناسخ شریعت اسلام باشد، فرود می‌آید. هیچ‌گونه مطلبی در این رابطه، نه در این حدیث و نه در احادیث دیگر، نیامده است.

بلکه صحیح این است که عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام به عنوان حاکم عادل، به شریعت اسلام حکم می‌کند و دستورات فراموش شده‌ی اسلام را زنده می‌نماید.^۱

مطلب سوم: پایان دادن عیسی به فتنه‌ی دجال

نخستین کاری که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام انجام می‌دهد، مبارزخ با دجال است. عیسی عَلَيْهِ السَّلَام پس از فرود آمدن، به بیت المقدس که در آنجا دجال گروهی از مسلمانان را محاصره کرده است، می‌رود.

عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به مسلمانان دستور می‌دهد تا دروازه را باز کنند. در سنن ابن ماجه، صحیح ابن خزیمه و مستدرک حاکم، از ابوامامه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت شده است که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«عیسی عَلَيْهِ السَّلَام وقتی بر می‌گردد، می‌گوید: دروازه را باز کنید. در حالی دروازه را باز می‌کنند که دجال با هفتاد هزار یهودی با شمشیر مسلح، پشت آن ایستاده‌اند. وقتی دجال، عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را می‌بیند، مانند نمک در آب ذوب می‌شود و پا به فرار می‌گذارد. عیسی عَلَيْهِ السَّلَام او را تعقیب می‌کند و در دروازه‌ی شرقی، او را می‌گیرد و می‌کشد. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این گونه یهود را شکست می‌دهد.»^۲

در صحیح مسلم از ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت شده است که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«فَإِذَا رَأَهُ عَدُوُّ اللَّهِ ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ فَلَوْ تَرَكَهُ لَأَنْذَابَ حَتَّى يَهْلِكَ وَلَكِنْ يَقْتُلُهُ اللَّهُ بِيَدِهِ فَيُرِيهِمْ دَمَهُ فِي حَرْبَتِهِ»^۳

«وقتی دشمن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ -دجال- عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را می‌بیند، مانند نمک ذوب می‌شود. اگر عیسی او را رها کند، ذوب می‌شود تا از بین برود. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ توسط عیسی او را به هلاکت می‌رساند و خون دجال را در نیزه‌ی عیسی به مردم نشان می‌دهد.»

۱- شرح نووی بر مسلم: (۷۶/۸).

۲- صحیح جامع الصغیر: (۲۷۵/۶) شماره: (۷۷۵۲).

۳- صحیح مسلم، کتاب الفتن، باب فتح القسطنطینیة: (۲۲۲۱/۴) شماره (۲۸۹۷).

منظور ذوب شدن دجال از دیدن عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، این است که الله متعال به نفس عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بوی مخصوصی عنایت کرده است. هرگاه کافر این بو را استشمام کند، می‌میرد. در حدیث آمده است:

«فَبَيِّنًا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ فَيَنْزِلُ عِنْدَ الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ شَرْقِيَّ دِمَشْقَ بَيْنَ مَهْرُودَتَيْنِ وَأَضْعًا كَفَّيْهِ عَلَى أَجْنِحَةٍ مَلَكَيْنِ إِذَا طَاطَأَ رَأْسَهُ فَطَرَ وَإِذَا رَفَعَهُ تَحَدَّرَ مِنْهُ جَمَانٌ كَاللُّؤْلُؤِ فَلَا حِيلَ لِكَافِرٍ يَجِدُ رِيحَ نَفْسِهِ إِلَّا مَاتَ وَنَفْسُهُ يَنْتَهِي حَيْثُ يَنْتَهِي طَرْفُهُ فَيَطْلُبُهُ حَتَّى يُدْرِكَهُ بِبَابٍ لُدٍّ فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يَأْتِي عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ قَوْمٌ قَدْ عَصَمَهُمُ اللَّهُ مِنْهُ فَيَمْسُحُ عَنْ وُجُوهِهِمْ وَيُجَدِّتُهُمْ بِدَرَجَاتِهِمْ فِي الْجَنَّةِ»^۱

«در حالی که دجال مشغول است، الله مسیح بن مریم را می‌فرستد. عیسی بن مریم نزدیک مناره‌ی سفید در شرق دمشق نازل می‌شود. میان دو پارچه‌ی رنگین با زنگ و زعفران، دست‌هایش را بر روی بال دو فرشته گذاشته است. با پایین گرفتن سرش، آب از موهایش می‌چکد و هرگاه سر را بلند کند، قطره‌های سفید و براقی مانند مروارید از موهایش سرازیر می‌شوند. هر کافری که بوی نفس او را استشمام کند، می‌میرد. بوی تنفسش تا وسعت دید دجال می‌رسد. تا این‌که در «باب لد» به دجال می‌رسد و او به هلاکت می‌رساند. سپس قومی که با خواست عَلَيْهِ السَّلَامُ از دست دجال نجات یافتند، از راه می‌رسند. عیسی بر چهره‌ی آنان دست می‌کشد و درباره‌ی جایگاه‌هشان در بهشت سخن می‌گوید.»

عَلَيْهِ السَّلَامُ، تا دجال نابود شود، او را رها نمی‌کند؛ چون مردم با مشاهده‌ی این صحنه، متوجه می‌شوند که دجال موجود ضعیفی بود و توان مبارزه با بنده‌ای را نداشت. بنابراین، ادعای او در مورد الوهیت دروغی بیش نبود و حقیقت نداشت.

مطلب چهارم: وظیفه‌ی عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از کشتن دجال و نابودی یاجوج و ماجوج

عِيسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ، دجال و فتنه‌ی او را پایان می‌دهد. سپس یاجوج و ماجوج در زمان او ظهور و بسیار فتنه برپا می‌کنند. عِيسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ در نزد پروردگار دعا می‌کند و دعایش پذیرفته می‌شود. یاجوج و ماجوج می‌میرند. آن‌گاه عِيسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ برای انجام رسالتی که برای اتمام آن آمده بود، خود را آماده می‌کند. آن رسالت، حاکم کردن شریعت اسلام و از بین بردن پایه‌های گمراهی و ادیان منحرف است.

در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَدْلًا فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ وَيَقْتُلَ الْخَنزِيرَ وَيَضَعُ الْحِزْبَةَ وَيَفِيضُ الْمَالُ حَتَّى لَا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ حَتَّى تَكُونَ السَّجْدَةُ الْوَاحِدَةُ خَيْرًا مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^۲

«سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، دیری نپاید که که عیسی بن مریم به عنوان حاکم عادل از آسمان به نزد شما فرود بیاید. صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد و به جنگ پایان می‌دهد و ثروت بسیار می‌شود. حتی اگر به کسی مال داده شود، آن را نمی‌پذیرد. در آن روزگار، یک سجده، از دنیا و آنچه در آن است، بهتر خواهد بود.»

در حدیثی دیگر که امام مسلم آن را روایت کرده، آمده است:

«لَيَنْزِلَنَّ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَادِلًا فَلَيَكْسِرَنَّ الصَّلِيبَ وَلَيَقْتُلَنَّ الْخَنزِيرَ وَلَيَضَعَنَّ الْحِزْبَةَ وَلَتُنزَكَنَّ الْقِلَاصُ فَلَا يُسْعَىٰ عَلَيْهَا وَلَتَذْهَبَنَّ الشَّحْنَاءُ وَالتَّبَاغُضُ وَالتَّحَاوُدُ وَلَيَدْعُونَ إِلَى الْمَالِ فَلَا يَقْبَلُهُ أَحَدٌ»^۳

«فرزند مریم به عنوان حاکم عادل فرود می‌آید. صلیب را می‌شکند و خوک را

۱- علت این‌که یک سجده از دنیا و آنچه در آن است، خوشایندتر می‌باشد، این است که مردم با دیدن عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ آیات دیگر، به یقین می‌رسند که رستاخیز فرا می‌رسد.

۲- صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، باب نزول عیسی بن مریم علیه السلام فتح الباری (۶/۴۶۰) و در دو جای دیگر: ۱- کتاب المظالم، باب کسر الصلیب. فتح الباری (۵/۱۲۱) ۲- کتاب البیوع، باب قتل الخنزیر. فتح الباری (۴/۴۱۴) و صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب نزول عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ (۴/۱۳۵) شماره (۱۵۵).

۳- صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب نزول عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ (۴/۱۳۵) شماره (۱۵۵).

می‌کشد. -به دین مسیح و یهود پایان می‌دهد و بطلان آن‌ها را اعلام می‌کند- جزیه و مالیات را حذف می‌کند -چون نیازی به آن‌دو نیست و جز اسلام، از دین دیگری را نمی‌پذیرد- و شترها آبستن و ده ماهه رها کرده می‌شوند. حسد و کینه از بین می‌روند. مردم به سوی ثروت دعوت می‌شوند، اما کسی پیدا نمی‌شود که آن را بپذیرد.»

در حدیثی دیگر پیرامون نزول عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، خروج دجال و مرگ یاجوج و ماجوج آمده است. در پایان دعای عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ هنگام شدت و ناراحتی و پذیرش آن دعا و هلاک شدن یاجوج و ماجوج، بیان شده است:

«ثُمَّ يَهْبِطُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى الْأَرْضِ فَلَا يَجِدُونَ فِي الْأَرْضِ مَوْضِعَ شِبْرٍ إِلَّا مَلَأَهُ زَهْمُهُمْ وَتَنَّهُمْ فَيَرْعَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى اللَّهِ فَيُرْسِلُ اللَّهُ طَيْرًا كَأَعْنَاقِ الْبُخْتِ فَتَحْمِلُهُمْ فَتَطْرَحُهُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ مَطَرًا لَا يَكُنُّ مِنْهُ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ فَيَغْسِلُ الْأَرْضَ حَتَّى يَبْرُكَهَا كَالزَّلْفَةِ ثُمَّ يَقَالُ لِلْأَرْضِ أَنْبِيَّيْ تَمَرْتِكِ وَرُدِّي بَرَكَتِكِ فَيَوْمئِذٍ تَأْكُلُ الْعِصَابَةُ مِنَ الرَّمَانَةِ وَيَسْتَظِلُّونَ بِقِحْفِهَا وَيُبَارِكُ فِي الرَّسْلِ حَتَّى أَنْ اللَّفْحَةَ مِنَ الْإِبِلِ لَتَكْفِي الْفَتَامَ مِنَ النَّاسِ وَاللَّفْحَةَ مِنَ الْبَقَرِ لَتَكْفِي الْقَبِيلَةَ مِنَ النَّاسِ وَاللَّفْحَةَ مِنَ الْغَنَمِ لَتَكْفِي الْفَحْدَ مِنَ النَّاسِ»^۱

«سپس پیامبر الله، عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ و یارانش از آسمان فرود می‌آیند. به اندازه یک وجب از زمین را نمی‌یابند که بوی بد یاجوج و ماجوج و کشته‌شدگان، آن را پر نکرده باشند. عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ و یارانش به سوی الله دعا می‌کنند. الله پرنده‌گانی که گردن‌های بسیار درازی دارند، را به یاری آن‌ها می‌فرستد. آن همه اجساد بدبوی را برداشته و به جاهای دور می‌اندازند. سپس سُبْحَانَ اللَّهِ الرَّبِّ الْعَظِيمِ با نازل کردن باران، زمین را چنان شستشو می‌دهد و چنان صاف و براق می‌کند که گویی آینه است. سپس به زمین امر می‌شود: میوه‌های خود را بیرون بیاور و خیر و برکت خود را برگردان. در آن روز، یک انار چند نفر را سیر می‌کند. در سایه‌ی آن استراحت می‌کنند. شیر چنان پربرکت می‌شود که تعداد زیادی از مردم، از شیر یک شتر می‌خورند. شیر گاو برای یک قبیله و شیر یک گوسفند برای گروهی کفایت

می‌کند.»

مطلب پنجم: چکیده‌ی نصوص در مورد عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ

۱- فرود آمدن عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ در آخر زمان، با نصوص بسیاری از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که به حد توأتر رسیده‌اند، ثابت می‌شود. بنابراین، تکذیب این رویداد، در واقع تکذیب رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ زیرا سخنان رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صادق‌اند و در آن دروغی وجود ندارد. در قرآن کریم نیز در یک مورد، به نزول عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ اشاره شده است:



[نساء: ۱۵۹]

«و کسی از اهل کتاب نیست مگر این‌که پیش از مرگ خود به عیسی ایمان می‌آورد و روز رستاخیز گواه بر آنان خواهد بود»

ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در تایید حدیثی مربوط به نازل شدن عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ به عنوان حاکم عادل، فرمود: اگر بخواهید، می‌توانید آیه‌ی ﴿... [نساء: ۱۵۹] را تلاوت کنید.

۲- این‌که عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ برای تحکیم^۱ شریعت اسلام می‌آید، در مباحث گذشته درباره‌ی جزئیات این مساله و دلایل آن، به اندازه‌ی کافی سخن گفته شد.

۳- همه‌ی ادیان را پایان می‌دهد و سوای اسلام، دین دیگری را نمی‌پذیرد.

برای همین منظور، صلیب که رمز انحراف نصرانیت است، را می‌شکند. خوکی که اسلام آن را حرام قرار داده است، می‌کشد. جزیه را حذف می‌کند و از یهود و نصارا جزیه را نمی‌پذیرد و سوای اسلام، دین دیگری را نمی‌پذیرد. در حدیثی مرفوع از ابوهریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ با سند صحیح روایت شده است:

«فَيَقَاتِلُ النَّاسَ عَلَى الْإِسْلَامِ فَيُدْقُّ الصَّلِيبَ وَيَقْتُلُ الْخَنزِيرَ وَيَضَعُ الْجِزْيَةَ وَيَهْلِكُ اللَّهُ فِي رَمَانِهِ

المَلَلُ كُلُّهَا إِلَّا الْإِسْلَامَ^۱

«برای مسلمان شدن با مردم می‌جنگد، صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد، جزیه را حذف می‌کند و الله در زمان ظهور او، سوای اسلام، تمام ادیان را از بین می‌برد.»

نپذیرفتن جزیه، نسخ به حساب نمی‌آید؛ چون رسول الله ﷺ فرمود: جزیه تا زمان نزول عیسیٰ (ع) پذیرفته می‌شود و پس از آن پذیرفتنی نیست. امام نووی درباره‌ی «ویضع الجزیه» می‌فرماید: بدین معناست که جزیه را قبول نمی‌کند و چیزی جز اسلام از کفار پذیرفته نمی‌شود و هر کس جزیه را پرداخت کند، از او پذیرفته نمی‌شود. امام ابوسلیمان خطابی هم این دیدگاه را پذیرفته است.

اشکال: بنا بر این اصل، می‌توان گفت: این جریان، مخالف با حکم امروزی اسلام است. زیرا امروز اگر کافر اهل کتاب جزیه بپردازد، پذیرفتن آن واجب است و کشتن اهل کتاب جایز نیست و نمی‌توان او را به پذیرفتن اسلام مجبور کرد.

پاسخ: این حکم همیشگی نیست. بلکه تا زمان نزول عیسیٰ (ع) است. خود رسول الله ﷺ در احادیث صحیح درباره‌ی منسوخ شدن آن، خبر داده است. بنابراین ناسخ آن عیسیٰ (ع) نیست؛ بلکه رسول الله ﷺ می‌باشد؛ چون عیسیٰ (ع) طبق شریعت اسلام حکم می‌کند.^۲

۴- خوشحالی عمومی، چیرگی اسلام و امنیت:

نصوص گذشته حاکی از خیر و برکت بزرگ آن روزگار هستند. الله متعال امنیت بسیاری را به امت اسلام ارزانی می‌بخشد. در نصوص گذشته بیان شد که کینه چگونه از میان مردم رخت برمی‌بندد و تمام بشر بر بندگی الله اتفاق خواهند کرد. در حدیث ابوامامه (ع) در این باره چنین آمده بود: رسول الله ﷺ فرمود: عیسیٰ (ع) در امت من حاکم عادل خواهد بود، صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد، جزیه را برمی‌دارد، صدقه را رها می‌کند، به دنبال گوسفند و شتر بیرون نمی‌رود، کینه برداشته می‌شود. زهر هر

۱- صحیح الجامع الصغیر: (۲۲۶/۵) شماره: (۵۸/۷۷).

۲- شرح امام نووی بر صحیح مسلم (۱۹۰/۲).

گزنده‌ی زهرآگینی برداشته می‌شود. حتی نوزاد دستش را در دهان مار می‌گذارد و آسیب نمی‌بیند. گرگ محافظ گوسفندان می‌گردد. زمین پر از صلح و آشتی می‌شود. مردم بر توحید جمع می‌شوند، غیر از الله چیزی دیگر پرستش نمی‌شود. جنگ‌ها پایان می‌پذیرند. قریش قدرت خود را پس می‌گیرد. زمین گیاهش را مانند دوران آدم می‌رویانند. چند تن بر یک خوشه انگور جمع می‌شوند و از همان یک خوشه انگور سیر می‌خورند، چند نفر بر یک انار جمع می‌شوند و یک دانه انار آن‌ها را سیر می‌کند. گاو و اسب و سایر دام‌ها، بسیار ارزان می‌شوند.^۱

مطلب ششم: زندگی راحت پس از عیسی

آن‌گونه که وضعیت زندگی مردم آن زمان در نصوص گذشته بیان شد، یک وضعیت استثنایی در تاریخ بشر محسوب می‌گردد. زیرا مردم در نهایت سلامتی، امنیت و رفاه به سر می‌برند و در این زندگی به همدیگر غبطه می‌خورند. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«طوبی لعیش بعد المسیح، طوبی لعیش بعد المسیح یؤذن للسماء فی القطر و یؤذن للأرض فی النبات، فلو بذرت حبك علی الصفا لنبت، و لا تشاح و لا تحاسد و لا تباغض، حتی یمر الرجل علی الأسد و لا یضره، و یطأ علی الحیة فلا تضره و لا تشاح و لا تحاسد و لا تباغض»^۲

«زندگی پس از نزول عیسیٰ علی‌الرحمة، بسیار با آسودگی خواهد بود. به آسمان اجازه‌ی باریدن و به زمین اجازه‌ی رویانیدن داده می‌شود. حتی اگر تخم را بر سنگ خارا بکارند، می‌روید. تا این‌که اگر از کنار شیری بگذرد یا مار سمی را لگد کند، آسیبی نمی‌بینند. در آن روزگار بخل، حسد و کینه وجود نخواهد داشت.»

مطلب هفتم: مدت اقامت عیسیٰ علی‌الرحمة بر روی زمین

عیسیٰ علی‌الرحمة چهل سال می‌ماند. همان‌طور که در حدیث صحیح آمده است:

۱- صحیح الجامع الصغیر: (۲۷۶/۶) شماره: (۷۷۵۲).

۲- سلسله الاحادیث الصحیحه: (۵۵۹/۴). شماره: (۱۹۲۶).

«فیمکث فی الأرض أربعین سنة، ثم یتوفی، فیصلي علیه المسلمون»^۱

«چهل سال در زمین می ماند. سپس می میرد و مسلمانان بر وی نماز می خوانند.»

عیشی رضی الله عنه در مدت این چهل سال، بر حکم اسلام زندگی می کند. رو به قبله نماز می خواند. در مباحث گذشته، جریان اقتدا کردن به امام مسلمانان را توضیح دادیم. عیسی رضی الله عنه زیارت خانه ی الله را نیز انجام می دهد. در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لِيَهْلَنَ ابْنُ مَرْيَمَ بَفَجِّ الرُّوحَاءِ حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِرًا، أَوْ لِيَسْتَبِينَهَا»^۲

«عیسی برای حج یا عمره و یا برای هر دو، در مسیر روحاء احرام می بندد.»

روحاء، میان مدینه و وادی الصغراء نام جایی است بر سر راه مکه از مدینه و بنابر گفته های گوناگون، در فاصله ی چهل یا ۳۶ یا ۳۰ مایلی از مکه قرار دارد.^۳

مطلب هشتم: فضیلت همراهی رضی الله عنه

در مسند احمد از ثوبان رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«عِصَابَتَانِ مِنْ أُمَّتِي أَحْرَزَهُمَا اللَّهُ مِنَ النَّارِ عِصَابَةٌ تَغْزُو الْهِنْدَ وَعِصَابَةٌ تَكُونُ مَعَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَام»^۴

«دو گروه از امت من از آتش دوزخ در امان اند. گروه نخست کسانی هستند که در برابر هندوها جهاد می کنند و گروه دوم آنان که رضی الله عنه را همراهی می کنند.»

گفتار چهارم: خروج یاجوج و ماجوج

الله متعال در سوره ی کهف بیان فرموده است که ذوالقرنین در گشت وگذار بر روی

۱- صحیح الجامع: (۹۰/۵) شماره: (۵۲۶۵).

۲- صحیح الجامع الصغیر: (۱۰۰/۶) شماره: (۶۹۵۵).

۳- لوامع الانوار البهیه: (۱۱۳/۲).

۴- صحیح الجامع: (۳۵/۴) شماره: (۳۹۰۰).

زمین، به میان دو سد رسید. در آنجا مردمی را دید که زبانش را متوجه نمی‌شدند. آنان از دست یاجوج و ماجوج نزد ذوالقرنین شکایت بردند و خواستار آن شدند که میان آنان و یاجوج و ماجوج سدّی بسازد. ذوالقرنین خواسته‌ی آنان را پذیرفت:



﴿كهف: ۹۳-۹۹﴾

«تا آن‌گاه که به میان دو کوه رسید. قومی در آنجا یافت که هیچ سخنی را به آسانی نمی‌فهمیدند. گفتند: ای ذوالقرنین! یاجوج و ماجوج در این سرزمین فساد می‌کنند؛ آیا می‌پذیری که برایت هزینه‌ای مقرر کنیم تا میان ما و آنان سدّی بسازی؟ گفت: قدرتی که پروردگارم به من بخشیده، بهتر است. پس با توان خویش مرا یاری کنید تا میان شما و آنان سدّ محکمی بسازم. برایم آهن‌پاره بیاورید و چون میان دو دیوار بلند -با آهن‌پاره پُر و- هم‌سطح شد، گفت: -در آتش- بدمید. و هنگامی که آهن‌پاره‌ها را هم‌چون آتش، سرخ و گداخته کرد، گفت: برایم مسِ گداخته بیاورید تا رویش بریزم. بدین‌سان، یاجوج و ماجوج نتوانستند بر آن سد بالا بروند و نتوانستند در آن رخنه‌ای ایجاد کنند. گفت: این، رحمتی از سوی پروردگار من است؛ ولی زمانی که وعده‌ی پروردگارم فرا رسد، آن را در هم می‌کوبد و وعده‌ی پروردگارم، حق است. و برخی از ایشان را رها کردیم که در آن روز هم‌چون امواج خروشان در هم می‌آمیزند و آن‌گاه در صور دمیده می‌شود و ما همگی آنان را چنان‌که باید، گرد می‌آوریم.»

یاجوج و ماجوج، دو طایفه هستند که جمعیت‌شان بسیار زیاد است و از فرزندان

﴿شعرا: ۲۲﴾ می‌باشند. در بخاری و مسلم آمده است:

«يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا آدَمُ قُلْ لِقَوْلِ رَبِّكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرِ فِي يَدَيْكَ قَالَ يَقُولُ أَخْرِجْ بَعْثَ

النَّارِ قَالَ وَمَا بَعَثُ النَّارِ قَالَ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تَسْعَ مِائَةٍ وَتَسْعَةٌ وَتَسْعِينَ قَالَ فَذَلِكَ حِينَ يَشِيبُ الصَّغِيرُ « وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا، فَقَالَ: إِنَّ فِيكُمْ أُمَّتَيْنِ مَا كَانَتَا فِي شَيْءٍ إِلَّا كَثُرَتْاهُ، يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ. »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می فرماید: ای آدم. آدم می گوید: حاضرم پروردگارا. الله می فرماید: گروه دوزخی را جدا کن. آدم می گوید: چقدر هستند؟ الله می فرماید: از هر هزار نفر، ۹۹۹ نفر دوزخی هستند و یک نفر اهل بهشت. در آن هنگام که کودکان پیر می شوند و زنان حامله، سقط جنین می کنند، الله می فرماید: در میان شما دو طایفه وجود دارد که جز انبوه جمعیت، سود دیگر

عَلَىٰ بَحِيرَةٍ طَبْرِيَّةٍ فَيَسْرُبُونَ مَا فِيهَا وَيَمُرُّ آخِرُهُمْ فَيَقُولُونَ لَقَدْ كَانَ بِهَذِهِ مَرَّةً مَاءٌ. وَيُحْضِرُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ حَتَّىٰ يَكُونَ رَأْسُ الثَّوْرِ لِأَحَدِهِمْ خَيْرًا مِنْ مِائَةِ دِينَارٍ لِأَحَدِكُمْ الْيَوْمَ فَيَرْعَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ فَيُرْسِلُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ النَّعْفَ فِي رِقَابِهِمْ فَيُضْبِحُونَ فَرَسِي كَمَوْتِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ يَهْبِطُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى الْأَرْضِ فَلَا يَجِدُونَ فِي الْأَرْضِ مَوْضِعَ شِبْرٍ إِلَّا مَلَأَهُ زَهْمُهُمْ وَنَتْنُهُمْ فَيَرْعَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى اللَّهِ فَيُرْسِلُ اللَّهُ طَيْرًا كَأَعْنَاقِ الْبُخْتِ فَتَحْمِلُهُمْ فَتَطْرَحُهُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ مَطَرًا لَا يَكُنُّ مِنْهُ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ فَيَغْسِلُ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَتْرُكَهَا كَالرَّلَفَةِ»^۱

«مردمانی نزد عیسی صلی الله علیه و آله می آیند صلی الله علیه و آله، آن‌ها را از دجال نجات داده است. عیسی صلی الله علیه و آله دست بر چهره‌ی آنان می‌کشد و آنان را از جایگاه‌شان در بهشت خبر می‌دهد.»

در همین حال صلی الله علیه و آله به عیسی صلی الله علیه و آله خبر می‌دهد که: ای عیسی! بندگان ظهور کردند که هیچ کس توان مبارزه با آن‌ها را ندارد. بندگان مرا تشویق کن تا به بالای کوه روند و از فتنه‌ی آن‌ها در امان باشند. آن‌ها از هر زمین مرتفع می‌آیند. دسته‌ی نخست آن‌ها از دریاچه طبریه عبور می‌کند و تمام آب آن را می‌نوشد. دسته‌ی دوم که از آن‌جا می‌گذرد، با خود می‌گوید: آیا هرگز آبی در این‌جا بوده است؟! عیسی و یارانش به محاصره در می‌آیند. سر یک گاو در آن روز از دویست دینار ارزش بیشتری دارد. عیسی و یارانش دعاکنان به درگاه صلی الله علیه و آله دست دراز می‌کنند. الله کرمی را بر گردن‌های یاجوج و ماجوج مسلط می‌کند. همه‌ی آن‌ها کشته می‌شوند. عیسی و یارانش از بالای کوه به سوی زمین می‌آیند. یک وجب از زمین را خالی نمی‌یابید. تمام زمین از خون‌ها و چربی‌های آن‌ها بدبو می‌شود. دوباره عیسی و یارانش دست نیاز به سوی بارگاه الهی بلند می‌نمایند صلی الله علیه و آله پرنده‌های گردن بلندی را می‌فرستد تا اجساد آنان را برداشته و به جایی صلی الله علیه و آله بخواهد، می‌برند. سپس باران می‌بارد. هیچ خانه و چادری باقی نمی‌ماند صلی الله علیه و آله

۱- صحیح مسلم کتاب الفتن، باب ذکر الدجال (۲/۲۵۳) شماره (۲۹۳۷).

۲- یاجوج و ماجوج.

به وسیله باران، زمین را شستشو می دهد تا مانند آینه صاف شود.»

در حدیث ابن حجر آمده است: من بندگانی را فرستاده ام که احدی توان مبارزه و کشتن آنها را ندارد. دلیل این که کسی نمی تواند با آنها مبارزه کند، جمعیت زیاد آنها است. می توان جمعیت زیاد آنها را از این جا تخمین زد که پس از هلاکت آنها، مسلمانان به مدت هفت سال از بقایای اسلحه آنها به عنوان سوخت استفاده می کنند.

در حدیث آمده است:

«سِوَقُ الْمُسْلِمُونَ مِنْ قِسِي يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ وَ نَشَابِهِمْ وَ أترستهم سبع سنين»^۱

«مسلمانان به مدت هفت سال از بقایای اسلحه، کمان، تیرها و ابزار جنگی یاجوج و مأجوج به عنوان سوخت استفاده می کنند.»

این احادیث و احادیث مشابه زیادی حکایت از آن دارند که این تمدن هولناک که این همه ابزار جنگی خطرناک مانند: بمب، توپ، تانک، موشک و .. را اختراع کرده است از بین می رود. بیشتر گمان این است که این تمدن عظیم خود موجب از بین رفتن خود می شود. اسباب نابودی آنرا خود به وجود خواهد آورد و انسان بار دیگر به تمدن گذشته و جنگیدن به وسیله اسبها و نیزه و کمان بر می گردد.

و در سنن ترمذی و ابن ماجه از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ يَخْفِرُونَ كُلَّ يَوْمٍ حَتَّى إِذَا كَادُوا يَرَوْنَ شُعَاعَ الشَّمْسِ قَالَ الَّذِي عَلَيْهِمْ اِرْجِعُوا فَسَنَحْفِرُهُ غَدًا فَيُعِيدُهُ اللهُ أَشَدَّ مَا كَانَ حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ مَدْيَنَهُمْ وَأَرَادَ اللهُ أَنْ يَبْعَثَهُمْ عَلَى النَّاسِ حَفَرُوا حَتَّى إِذَا كَادُوا يَرَوْنَ شُعَاعَ الشَّمْسِ قَالَ الَّذِي عَلَيْهِمْ اِرْجِعُوا فَسَنَحْفِرُونَهُ غَدًا إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى وَاسْتَنْوَأَ فَيَعُودُونَ إِلَيْهِ وَهُوَ كَهَيْئَتِهِ حِينَ تَرَكُوهُ فَيَحْفِرُونَهُ وَيُخْرِجُونَ عَلَى النَّاسِ فَيَنْشِفُونَ الْمَاءَ وَيَتَحَصَّنُ النَّاسُ مِنْهُمْ فِي حُصُونِهِمْ فَيَرْمُونَ بِسِهَامِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ فَتَرْجِعُ عَلَيْهَا الدَّمُ الَّذِي اجْفَظَ فَيَقُولُونَ قَهْرَنَا أَهْلُ الْأَرْضِ وَعَلَوْنَا أَهْلَ السَّمَاءِ فَيَبْعَثُ اللهُ نَعْفًا فِي أَفْقَائِهِمْ

فَيَقْتُلُهُمْ بِهَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ دَوَابَّ الْأَرْضِ لَتَسْمَنُ وَتَشْكُرُ شُكْرًا مِنْ حَوْمِهِمْ»^۱

«همانا یاجوج و ماجوج هر روز سد را سوراخ می کنند تا این که شعاع خورشید را می بینند. فرمانده می گوید: دست بر دارید؛ فردا سوراخ می کنیم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آن قسمت سوراخ شده را بیش از پیش محکم می کند. این حالت هر روز ادامه پیدا می کند. تا این که وعدهی الهی به سر می آید و الله خروج آنها را اراده می کند. آن روز سد را سوراخ می کنند تا این که نور خورشید را می بینند. فرماندهی آنان می گوید: برگردید؛ اگر الله بخواهد فردا سوراخ می کنیم. فردا که برمی گردند، سوراخ را به همان حالت دیروز می بینند پس سد را سوراخ می کنند و بیرون می آیند. آب را تا آخرین قطره می نوشند. مردم به دژها پناه می برند. یاجوج و ماجوج به سوی آسمان تیر اندازی می کنند. تیرها خون آلود از آسمان بر می گردند. می گویند: اهل زمین را شکست دادیم و بر اهل آسمانها پیروز شدیم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زالوهای را برای تضعیف آنها می فرستد و همه را نابود می کند. رسول الله ﷺ فرمود: به الله سوگند! حیوانات روی زمین از گوشت آنها فربه می شوند و سپاس الله را به جا می آورند.»

در سنن ابن ماجه، صحیح ابن حبان، مستدرک حاکم و مسند امام احمد از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که از رسول الله ﷺ شنیده است:

«يُفْتَحُ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ يَخْرُجُونَ عَلَى النَّاسِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: { مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ }

فَيَعْتَشُونَ الْأَرْضَ وَيَنْحَازُ الْمُسْلِمُونَ عَنْهُمْ إِلَى مَدَائِنِهِمْ وَحُصُونِهِمْ وَيَضْمُونَ إِلَيْهِمْ مَوَاشِيَهُمْ وَيَشْرَبُونَ مِيَاهَ الْأَرْضِ حَتَّى إِنَّ بَعْضَهُمْ لَيَمُرُّ بِالنَّهْرِ فَيَشْرَبُونَ مَا فِيهِ حَتَّى يَشْرَبُوهُ بَيْسًا حَتَّى إِنَّ مَنْ بَعْدَهُمْ لَيَمُرُّ بِذَلِكَ النَّهْرِ فَيَقُولُ قَدْ كَانَ هَاهُنَا مَاءٌ مَرَّةً حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَحَدٌ فِي

۱- سند حدیث صحیح است. حاکم آن را مطابق با شرط شیخین قرار داده است. ذهبی و آلبانی نیز صحت آن را تایید کرده اند. سلسله الاحادیث الصحیحه: (۳۱۳/۴) شماره: (۱۷۳۵).

حَصْنٍ أَوْ مَدِينَةٍ قَالَ قَاتِلُهُمْ هُوَ لَأَهْلِ الْأَرْضِ قَدْ فَرَعْنَا مِنْهُمْ بَقِيَّ أَهْلِ السَّمَاءِ قَالَ ثُمَّ يَهْرُ
 أَحَدُهُمْ حَرْبَتَهُ ثُمَّ يَرْمِي بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَتَرْجِعُ مُخْتَضِبَةً دَمًا لِلْبَلَاءِ وَالْفِتْنَةِ فَبَيْنَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ
 بَعَثَ اللَّهُ دُودًا فِي أَعْنَاقِهِمْ كَنَغْفِ الْجَرَادِ الَّذِي يَخْرُجُ فِي أَعْنَاقِهِمْ فَيُصْبِحُونَ مَوْتَى لَا يُسْمَعُ لَهُمْ
 حِسًّا فَيَقُولُ الْمُسْلِمُونَ أَلَا رَجُلٌ يَشْرِي نَفْسَهُ فَيَنْظُرُ مَا فَعَلَ هَذَا الْعَدُوُّ قَالَ فَيَجَرِّدُ رَجُلٌ مِنْهُمْ
 لِذَلِكَ مُحْسِبًا لِنَفْسِهِ قَدْ أَظْنَاهَا عَلَى أَنَّهُ مَقْتُولٌ فَيَنْزِلُ فَيَجِدُهُمْ مَوْتَى بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَيَنَادِي يَا
 مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ أَلَا أَبْشَرُوا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَفَاكُمْ عَدُوَّكُمْ فَيَخْرُجُونَ مِنْ مَدَائِنِهِمْ وَحُصُونِهِمْ
 وَيَسْرَحُونَ مَوَاشِيَهُمْ فَمَا يَكُونُ لَهَا رَعِيٌّ إِلَّا لِحَوْمِهِمْ فَتَشْكُرُ عَنْهُ كَأَحْسَنِ مَا تَشْكُرُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ
 النَّبَاتِ أَصَابَتْهُ قَطُّ^۱

«همان گونه که الله می فرماید: یاجوج و ماجوج سدها را می شکنند و به سوی مردم بیرون می آیند، همه‌ی زمین را فرا می گیرند و مردم و حیوانات از ترس آن‌ها به دژها و شهرها فرار می کنند؛ گفتنی است که این موجودات شوم، تمام آب‌های زمین را می بلعند؛ به گونه‌ای که مابقی آن‌ها هنگام عبور بر دریای خشک شده با خود خواهند گفت: آیا روزگاری این جا آب داشته است؟»

این وضعیت ادامه پیدا می کند تا جایی که کسی در شهرها و دژها باقی نمی ماند. یکی از سربازان یاجوج و ماجوج می گوید: زمینیان را شکست داده ایم. هم اکنون نوبت نیروی آسمانی است. پس تیری را به سوی آسمان رها می کند و تیر خون آلود به زمین برمی گردد؛ این فساد و تباهکاری ادامه پیدا می کند تا این بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زالوهایی را جهت تضعیف آن‌ها می فرستد. در اثر این بلای آسمانی، به لاشه‌ای بی جان تبدیل می شوند. آن گاه مسلمانان می گویند: آیا کسی فداکاری می کند و به سوی آن‌ها می شتابد تا خبری از احوال آنان را برای ما بیاورد؟ مردی با اخلاص و سرشت پاک سر بر می آورد و برای ادای مأموریت، راهی میدان می شود. وقتی به آن جا می رسد، با لاشه‌هایی مرده و بی جان

۱- سلسله الاحادیث الصحیحة (۴/۴۰۲) شماره (۱۷۹۳) آلبانی می گوید: حاکم در مورد حدیث می گوید: حدیث بنا به شرط مسلم صحیح است و ذهبی هم موافق آن است. اما آلبانی دیدگاه آن‌ها را نپذیرفت؛ چون یکی از راویان ابواسحاق است و مسلم، ابواسحاق را در متابعات ذکر کرده است.

روبرو می‌شود و از شادی بسیار، مسلمانان را فریاد می‌زند که: ای مسلمانان! مژده باد، الله دشمنان شما را نابود کرد؛ مسلمانان با شنیدن این خبر با حیوانات از شهرها و دژها بیرون می‌آیند و به چرای گوسفندان می‌پردازند. تنها چیزی که برای چرا وجود دارد، گوشت آن‌ها است و حیوانات به خاطر این غذا، پروردگارش را بیش از پیش سپاس می‌گویند.»

این نصوص دال بر این هستند که علت عدم مقابله با آن‌ها، تعداد زیاد آن‌هاست که از توان همه خارج می‌باشد.

گفتار پنجم: از بین رفتن اسلام و قرآن و نابود شدن بزرگان

پس از گسترش اسلام در شرق و غرب، بار دیگر به ضعف و نابودی می‌گراید، بدی‌ها رشد می‌کنند، بساط این دین بزرگ برچیده می‌شود، قرآن به فراموشی سپرده می‌شود، علم از بین می‌رود، کسانی که اندکی ایمان در دل دارند، به سوی سرای ابدی بر می‌گردند. سپس جز انسان‌های بد، کسی دیگر روی زمین باقی نمی‌ماند. در چنین شرایطی رستاخیز برپا می‌شود.

ابن ماجه و حاکم از حدیث بن یساک (رضی الله عنه) روایت می‌کنند که رسول الله ﷺ فرمود:

«يَدْرُسُ الْإِسْلَامُ كَمَا يَدْرُسُ وَشْيُ الثَّوْبِ حَتَّى لَا يُدْرَى مَا صِيَامٌ وَلَا صَلَاةٌ وَلَا نُسُكٌ وَلَا صَدَقَةٌ وَكَيْسَرَى عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةٍ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيَةٌ وَتَبْقَى طَوَائِفُ مِنَ النَّاسِ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ وَالْعَجُوزُ يَقُولُونَ: أَدْرَكْنَا آبَاءَنَا عَلَى هَذِهِ الْكَلِمَةِ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فَنَحْنُ نَقُولُهَا.»^۱

«اسلام مانند نقش پارچه، محو می‌شود. آن‌گونه که کسی نمی‌داند نماز، روزه، حج و صدقه چیست. در یک شب، کتاب الله چنان محو می‌شود که حتی یک آیه از آن بر روی زمین باقی نمی‌ماند. گروهی از مردم، یعنی پیرمردان و پیرزنان باقی می‌مانند و می‌گویند: از پدرانمان عبارت «لا اله الا الله» را شنیدیم و ما هم آن را می‌گوییم.»

این چند تن باقی مانده که فقط با اسم اسلام آشنایی دارند، از بین رفته و نابود

۱- حاکم، بنا بر شرط مسلم، سلسله الاحادیث الصحیحه، شماره: (۸۷).

می‌شوند. در صحیح مسلم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا عَلَى شَرَارِ الْخَلْقِ»^۱

«رستاخیز بر مردمانی برپا می‌شود که بدترین انسان‌ها می‌باشند.»

در حدیثی دیگر، رسول الله صلی الله علیه و آله برای ما بیان فرمود که انسان‌های پاک و صالح، چگونه در نزدیکی رستاخیز از بین می‌روند. در حدیثی که امام مسلم آن را از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است، رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْعَثُ رِيحًا مِنْ الْيَمَنِ أَلَيْنَ مِنَ الْحَرِيرِ فَلَا تَدَعُ أَحَدًا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ إِيْمَانٍ إِلَّا قَبَضَتْهُ»^۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بادی را از جانب یمن می‌فرستد که از ابریشم نرم‌تر است، این باد روح هر کس که حتی ذره‌ای ایمان در دل داشته باشد، را می‌گیرد.»

از انس روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى لَا يُقَالَ فِي الْأَرْضِ اللَّهُ اللَّهُ»^۳

«رستاخیز زمانی برپا می‌شود که بر روی زمین کسی الله، الله، نگوید.»

در صحیح مسلم از نواس بن سمعان حدیث مرفوعی روایت شده:

«فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ رِيحًا طَيِّبَةً فَتَأْخُذُهُمْ تَحْتَ آبَاطِهِمْ فَتَقْبِضُ رُوحَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكُلِّ مُسْلِمٍ وَيَبْقَى شَرَارُ النَّاسِ يَتَهَارَجُونَ فِيهَا تَهَارَجَ الْحُمُرِ فَعَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ»^۴

۱- مسلم، کتاب الفتن: (۲۲۶۸/۴) شماره: (۲۹۴۹).

۲- مسلم شماره (۷۹۱۵). جامع الاصول (۴۱۰/۱۰).

۳- مسلم. مشکاه المصابیح (۵۰/۳) شماره: (۵۵۱۶).

۴- صحیح مسلم، کتاب الفتن: (۲۹۳۷). هدف این است که مانند الاغ در حضور مردم به آمیزش جنسی می‌پردازند و هیچ توجهی به مردم ندارند. ساکن کردن (راء) در لفظ (هراج) به معنای جماع است. چون عرب‌ها می‌گویند: هرج زوجته یعنی با همسرش جماع کرد. شرح نووی بر مسلم (۷۰/۱۸).

«در همین حال که باد پاکیزه‌ای را می‌فرستد. این باد، بر آغوش آن‌ها می‌وزد و روح هر مؤمن و مسلمانی را می‌گیرد. تنها انسان‌های شرور باقی می‌مانند که هم‌چون الاغ، -در انظار عمومی- آمیزش می‌کند. آن‌گاه رستاخیز بر این انسان‌ها برپا می‌شود.»

بخاری از مرداس الأسلمی رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«ذَهَبُ الصَّالِحِينَ الْأَوَّلِ فَالْأَوَّلُ وَ تَبَقِيَ حُثَالَةٌ كَحُثَالَةِ الشَّعِيرِ أَوْ التَّمْرِ لَا يُبَالِيهِمَ اللَّهُ بِأَلَّةٍ.»

نیکان یکی پس از دیگری از بین می‌روند و انسان‌های بی‌ارزش مانند گنبدیه‌ی جو یا خرما، باقی می‌مانند. الله برای هلاک کردن آن‌ها هیچ پروا ندارد.^۱

از جمله نشانه‌های محو شدن اسلام، انجام نشدن فریضه‌ی حج می‌باشد. در مسند ابی یعلی و مستدرک حاکم با سند صحیح از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى لَا يَحُجَّ الْبَيْتَ»^۲

«تا زمانی که حج خانه الله انجام گیرد، رستاخیز برپا نمی‌شود.»

قطعاً این وضعیت، پس از وزیدن باد پاکیزه که روح مؤمنان را می‌گیرد، روی می‌دهد. چراکه پیش از وزیدن این باد، عبادت حج پیوسته انجام می‌شود. در صحیح بخاری از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«لِيَحْجَنَّ الْبَيْتُ وَلِيَعْتَمِرَنَّ بَعْدَ خُرُوجِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ»^۳

«پس از خروج یاجوج و ماجوج، زیارت خانه‌ی الله به‌یقصد حج و عمره انجام خواهد گرفت.»

به نظر من، این حالت در جوامع غربی دیده می‌شود. مانند الاغ در کاباره‌ها و در خیابان و کنار دریا و دشت و جنگل آمیزش جنسی می‌کنند.

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب ذهاب الصالحين (۲۳۶۴/۵)، شماره: (۶۰۷۰). ن.ک: النهاية، ابن كثير: (۱۸۶/۱).

۲- صحیح جامع الصغیر: (۱۷۴/۶) شماره: (۷۲۹۶).

۳- صحیح بخاری، کتاب الحج، باب قول الله تعالى (جعل الله الكعبة البيت الحرام قياما للناس...) (۵۷۸/۲)، شماره: (۱۵۱۶). ن.ک: النهاية، ابن كثير: (۱۸۶/۱).

گفتار ششم: بازگشت به جاهلیت و بت پرستی

وقتی اسلام از بین می‌رود، قرآن از زمین رخت بر می‌بندد و باد، روح تمام انسان‌های مؤمن را می‌گیرد، بشریت به جاهلیت نخست یا بدتر از آن بر می‌گردد. از شیطان پیروی می‌شود و بت‌ها پرستش می‌شوند. رسول‌الله ﷺ درباره‌ی اوضاع پس از مرگ عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، برای ما سخن گفته است. در حدیث عبدالله بن عمرو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ که امام مسلم آنرا نقل کرده است، چنین می‌آید:

«ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ رِيحًا بَارِدَةً مِنْ قِبَلِ الشَّامِ فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيْمَانٍ إِلَّا قَبَضَتْهُ حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ كَانَ فِي كَيْدِ جَبَلٍ لَدَخَلَتْ عَلَيْهِ قَالَ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ فِي خِفَّةِ الطَّيْرِ وَأَخْلَامِ السَّبَاعِ لَا يَعْرِفُونَ مَعْرُوفًا وَلَا يُنْكِرُونَ مُنْكَرًا قَالَ فَيَتَمَثَّلُ لَهُمُ الشَّيْطَانُ فَيَقُولُ أَلَا تَسْتَحْيُونَ فَيَأْمُرُهُمْ بِالْأَوْثَانِ فَيَعْبُدُونَهَا وَهُمْ فِي ذَلِكَ دَارَةٌ أَرْزَأُفُهُمْ حَسَنٌ عَيْشُهُمْ ثُمَّ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ.»

سپس ایستادگی، باد سردی از سمت شام می‌فرستد. کسی که ذره‌ای ایمان یا خیر در دل داشته باشد، باد روحش را می‌گیرد. حتی اگر کسی در دل کوه برود، باد او را دنبال خواهد کرده و روحش را قبض می‌کند. این وضعیت ادامه پیدا می‌کند تا این که بدترین انسان‌ها باقی می‌مانند. آن‌ها در سبکی مانند پرندگان و از لحاظ عقل مانند درندگان هستند. کاری خوب انجام نمی‌دهند و کار زشت را ناپسند نمی‌دانند. شیطان نزد آن‌ها می‌آید و می‌گوید: آیا شما به حرف من گوش می‌کنید؟ آن‌ها می‌گویند: چه دستوری به ما می‌دهی؟ آن‌گاه شیطان آن‌ها را به پرستش بت‌ها امر می‌کند. آنان در آن زمان، در وفور نعمت به سر می‌برند. پس از آن، برای برپایی رستاخیز در صور دمیده می‌شود.^۱

از جمله بت‌هایی که پرستش می‌شوند، «ذوالخلصه» طاغوت دوس، لات و عزی است. در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده است که رسول‌الله ﷺ فرمود:

۱- صحیح مسلم کتاب الفتن (۲۲۵۸/۴) شماره: (۲۹۴۰).

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَضْطَرِبَ أَلْيَاتُ نِسَاءِ دَوْسٍ عَلَى ذِي الْخُلْصَةِ»^۱

«رستاخیز برپا نمی‌شود، تا این‌که زنان قبیله‌ی دوس به پرستش بت ذوالخلصه بپردازند.»

در صحیح مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لَا يَدُهِبُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَتَّى تُعْبَدَ اللَّاتُ وَالْعَزَى». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَأُظَنَّ

حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ سُورَةَ

سُورَةَ [توبه: ۳۳] أَنْ ذَلِكَ تَأْمًا قَالَ: «إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ

يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا طَيِّبَةً فَتَوَفَّى كُلَّ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ فَيَبْقَى مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ فَيُرْجَعُونَ إِلَى دِينِ آبَائِهِمْ»^۲

«شب و روز تمام نمی‌شود، - رستاخیز برپا نمی‌شود- تا این‌که لات و عزى معبود قرار گیرند. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: عرض کردم: ای پیامبر خدا! وقتی نازل شد:

«او ذاتی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر سایر ادیان غالب و پیروز بگرداند؛ اگر چه برای مشرکان ناخوشایند باشد»، گمانم بر این بود که این آیه، حاکمیت دین اسلام را تضمین کرده است. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«اگر الله بخواهد چنین می‌شود. سپس الله باد پاکیزه‌ای را می‌فرستد. هر کس ذره‌ای ایمان در دل داشته باشد، باد، او را می‌میراند. انسان‌هایی باقی می‌مانند که هیچ خیری در آنها نیست و به دین پدرانشان بر می‌گردند.»

در آن زمان، سطح اخلاق به پایین‌ترین حد خود می‌رسد. بزار در مسند و ابن‌حبان در صحیح خود از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما نقل می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

۱- صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب تغییر الزمان حتی تعبد الاوثان. فتح الباری (۷/۱۳) و صحیح مسلم، کتاب الفتن، باب لا تقوم الساعة حتى تعبد دوس ذالخلصه، (۲۲۳۰/۴) شماره (۲۹۰۶) در بخاری ذی الخلصه تعریف شده است.

۲- کتاب الفتن: (۲۲۳۰/۴) شماره: (۲۹۰۶).

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَسَافِدُوا فِي الطَّرِيقِ تَسَافِدَ الْحَمِيرِ، قُلْتُ: إِنَّ ذَلِكَ لَكَايِنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، لَيَكُونَنَّ.»

«رستاخیز برپا نمی‌شود، تا این‌که زنا در گذرگاه‌ها آشکارا مانند الاغ صورت گیرد. پرسیدم: چنین چیزی شدنی است؟ رسول الله ﷺ فرمود: آری، حتماً می‌شود.»
این حدیث، شاهد دیگری دارد که حاکم آنرا از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است، آن‌جا که رسول الله ﷺ فرمود:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَفْنَى هَذِهِ الْأُمَّةُ حَتَّى يَقُومَ الرَّجُلُ إِلَى الْمَرْأَةِ فَيَقْتَرِسَهَا فِي الطَّرِيقِ فَيَكُونُ خِيَارَهُمْ يَوْمَئِذٍ مَنْ يَقُولُ لَوْ وَارِنَاهَا وَرَاءَ هَذَا الْحَائِطِ»^۱

«سوگند به الله، این امت نابود نمی‌شود تا روزی که مردی در گذرگاه با زنش همبستر می‌شود. بهترین مردم می‌گوید: ای کاش پشت این دیوار با او همبستر می‌شدیم.»
این حدیث شاهد دیگری نیز دارد که نواس بن سمنان رضی الله عنه در حدیث طولانی یا جوج و مأجوج آنرا نقل کرده است. رسول الله ﷺ فرمود:

«فَبَيْنَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رِيحًا طَيِّبَةً تَحْتَ أَبْطَاهِمُ فَتَقْبِضُ رُوحَ كُلِّ مُسْلِمٍ أَوْ قَالَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَيَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ يَتَهَارَجُونَ تَهَارُجَ الْحَمِيرِ»

«در چنین حال سیدالرحمن صلی الله علیه و آله باد ملایمی را می‌فرستد که روح همه‌ی انسان‌های مؤمن را می‌گیرد. تنها انسان‌های شرور باقی می‌مانند که هم‌چون الاغ با همسرانشان همبستر می‌شوند.»

گفتار هشتم: نابودی کعبه به دست ذوالسویقتین

شاید در همین دوران، ذوالسویقتین کعبه را خراب کند. در حدیثی که امام احمد آن را در مسند خود از ابوهریره رضی الله عنه نقل می‌کند، آمده است: رسول الله ﷺ فرمود:

«يُبَايِعُ لِرَجُلٍ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَلَنْ يَسْتَحِلَّ الْبَيْتَ إِلَّا أَهْلُهُ فَإِذَا اسْتَحَلُّوهُ فَلَا يُسْأَلُ عَنْ هَلَكَةِ

الْعَرَبِ ثُمَّ تَأْتِي الْحَبَشَةَ فَيَحْرَبُونَهُ خَرَابًا لَا يَعْمُرُ بَعْدَهُ أَبَدًا وَهُمْ الَّذِينَ يَسْتَخْرِجُونَ كَنْزَهُ»^۱

«میان رکن -حجر اسود- و مقام ابراهیم، با مرد صالحی بیعت می‌شود. تنها ساکنان مکه، بیت را حلال می‌دانند. هرگاه حرمت بیت را حلال کنند، آن روز از نابودی اعراب سوال نمی‌شود. سپس مردم حبشی می‌آیند، بیت را خراب می‌کنند و چنان خراب می‌شود که بار دیگر آباد نمی‌شود و آنان کسانی هستند که گنج بیت را بیرون می‌آورند.»

امام احمد در مسند روایت کرده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«يُحْرَبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ وَيَسْلُبُهَا حِلْيَتَهَا وَيُجَرِّدُهَا مِنْ كِسْوَتِهَا وَلَكَأَيَّ أَنْظَرُ إِلَيْهِ أُصَيْلَعُ أَفْدِعُ يَضْرِبُ عَلَيْهَا بِمَسْحَاتِهِ وَمَعْوَلِهِ»

«خانه‌ی کعبه را ذوالسویقتین حبشی نابود می‌کند و زیور آن را به غارت می‌برد و پوشش آن را بر می‌دارد. آن صحنه چنان برای من واضح است که گویی من او را می‌بینم که با بیل و گلنگ بر کعبه می‌زند.»

در صحیح بخاری آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«كَأَيَّ أَنْظَرُ إِلَيْهِ أَسْوَدٌ أَفْحَجَ يَنْقُضُهَا حَجْرًا حَجْرًا يَعْنِي الْكَعْبَةَ»^۲

«گویی می‌بینم که مردی سیاه رنگ با ساق کوتاه، تک تک سنگ‌های کعبه را می‌شکند.»

در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود: کعبه را مردی ساق کوتاه از اهل حبشه خراب می‌کند. بدان جهت «ذوالسویقتین» نام دارد که ساق‌های او کوتاه است. -سویقه، تصغیر ساق است. مردم حبشه اغلب ساق‌های کوتاه و باریکی دارند-.

اکنون این سوال مطرح می‌شود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مکه را حرم قرار داده است، با این وصف چگونه آن مرد حبشی کعبه را خراب می‌کند؟

۱- سلسله الاحادیث الصحیحه: (۲۴۵/۱).

۲- النهایه، ابن کثیر، (۱۷۸/۱). سند آن را صحیح قرار داده است.

پاسخ: امن بودن حرم برای همیشه نیست. بلکه زمانی دارد و با نزدیک شدن رستاخیز و خراب شدن دنیا، زمانی پایان می‌یابد. امام نووی می‌فرماید: خراب شدن کعبه در آن زمان درست است. اما حکم شرعی در مورد حرمت خانه‌ی کعبه، برای همه‌ی بندگان لازم است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آن را بر بندگان الزام نمود. هرگاه شخصی، حرمت کعبه را پای مال بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ جلوی او را می‌گیرد. همان‌طور که با ابرهه چنین کرد. گاهی به‌خاطر حکمتی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در نظر دارد، جلوی چنین جنایت‌کارانی را نمی‌گیرد، آن‌طور که با قرامطه، آنانی که حرمت بیت را شکسته و در کنار حرم امن الهی جنایات ناگفتنی را مرتکب شدند، کاری نکرد. در مورد ذوالسویقتین نیز کاری انجام نمی‌شود.

گفتار هشتم: طلوع خورشید از مغرب

از جمله نشانه‌های بارز و روشن وقوع رستاخیز، طلوع خورشید از مغرب است. در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَإِذَا طَلَعَتْ وَرَأَاهَا النَّاسُ آمَنُوا أَجْمَعُونَ وَذَلِكَ حِينَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيَّاهَا»^۱

«تا خورشید از مغرب طلوع نکند، رستاخیز برپا نمی‌شود. هرگاه طلوع کرد و مردم آن را دیدند، همگی ایمان می‌آورند؛ ولی چنین ایمانی سودی ندارد.»

گفتار نهم: خروج دابة الارض

دابه، نشانه‌های قدرتی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ است و در پایان دنیا، هنگامی که بدی‌ها زیاد و فساد فراگیر می‌شود، بیرون می‌آید. کارهای خوب و نیک، در آن روزگار بسیار کم می‌شوند. الله متعال در قرآن مجید پیرامون دابه، چنین فرمود:



[نمل: ۸۲]

۱- بخاری، کتاب الرقاق. فتح الباری (۳۵۲/۱۱) و مسلم کتاب الایمان، باب بیان الزمن الذی لا یقبل فیہ الایمان، (۳۷/۱) شماره (۱۵۷).

«و چون وعده‌ی عذاب بر آنان تحقق یابد، برایشان جانوری از زمین بیرون می‌آوریم که با آنان سخن می‌گوید که مردم به آیاتمان یقین نداشتند.»

بی‌گمان، این دابه با حیواناتی که بشر آن را می‌شناسد، متفاوت خواهد بود. بر همین اساس، مردم را مخاطب قرار داده و با آن‌ها سخن خواهد گفت در این‌جا برخی از احادیث رسول‌الله ﷺ را در مورد خروج «دابه»، که از نشانه‌های بزرگ رستاخیز است، به برای خوانندگان ارائه می‌کنیم:

امام احمد در مسند، بخاری در الکبیر، بغوی در «حدیث علی بن الجعد» و أبونعیم در «اخبار اصبهان» با سند صحیح، این حدیث مرفوع را از ابوالفضل رضی الله عنه نقل کرده‌اند:

«تَخْرُجُ الدَّابَّةُ فَتَسِمُ النَّاسَ عَلَى خَرَاطِيمِهِمْ ثُمَّ يَغْمُرُونَ فِيكُمْ حَتَّى يَشْتَرِيَ الرَّجُلُ الْبَعِيرَ فَيَقُولُ: مِمَّنْ اشْتَرَيْتَهُ؟ فَيَقُولُ: اشْتَرَيْتَهُ مِنْ أَحَدِ الْمُخْطِئِينَ.»^۱

«دابه بیرون می‌آید؛ بر بینی کافران نشانی می‌گذارد. سپس شما در میان آن‌ها عمر می‌کنید تا این‌که مردی شتری را می‌خرد و از وی سوال می‌شود: شتر را از چه کسی خریده‌ای، می‌گوید: آن را از یکی از کسانی که بینی‌اش نشان‌دار است خریده‌ام.»

گفتار دهم: آتشی که مردم را جمع می‌کند

آخرین نشانه‌ای که پیش از وقوع رستاخیز نمایان می‌گردد، آتشی است که از عدن آشکار می‌شود و مردم را گرد هم می‌آورد. در مباحث گذشته، احادیثی از رسول‌الله ﷺ در مورد نشانه‌های رستاخیز و این‌که آتش آخرین نشانه رستاخیز است، بیان کردیم.

در صحیح بخاری از انس رضی الله عنه نقل شده است که عبدالله بن سلام وقتی از هجرت رسول‌الله ﷺ آگاه شد، نزد ایشان آمد و گفت: درباره‌ی سه چیز از تو می‌پرسم. آخرین نشانه‌ی رستاخیز چیست؟ رسول‌الله ﷺ فرمود:

«أَخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مُحْشَرِهِمْ.»

«آخرین نشانه‌ی رستاخیز، آتشی است که مردم را از مشرق به سوی مغرب سوق می‌دهد.»

در سنن ترمذی از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«سَتَخْرُجُ نَارٌ مِنْ حَضْرَمَوْتَ أَوْ مِنْ نَحْوِ بَحْرٍ حَضْرَمَوْتَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تَحْشُرُ النَّاسَ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: عَلَيْكُمْ بِالشَّامِ.»^۱

«کمی پیش از رستاخیز، آتشی از «حضر موت» یا از سوی دریای حضر موت نمایان می‌شود که مردم را گرد هم می‌آورد. صحابه رضی الله عنهم عرض کردند: ای رسول خدا! در آن هنگام ما را به چه امر می‌کنی؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: باید به شام بروید.»

رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی چگونگی گردهم‌آیی مردم توسط آتش نیز برای ما سخن گفته است. در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«يُحْشِرُ النَّاسُ عَلَى ثَلَاثِ طَرَائِقَ رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ وَائْتَانِ عَلَى بَعِيرٍ وَثَلَاثَةٌ عَلَى بَعِيرٍ وَأَرْبَعَةٌ عَلَى بَعِيرٍ وَعَشْرَةٌ عَلَى بَعِيرٍ وَيَحْشُرُ بَقِيَّتَهُمُ النَّارُ تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا وَتَبِيتُ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاتُوا وَتُصْبِحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا وَتُمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا»^۲

«مردم در سه گروه حشر می‌شوند: گروهی در بیم و امید به سر می‌برند. و گروهی دیگر هستند که هر دو نفر، سه نفر، چهار نفر و ده نفر آنان بر یک شتر، سوارند و دیگران را که گروه سوم هستند، آتش جمع می‌کند و هرکجا هنگام ظهر یا شب بخوابند، با آنها می‌ماند و صبح و شام با آنان است.»

آخرین کسانی که آتش آنها را سوق می‌دهد، دو چوپان از قبیله‌ی مزینه هستند. در حدیثی که بخاری و مسلم آن را از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کنند، آمده است: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«يُرْكُونَ الْمَدِينَةَ عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ لَا يَعْشَاهَا إِلَّا الْعَوَافِي - يُرِيدُ عَوَافِي السَّبَاعِ وَالطَّيْرِ - ثُمَّ

۱- جامع الاصول (۳۶۷/۱۰) شماره (۷۸۸) ن.ک: صحیح جامع الصغیر (۲۰۳/۳) شماره (۳۶۰۳).

۲- بخاری، کتاب الرقاق، باب الحشر. فتح الباری: (۳۷۷/۳).

يُخْرِجُ رَاعِيَانِ مِنْ مَرْيَتَةٍ يُرِيدَانِ الْمَدِينَةَ يَنْعِقَانِ بَعْنِمَهُمَا فَيَجِدَانَهَا وَحُشًّا حَتَّى إِذَا بَلَغَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ خَرَا عَلَى وُجُوهِهِمَا.»

مردم، مدینه را در بهترین وضعی که دارد، رها می‌کنند. آن‌گاه حیوانات درنده و پرندگان، آن را اشغال خواهند کرد و آخرین کسانی که حشر می‌شوند، دو چوپان از طایفه‌ی مزینه هستند که با گوسفندان‌شان به سوی مدینه می‌روند و وقتی به آن‌جا می‌رسند، آن‌را پر از جانوران وحشی می‌بینند و هنگامی که به «ثنیة الوداع» می‌رسند، به چهره، بر زمین می‌افتند و بیهوش می‌شوند.

آتش، مردم را به سوی سرزمین شام سوق می‌دهد. در کتاب «فضایل الشام» نوشته‌ی ربیع، از ابو سعید رضی الله عنه با سندی صحیح روایت شده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«الشَّامُ أَرْضُ الْمَحْشَرِ وَالْمَنْشَرِ.»^۱ «شام سرزمین حشر و نشر است.»

برخی مانند حلمی و ابوحامد غزالی بر این عقیده‌اند که این حشر در رستاخیز خواهد بود.

خطابی، طیبی، قاضی عیاض، قرطبی، ابن‌کثیر و ابن‌حجر بر این باورند که این حشر در پایان عمر دنیا خواهد بود؛ یعنی زمانی که آتش از مرکز عدن نمایان می‌شود و مردم را به سوی شام سوق می‌دهد.^۲

ابن‌کثیر درباره‌ی این احادیث می‌گوید: این احادیث حکایت از آن دارد که این حشر، حشر آفریدگان در پایان دنیا است و آن حشر در سرزمین شام روی می‌دهد. مردم در این حشر به سه گروه‌اند:

گروه نخست کسانی هستند که در دوران حشر طعام می‌خورند، لباس می‌پوشند و سوار بر مرکب می‌شوند. **گروه دوم** کسانی هستند که گاهی پیاده راه می‌روند و گاهی

۱- امام احمد در مسند و ابن‌ماجه در سنن و ربیع در فضائل شام از میمونه این حدیث را نقل کرده‌اند. صحیح جامع الصغیر (۲۳۲/۲) شماره (۶۸۳).

۲- فتح الباری: (۳۸۹/۱۱) و التذکره، قرطبی: (۲۰۰).

سواره. یعنی به نوبت بر یک شتر سوار می‌شوند. همان‌طور که پیشتر در حدیث اشاره شد، دو نفر، سه نفر، چهار نفر بر یک شتر و... سوار می‌شوند. گروه سوم کسانی که آتش آن‌ها را سوق می‌دهد. این آتش از مرکز عدن نمایان می‌شود؛ مردم را از پشت سر در برمی‌گیرد و از هر سو آنان را به محل گردهم‌آیی روانه می‌کند و هر کس که سرپیچی کند، آتش او را می‌سوزاند.

همه‌ی این‌ها - خوردن، نوشیدن، سوار شدن و سوختن - بدین معناست که این حشر در آخر دنیا رخ می‌دهد.

اگر این پدیده‌ها پس از دمیدن دوم می‌بود، سوختن افراد سرکش و سوار شدن و کارهای دیگر مطرح نمی‌شد؛ زیرا پس از دمیدن دوم، که برای زنده شدن دوباره است، نیازی به این کار نخواهد بود. شگفت‌آور این است که حافظ ابوبکر بیهقی، پس از نقل این همه روایات، سوار شدن را به روز رستاخیز نسبت می‌دهد و این دیدگاه را صحیح و دیدگاه ما را ضعیف می‌داند. وی به آیه زیر استناد می‌کند:

﴿[مریم: ۸۵×۸۶]

﴾

«روزی که پرهیزکاران را دسته‌جمعی به «سوی مهمانی و دیدار» پروردگار رحمان گرد می‌آوریم و گناهکاران را تشنه به سوی دوزخ می‌رانیم.»

تفسیر آیه را چگونه با حدیثی تطبیق می‌دهد که در آن سخن از سوار شدن دو نفر و سه نفر تا ده نفر بر یک شتر به میان آمده است؟! و از طرف دیگر، سخن از کمی شتران است که مربوط به دنیاست نه روز رستاخیز؛ چون در رستاخیز نه شتری وجود دارد و نه شترسواری. حقیقت **بسم الله الرحمن الرحیم** بهتر می‌داند.

حیواناتی که در رستاخیز وجود دارند، اسب‌های اصیلی هستند که مؤمنان از زمین‌های گسترده به سوی مزارع و باغ‌ها، بر آن‌ها سوار می‌شوند؛ این اسب‌ها، با اسب‌های دنیا تفاوت دارند. در مباحث آینده این موضوع را بهتر بیان خواهیم کرد.^۱

